UCLA

START

UCLA Reprographic Service

REEL 43

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 11:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms. coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms. coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 43

(Richter-Bernburg No. 28)

Author: Zainoddīn ʿAlī b. Ḥosain Anṣārī "Ḥajjī Zaino l-ʿAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīʿī

264 fols., 206 x 147 mm

Text on fore-edge
filmed at end of manuscript

1

3 41

Coll. 1117
Ms. 43

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

تاریخ تولد میرزا جعفر ولد ارجمند کامکار [illegible] شهر محرم الحرام

سلالة النجبا میرزا جلیل [illegible]

[illegible]

تاریخ تولد خلیل میرزا خلف میرزا میرزا جعفر [illegible] جمیع مهمات [illegible]

در شب شنبه چهارم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۲ [illegible]

بطلوع آفتاب مانده بطالع عقرب [illegible] مبارک گرداد [illegible]

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

٩٢ ٢٢٢
٥٣ ١٥٩
٢٢ ٩٣
٣٢٣ ٢٢٤

محمد ابن حاجي باقر بروجردي عفى عنه

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

BLANK PAGE

CLU-M

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible]

اصناف حمد مجید و اعداد سپاس بیقیاس آن مبدعی را که آثار ابداع او بر اوراق ازل و آباد و شجر بی‌ثمر از اشجار سمت و صنوح مانند و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار از ایجاد تعاطف اصنافه نظر بزرگ درختان اخضر در نظر هوشیار علم و رسمی دفترت معرفت کردگار عجایب امر کن فکان او هیچ نباتی از دریچه وجود در کنار شکر خنده نشو و نمائی نکشاید قولی حکم فرمان روایی او سلطان صرصر دی برگ تحلی از هیچ نهالی نمی رباید تا نسخه‌های قدرش آیه اسرار بستان روزگار نکرد تصویر نگار خانه آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمت او کلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید نوع و جنس اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه ننمود

شعر فقی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات بی‌پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها شعر فیا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب حکمت و اصحاب فطنت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را خاصیه منفعتی وجودی هست مفرد فراخ هست و هر چند معرفت آن و تمامیها بعد از خالی نیستک ظاهر نگشته و خرد در تکلیف اختراع و ابداع خالق کردگار آنچه حقیقت اما الغرض که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از نقش خفا و حجاب ستر نموده الهامه تعالی او تقدس بوده و نیز هر کس از علما معرفة آن و به تجربه خود دگر کرده اند و غث و سمین آن نکرده جدا نهاده اند و چون

چیز هو

با علامه هو خاصیه هو

بنده

بنده کمترین علی ابن الحسین انصاری المشتهر به حاجی زین العطار در این قسم بحسب الامکان ذا المقدور شروعی نموده مینحوابت تا که قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که نایره اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و النزاع کنند و نیز مدتی مدید است تا مجموع همت مصروف و عنان تهمت معطوف آن بوسیله خویشتن را از تیره بد اختری بسر حد شهرستان مشتری طالعی رسند و دیده بخت گران خواب خود را بآستان الطاف و موهبت صاحبقرانی کنند یا خاکت درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه حیات بخش هر صاحب هنر تواند بود و نمی تواند بود و چند آنچه عقل دوربین و فهم پیش اندیش در عرصه امکان و فضای دوران هر آن گردد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت سلاطین نشان بلقیس زمین و زمان ملکه تخت نشین سلطان خواقین جهان آنکه در مهد جلالش هم را نابوده و ست و تکیه بر بستر عفافش باد را با وجود دور باش عفت او آفتاب که تواند کردن اندر سایه لطفش آنکه عصمت الدنیا و الدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها بدرست نیاورده و ذخیره اعراض دولت خود بجز از نقد کیمیا خاصیت آن اصحاب در فنون کلی سعادت خویش بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق و المعین بدانکه این کتاب مشتمل

[illegible] نابوده راه

بر دو مقالت است اول در ادویه مفرده و اسامی بلغت هر طایفه و ابدال و اصطلاح آن
و منفعت و مضرت و مقالت دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیارات بدیعی
نام نهاده و علیه التکلان فصل باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما
نباتی مستعمل از وی تخم بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صمغ یا لبن
یا چنان بود که جمله وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچو ساذج و مازریون
و بابونه و امثال آن واجب بود وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود رسیده بود
پیش از تغییر لون و اگر بذر بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقت گیرند در نضج
محکم شده باشد و قفاحیه و ما یا از وی تمیز شده بن و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و خطمیا
و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتاده گیرد و اگر از بهار بود همچو بنفشه و نرگس
و اقحوان و امثال آن بعد از تفتیح تمام پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس
و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند فاغله و قرنفل
و بلادر و امثال آن پیش از تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آور بود هر ادویه در اصول
تشنج و در قضبان او کمتر بود و در بذور امتلا و نمو و فواکه تمام روز زراعت بیشتر بود و بهتر
و نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر از هوای متعفن یا نزدیک هوای تر و ارزانی
از جامات قوی تر از بستانی بود و نباتات جبلی قوی بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود
اصبغ بود و طعم اظهر و رایحه قوی تر از یکی در باب خود قوی تر و اگر قوت حفظ شی بعد از سه سال
سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچو بارزد و انزروت و جاوشیر و حلتیت مانند آن بعد از
انفع و بیش از غایت جفاف گیرد و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود
فرفیون اما گرفتن لبن همچو شیطرج و ماهیزهره و سلیخه و امثال آن پیش از انعقاد گیرند

[illegible]

وعصارات

عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند
اما آنچه اقوی بود و از مرطلبه مدت بقای وی بیشتر بود اما وقتی که تخم او نهاده
و قوتی نباشد اولی آن بود که ضعیف شود تنوع رایحه وی تکار حریف و آکه
نباشد آنگاه و برامل کنند اما حیوانی مثل قربون و مرارات و انکاه
بود که مثل از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از تشبیه
و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و حیوانات بسبب التفات کنند و از انسان
ادویه گیرند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرنیخ و امثال آن اولی آن
بود که از معادن معروفه گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک شده و در لون
تفاوت شود و در بیان طعم مخصوص بود اما نگاه داشتن قوای ادویه برنج و جه بود
اول جمیع آوردن اجزاء آن دارو و گرفتن و قرص ساختن و در سایه خشک
کردن همچون دراز حبسی و دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ او بود همچون خلط
کافور با جنس ج با فلفل یا جو و خلط فربیون با شنف یا با قلا یا پوست بادام
و خلط فلفل سفید با قلا و امثال آن بسبب قوه اجزا سیوم ظروف چنانکه
بعضی از ادویه واجب بود که در ظرفی کنند که سر تنگ بود و سر آن بموم استوار
کنند تا قوه وی متاثر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک اولی
بود که در ظرفی از اسرب کنند و آکه آفت نشود دل بکنند و کافور در ظرف
آبگینه کنند و اگر آفت نشود دیده کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سرکوزه محکم دارند
مانند بزور و اوراق و بعضی در انبان کنند مانند خربقین و لسد و کهربا و امثال
آن و بعضی را از کیسه کرباس کافی بود مانند اقاقیا و ترمس و عصارات چهارم
اگر جایگاه آن حیث اگر خانه ساده و سرد و متوضع که نیک گشاده بود و ممر ریاح و دخان
بود نهند بتجنب نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را جایگاه خود معین نگاه دارد که ادویه
حاره مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند خربق و کتیلا و امثال آن

معتدل بود در حرارت و برودت و خالی از
رطوبت

بادویه جون

در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن رواج همه داشته باشد ولیسان
چاره قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نرگس و امثال آن نهند چون این مغز
متغیر شده گاو ادویه از این سه قسم بیرون نیست و هر جا از این سه قسم بیرون نیست
از هوا ادویه نیست و قول حکما که می باید دانست که چیزها آدمی میخورد اگر جسم او در بدن
میگردد اثر آن غذای مطلق میگویند و اگر مزاجه اثر میکنند از دوای مطلق میگویند
اگر بصورته اثر میکنند این دو قسم است از برای آنکه این اثر یا موافق است از آن
غذا دیگر میگویند و اگر مخالف است از سم گویند اگر بجسمه و مزاجه اثر کنند
از غذای دوایی گویند و اگر بجسمه و صورته اثر میکنند از غذای ذوالخاصه گویند
و اگر بمزاجه و صورته اثر کنند از دوای ذوالخاصه گویند اگر بجسمه و صورته و مزاجه
اثر کنند از دوای غذای ذوالخاصه گویند که کلی دوا اثر غیر کنند باید دانست
یا غذای مطلق یا دوای مطلق یا غذا بر دوایی یا دوا بر غذایی یا سم مطلق یا سم
دوایی و آنچه خورده شود یا متحمل الاستحاله بود و قوت بدن دائما او غالب
بود و او را بدل ما لا یتحلل سازد آن غذای مطلق بود همچون نان و گوشت یا متحمل
بود که اول بدن و را تغیر کند بار وی بدن را این را دوای مطلق گویند مانند
زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تا بر گشتن تا بری
ظاهر تا بدن در وی اثر کند و او را بدل ما لا یتحلل سازد این را غذای دوایی گویند
همچو سرکه و چغندر و کاهو و امثال آن و اگر قوت وی غالب بود از دوای
غذایی گویند مانند گون و نانخواه و کرویا و امثال آن و یا چنان بود که قوت وی
ثابت بود و دائما کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن بعضی از آن سم
خوانند مانند بیش و شکر و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم
باشد روی به مفردات آریم امثال هر یک چنان که التزام کردیم گرده شود ان شاء الله
الموفق والمعین باب الالف اطریلال نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند

تخم

[illegible]

تخم کرفس بود به زردی و لون کبود و شکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه تیز
بود قدری از او بزرگتر بود و آن اطریلال است و مصری بود بپارسی تخم حلال
مثل خوانند و تخم کبود بود در مغرب وی مصری بود و حشیش و در از رجل الطیر
و رجل الغراب خوانند و حرز الشیاطین گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال
گرم و خشک است در آخر درجه دوم و در مداوات برص و بهق بغایت
سودمند بود و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی شهد رم ازان با دانی ما فر حا
سایند و با عسل سرشند و فرو برند و یک ساعت یا دو ساعت در آفتاب نشینند
چندانکه عرق کنند و گاه باشد که همان زمان آبله بر زند و گاه باشد که روز دیگر
دیگر بنشانه آبله بر زند و آب زرد بسیار از آن روان شود و بضرورت حق جل و
آن موضع تا رلون اندام گردد خاصه که این رحمت در موضع گوشتمند بود
زودتر و آسانتر زایل گردد و این مجربست و مکرات جامع این کتاب امتحان
کرده و این صحبت آن شرط آنکه اول تنقیه کرده باشد بعضی از آن این دوا استعمال
کنند و باید که در تابستان باشد و وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی
گویند یک جزو تخم اطریلال و پوست انار یک جزو و ورق سداب جزو مجموع
کوفته و بیخته هر روز نیم درم با شراب انگوری بیاشامد از پس درمی
شفا یابد باذن الله مانند که هر روز در آفتاب نشیند چندانکه عرق کند و اگر
ساید اطریلال تنها و به عسل گرفته بسرشند و هر روز سه مثقال بآب گرم
بیاشامد تا برده روز متواتر البته که بکلی زایل گردد به اذن الله تعالی و اگر اطریلال
کوفته و بیخته در بینی زن دمد بچه مرده از شکم بیندازد اغیش زرشک است بزبان اهل مصر
و دمشق عود ریح گویند و آن قشر اصل امیرباریس است بپارسی پوست
بیخ زرشک گویند طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم
منفعت وی آنست که چون بجوشانند و دهان مضمضه کنند قلاع زایل کند در دهن

دمنی که باشند و هر نوع قلاعی که باشد و بغایت مجرب است و اگر بسایند در گلاب
و در چشم رطوبتی که باشد خشک گرداند و سودمند بود و جهت نقصه زدن که مزمن
شده باشد و اگر آنرا از در استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد و اگر بطبیخ
آن احتقان کنند سودمند بود و جهت ریش روده‌ها و اگر بشراب یا سرکه بخورانند
و بیاشامند بغایت نافع بود و جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب
جامع گوید که اطبای مغرب در داروهای چشم بدل مامیران چینی و مامیران می‌آرش
میکنند آبار [illegible] اکنه محرقت پارسی برت سوخته گویند صفت آن با برسوخته نشانند
و اتری بر روی نهند و قدری گوگرد در ان اندازند و در کوره نهند و کاسه گو داری
سوراخی قرین آن کنند و بر روی نهند و [illegible] تا از آن زمان که سوخته گردد بر دارند
و استعمال کنند طبیعت آن سرد بود در درجه دوم منفعت آن الست که چون
معمول کنند نشف ریشهای چشم بکند و دانهارا سودمند بود و جهت ریشهای
مفاصل و ذکر و حصه [illegible] موضع در ور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای
سعرب و مثل آن اندست آبق اکران زیبق خوانند و بزبان [illegible] زیبق
حلی نام دارد و در ذالقه [illegible] و طبیعت و منفعت آن انگبین بجای
لباب القمح است و لباب القوم و لباب الرز گویند و آن لباب الحنطه است و در [illegible]
[illegible] گویند و به پارسی نشاسته و در لون گفته شد [illegible] و مفرد است و گفته
شود ابو خلسا اخر بانست و حن الحمار و [illegible] و رجل الحمار و حمر او هو
فیلوس و شقیقا و کحلا و اهلیا گویند و بربانی جالوما و ملفظی ذکر ما النفس و کاهو
گویند و این جمله اسم شنجار است و بپارسی شنگار گویند و هو خرد بز گویند
و بهترین آن بود که ورق آن سیاه بود و بیخ آن [illegible] و ورق آن [illegible] بود
و [illegible] و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم منفعت آن الست
که چون با سرکه [illegible] طلا کنند زایل کنند و [illegible] را نافع بود و جگر را پاک کند چون

به سرکه

ل
ابو خلسا
[illegible]

به سرکه بود خواه خوردن و خواه ضماد و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و چون با سه
برخار بر نهند تحلیل یابد و ریشها نافع بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود و شقاق
مقعد و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم به بندد
و چون بخایند و بر گزندگان اندازند نهند و بیخ آن چون زن بخورد کند که اندازد
و ورم صلب که در چشم بود تحلیل دهد بخود بر گرفتن و در آب نشستن حیض براند
بقوت و مقدار استعمال از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد
و مصلح وی روغن بنفشه بود [illegible] و ابریشم نیکوترین آن بود که پاک بود و [illegible]
و طبیعت او معتدل بود در گرمی و سردی گویند که گرم و خشک بود در اول
و جوزی گوید که گرم و تر بود در اول و بلغم و سودا پاک کند و بدن فربه کند و
قوت دماغ دهد و خون [illegible] و روشنایی چشم بیفزاید
و چون که در معاجین کنار کنند گرمی آن عسل بود و مجامعت را زیاده کند و
[illegible] منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشد مستعمل کنند
با معرض و صفت سوختن وی با شند سوختن صوف بود در ضماد گفته شود و اگر
[illegible] لطیف تر بود از بهر آنکه قوت زیاده و چون سوخته بیاشامند مفرح
تمام بود و جهت تقویت دل نیکو بود و خفقان را سودمند بود و مقدار شربتی
[illegible] درم بود و چون بعد از سوختن شسته شود جهت ریشهای چشم نافع بود و [illegible]
وی [illegible] و معده را بد بود و [illegible]
[illegible] وی و مصلح وی [illegible] ابهل [illegible] گویند و ثمره العرعر
گویند و [illegible] و آن ثمره سرو کوهی است [illegible] تخم [illegible]
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم [illegible] گوید در سوم و بهترین
او [illegible] زنگ بود و فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت آنست
که اگر با روغن [illegible] کنند تا در ظرف آهنین تا سیاه شود و در گوش چکانند

گری زایل کند و چون بکوبند و بسرشند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر در زخم سنوف
سازند گوشت مجموع بکشد و اگر ناشتا مقدار بعسل بسرشند و بر زخم لعوق کنند
حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد و اگر ثمره وی ده درم سحق
کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل با هم بسرشند و لعوق کنند از بواسیر
نافع و اگر سحق کنند و سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و اگر زن بخور بسیار
برکرد بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجگر و مصلح آن عود القرح است و بدل
خرنجان با حماما و بدل آن حب الغار است و چهار حبه مساوی و گویند بدل آن
یک وزن و نیم دارچینی مساوی و گویند بدل آن بوزن سلیخه و بوزن جوز السرو آبنوس
آبنوس دو نوع است سیاه و لمع و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو
نوع در آب فرو رود و بهترین آن سیاه است و املس و طبع آن
گرم و خشک است در دوم و چون حل کنند به آب و کحل سازند سفیدی چشم و شب
کوری زایل کند و نافع بود جهت سوختگی آتش و اگر در دیگ گواری بسوزانند
تا چون بهم شود و سنجان آثار بغایت نافع بود جهت جرب چشم که از آن بوسیا بود
و جهت حارش چشم و ونیا بدان موی بر دماند و اگر بسایش سنگ گرده و مثانه
بریزاند و اگر نشاره آن سحق کنند بغایت و بر ریشهای زشت افشانند خشک
گرداند و مولف کتاب گوید که در خشکی بندها از زخم کارد و شمشیر بکار برند سحیق
از نشاره وی شود و گویند که بدل وی چوب کنار است و مصلح آن صمغ عربی
یا نشاسته بود در وی سنگ بریزاند و بادها که در شکم بود بحلیل دهد ابرکیباب
و آب کاکیاب نیز گویند و آن سبح الغلکوست بپارسی کرده گویند و بشیرازی گرسنه
گویند منفعت وی آنست که چون بر جراحت نهند چون باز دارد و زود بکند که آن
جراحت ورم کند و چون بیان حکاسند و بر دمل نهند در اسد از آن و رمها کند تا خشک
گردد و نافع بود در ماهخنده که دمل بزرگ شود و باز گرداند اگر نفره بدندان مالند

ابرکاکیاب ل

ملار

[illegible]

علای تمام برهد و اگر گرفته که در تابستان بود و کثیف بود و سفید بود و در پوست
بگیرند و ور از وی کسی که او را تب ربع بود بیندند زایل گرداند آبرون حی العالم
و گفته شود که الحی ابد العنی همیشه زنده بود و برگ آن همیشه سبز بود و نیز دو درجا
گفته شود ابل فاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند الباقی خوانند
و غلاف آن مثلث باشد و آن دو نوع است یک نوع به مقدار جوز بوا بود
مثلث شکل و یکنوع مانند استخوان بلیله گرد شکل بود و پوست رقیق داشته
باشد و هر دو نوع فاقله و کبکبت و هیل و هال و هیل بوا و هال بوا و خیربوا و شوشمیر
نیز خوانند و طبع آن گرم و خشک است در اول درجه سیوم و بهترین وی آن
که بغایت بوی تیز داشته باشد و منفعت وی و قوه وی مانند قرنفل بود جهت
معده سرد و جگر سرد نافع بود و قی باز دارد و گویند که لطیف تر از فاقله بزرگ است
الیست سنحم از حب بیه بالنگ و گوشت نیز خوانند و بهترین او گوشت
بالنگ دیه است که از آن آبا تو خوانند و گرم سیران ازام کیب خوانند و طبع
آن گرم و تر است در درجه اول و استخوان خوردن آن دیر هضم شود و معده را
زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مربی کنند ابو علس بپارسی گل خیری
گویند و آن نوع است در باب خا گفته شود ابن عرس به پارسی راسو خوانند و
بشیرازی موش خرما گویند اگر اندرون او بیرون کنند و نمک بیاکنند و خشک کنند سودمند
بود جهت گزیدگی جانوران زهردار و اگر نمک سود خشک کنند و دو مثقال
از آن دفع ضررهای سموم کند و اگر دماغ وی با گوشت بکسر که بخورند جرب را
سودمند بود و اگر گوشت وی ضماد کنند بمفاصل نافع بود و اگر خشک کرده
با شراب بیاشامند زهرها نافع بود و اگر بسوزانند در روغن سیر و خاکستر آن با
سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون کنند
از آن که زنده بود و بر زن بندند آبستن نشود و برازی گویند اگر طعام زهرآلود و

باشد و آن نوع بس به مند فرما و کند و مویهای وی راست باشد برابر بیشه اشنت
مانند زرده باج اما عرض بزرگ آب غوره کنند امبرکه معده و فند زیاده باشد و حرکت بهار
آن قدر نمی در کرمس بند و در دمک اغاز نزد و قند و بادام بر گلاب حل کنند
و در آن رنز طبعیت آن معتدل باشد و بخاصیت مانند زرده باج بود و موافق
معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب است تمان حرماده است و شربتی جهت
مسلول بغایت نافع بود و صفت الماس در لام گفته شود اترج بپارسی ترنج خوانند
پوست آن گرم و خشک است در دوم و گوشت وی گرم و تر بود در اول گویند
در دوم تخم آن گرم است در وی اندک رطوبتی بود و ترشی آن سرد و خشک است
در دوم و منفعت وی آنست که چون طلا کنند کلف را زایل کند و خفقان که از حرارت
بود خوردن سود دهد و صفرا تسکین دهد و اشتهای طعام باز دهد کند و ماخولیا که
از صفرای سوخته باشد نافع بود و قوه دل دهد و دفع خمار کند و تخم وی تریاق سمیت
نافع بود و جهت گزندگی مار و حرارت و گزندگان موذی و جهت یرقان نافع بود [illegible]
و عصبها را زبان دارد و مصلح آن شراب خشخاش بود و مقدار آن [illegible]
آن دفع عفونت هوا و وبا کند اما دماغ گرم را زبان دارد و مصلح آن [illegible]
و قشر آن از و واند او رطوبت و مفرح و مفرح و تریاقیه از وی [illegible]
خورش کند و چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر در طعام
بهتند قوه هضم دهد و عصاره وی نافع بود و جهت گزندگی افعی و اگر سنجان ضماد
کنند سمن عمل کند و اگر در خمر اندازند [illegible] و ترشی کرد اما گوشت وی ثقیل الهضم
و معده را مرد و قولنج آورد و چون بعسل مربی کنند سالم بود و اما دانه وی نافع
جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و در آب نیم گرم ناشتا بخورند و اگر
بر ترات بخته و اگر کوبند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و ورمها تحلیل کند
و اگر در میان جامها کنند [illegible] و جامه را نگاه دارد و از خوردن [illegible] ویستو [illegible]

ولیز

و [illegible] توتی حسر وی باد و خرو و فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه افکند
و بخور کردن آن [illegible] سود مند بود اما قوت ورق مجفف و محلل بود و طعام را هضم کند
و سنجس معده نبود و سده طعمی بگشاید مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا [illegible]
وی نزد گمت [illegible] قشر اما ورق دفاع زی لطف تر از قشر است انزرج
انزارین است و انرا بز خوانند و آن زرنگ است بپارسی زرنگ خوانند و [illegible]
گویند و گفته شود و اقل کل اصفهانیت سرد سیاه ای گویند و آن معتدل بود و دهن آن
دی گر شقاق وی بسنگ بود و از روغن گاو حرب کنند [illegible] که اندک
نقطی سیاه که بران باشد [illegible] نسانند دیگر [illegible] طبع آن سرد است در
اول و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که اگر در چشم کشند آب [illegible]
از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده نخورند و اگر [illegible]
بر سوختگی آتش طلا کنند نفع دهد و اگر سنجان سوده بر جراحت پاشند [illegible]
نافع بود اما چون نمک سود و از شامی [illegible] و سنجان [illegible] و اعضا [illegible]
که مزاج وی بخشکی [illegible] باشد و قوتش گویند چون با اقلیما و عسل کف گرفته [illegible]
در چشم کشند صداع زایل کند [illegible] در جانب مصدوع کشند و اگر زن [illegible]
بر کر دخول حیض باز دارد و اگر در بینی دمند و خون از غشای دماغ آمد باز دارد
و بدل وی [illegible] و وی مضر بود بریشش و مصلح وی کثیرا [illegible] بود [illegible]
انزار است و گفته شود [illegible] از [illegible]
و [illegible] و [illegible] و حب النعلة و طاهره و فسطافلوات [illegible]
اوراق این جمله اسم [illegible] بپارسی فلفل [illegible]
خوانند و [illegible] از [illegible] تخم دل [illegible] گویند و در [illegible] در دوم و تخم آن
گرم و خشک است در [illegible] و خوب وی [illegible] استعمال کنند
منفعت وی در باب [illegible] گفته شود و در [illegible] اوراق [illegible] از

ازطرفاست در طا گفته شود اجاص دو نوع است سیاه و سفید از آن سیاه را
عیون البقر خوانند بپارسی آلوی سیاه گویند و به شیرازی غلوگرده خوانند
و آن سفید را اشاهلوج گویند صفت گفته شود در شین بهترین آلوی سیاه آن
بود که به غایت خود رسیده باشد و بزرگ و شیرین بود طبیعت آن سرد است
در اول درجه دوم و تر است در آخر آن و منفعت وی آنست که طبع را
براند خاصه اگر آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند مدر
که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن گرداند و حرارت دل بنشاند و صاحب منهاج
گوید که مرخی معده بود و مولد خلطی مائی بود دفع مضرت وی بگلقند کنند
و گویند مضر است پس مصلح وی عناب است و صاحب تقویم گوید مرخی و مبرد معده
بود و مصلح آن گلنگبین بود یا عسل و گویند بدل وی تمر هندی است احراق المرضی
انجدانست و بهار و عرار و عین البقر و مشهار و عین اهلی و کاوچشم و کافور
نیز گویند و به شیرازی بابونه گاو گویند در اقحوان منفعت وی طبیعت وی گفته
شود اخریض بهرم و بهرمانست و خریع و عصفر گفته شود و منفعت و طبیعت
آن و انواع آن اجلب و یاترمت و گفته شود اخیون رأس الافعی خوانند
و آن ثمر نباتیست مشابه برأس الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه
منفعت آن آنست که چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع
بود و اگر پیش از گزندگی بیاشامند اگر گزد هیچ مضرت نشود و بیخ و تخم و ورق
او از مجموع این خاصیت بود و اگر بیخ او را با شراب بیاشامند در دلیت را ساکن
گرداند اخرویس گویند و او را خردنه گویند و خردر و بعضی گویند که
که آن گندم گشته است که در صحراها بار و بد آنچه محقق است نباتیست که نزدیک
آبهای ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و گل سفید و دانه وی دراز و بار

چشم

٨

8

چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار دو درم با چهار درم عسل بیامیزند
و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم کنند و اگر عصاره وی با بول گردد
نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند اخربط طبطان
و گفته شود اذاذا شخص است و گفته شود در اذرکل منوفیت و بپارسی آلوچه
گویند و آلوی جبلی و آلوی کشنه نیز گویند طبیعت آن سرد و تر است در درجه
اول مسکن حرارت بود و مسهل صفرا و تشنگی بنشاند اما مرخی معده بود و مصلح وی
قند است اورانی دوای هندیست و از جمله سمومست و در طلاها استعمال
کنند مانند حوله کلف و جرب سرد و قوبا و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع
بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند طبیعت آن گرم است در سیم مجموع
حشو اما آنست که دنبال دو بشنه باشند و او را به پارسی و هندی کجله خوانند بیخ
و اگر کسی بخورد مداوای او به تقی و بشیر تازه و روغن بادام کنند و مرق سفیدبا
جرب و لعابات مار و روغن گل نافع بود و جهت قلقه اسب نافع است اذریاس
تافسیاست و تفسیا نیز گویند و اهل مغرب دریاس خوانند و گفته شود و اذناب الخیل
گیاهیست که به عربی اذناب الخیل گویند و به رومی قسططاس و به اصفهانی
سنگ و آن لحیة التیس است به پارسی اسکلیج گویند و در لحیة التیس منفعت
و طبیعت آن گفته شود اذربوا اذریوه خوانند و آن بیخ خارلیت و گل زرد
دارد و آن بیخ را فلار و لمار و قلار و کلیم و قصب مشوی گویند و آن بیخ
عرطنیثاست و فعلا سوسن نیز گویند و سنطرنوون هم خوانند و به شیرازی چوکد
اشنان خوانند و بخور مریم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و منفعت وی آنست که چون بکوبند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون
بخورش برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت زهرهای

رگ شنده خاصه گزندگی جانوران با مثلث یا با شراب بیاشامند و اگر زن
آبستن نگردد چون بخور گشتن برگیرد آبستن گردد و رازی می گوید که درد کمیز را
سود دهد و منضج و سده مفتح بود و فواق را زایل کند و بوی آن بغایت
معطر بود و اگر زن آبستن بشنود از غطه بیم آن بود که بچه اندازد و وی مضر بود
باحشا مصلح آن رب مورد و بدل آن نوزلش حب اترج است و چهار
دانگ وزن او لین الیتین و سه وزن با دآورد اذان الفار اما عیس است
و سمق و کسیمون و ریحان داود و دوشیشا و هیوب و عنقر و مرد قوش
این جمله اسم مرزنجوش است و مرزجوش نیز گویند بپارسی مریکوش نیز گویند
و بیونانی مروسس اقطی معنی آن اذان الفار بود و حبق الفنا نیز گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم گویند در سوم و این اسم نیز بر خوش نهاده اند
که طبیعت آن سرد و تر است در اول چون بنهند بر خاو برولق او رد و خراجها
نافع بود و جهت لقوه سقوط کردن نافع بود و جهت صداع از نامیدن سرد مفید
بود و مرزنگوش بهترین وی آن بود که گل آن لاجوردی رنگ بود برای لقوه و صرع
بغایت نافع بود و جهت لقوه بعصاره آن سعوط کردن و جهت گزندگی عقرب
چون با شراب بیاشامند نافع بود جهت دردهای که از سردی و تری بود
و صداع که هم از آن باشد سود دهد و منضج معده و احشا بود و محلل نفخ بود
بگشاید و ادرار بول کند و بغایت رطوبت معده و اعضای خشک کند و دماغ را
از اخلاط تر پاک کند و سمین کند و وقتی که با آب و اندکی عسل غرغره کنند ورم
مرجی مثانه بود و مصلح وی تخم خرفه بود و بدل آن قطونا اذخر خلال مامونیت و بر یونانی
سمیلس خوانند و بیونانی سحومیس و ملقطی دمرطلس و سحوفس نیز گویند
و بهن لکر و گربه دشتی و کاه گلیم گویند و بپارسی گورگیا خوانند و بهترین او
اعرابی بود سرخ رنگ باریک خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک است

در

درجه اول و در سیم گویند باشد و مرغزاری نیز باشد طبیعت نوع اعرابی
گرمست در اول و گویند که در دوم و خشک است در اول و مسیحی گوید گرم
و خشک است در دویم و منفعت وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند
و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و حیض براند و محلل نفخ بود و قطاع
وی نافع بود جهت نفخ و درد معده و درد کمرش و جگر و اختناق رحم
و گرده نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما از جهت ورم صلب
که در جگر و معده بود ضماد کردن نافع بود و جهت دردهایی اندرونی که سبب
گرمی را نافع بود و اگر با شراب بخور نایند بول براند و منضج مثانه سرد بود و محلل
سمیه نفخها بود که بر بدن نیند اشود اما مسحوق خوردن فعل وی زیاده از مذنب
بود اما بیخ وی سود مند بود و اگر در طلاء جهت مفاصل سرد بر نهند
نفخهای بلغمی با سکنجبین در اخراج آن در دهند و اگر بخور سازند و در آن نشینند موافق بود
و ورمهای گرم که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیاده تر از قطاع بود اما از قطاع
سنگ زیاده بود اما قبض موخر دارد است و در همه اجزای وی گویند که مضر بود
به گرده و مصلح آن کلابست که آن را اسنو نند و گویند که مصدع بود و مصلح آن سنبل
و کلاب ماعرق سنبل و بدل آن قصب الذریره است اذان الفیل فیلوسیست
و گفته شود اذان الجدی لسان الحمل است و گفته شود اذان الارنب اذان الشاة نیز گویند
و اذان الغزال نیز گویند نوعی از لسان الحمل است و گفته شود انواع آن را زلام
اذان العبد و اذان العنز نیز خوانند و آن مزمار الراعی است و گفته شود این
اسم بدان نهاده اند و گفته شود اذان الدب و یونانی فلومس گویند و آن نو
صراست و گفته شود و این اسم از آن نهاده اند که بشکل باشد و لسین اذاریون
نوعی از کف دریاست و در زبد البحر گفته شود انواع آن و صفت آن اذریون
آذرگون خوانند و آذر دم نیز گویند و تشبیه قول صاحب جامع آنست که نوعی

ازافحوان وگل افحوان گویند زرد بود و سرخ بود و این خلاف است که گل افحوان
زرد و سفید بود و بهم گویند نبات به مقدار یک باشد و مؤلف گوید نبات اقحوان
یک گز باشد اما نبات او زنون مقدار یک وجب باشد و برگ آن به برگ
اقحوان ماند اما گل وی بغایت سرخ بود ماند آتش و میان گل وی سیاه رنگ
بود و از گل اقحوان کوچکتر باشد اما گل اقحوان میان وی زرد بود و بر کنارها
کنار وی سفید بود و ادرکون برکنارها کنار وی سرخ بود و میان سیاه و آن
نوعی از شقایق است مجفف و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که چون با روغن امیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد
سودمند بود و جهت درد دل گزنده باشد و بر کلف طلا کنند نافع بود
در وی قوه تریاقیت و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و نقوه را
نافع بود دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود و ریشهای سخت و خلط
و معده را چون سحق کنند و با روغن گل سرشته زیر مقعد طلا کنند بواسیر و
شقاق را نافع بود و بولس گوید که منی را سقر آمد و چون سحق کنند و با سرکه
و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت از وی یک درم باشد و مضر بود
به سر مصلح وی عسل بود و بدل آن بادآورد از آن — قوطولیدون و آن نوعی
از حی العالم است در خاصیت و ارباط درخت کاذی است و کذر نیز گویند
و مانند قرفه بود بهترین وی آن بود که سوی قرفه بود و طبیعت آن شیخ الرئیس
گوید که گرمست در دوم و خشک است در اول و از خنجانس گوید در وی
قبض و تجفیف بود و منفعت وی آنست که بوی دهن خوش کند قوه دل
و دماغ دهد و درد دندان را نافع بود و قوه هیچ دهان دهد و اعصاب را قوه دهد
و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود خفقان دل او در چشم را نافع و شکم را
ببندد مصلح آن جلاب امرز قطره نافع بود و بدل آن حرب کاذی ارطانیسیا

دگفته شود در کاف ارمال
چون ثمرست خوشبوی و ارمکی
نیز گویند هم

ارطیسیا است و اطهیسا نیز گویند و بلخاسف و برنجاسف نیز گویند و گفته شود در اسطا
سخنیت و گفته شود و ازرث درخت صنوبر است که رنجی آید و از وی رقت
ساز ند و در زمین عرب بسیار است طبیعت آن گرم و خشک است ارز
پارسی برنج خوانند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم گویند معتدلست
و گویند که گرم است در اول در دوم بهترین وی کرمانی است بعد از آن
خوارزمی و بعد از آن گیلانی منفعت وی آنست که شکم ببندد خاصه با اعتدال
اما برنج سرخ شکم را محکم ببندد برنج کرمانی چون بشویند و با روغن بادام یا
دنبه با شکر بخورند سودمند بود جهت گزندگی معده و اگر برنج خشک داده
زیر شده تولد کنند و طبیعت را نرم دارد و اگر برنج کرمانی که برنج سرخ در روی
جوشانیده باشند و بالعقیق ادویه قابض حقنه کنند جهت سحج روده را نافع
بود اما برنج سفید لون روی را صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود صاحب
قولنج مصلح آن شیره بازه با روغن بود و صاحب تقویم گوید که مصلح آن و شکر
سرخ است و جالینوس گوید برنج پارسی نافع بود جالینوس گوید بدل بدل آن
... جوشیده برید و آنست مانند صمغ سکافه که از انبستان خیزد منفعت
وی آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاشامند خون حیض برا...
بغوه اراه مصطکی است و ملا نیز گویند و آن ملک رومیست و کیه نیز گویند
و گفته شود در باب رشد صحراانوراست و گفته شود در اردم اذربواست و گفته شود
ارسطلوضاه زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطلوضست و گفته شود
در ارد — نباتست صحرایی در طلا بکار برند جهت گزندگی جانوران خاصه زنبور
و جهت در چشم طلا کردن نافع بود و آن قثاء الحمار است و گفته شود در
ارمینا و آن توتیا در است و گفته شود در ارقون رفون است و رفان دارفا
و فعولیس و برنا و برنا این جمله اسم خاست در باب گفته شود ارشد

عسل

ارسطلوضاه

لحیاست هم

ریحانی است و گفته شده پیش از این اردشیران نوعی از مرو است و گفته شود در صفت
آن و انواع آن اربیان فلنج دریایی است و آنرا جراد البحر خوانند و آن دو
نوع است کوچک و بزرگ و بپارسی ملخ دریایی و ماهی روبیان نیز گویند
اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از ماهی است
و قول دیگر آورده است که ملخ است و هر دو قول خلاف آنچه محقق است
گفته شد طبیعت آن گرم و خشک است و گویند که تر است بهترین او تازه
بود منفعت وی آنست که باه را زیاده کند و طبیعت را نرم گرداند و گویند
که غذای صالح دهد اما اصح آنست که خلطی غلیظ از وی حاصل شود و ممکن
شود آن مولد سودا بود مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ربیثا است ارجان
لوز البربر است و گفته شود از جوز بهار درختیست بپارسی آنرا ارغوان گویند
و آن بهار بهمنجان جوز هندی طبیعت آن سرد و خشک است پوست و بیخ آن
اگر بکوبند و بیاشامند قوت آن بیاشامند قی تمام آورد و اگر پوست وی بسوزانند و
برابر و بمالند موی بر رویاند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی شرابی
سازند منع خمار کند و نافع بود ازانک تخمی است سیاه مدور در لغات صلب
و در میان عدس و گندم بپارسی تو دری آنرا اسپهک گویند منفعت
وی آنست که چون از وی بخورند که توان کشند تنگ و دردهای گرم
صلب صفرا کنند نرم کند و درد دندان زایل کند ارحیقه نباتیست که آنرا
زریر خوانند و گفته شود از جنس آن حنظل گویند که قلقل است و گفته شود زرفاف
بدل آن ارنب بری لاعبورلیت و لاعجش و لاعوتین خوانند بپارسی خرگوش
گویند بهترین آن آنست که لون او سیاهی زند و بیابانی بود که سگ صید کرده
باشد طبیعت آن گرم و خشک است خون وی گرم بود و بهق و کلف طلا

کنند

کنند زایل گردد و چون خون وی را گرم کرده استعمال کنند دفع سموم کند و سیج را
نافع بود و جلای چشم دهد دماغ وی را بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث
شود نافع است معتدل بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان زود برآید
و در خواص آورده اند که بانی وی چون بر زنان [?] آبستن نشود مادام
که بر وی باشد بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس با سرکه طلا
کنند بر داء الثعلب نافع بود و پیه او و خون با نمک بسرکه یا روغن با با
عمل کنند و با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر پنیر خرگوش بخورد
آبستن گردد و آن فارم زهره های کشنده بود به اذن الله تعالی خاصه
گزندگی افعی گویند بدل را موی وی بخور کنند از نزف اذیت برسند اما
گوشت وی خون غلیظ از وی حاصل شود و عرق وی در نقرس و مفاصل
نزدیک است به فعل عرق لعب در آن کشتن گوشت وی اولی آن بود
که با روغن زیت پزند و اگر بریان کنند بخارات بهتر بود و وی سپهر اورد مصلح
وی آماز بر است ارنب بحری حیوانیست دریایی صدفی شکل بسرخ رنگ بر سر
وی سنگ پاره بود اگر سر وی بسوزانند و خاکستر وی بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود خاصه با پیه خرس البته موی بر رویاند و اگر در چشم کشند آن خاکستر
جلا دهد و وی از جمله سموم قتاله است و خون وی گرم بهق و کلف طلا کنند
زایل گردد و چون بسنون سازند دندان را جلا دهد جز زدن آن ضیق النفس و سرخی
چشم و سرفه خشک و دشخواری بود و نفث دم و درد معده و زرد کرده
و لون بول بنفشجی بود و کشش را ریش کند و آن جمله است که کشنده بود معالجه
آن به لعابات و روغن بادام و شیر تازه و شیر زنان دادن و خبازی و خطمی
جوشانیده ارسانیقون زرنیخ زرد است و گفته شود ارغاریقون از طاست و گفته
شود ارغاموني نباتیست که بشکل خشخاش ماند و لون تر نزدیک است به شقایق

النعمان و مردم گمان برند که زوفا بخند از شقایق و مولف گوید شیرازی او را مشای
شرح خوانند منفعت وی آنست که ریشهای چشم پاک کند و ورق آن چون
ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن شود و در روی خندان تحلیل بود از آذر درخت
در مقت دیگر گمان اکر و برا زمرهین خوانند در شهر ری درخت بلیله و به طبرستان
طالک و به شیرازی درخت طفک خوانند و به پارسی درخت طاق خوانند
بهترین آن بستانی بود که به سیاهی مایل بود طبیعت آن گرم است در سوم
و گویند در دوم و خشک است در آخر درجه اول و ورق آن اگر بهائم بخورند
بمیرند و چوب وی همین فعل دارد عصاره آن نافع بود جهت دفع سموم
چون با عسل بیاشامند جهت قولنج نافع بود و سده بگشاید و مقدار مستعمل
وی سه مثقال بود و ثمره وی مولف گوید جهت سرفه بلغمی نافع بود اگر حب سازند
منهاج و صاحب مفردات آورده اند که کشنده است اما حسد الحجه امتحان نکرده
خلاف است ثمر وی اندک حلاوت و تلخی داشته باشد و صاحب منهاج تلخ
گفته است و بعضی مالح است و ورق وی موی دراز گرداند اگر بدان سر بشویند
و سدر در دراز کردن موی و ورق چنار ابلغ بود از وی چند فوائد است
و گفته شود اسفیداج به پارسی سفیداب و نیکوترین او پاک سفید خوشبوی
بود طبیعت آن سرد و خشک است در سوم و جالینوس گوید که التهاب را
و سعفه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند منفعت
مفید بود و دیسقوریدوس گوید مرهم جراحتها بود که در ظاهر بدن باشد
چون در مرهم بکنند استعمال کنند ملین اورام بود و التهاب چشم را
نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر گزندگی عقرب بحری و تنین بحری طلا کنند
نافع بود و جهت درد چشم چون با آرد و بها خلط کنند نافع بود و در آتش ازا
نافع بود و تنگ گرداند و مسکن ورم گرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج

کشنده

کشنده بود و مداوات وی بقی و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه
و افسنتین و غسل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح رفیق و صمغ عربی کنند
بدل آن اسفیداج بود با رصاص خبث رصاص اسفیداج القلعیین خبث است
و گفته شود اسفنج و آن را کهن گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوانی
دریاییست بدان سبب که چون دست بر وی نهی خود را در کشد و فی
مروارید و بزار در ساحل اندازد و گویند که نباتیست دریائیست و این محقق است
ما فی خلاف است و بهترین وی آنست که تازه شود و طبیعت وی گرمست
در اول و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که خون بشویند
و خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشد خشک بند کند و اگر با شیاف بمیند
خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی در لثها بود و اگر خاکستر وی
بشویند جهت درد چشم سود دهد و جلائی تمام دهد و شیخ الرئیس گوید که
چون با زفت بسوزانند قطع نفث دم کند و تازه وی مضر بود به احشا
و مصلح وی رب غوره با ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر
شراب بدان ممزوج بود و بر او دران اندازند آبها جمله برگرد و اگر خواهند
ممتحن آن استعمال کنند حجر ناصی پاره کنند بها و لیستر آن کوفت و سنگ
و متحلل باشد و بجای زنبور ماند و مولف بسیار بود و بلغه عربی مرشقه خوانند
و به پارسی لنگر و کارزان مانند و در مصر کارزان در آن می نهند و آب
رمیکرنند و بجام می مالند جهت مهره زدن اسطوخودوس معنی آن مولق
الارواح است و آن جزیره که از آنجا خیزد نام سحادس است و آنرا اسفرم
رومی خوانند طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم
بهترین آن آن بود که تازه بود و لون بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و
حرافت بود منفعت وی آنست که دماغ از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود

وسده بگشاید و در صنعتهای عصبانی نافع بود و مره سودا و بلغم لزج براند و محلل
و مفتح بود و مقوی دل بود و مقوی جمله اعضای باطن بود و اسهال بدن و در
تقویت دل و بدن گرم تر نیکو و نافع است شربتی از وی مقدار سه درم بود و معده
و احشا را از اخلاط پاک کند مفاصل را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند
و گزندگی جانوران سودمند بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد
ساکن گرداند و اگر در خمیر و از اسطوخودوس و نمک خرد و پوست بیخ کبر
سحق کرده و کوفته با عسل بسرشند و استعمال کنند جهت بردی معده و ملطفهای
بد نافع بود و بدل آن کراسیون است بوزن و گویند بدل آن بوزن مرداسنج
و گویند که بدل آن افتیمون است و وی مضر است بشش و علاج آن کثیرا ورد
و صاحب منهاج گوید که مصلح آن حماما بود و گویند که انیسون و صاحب تقویم گوید
مصلح وی صمغ عربی با کثیرا بود اسرخاز بیخ سرخست و گفته شود اسیوس با
گویند که نمک حبشی است و آن سنگیست سبک که رود بر آن سبز شود و آن نمک
نمک بروی می نشیند و انرا زره اسیوسس خوانند و حالقوس گوید سنگیست
و مانند سنگهای دیگر صلب شود و سفید رنگ بود و نوعی زرد وی زرد
چون زر دیگ زمان زبد رتا زانکه بدو منفعت وی آنست که چون ار د با طلا
بر نقرص ضماد کنند نافع بود و جهت ورم سپرز چون با گلشن و سرکه طلا کنند
بغایت نافع بود و جهت ریش خبیث با عسل لعق شود سودمند بود و قوة زهر
از حجر زیاده بود و نیکو تر از وی بود چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سفید
که در چشم بود ببرد گلی ببرد آن که در چشم باشد اسیوس اشتر سا گویند و آن
نوعی از زم واست و در منهج گفته شود انواع آن اسریج سلقدان گویند و اهل
مغرب گویند زرقون خوانند و یونانی هندوقس و آن سرخست و در شش
گفته شود اسقولوس بیخی است که به اسباب خورد کنند و آن اسیراسن است

و بهندی ضل گویند

وگفته

وگفته شود که نوعی از سرشت اسیطلس گویند قفر الیهود است و گفته شود
اسقنقور سقنقور است و سقنقنس نیز گویند و گفته شود آسود سالخ حبة السودا
و آن نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند اسقیل لبصر العار خوانند
و لبصر الفی خوانند و آن بصل العنصل است و بصل الغار از بهران گویند که موش را
میکشد به پارسی پیاز دشتی خوانند و در میان ترکستان بود چون از زمین
بر کنند حصی باید که دو داغ خان کنند که سفالی ادبر گون کنند و بر آن
وی نهند و مستوی کردن وی چنان است که در خمیر گیرند و بعد از آن
در گل گیرند و در تنور تافته نهند که پخته شود آنگاه پوست باز کنند
و بکار دهولی دو پاره کنند و در رشته کتان کشند جا بحوار تکند که دو در نهند
و در سایه بنا و نرد تا خشک گردد و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و غشین گویند که در سوم و بهترین آن بود که به غایت خود رسیده بود
در روی رسنده بود و در طعم وی شیرینی بود با تری و تلخی و گرمی و منفعت
وی آنست که چون با عسل بردارد الثعلب مانند لعاب نافع بود و محرب
و رازی گوید که جهت صرع و مالنخولیا سودمند بود و خوردن وی ترک
خشم زیاده کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت فرمن و عرق
النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شریف گوید که چون بریان
کنند و باشش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال آن ناشتا بنا
مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از رشه تن وی ناشتا مندقی
آورد و معتدل بود بی مفصل و مشقف و چون بخورند درم ماست در دهن
زیتون بجوشانند تا پخته گردد و بعد از آن صافی کنند و بردارند و چون
خواهند که استعمال کنند در هر دو کف پای بمالند و در حمام خواب
روند و بخسپند بقوه وی تمام آورد اما باید که پای بر زمین نهند و صفت برور

حبس کند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی معده بود و بول براند و صاحب
منهاج گوید مضر بود به عصب و مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و درد آورد و مصلح آن سکنجبین بود و قندی باید که مشوی کرده
استعمال کنند و غیر مشوی استعمال نکنند که زحیر دهد و مصلح آن شیر تازه است
که بعد از آن بیاشامند و گویند که مضر است به ثقل و مصلح او درکرسنه است
و برگ وی در باب ها ضعیف آن و منفعت آن گفته شود و تخم وی جهت
قولنج که سخت بود و دوای آن شود و نافع بود و چون بکوبند خرد و با شراب
بسرشند و حبها سازند هر یک به مقدار نخودی و یک حب از آن استعمال
کنند و از عفص آن آب گرم کرده ارمنی در آن جوشانیده باشند
بیاشامند و از خواص ورق وی آنست که اگر کرک زود بمالند و زنگ
کند لنگ گردد و گفته اند باشد که بمیرد تبارک الله احسن الخالقین و بدل آن
و ملفوس است و گویند اسفقوردیون و گویند لوف و گویند قردماناوح
آس نیکه قسطس خوانند و عمار گویند و آسمار و زنتو نیز خوانند بپارسی
مورد گویند و بهترین آن خضرانی تازه بود و طبیعت آن سرد است در اول
و خشک است در دوم منفعت وی آنست که بسته کند و عرق و
خون که از جمله اعضا رود باز دارد و سستی اعضا بطول اگر دان نافع بود
و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جهت ورمهای گرم نافع بود و
مقوی دل و معده بود و خفقان را زایل کند و تخم مورد کسر قرا نافع بود و
جهت گزیدگی عقرب و رتیلا سودمند بود و ضماد کنند و بوسیدن
مورد نافع بود جهت بخار گرم و تر و اگر عصاره وی در چشم کشند قوه
چشم و هر دو آب رفتن زایل گرداند و چون بجوشانند و در آن نشینند
جهت بیرون آمدن مقعده بغایت نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد

ورم

ورم تر و مانند خاصه که روغن وی قوه تمام دهد و لون آن سیاه گرداند
و اگر تخم بجوشانند و پیش از شراب خورند دافع مستی [illegible] منع خمار
کند و اگر زنان موی در آب آن بشویند [illegible] کند خون رفتن رحم باز دارد و
تخم وی سنگین باشد [illegible] باز دارد و بدل آن ورق تو [illegible] و گویند
عصاره [illegible] صفعه به نبندد و سر او برد و مصلح آن [illegible]
تازه بود آس بری مورد اسفرم است و در میم گفته شود اسقولوفندریون
سفلو قندریون است و حشیشة الطحال نیز گویند و در [illegible]
خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولوفندریون لغت
یونانی [illegible] و قندر لون [illegible] خوانند که طحال [illegible]
ما نیز این دارد و در کنار [illegible] را این نام نهاده اند و گویند که
کبر رومی است و گویند که نوعی از اسقیل است و این هر دو قول
خلاف است آنچه محقق است نبات است صحرایی [illegible] گویند
طبیعت آن گرم و خشک است در درجه چهارم منفعت وی آنست
که حیض براند و ادرار دهد و به تریاق فاروق است و در باب تا تمام منفعت او گفته
شود و بدل آن ثوم الذکر است و گویند که عنصل بوخل است اسفید اسفید
خردل سفید است و حرف سفید نیز گویند و در حا گفته شود اسارون بیخ گیاهی
که برگ آن مانند برگ نبات الاذن است خردتر و شکوفه وی ارغوانی
بود و غلاف تخم مانند مشک دار بود و در کوههای مصر و همدان نیز [illegible]
و آن دو نوعست غلیظ و دقیق و در یک بیخ ریشههای بسیار بود و شکل
[illegible] باشد و در رنگش زرد بود و مانند [illegible]
اما اسارون آنچه در میان [illegible] بود و شکوفه بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در درجه دوم و گویند که اسارون بیخ سنبل رومی است

و این خلاف است نه دین نیچ سنبل رومیست و گفته شود ذاما منفعت اسارون
سودمند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و منضج بود و اگر یکمثقال
با شراب آشامند جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و گشاینده
سده جگر بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیاده
کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول الماء و سبل و داء الثعلب و حبه
نافع بود و مقوی معده بود و دلستان از امراض دماغی را سود دهد و شربتی
از وی یک مثقال بود مادر العیل نافع بود جهت استسقا و حیض براند
و سودمند بود جهت صلابت سپرز و مثانه را قوه دهد و گرده را و در حوالی
اورده اند که چون بکوبند و با نیشتر تازه در کشند و ضماد کنند میان مرد و رگ
باه را برانگیزد و افلاطون تمام اورده محرکست و گویند که مضر است بشش و
مجفف اعصاب بود و مصلح ان میوز حنت و گویند که مصلح شونیز است که در روغن
بادام خرد سائیده باشند و بدل آن یک وزن و نیم وج است و دانگی وزن
ان حماما و جالینوس گوید که بدل ان زرنخل است اسقر و اسمار حج ورم دو
اعیس است و گفته شود اسفیوش اسپغول است و در عربی بزر گویند و بیونانی
قلیون و این بزر قطونا است و گفته شود اسفاناج بپارسی اسفناج است
طبیعت ان سرد و تر است در اول گویند که معتدل بود میان حرارت و برودت
ملین بود و سرفه و سینه را سودمند بود و در وی قوه غذا بود و زود از
معده بگذرد و طبع را نرم دارد و درد پشت و موی را نافع بود و درد
سینه و گشش که از گرمی بود سودمند بود و مضر بود مزاج سرد مصلح
وی مری بود و فلفل و دارچینی اسقوردون خبث الحدید است و گفته
شود ال... اسطوخودوس مطعمین است و گفته شود اسطفین اسطفلین واسطفلین
بزر گویند و ان جزر است و گفته شود اسد الارض گویند مازریون است و صاحب

مفرده

است
مازریون
مفرده گوید حرباست و بیونانی حمالاون اسم حربا و حامالاون گویند اسم مازریون
و این سهو مدبر نسبت کرده اند و هم صاحب مفرده گوید که بعضی متأخران
گفته اند اسد الارض نباتیست که بیونانی خامالاون مالی گویند و معنی مازریون
سیاه است و صفت مازریون و حربا گفته شود اسحاره بیونانی اذخر
گویند و ان تو درست و گفته شود اشخیل حنظل عوسیج است و گفته شود
اشنه شیبه العجوز گویند و کرس بغدادی گویند بپارسی دوالک و
دوالی خوانند و دوار المسک هم خوانند و ان بر درخت صنوبر و جوز و بلوط
و غیران پیچیده شود بهترین آن سفید خوشبوی بود و ان نوع مصری خوانند
و انچه سیاه بود بد بود و ان هندیست و اشنه در کوفتن نم باید کرد
تا زود کوفته شود طبیعت ان جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدلست
و در وی قبض اندکی هست و چنین گوید گرم بود در اول و خشک بود در
دوم منفعت وی انست که بخور وی سودمند بود جهت صرع و اختناق
رحم اگر بخور سازند و در آن اب نشیند حیض براند و در زخم نافع بود و وی
نیز بند و معده را قوه دهد و خفقان را سودمند بود و قوه دل دهد و بند
رحم بگشاید و اگر در مرهمهای گرم طلا کنند ساکن گردد و تحلیل صلابت مفاصل
کند و در دماغ ضعیف را نافع بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع گرده
باشند و شهوت باه را زیاد کند و منی بیفزاید و قوه قضیب دهد و نشر زنان
زیاده کند و چون بسایند و در زخم کشند علاج دهد و اگر در اب پزند و ان
شراب سازند نافع بود جهت گزندگی جانوران و از جمله سمومات بود
و اگر در شراب نقع کنند مقدار یک درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود برده
و مصلح ان انیسون بود و بدل ان قسط ناپیدا اشنه بوس داراستعان است
و گفته شود اشتر غاز بحمل العجم خوانند و بعضی اشتر غار شوک الجمال است و

بیخ انجدان خراسانست و آن نوعی از دارو است و انجدان از بلاد هند و روم
و از بیابان مرو خیزد و بهترین آن رومی بود و صفت انجدان گفته شود و طبیعت
اشترغار گرم و خشک است در آخر درجه سوم و بوخالو گوید گرم و خشک است
در دوم و مصلح وی سرکه بود و بعد از آنکه در سرکه کرده باشند استعمال کنند
و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده بود و قوت دهد و اشترغار سخن
معده بود و دفع مضرت سموم کند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود
نافع باشد بخاصیت سرکه وی نزدیک باشد به سرکه عنصل و بدل آن انجدانست
و فوتس گوید مخرق وی معتی بود و مصلح وی شراب غوره ریباس اسفیناخ داود
ذوفای خشک و گفته شود اسقوسا اسقوساست و گفته شد اشقاقل شقاقل
و شقاقل و شقاقلا و شقاقل نیز گویند و آن جزر افلیطی است بپارسی گوزر البر
خوانند بهترین و بیشتر بود که لون آن بزردی زند و بوی آن گشنیز بود و طبیعت
آن جالینوس گوید گرم تر است در سوم و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که باه را زیاده کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان
زیاده کند و اگر بخور در ترکیب درجه مینداز د و ورق آن اگر کوبند و با عسل امیزند
و بر ریش خورنده نهند پاک گرداند اما شقاقل بری از آن بستانی نرم تر بود
و مضر بود بشش مصلح آن عسل باشد و بدل آن حلیوزه با نوزدان
منفعت آن در بابت شش گفته شود در صفت شقاقل التنفیض درخت
وقتی است و آن نوعی از مازریون است و از افاملالان لولق گویند و بعضی
لوقش سفید بود و بعضی اسفیناخ خوانند در کوهستانها بسیار است
شیراز و ارزاقی سوزانند و بشیراز ... مار و شتی ... خوانند و بانس...
و ... سیاه بود در مازریون صفت هر دو گفته شود اسفیناخ
اسفیج خوانند و ... نیز گویند و آن ... الذهب ...

گفته شود

گفته شود اما صاحب منهاج گوید اشق صمغ ترنوت است و صاحب مفردات گوید
فی الجمله صمغ نباتست که بپارسی ازرا ... گویند طبیعت آن گرم است
در آخر درجه دوم و خشک است در اول و اسحاق گوید گرم است
و خشک در دوم بهترین وی آنست که سفید و درشت دانه بود ...
که مفتح سده جگر بود و خشک کرده را تر کند و تحلیل صلابات سپرز دهد
و چون بر وی طلا کنند و اگر بمقدار یک درم با سکنجبین نهند ورم سپرز
بگدازد و اگر با عسل خلط کنند و لعوق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را
نافع بود و خنازیر را نافعست سودمند بود و کرم بکشد و اگر با ماء السعتر
خلط کنند و بیاشامند ربو را و دشواری نفس را نافع بود و مسهل بلغم بود
غلیظ لزج بود و آب زرد را براند و اگر در چشم مالند جرب چشم و سفیدی
و ناخنه چشم زایل کند و جهت ریشهای که لعابست سودمند بود و حاقن که
از بلغم و مره سوداء بود نافع و بچه مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخور کنند با خود
کرند و اگر با سرکه حل کنند و بر ورمهای بلغمی مالند ... و
امثال آن طلا کنند تحلیل دهد ... کلف و بهق مالند نیکو بود
و اگر با ... حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کنند و خشک ...
بلغم و خوردن آن نیکو بود جهت درد پشت و فالج و ...
المعده بود دیگر ... مصلح آن ... و بدل ... است و گویند
بدل آن سکنجبین است و گویند خردل ... اصل الحنتی است و قول صاحب
جامع آنست که نه اصل الحنتی است و مشهور کرده و قول صاحب منهاج گوید و
صاحب تقویم راست است بپارسی ... گویند طبعت آن گرم است و
خشک در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سوم
جهت داء الثعلب سودمند بود چون طلا کنند و بدل آن ... خرد کرده بیاشامند

بول و حیض براند لیکن مرخی فم معده بود و مصلح وی گلقند بود و برقیق طلا کردن
زیر و در ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازند و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و اشنان
حرض گویند و ان الو است و انرا غاسول خوانند و بهترین ان نارفی بود و سزاک
و بارق موضعیست نزدیک بکوفه و لطیف ترین او سفید بود و طبعت ان
گرمست در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشک است در دوم و محرق بود و منفعت
وی انست که مفتح سده بود و منقی گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی
عرالبول بگشاید و یکدرم از وی حیض براند و سه درم مسهل ماییه مستسقی و
یکدرم از وی بچه مرده باز بنده منداز دو ده درم از وی سم قاتل بود و مضرات
بمثانه و مصلح وی عسل است با کلکتن و گویند که مصلح وی تخم خرفه است و از عقد
وی روغن بنفشه انیسان با میثاب عصاره دما مناست و گفته شود اصابع صفر بیخ نباتیست
مانند کف اللمی است زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ بیخکیست و این ملات
بود و نوعی دیگر هست که بزرد و تیره رنگ بود و بی سفیدی و انرا خالص و کف
مریم نیز خوانند طبعت ان گرم و خشکست در دوم محلل فضلهای غلیظ بود و جهت
ستمها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون بغایت مفید بود و عصبها را
بالک گرداند از فضلها و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع است و دردها
انرا ساکن گرداند و وسواس سوداوی و جنون را نافع بود و درد مفاصل و
رعشه را سود مند بود و بدل وی در نفع جنون نمک و ربع و نیم ان هم ازخان ا
و چهار دانگ وی سعد و وی مضر بود به الات مصلح ان حب الاس بالموط برد
اصابع هرمس فقاح سورنجان است زرد و سفید بود و صاحب جامع گوید سنبلید
نیم فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید سنبلید ورق سورنجان است ا
و قول صاحب جامع اصح است که شکوفه سورنجان است طبعت ان گرم
و خشک است در دوم مسهج گوید در سیوم و مفاصل را سود دهد و بر

لغوسر

نقرس عنا دکر دل سود مند بود و بغراط در باق درد مفاصل بود و خاصه در
وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان و گویند ان
نافع بود جهت صداع سرد و باد ها که در دماغ بود و دل شکند و سدان بگشاید
ماده را زایاد کند خاصه مار و نخل و زبره و قوبنج اصابع الفتیات لهلهان گویند و
ان او بخمستیکت و گفته شود اصابع العذارا نوعی از انگور سیاه است و دراز مانند
بلوط و انرا انگور زمستانی خوانند طبعت گرمست در صفت عنب الثعلب انواع
ان گفته شود اصابع فرعون سنگیست که مانند انگشتی از بحر حجازی اورند و اماکن
الجراح نیز گویند اصیل السوا اصل المنبل است بپارسی بیخ مهک گویند و اصفهانی
آمد طبعت ان معتدلست در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت
خشونت سینه و قبض شش و علق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس گوید که
عصاره وی قوتی که نباشد در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دستحوار
زادن و حرقه بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مهک خشک
کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت دارد و ناخنه و گوشت زیاده
ببرد و عصاره وی درد سینه و جگر و حرب مثانه و درد گرده نافع بود و در
دبی طبیخ وی انواع سرفه را مجموع نافع بود و بدل ان نیم وزن ان زیت السوس
بود اصول الاربع بیخ کاسنی و بیخ رازیانه بود و بیخ کبر و بیخ کرفس و اصول
اربعه خوانند و مرکب چند اکانه گفته شود اصل اللوف لوفا و فنطس خوانند و ان
بیخ فیلگوشست و بیونانی ادرفنطون گویند طبعت ان گرم و خشک است
در سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده بگشاید از ان جگر و سپرز و
گرده و جهت ریشهای بد نافع بود و اگر با سرکه کهن تر بهق طلا کنند مفید بود
اصل المرجان گفته شد است و گفته شود اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند و در
وی قوة جاذبه هست اگر کوبند و بر عضوی که اهن در وی بود ضماد کنند

برون آورده و چون مسهل کنند و بار که گرم شود و بر درد مفاصل طلا کنند [illegible]
کننده نافع بود و اگر با زرنیخ بر کلف مالند زایل کند و اگر خاکستر آن [illegible] بجهت
خارش [illegible] و بر بهق مالند موی [illegible] و [illegible] و با [illegible] سرکه [illegible]
ترکان از آن [illegible] خورند و آن نوعی از [illegible] است و گفته شود در باب
در صفت [illegible] شود [illegible] فلفل است و نافع [illegible] گویند و گفته شود در [illegible]
اصل السوس [illegible] بیخ سوسن [illegible] است در روم و در [illegible] بنفشه [illegible]
در اطراف [illegible] و آن مشهور است [illegible] بیخ بنفشه و آن [illegible] است و
[illegible] است و گفته شود [illegible] گفته شود اصل
[illegible] مروج است و [illegible] گویند و گفته شود در [illegible] در صفت مروج [illegible]
و انواع و خواص آن [illegible] مذکور است و گفته شود اصل [illegible]
و گفته شد اصل [illegible] بیخ [illegible] است منفعت آن در باب [illegible] گفته
شود اصل [illegible] بیخ [illegible] گویند و در [illegible] گفته شود منفعت وی و
[illegible] بیخ [illegible] خوانند منفعت آن در صفت [illegible] گفته
شود اصل [illegible] بیخ [illegible] گرم است طبیعت آن [illegible] گرم و خشک
در سوم و منفعت آن آنست که [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] نافع بود و [illegible] مقطع و ملطف بود و [illegible]
که از [illegible] بود [illegible] مضمضه کنند [illegible] و اگر [illegible]
بر کلف و [illegible] کنند نافع بود [illegible] نافع بود [illegible]
با سرکه [illegible] طلا کردن [illegible] را قطع کند و [illegible]
و بیخ [illegible] نافع بود [illegible]
و اگر [illegible] ضماد کنند [illegible]
کند [illegible] و مسهل [illegible] بود [illegible] مصلح وی [illegible] بود و بدل وی [illegible]

سرز

سرز بود و [illegible] بود [illegible] سعفین است و گفته‌اند
[illegible] بیخ آن [illegible] است و گفته شد [illegible] است و گفته‌اند
[illegible] اصل [illegible] است [illegible] بیخ [illegible] درخت [illegible]
چون [illegible] و خشک [illegible] کنند [illegible] طلا کنند و [illegible] ضماد کنند
[illegible] نافع بود [illegible] کنند و آن [illegible] صنعت [illegible]
[illegible] سرخی [illegible] بیخ [illegible] بود [illegible]
[illegible] گرم [illegible] است و گویند [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] گویند [illegible] و [illegible] وی [illegible]
[illegible] کنند [illegible] در همه حال [illegible] محقق است [illegible] است
طبیعت آن گرم است در سوم و خشک است منفعت وی آنست که
[illegible] نافع بود و حیض را براند و [illegible] رحم را [illegible]
[illegible] صاحب منهاج گوید [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] مصلح [illegible]
[illegible] است و گفته [illegible]
شود [illegible] است و گفته شود [illegible]
صاحب جامع گوید [illegible] هندی [illegible] و صاحب [illegible]
گوید [illegible] است [illegible]
[illegible] و صاحب جامع [illegible]
[illegible] است [illegible] مؤلف گوید [illegible] محقق است [illegible]
[illegible] هند است [illegible]
بود [illegible] هندی [illegible] طبیعت آن گرم است [illegible] در دوم [illegible]

منفعت وی انست که بهق را زایل کند و ماده را زیاده کند اطریه بپارسی رشته
خوانند و ازار د فطر سازد و طبیعت ان گرم و تر است در بعضی سود
نافع بود در جهت سینه و سرفه و کشتن چون قند و روغن بادام اضافه کنند
امسک و اگر نعله الجمعا [illegible] بالسان الحمل سود مند بود در جهت نفث دم
و نافع و لطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل بود و شعر و فنج است و بعد از
ان مثلث اعمل با نحل [illegible] در تحت غرب است و در غیر
کفه سود صفه ان اظفار مخالطه است و بربر خوانند و ان سنیانست و لغته سود
اظفار الطیب ناخن بویا خوانند و ناخن صدف گویند و ناخن بریان بیستراز
ناخن دیو خوانند طبیعت ان گرم و خشکست در دوم و ما سرخ [illegible] گویند در سیوم
منفعت وی انست که چون زن در شب بخور کند حیض براند و از اختناق
رحم نافع بود و خفقان و در معده و جگر و رحم را سود مند بود و رازی گوید اگر
ابرکه بیاشامند شکم را نرم کند و بسیاری سحج آورد و مصلح وی گل مختوم بود
با فرسی بود و بدل ان قصب الذریره است [illegible] سنگوبه است و لغته
اغرس مرزروعی است و لغته سود اغیس الملو است و لغته سود اغسیه
تونانست گرم کت ار شیج و تونهای کرمانی و نبات مصری اغلیقی زبان یونانیا
اغلیقی بزبان یونانی [illegible] شد و بپارسی بخچوکش خوانند و در رم کنانت لغته
سود افلاطون منقل است [illegible] رنجشک و بجشک و بلبلک و فلیچک و بلیچک
و در تجشک ترکوسند نیشر از [illegible] بالنکو گویند خود در رود و در بستانها رویند و در کنار آب
روان بسیار بود طبیعت ان گرم و خشکست در اخر دوم بوییدن [illegible]
دماغ بگشاید و جهت خفقان که از بلغم بود و سودا نافع بود و جهت [illegible]
سود دهد و جگر و دل و معده را سود دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش
کند و دندان سخت کند و بوییدن ان مضر بود بر دماغ گرم مصلح ان بنفشه است و بدل

ان

عث

ان قرنفل است ارسون فرفیونست و لغته سود افسنتین خرق خوانند و ان انواع
خراسانی و رومی و سوخسی و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند که نوعی از در مشرا
و میوه رلف این کتاب گوید که نوعی از زرنحاسف گوهست و گل وی بشکل اقحوان
و تخم ان بلخی سرخ رنگ است اما گل اقحوان سفیدی دارد و ان ندارد و
نیکوترین ان رومی بود و طبیعت ان گرمست در اول و خشک است در دوم
خشم که کهن سده بگشاید سود دهد و جهت معده سرد نافع بود و مسهل
صفرا بود از معده و قوت دهد و لون بنیکو گرداند و اگر ورم صلب ضماد کنند
نافع بود و جهت سنهای کهن و لواسیر و شقاق مقعده و صلابت اندر فی ضماد
کردن و اشامیدن نافع بود و در داء الثعلب و جرب همچنین اما مضر بود جهت
معده گرم و مصدع بود و مصلح وی انیسون یا مصطکی بود و بدل ان معده
یک سنج ارمنی است و در تقویت معده اسارون با نیم وزن ان بلیله اما حجت
جامع آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاره و جهت
مفاصل لعابست نافع بود و چون بسبب خلط گرم بود و چون بپزند و نکسیر کرد
بر طحال ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بپزند و اندک زهره بر آن [illegible]
کنند بعد از ان در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را از جراحت پاک
کنند و جهت کری نافع بود افلیون [illegible] سنخ حلیاست و لغته سود افیون عصاره
خشخاش سیاه مصریست و اثر البحر الحیاتخنش گویند باید که در آب گرم اندازه
زود حل شود و در افتاب گرم بنهند نرم شود و آنچه مغشوش بود آب را زرد کند
و در سبب بماند و غش وی با مشا و لعنجس بری کنند انچه بر آن بود نبات
غش ان صمغ می کنند اما طبیعت ان سرد است در درجه چهارم و خشک است
در سیوم و اسحق گوید سرد و خشک است در چهارم منفعت وی انست که
مخدر بود و مسکن همه دردها چون طلا کنند و اگر کسی بیاشامد شربتی از وی مقدار

مقدسی بود و از درد انکه زیاده بخندد رشتهها خشک کرداند و سودمند بود
جهت ورمهای گرم و اگر با رازیانه در چشم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد بیشتر
ساکن گردد و خواب آورد و اگر بخور دکر کرد ترجیح را نافع بود و اگر با روغن گل
و زعفران در گوش چکانند درد گوش را زایل گرداند و اگر با روغن گل بر سر مالند
صداع زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم کشند درد چشم زایل کند و جهت
سحج و حبس اسهال نافع بود و زیاده در مرار گشنیده بود و مصلح ان فلفل است و دار
چینی و سکنجبین و چند مدت سرو قر قبول بعد از قی و حقنه و شراب کهن بسیار و
بعد از ان حمام و شیرهای چرب و بدل آن سه وزن بزر البنج و یک وزن ان تخم
لعاب افتیمون ان بزری و زمرتی و قضبانی خوز داست بهترین ان افراطی با مقدار شش
دانق طلی حکمت بزم و قضبان باشد اما مقدسی تخم و گل و حوت خرد دار دو در تخم
مایل بود و طبیعت آن بقراط گوید که گرم و خشک است در درجه سیوم نافع بود
صرع و تشنج امتلایی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت ماخولیا بغایت نیکو بود و اگر
با دهن بیاشامند تا نهایا مدکه در مطبوخ بسیار بخورند که قوه وی باطل شود و
غثیان و قی آورد و قدر شربتی از وی در مطبوخ تا هفت درم باشد و گویند که تا ده
درم و صاحب منهاج گوید که شربتی از یکدرم تا دو درم و رازی گوید از چهار درم
تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج اورده است که با روغن بادام
چرب کنند و اگر سبحان استعمال کنند و اگر سبحان خشک استعمال خواهند کرد
شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر نقوع خواهند کرد از دو درم تا چهار درم را از
گویند بدل آن در مسهل سودا بوزن آن ترید و دو دانگ آن حاشا و گویند بدل
ان یک وزن نیم آن حاشا است و گویند که بدل اسطوخودوس است و سفلنج
و مصلح آن کثیرا و صاحب تقویم گوید مصلح ان شراب صندل بار سیب بود اقحوان
اصداف المرضی خوانند و گفته شد و در مصر کرکاش خوانند و یونانی قرمانیون و

در

در موصل شجرة الکافور و بپارسی کافرچشم و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه
گاو گویند بهترین وی آنست که مفتح شده برگ وی سبز بود و شکفته و بیرون گل
وی سفید بود و اندرون زرد و طعم تلخی بود و نوع هست که برگ سفید ندارد
و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که مفتح سده
جگر بود و محلل رطوبات و مسهل بلغم بود و سودا و سنگ گرده بریزاند و عرق
و محلل خورشهای فسرده بود و اسهال را نافع بود و صلابت رحم را نافع بود و تحلیل کند
و چون زنان در آب او نشینند و اگر زنی که حیض او بسته بود فرزجه از وی بخورد
بر گیرد بگشاید و اگر سبحان خشک کرده با سکنجبین با نمک بیاشامند مسهل
مسهل بلغم و مره سودا و صاحب جامع قول شریف آورده است که آب وی
چون بگیرند و بر اعضا که نزدیک انثیین بود و در گهن طلا کنند بغایت قوت
مجامعت دهد و اگر ادمان بوییدن آن کنند سبات آورد و اگر ترو وی
بوییدن خواب آورد و مقدار شربتی از وی درم اما مضر بود بمعده و سبز
مصلح وی انیسون است و گویند کشنیز و قند اقوبل اسموبل دهن اللبان لبنیت و گفته
شود در باب نار صفت لسان اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خارنبت
که ادم بوی دباغت میکنند و جالینوس گوید صمغ و بعضی گویند رب سنجه
خرنوب است و گویند که عصاره بوست انار شت این اقوال همه خلاف است
آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و ضط خوانند و قرظ بپارسی کره گویند
و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند طبیعت آن سرد است در درجه دوم و محقق
در سیوم و عیسی گوید که سرد است در اول و خشک است از دوم بهترین وی
آن بود که صلب بود و سیاه رنگ بود منفعت وی آنست که چون بخورد
بر گیرند قطع خون رفتن و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال
و مومی داشته از مقعد و رحم و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن جهت

اقاقیا

اذخر چشم نافع بود و اگر با دارو با بود و در روشنائی چشم بیفزاید و در طلا با که جهت
سستگی اعضا نافع بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سود دهند بود و مدل
حفص بود با صندل و عدس مضر بود زن آن تا ع آن مثل نار مشک است
و گفته شود اقسوس گویند که دوق است و گفته شود قاروت عود الوج و گفته
و گفته شود افوا آن مار العسل است و گفته شود نسطه پارسی کسک گویند
و منو گویند طبیعت ان گرم داست و خشک در سیم درجه شده خانه چون بران
کرده مکشند آفتیمیا قلما گویند و در قاف گفته شود اقطی خیان گویند و آن
دو نوع است بزرگ و کوچک چنان بزرگ شود گویند و کوچک تا ما اقطی و گفته شود
کرر وصفه آن و ثمره آن مل گویند فقا بولی ملغهامل من بخمس است و گفته شود
فسارانیقی بیرمانی معنی آن سوگ العرسه است و ان سا گلت و گفته
شود اقسطویق شراب سعاد و حسنی مز اسد طبیعت ان گرم است و
لطیف بج تفاح بری است و انرا ذعرور گویند و گفته شود اکرس
کرفس است و گفته شود انراع ان اکرو مک از فورنست و گفته شود
کرویس حوز رومست و گفته شود ابرس نیز گویند و گفته شود اشنوت
کشوت است و شکوت نیز خوانند و رحمول نیز گویند و صفت ان در
در بزران گفته شود اکلیل ملک گیاهی فسیح پارسی اسپرک خوانند بهترین وی آن
که رسیده بود و برگ زردی با سفیدی زند و چون ... دارد
دانه وی زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه اول منفعت
وی آنست که محلل و ملین اورام صلبه که در مفاصل و احشا بود و اگر با سمیر
بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون طبخ آن بسایند
و بیاشامند از درد معده را ساکن گرداند و عصاره وی چون بر ...
با مثلث بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن شود و چون با ... روغن

قنبیا ... ست ... ف
... ...

گل بر سر کنند درد سر ساکن کند و چون با مثلث بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم
و رحم و مقعده باشد ضماد کنند نرم گرداند و چون با مثلث بیامیزند
اطلاط که در انه و شربت وی مقدار یک درم بود تا مقدار ... بود با ... صمغ
وی عسل بود و مدل وی فراسیون بوزن آن با وزن لسان الثور بوزن
آن و نیم و نیم وزن آن ورق آخر التملت صاحب منهاج گوید حرف
همسندی ... گویند و هندکیت ... اطلوطند و این قول
صاحب منهاج خلاف ... سهو ست خطا و قول او در انجا معتبر است
که از انجر العقاب و حجر النسر و حجر الولاده نیز گویند و یونانی اطوس منعم
این اسم آنست که آن سنگیست که از اسدله ... همکنند و مولف گوید مانند
حجری مقدار جوز بود با ... رنگ بود و چون بجنبانند مغز اندرون وی بجنبد
و زیادت ... بود ... چون سنگی سبک
و چون بشکنند مغزی سپید طعم تلخ در اندرون وی بود و ان مغز سلوط
بود و ... از الوان ... بنه خصه المس ... وی انست که زنان
آبستن و جمیع حیوانات چون در ... بندند ایشان نزایند و اگر
در وقت زه بندد زنان ... بندند زود بزایند و در ساق چپ بندند ...
نزایند و اگر ... کنند و ... زنان ... ... کم ...
نحو در ... دن فرمان خدای تعالی ... گرد ... در خواص وی
آورده است که چون در دست ... مخاصمه کنند خصم زبون ...
باشد و اگر ... بند ... بر هم ... ازد ... آن
فا ... اخوان ... الحمامه و گفته شود ... و گفته شود
... است ... نیز گویند ... است و گفته
و گفته شود المتقوط کنت ... است و گفته شود ... سلاله

وگفته شود النسنة العصافیر لسان العصافیر خوانند وگفته شود الوج نوعی از
نالست مجلله سوداوسی کازرسنک گویند صفت ان در باب میم گفته شود
البا خطمی است وگفته شود البط کام است وکاما وکامخ الملک نیز
گویند و مرفیوکسون و ان سنبل است بپارسی سنبل گویند و در بعضی
گفته اند الابنون راس است وگفته شود الیه بپارسی دنبه گویند طبیعت
وی گرم و تر است در سیم مستود و غذا دهد گرم و تر و غلیظ تر از پیه
بوده باشد و نافع بود جهت عضلها کوفته خورده و چون ضماد کنند
و این بانسوره گویند مفسده معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل
بود و فلفل و دارچینی و مری و بعد از استعمال ان خوردن بعضی جوارشات
نافع بود اما [illegible] حماماست وگفته شود امعاء الارض خار گرم خوانند و ان خراطین است
وگفته شود امعاء السیر [illegible] و میان عصر حصرم است بپارسی غوره گویند و
منفعت ان گفته شود در باب حا در صفه حصرم آبلج بپارسی آمله گویند
بهترین ان [illegible] بود و طبیعت ان سرد است در دوم و گویند که سرد است در اول
و خشک است و گویند گرم است بهر حال خشک است بخلاف منفعت وی انست
که مقوی معده و اعصاب و دل بود و اشتهای طعام باز دهد کند و جهت
بواسیر سودمند بود سودا و بلغم براند و لغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن
زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه گرداند چون با حنا و خضاب
کنند و چون دو درم از ان نیم کوفته کنند و در شب در سی من بخوسانند و [illegible]
بعد از ان صاف کنند سه کوفت در چشم چکانند سفیدی که در چشم بود
دفع گرداند و ان مجرب است و ترتیبی از وی [illegible] درم بود تنها اما مضر بود به جگر
مصلح ان عسل است و بدل ان [illegible] ام غیلان در مثل بیابانی معروف
بود [illegible] که المضر طبیعت ان سرد و خشک است و [illegible] منع خون کند

الابنون

اصاف

اصناف سیلان از رحم کند و رق ان و ورم نهاد و سقل را نافع بود و خون بندد
انجبار نباتیست که در کنار جویبار روید و برگ سرخ رنگ بود و تخم ان سرخ
خوانند و انجبار ازاد و در شربه است خاصیت عرق ان و عصاره ان مانند
اب توت بود و لغایت سرخ رنگ منفعت بیخ وی انست که یک مثقال ازان نیم
کوفته بجوشانند تا قدری قیند و میفنج بیاشامند جهت نفث دم نافع بود
از هر عضوی که باشد از قصبه شش و حجاب [illegible] و سحج امعاء و بواسیر و [illegible]
سر زکها و فوه امعاد بند و شکم ببندد [illegible] زحمت رساند و ریش شش
پاک کند و قطع قی کند و تشنگی اعضار را نافع بود و خاصیت وی [illegible]
انجل عسل است و کلک وی را کثیر المنفعه خوانند بپارسی خطمی گویند وگفته شود
انبرباریس بپارسی زرشک خوانند و زرشک نیم تهترین وی انست که
بغایت رسنده باشد و سرخی گرایاهی زند شره دار و طبیعت ان سرد
و خشک است در درجه دوم صفرا بشکند و قوه معده و جگر و دل بدهد
و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و سحج را نافع بود و در ورمهای گرم ضماد
کردن سودمند بود و قطع نزف دم کند و مقوی جگر بود و چون با ادو[illegible]
گرم مثل سنبل خلط شفکی که از سردی جگر بود [illegible] شده و معده که ضعیف شود
بسبب بلغمی نافع بود اما مضر است جهت کسانی که طبع ایشان [illegible] بود
مصلح ان جلاب بود بدل ان بوزن ان تخم گل چهار دانگ وزن ان
صندل بود انجرک مرزنجوش است و ان اذان الفار است وگفته شود
انقوان [illegible] رازی گوید [illegible] و منتن است [illegible] وگفته شود [illegible]
وگفته شود الخفطنا [illegible] گویند و [illegible] و حبوب ان ثمره [illegible]
مصریست بپارسی گلنار گویند و بعربی جلنار وگفته شود صنعت ان [illegible]
حشیشه الکلب خوانند و ترتیب و ضفوف الارض نیز گویند ان [illegible]

ورفسنر

وگفته شود انیسون و بپارسی رازیانه رومی گویند و آن دو نوعست انچه رومی بود
بشکل بادیان بود و انچه غیر رومی بود دقیقتر بود مانند تخم زیره رومی و طبیعت
آن گرم و خشکست در سیوم و در روغن قسطی [illegible] اول [illegible]
که در شکم بود تحلیل کند و از آن جمله [illegible] قطع سیلان رطوبات کند [illegible]
وعرق بر آمدن [illegible] و چون در شراب بخورند [illegible]
سرد و تر [illegible] نافع بود [illegible] شهوت جماع [illegible]
و دفع مضرت سموم جانوران کند و چون سحق کنند و با روغن گل [illegible]
گوش [illegible] کند و جهت استسقا و نفخ [illegible]
سودمند بود و چون [illegible] سل کهنه برد و نافع بود [illegible]
[illegible] و زخم و مثانه [illegible] و چون سحق کنند و [illegible]
[illegible] کننده [illegible] نافع بود و مصلح
[illegible] است و بدل آن [illegible] گویند که بدل آن [illegible]
[illegible] گویند [illegible] است و گفته شود انجدان دو نوعست [illegible]
انگدان گویند و انگوان و آن درخت حلتیت است و [illegible] اصل
[illegible] و حلتیت صمغ آن و ورق آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود و حلتیت [illegible] صمغ انجدان [illegible] انجدان رومی [illegible]
و تخم آن [illegible] و گفته شود و انجدان [illegible]
و گفته [illegible] طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم [illegible]
سودمند و [illegible] و چون [illegible]
و با روغن [illegible] نافع بود و چون [illegible]
[illegible] نافع بود و چون [illegible]
بود [illegible] مثانه سودمند [illegible] و سردی معده [illegible]

ودرطوبات

ورطوبات معده خشک گرداند و نفوظ آورد و مسخن گرده و روده بود و چون
[illegible] لطیف بود و مضم کننده غذا بود و بدل آن [illegible]
وزن آن [illegible] گویند بدل آن [illegible] است و گویند که تخم [illegible]
[illegible] است و آن [illegible] و [illegible] گفته شود [illegible]
[illegible] گویند و آن [illegible] است و گفته شود [illegible] است و گفته شود
[illegible] طبیعت آن [illegible] است در اول سودمند
بود جهت [illegible] گرم [illegible] است و [illegible] و معده و [illegible]
و آن [illegible] است و گفته شود [illegible] صمغ [illegible]
[illegible] و [illegible] حاصل شود و چون حرارت آفتاب [illegible]
اثر کند و [illegible] و از [illegible] و [illegible] خوانند [illegible]
گزده گویند و از [illegible] و [illegible] خرد [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible]
در اول [illegible] تخم مرغ [illegible] سحق کنند و خشک [illegible]
و [illegible] نافع بود و جهت [illegible]
و [illegible] گرم [illegible]
آن صمغ [illegible] و نافع بود جهت [illegible] چشم [illegible]
در چشم [illegible] و [illegible] بود و چون
سحق کنند [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] با عسل [illegible] سود و [illegible]
بود [illegible] و بدل آن [illegible]
مصلح آن صمغ عربی [illegible] است و گفته شود [illegible]
سود [illegible] است و [illegible] گفته شود [illegible] بپارسی [illegible] گویند [illegible]

جمیع نیرما بها گرم و حشکیت و ملطف و محلل و مجموع نیرما بها نر ما فستیه دروی
هست مفصل گفته شود [illegible] الارنب بپارسی نیرما خرگوش گویند چون گه
باسرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال با دریم گزندگی جانوران بود و
باسرجو به گو [illegible] بقراط ازوی چون بشراب کهنه بیاشامند نافع بود
و جهت گزندگی جانوران مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زنان بستن
نیرما خرگوش نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامد فرزند نر آورد و اگر
نیرما ماده فرزند ماده آورد و اگر مقدار باقلایی با شراب سخت بیاشامد
ربع را نافع بود و اگر بر سرطان طلا کنند نغایت نافع بود و این مجربست و اگر
کودکان بیاشامند از صرع ایمن گشتند و همه نیرما بها این خاصیت دارد و
خرگوش و چون بکشند به آب فرزیتی بهشتند [illegible] ارتیتی باز دارد
و اگر بخته سر خوارها فی گیند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری لویی دهند
نافع بود و اگر زن بعد از طهر بیاشامد با مشک بخور گزند دو استن باری دهد
و اگر بعد از طهر بیاشامد بسر رفون منع آبستنی کند و امساک سیلان رطوبت
رحم کند و شکم به بندد و سحج روده و نزف دم سودمند بود و اگر با حطمی
در زیت برعضوی نهند که خار یا پیکان در وی فرو رفته باشد بیرون آورد الفرس
سودمند بود جهت اسهال و روده و در دانه الجدی
والظبی و الحمیر الوحشیة و الخنف و البجل سودمند بود جهت دفع سنگ گران و قطر
شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت [illegible] شیر
در معده و الفحه الخشف که بچه ترینه آن بود و چون زن بعد از طهر بر فرزند
برگیرد از آبستنی باز دارد و العجل الحمل صاحب جامع آورده است که اگر نیرما بها
مقدار نخودی به آب نیم گرم پس از مجامعت بیاشامند فرزنده یا زیاده برآز
همه ادویهای با بی برجهد نفاهت و نیرما خر دشتی و آهو و گوسفند گوسی چون

دفع الی کوسی الابل

بادرکه

بادرکه بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع الفحهها الحسنه بود
بگدازد و آنچه گداخته بود بیندازد الفحه الدب این نیز در خواص آورده است
که نیرما خرس فربهی آرد از بیاشامیدن انقوذیا بر قومی که در آسیب و معز
وی آنست که ماهیند و گلت و از اثمره الملا در خرابند و در باب الف گفته شود
انار مشک نار مشک است و گفته شود البخره صفت آن در باب الدر نیز
گفته شود داود ماهی را او مالی نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسل و عسل
داود علیه السلام نیز گویند و آن ترنجبینست که از ساق درخت حاصل شود
و مانند عسل است کم سطری و شیرینی خوش طعم بود بهترین وی آنست که بهی
و سطر بود و صافی طبعت آن گرم است و تر سودمند بود جهت خشکی
زخم چون طلا کنند و درد مفاصل نیز نافع بود جهت آرنجی خشم چون در
خشم گشتند و اگر بیست درم با چهار بیخ آب بیاشامند اخلاط خام را
و خوردن آن کسبات و سیر خا آورد و باید که آن کس که خورده باشد تا عمل
تمام نکند نخسبد الله او ماد انز و باخر اسند و آن عصاره فقاد مدالحمار است و در
فاف گفته شود تودا و سیر نوعی از نیلوفر هندیست طبعت آن گرم و حشکیت
محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازد شربتی از وی یک درم بود ساسیون
کرفس جبلیت او دانه یونانی جبلی است و سالنون کرفس فان و طراسالیون
و گفته شود از قطارنو خافف است و گفته شود داون بپارسی مرغ ابی گویند
و آن مرغهای بزرگ بود و طبعت آن گرم و تر بود و فربهی آورد لیکن مزن را
برکند از فضلهای غلیظ اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوره سوده
در حلق وی دهند و با بازرم گریز زاهر با یونانی شراب عسل است
او زبد بیونانی آب را گویند و در باب میم گفته شود اهلیلج اصفر بپارسی
هلیله زرد گویند بهترین وی آن بود که فربه بود و طبعت وی سرد بود

در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد نافع بود کشیدن
و خوردن خفقان را نافع بود و مسهل صفرا بود و اندک بلغم نیز براند شربتی از وی
هفت درم تا درم اگر منقوع کنند و اگر غیر منقوع از دو درم تا سه درم
معده کنند و مقوی و نافع بود جهت استرخای و وی مضر بود به سپرز مصلح وی
اگر کوفته به آب گرم خورند [illegible] و اگر در مطبوخ عناب
و سپستان [illegible] سیاه و بدل آن [illegible] آمله است اهلیلج اسود
پارسی هلیله سیاه گویند بهترین وی هندی است طبیعت وی سرد است
در اول و خشک است در دوم [illegible] وی کمتر از کابلی است و گویند گرم است
لون را صافی گرداند و [illegible] سودا [illegible] و مسهل سودا
بود و بواسیر نافع بود و اگر بر آن [illegible] بندد و اگر در چشم کشند قوة
باصره دهد شربتی از وی منقوع از سه درم تا ده درم و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم
و خوردن آن مضر بود به جگر مصلح آن عسل است و بدل آن هلیله کابلی اهلیلج الکابلی
بهترین وی آن بود که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن
سرد است و خشک و گویند گرم است به اعتدال و حافظ [illegible] است و در [illegible]
و استسقا و تبهای کهن زایل کند و اگر بر آن [illegible] بندد [illegible] بر آن تا
گرده مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود شربتی از وی منقوع از
پنج درم بود تا ده درم و غیر منقوع تا ده درم از پنج درم و مربای وی مسهل صفرا
بود اما [illegible] مسهل خلطهای [illegible] چون بلغم و سودا بود و خفقان را نافع بود
اما مضر بود به [illegible] مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود و هضم طعام
کند و حمل معده [illegible] دارد و بواسیر را نافع بود و [illegible] بلغمی بگشاید و پیچ دندان
و دندان را نافع بود و قوة دهد و اگر [illegible] رنگ هلیله را با [illegible] سیاه
موی را نگاه دارد [illegible] الجوح است و گفته شد [illegible]

وگفته

و گفته شد اندرون که گرد زرد است که از کوه مانند مار دانه بیرون آمده است
در هیئت کردن آن مانند شم است و خاصیت آن آنست که سنگ را بندد
ایل [illegible] و فطادم بالاخوس نیز گویند و در دال گفته شود [illegible] الدهقان
حرحر بیابانی است در صفت حرحر گفته شود ایل چهار نوع است یک نوع
در جنگلها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و در [illegible]
انواع ایل است و یک نوع در کوههای عمان و بحرین بوده باشد و آن را
یحمور خوانند و یک نوع دیگر وعل گویند و در کوههای [illegible] باشد
و یک نوع دیگر بقر الوحش گویند در دامن کوهها و میان درختان گردد و هم
در طبیعت مانند یکدیگرند و بر آن شاخ که گفته شود مار بخورد و صحیح باشد
و بقر الوحش [illegible] گاو کوهی را خوانند [illegible] را بر سوراخ مار نهند و نفس
مار [illegible] کنند و مار [illegible] بیرون آید مانند که به [illegible] و از دنبال
مار را خوردن گیرد و مار اضطرار کند تا جایی از اعضای وی [illegible] و چون تمام
شود و بخورد [illegible] در روی [illegible] در چشم وی پیدا گردد و آب
از چشم وی روان گردد و در کنج چشم وی گوی [illegible] جمع شود
[illegible] مانند [illegible] گردد [illegible] در گوشت [illegible]
و چون [illegible] آن [illegible] را برگیرند در سموم [illegible] تریاق فاروق [illegible]
و صاحب منهاج گفته است که دنبال ایشان مجموع چهار گانه [illegible]
جمع شود خاصه گاو کوهی که دنبال او زهر قاتل است اولی آن بود که [illegible]
وقت کشتن [illegible] دنبال [illegible]
که زهر [illegible] گوشت وی حاصل گردد مخلوط بود و گوشت ایشان [illegible]
شود [illegible] گوشت ایشان با وجود [illegible] از معده [illegible]
[illegible] و رازی گوید بهترین وی آن بود که تازه بود و در زمان گرم [illegible]

کرده باشند و باید که در یخنی مهرا شود و بار و روغن بنزند و بعد از آن شراب
انجیر و بار عسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدس گوید هر که حرق بسوزانند
و دو مثقال آن با کتیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعا و اسهال
کهن و یرقان و درد مثانه سود مند بود و جهت زنان حائض که سیلان
رطوبات از رحم ایشان آید و مرض بسته باشد نافع بود و چون با ادویه
که موافق این زحمت بود بیاشامند و صفت حرق آن در دیگ کوزی
کنند و در گل گیرند و در تنور حمام در شب آتش نهند که سفید شود و
مانند اقاقیا بشویند موافق بود جهت چشمی که ماده و ریش در وی بود و اگر
سنون کنند دندان را جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون
با سرکه مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و ورم را دفع کند و اگر با روغن البان
طلا کنند بر شقاق دست و پا طلا کنند نیکو بود و در خواص ابن زهر آورده
که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بیاشامند و بر بهق و برص طلا کرده در آفتاب نشیند
و اگر بیاشامند کرم زرد را نافع بود و دفع زهر کند و اگر بر دهان کودکان که
قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و حیض براند و چون بر پستان و زهار طلا
کنند شیر براند و دیسقوریدس گوید نیز ماده وی چون زن بعد از طهر
روز بخور کند منع آبستنی کند و گویند که مه وی تشنج را نافع بود و ابن زهر
گوید اگر بار پوست وی بر خود بندند تشنج ماری گرد انگشت نکرد الیه وذا
و دیسقوریدس گوید مغز وی چون بریان کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال
نیکو بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود و قضیب وی چون
خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی و گویند که
خون وی چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و قضیب وی چون خشک
کنند و با شراب بیاشامند و بیاشامند باه را نافع بود و براگنگراند والعفو آن زد و اگر

بر باد

بر باز و بندند انگشت از نیش مار ترسند و هیچ گزنده گرد وی نگردد و ابن زهر
در خواص آورده است که چون دنبال وی شبخوان با پوست و گوشت را
بسوزانند و سحق کنند و با شراب بر نقرس طلا کنند در آن حال بعود آورد و بر
خنازیر که طلا کنند همین عمل کند و گویند که اهل را از بهره منت که بر روی ریشند
و سگان در وی بمانند چون نمک طلا اشنع بخورد منداز دو گویند که قرن ایل
محروق درد قولنج را نافع باشد که گویند در ساعت ساکن کند ابریسون
طلق است و گفته شود ابرسیابج سوسن است آسمانگونی است و نام
او برسا از بهر او کرده اند یعنی قوس و قزح و گل وی زرد و سفید بود و لاجورد
بهترین بیخ وی شاه صلب و بسیار گره بود و خوش بوی و طبیعت گرم و خشک
در دوم منفعت آنست که فالج و تشنج و صداع بلغمی را نافع بود و مفتح
لطیف بود و چون بر کلف و عشش طلا کنند ببرد و بشوید با اخلاط غلیظ پاک
کرد آند بول و حیض براند و بر گزندگی مار و بر موضع چشم طلا کنند و جهت
سرفه بلغمی نیکو بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و تعلیق آن
نافع بود و اندرز و با حبس بود و منند منند بود جهت عدت زهرهای کشنده و اوذ
سمه و اگر صفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند مسهل بلغم غلیظ و مره سودا
و صفرا براند و جالینوس گوید که عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود خاصه
روغنی که از وی بحشیم باشند نافع بود و چون با عسل فرزجه کنند و زن بخور کند دو
بچه اندازد و چون سلوق کنند و بر جای زرد و بر جهای صلب ضماد کنند نرم
کند و اگر سحق کنند و بر ریش که ناسور شده باشد گوشت برویاند و اگر با
روغن گل و سرکه بر ضماد کنند درد سر را نافع بود و روغن وی چون که در بینی
چکانند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و کلاف را نافع بود
و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که سرد است نافع بود و چون که با شراب

بیاشامند درد جگر و سپرز را نافع بود و روغن وی که چون در گوش چکانند با سرکه
درد گوش ساکن کند و منع نزلات کند و روغن وی مفتّح افواه [illegible] بود و درازی
بدل آن در اسهال آب دو دانگ وزن او مازریون [illegible] و گفته‌اند بدل وی لبن لقاح است
و اسحق بن حنین گوید اگر بسیار مضر بود و کشش مصلح آن عسل است و اگر بسیار
بیخ سوسن صحرایی خوانند و در دشت زوال کنند بسیار بهند و مولف کتاب
گوید که تخم وی از جمله منومات بود و مجربست و اگر بیخ وی قدری بر دندان نهند
که درد کند بر آرامد و [illegible] که بر دندان ذکر شد باب ۲ فی البا باذنج
و آنچه گویند بارحل است و گفته شود باقلا حرحم خوانند و فول نیز گویند طبع
وی نزدیک است به اعتدال و گویند که سرد است در اول و خشک است در دوم
و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه سبز و بهترین وی آنست که بزرگ و فربه بود و کلف
زایل کند و بافراط گویند غذای نیکو دهد و صحنه را نکه دارد و خون [illegible] بشارند
و [illegible] کنند و در زخمی که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست
که چون بر مرغ نهند از خانه [illegible] و چون بکوبند و بر زهار کودکان ضماد
کنند موی دیر براید و همچنین اگر کنند بر موضعی که موی [illegible] کرده باشد
عمل کنند و همچنین زایل کند خاصه با پوست و باقلا [illegible] سرفه و نفث دم را نافع بود
اما به غایت نفاخ و [illegible] بود ولکن ضماد کردن بر ورمهای گرم و
ورم انثیین و پستان که در وی شیر بسته باشد بغایت نافع بود و قطع ادرار
بول کند و چون با آرد حلبه و عسل امیزند محلل دمامیل بود و ورمهای [illegible]
و ورمهای سخت [illegible] و اگر با پوست با نبیذ عتیق بر خایه ضماد کنند تحلیل
کند و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود
و اسهال مزمن قطع کند اول آن بود که چون [illegible] بر دندان [illegible]
و آبی دیگر در آن [illegible] نفخ آن کمتر بود که تازه و باقلا گوشت بدن زیاده کند

وچون

تضاف
وچون باقلا گویند یا با [illegible] خورد کرده باشند و در قیق [illegible] در روغن بادام و قند را
کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سود مند بود و آنچه با پوست
و در روغن منجمد کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و [illegible]
و [illegible] بخورند و بعد از آن زنجبیل مربا یا العصفر [illegible] از جوارشات نافع بود باقلا قبطی
حار است و گفته شود [illegible] است و گویند [illegible] و آن سه نوعست
بحری و جبلی گویند [illegible] نوعست یکی سفید [illegible] و آن خشک بود و یکی زرد
بود زرد رنگ باشد عسل صافی [illegible] و آن نوع بهتر بود طبع آن گرم
در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است جهت عرق النسا و نقرس
نافع بود مقدار دو درم و چون زنان بخورند دیگر دو در پشت بخور کنند حیض بر آید
و [illegible] از دو چون [illegible] آب [illegible] بیاشامند که مرده [illegible] بر آرد و دفع زهرها
کند خواه مار یا عقرب و اگر در [illegible] کنند و بر رخسار ضماد کنند نافع بود
و گویند که اگر دو درم [illegible] آب بیاشامند [illegible] و چون [illegible] بیاشامند
دیگر [illegible] عوض کند الله رازی گوید که [illegible] مزاج [illegible] استعمال کند
شیخ الرئیس گوید سود مند بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی
بود و ورم آن تحلیل [illegible] و جهت [illegible] نافع بود و رازی گوید
محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و چون حل
کنند به عسل لعق کنند [illegible] بگشاید [illegible] آن [illegible] شدن
سهل کند اما مضر بود [illegible] و مصلح آن [illegible] است و ما [illegible] گوید
بدل آن دو [illegible] آن سکنجبین و نیم وزن آن جاوشیر است باقلا مصری
ترمس است و گفته شود [illegible] یا [illegible] گویند و بادرنگ گویند و ترنجان و نقل
از جمله گویند بپارسی بالنگو گویند بهترین آن تازه بود و طبع آن گرم و خشک است
در دوم سود مند بود جهت مجموع علتهای بلغمی [illegible] و بوی دهان

خوش کند و نافع بود جهت جرب و سده دماغ و قوه فکر و دل بدهد و مفرح تمام
بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان را زایل کند و هضم را قوة
دهد و فواق را زایل کند و دهن را صافی کند و مقدار شربتی از وی نیم درم باشد
و اسحق گوید که مصلح آن صمغ عربی و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند بر
گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند
و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان سودمند بود و اگر با نمک ضماد بر خنازیر حل
نماید و مخصوص بدرد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی آنست
که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده و در خرقه کنند و بر بازو
محکم ببندند و در جیب نگاه دارند تا دایم با خود دارد هر کس که وی را ببندد دوست
دارد و محبوب قلوب خلق گردد و دایم شادمان باشد و خوردن وی مقوی
دماغ بوده باشد و فکر و معده و جهت خفقان سوداوی که از بلغم سوخته
بود و نفعت سودمند بود و از آن مفرح قلب المحزون خوانند و ملا علی در تفریح
بوزن آن از سه درم و چهار دانگ و زن آن او نوشته است که ترج یا درنج جمر النفس
خوانند و لقمه شود یا دادارد ستو که البسفایا گویند و منابت وی در کوهها و جهار
رنگ بود و مرو ساق وی بسبزی آمیخته بود و زیاده تر و قدر آن مقدار
دو گز بود و باشد و گوتاه تر بود و خار ناک خار دراز بود بهترین وی آنست که
ورق سفید بود و تازه و طبیعت وی گرم و خشک است در درجه اول
گویند که سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک منفعت وی آنست
مسهل بلغم و لزج و در وی قوه و مفتح و محلل است خاصه تخم وی نافع بود
جهت اورام بلغمی و تشنج و نفث دم و نیز بلغمی کهن و ضعف معده و درد
زانو و درد دندان و چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزیدگی جانوران و عقرب
چون بر وی ضماد کنند نافع بود و اسحق بن مرشد گوید بیخ وی چون بکوبند

جهت

جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و ورام
بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون تخم وی بیاشامند کرم را نافع بود و
گزیدگی جانوران و چون بیخ وی ملک کنند داء الثعلب را نافع بود و
مجرب شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود بشش مصلح وی انیسون
بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در نهایت تلعی سابرج بود و در شبستان
شیراز و بر امد ره ده خوانند با دنجان است و مغز و حنظل و نیز و حدق خوانند
بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
و اگر روغن بر آن کنند شکم براند و اگر در شراف با سرکه بر نهند امساک
کند در معده و حاضره آورد و شکم و خشم را ماند بود و چون بشناسند و از وی حاصل
شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون تیره کند و
شیخ الرئیس گوید کهنه وی بد بود و تازه و سالم نیکو بود و جذام و صداع و
بد خیالی آورد و مولد سرطانات و کلف و سده جگر بود و اگر با سرکه بر نهند
سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد و لیکن کال وی در ساق خشک کنند و سحق
کنند طلا بی نافع بود جهت بواسیر و اگر با دخان بر روغن بزر نیم مرد و ازان
موم روغن بسازند در تشقاق کعب و ثبور و شقاق پستان طلا کنند
نافع بود و اگر کال وی با روغن بادام تلخ بسحق کنند و بیخ آن ملوم کنند و روغن بنفشه
گرم کنند و بر بواسیر طلا کنند بر در فرمان خداوند تعالی مجرب است و
چون با دخان بسوزانند و خاکستر آن با سرکه کنند و بر ثوالیل طلا کنند
بر زایل شود و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم کند بخاصیت خوردن
وی و اولی آن بود که در آب و نمک پخته بسازند و با سلوق کنند و با روغن
کنجد یا بادام بریان کنند با سرکه و لکرو یا بابونه بهترین وی آنست که
[illegible] بود و بزرگ وی گرم و خشک در اول و منفعت وی آنست

هندی کاه ...

که مفتح و ملطف بود و محلل بی جذب بود و ورمهای صلب نرم کند و جهت
صداع سرد نافع بود و تبهای کهنه را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای
احشا و اگر بکوبند و در آب وی نشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و ...
اعصاب و دماغ بد بود و ضماد کنند بر ورم صلب نافع بود و اگر بسایند مانند خصیه را
و بول براند و بچه ... را از دل ... بیرون آید و بدن را پاک گرداند و منفعت
تمام کند و اگر بر ... ضماد کنند سرد و ورم صلب نافع بود و بخار وی در آخر ...
رخاوت نافع بود و اگر با آب و سرکه ... و در چشم ... بخار آن ... چشم را
پاک گرداند و ... اما اگر ... کنند و اگر چشم ... نهان شود ...
درد ساکن گرداند اما اسحق بن حنین گوید مضر است ... مصلح آن عسل است
و بدل وی در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سرد ... بود ...
خولنجان خوانند و آن نوعی است از ریحان کوهی که در دامن کوهها باشد طبیعت وی
گرم است در دوم و خشکی در اول و گویند رطوبت فضلی در وی هست
بهترین وی آن است که خوشبوی بود و منفعت وی آن است که ... بود و اگر
عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا دهد رطوبتی که از چشم روان بود خشک
گرداند و اگر ... بخور ... چشم آورد و ... نرم گرداند اما بادها برانگیزد و
مولد ریاح بود و بول براند اما ... شود و اگر ... زنبور و عقرب
ضماد کنند نافع بود و از خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا شود و چون بخایند
در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و ... گوید که آفتاب که بحمل نزول کند
چون ... بخایند و در آن سال از درد دندان ایمن گردد ان شاء الله و اگر بخایند
و در گوش نهند درد گوش ساکن گرداند و صاحب کامل آورده است
که در خوردن وی ... مقوی ... ضماد کردن مفتح و محلل بود و از خوردن
وی ... شود و ... تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی ... الحماض باشند

بدل

بدل آن ... است ... حجر اسیوس است و گفته شد بارو ق اسفیداج
رصاص است و گفته شود بابارى ... یونانی فلفل سیاه است و گفته شود باطن
نوعی از حلیق است و در باب عین گفته شود بارسطایون فرسطاریون گویند و آن
رعی الحمام است و گفته شود معنی بارسطالیون یونانی حمام است ...
... رزاوند طویل است و گفته شود ببتع شراب مست کننده است
صاحب منهاج گوید شرابی است که از عسل سازند و صاحب جامع گوید شراب
خرمایی است که از خرما ... و در نون گفته شود در صفه ... تخم تمرة الطرفا
و گفته شود بخشخاش عصی الراعی است و گفته شود ... و ...
و ... و ... و هو ... گویند و چند ... دیگر
دارد ... گویند و ... بخورم ... شجره مریم است و آن حشیشت
و بیخ آن ... است و صفت آن در الف در ... گفته شد و بیخ مریم ...
سوسن گویند طبیعت آن گرم است در سوم و خشک است در دوم و منفعت
وی آن است که مقطع و مفتح و محلل بود و طمث را براند و چون بر ... زنان
بخور کنند ... طلا کنند یا بیاشامند گرم ... و ...
حیض براند و بچه مرده بیندازد و یرقان و کلف ... سحج ...
طلا کنند نافع بود و چون با عسل در چشم کشند سودمند بود ... نزول آب
و ضعف او و چون با شراب بیاشامند زهر ... و ... نافع بود ...
... و چون ... بیاشامند مستی زیاده کند ... است
و گفته شود ... است و ... گویند ...
... الکلب ... گویند و آن حشیشی است گرم و خشک اما ملطف
و محلل بود و نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت رازی گوید بدل وی نیم وزن
وی ... و زیره کرمانی بود ... حنطه است و گفته شود ... فوم ... گویند

برنج کابلی ارزنج و برنج گویند و بپارسی برنک گویند طبیعت آن گرم است در
اول و خشکست در دوم و آن دو نوعست بزرگ و کوچک بهترین وی کوچک است
که لون آن بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم بود و کرم را بکشد و از
فاضلات دور کند و تسبیح ادویه بوی نرسد مفاصل را سودمند بود و حیض آورد و است
کرسنه [illegible] از وی ده درم با شیر تازه بود جهت حب القرع اما ریح مضر بود با مصلح
کتر است و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن قنبیل و این با سربه گویند بدل
آن ترمس و دو دانگ آن از قنبیل برنج بلیبا بزر الرازیانج است وگفته شود در شیا ندارد
عصی الراعی است وگفته شود برغشت نمول و علول و فوبل گویند و آن فنا [illegible]
و شجرة البهق نیز گویند و در قاف گفته شود برس قطن است و طوط و عطب
و کرفس نیز گویند و شحم الارض و لوان فور گویند وگهی آن قصب و در قاف
گفته شود بردوسلام لسان الحمل است وگفته شود برنجشک افرنجمشک است و
گفته شود برغوث بزر قطونا است وگفته شود بردانیا فاتراست وگفته شود برابران
سطار بون است وگفته شود برم شکوفه مغیلانست در قوة مانند منک است
برنجاسف بعربی شو بلا خوانند و بپارسی برنجاسف گویند و قیصوم و معند
اسمی دیگر دارد وگفته شود بهترین وی زرد بود طبیعت آن گرم است
در دوم و خشک است در آخر درجه اول شفقت وی آنست که جهت صداع
سرد ضماد کردن بول البول بغایت نافع بود و ملطف و مفتح بود و صاحب دوا
و سدد را نافع و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ آن نشیند حیض براند
و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند ثمر عمل کند که باد گرده
سنگ و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ارش نزح افشانند خشک گرداند و
اگر با عسل بیاشامند کرم ها بکشد و حب القرع نیز و سده پی و زکام را نافع بود
و اگر طبیخ وی بشویند و حرز دن و بهی مضر بود بکرد و مصلح وی انیسونست

رازکوه

رازی کوهی بدل وی در درد سر بابونج است و گویند که بدل آن فستین است
بهردی [illegible] نباتیست که در آب رود بهدر مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید شیراز
و برابک خوانند و شاخ میان وی پیز خوانند و در قوة مانند قرطاس بود و سوخته
وی در تخفیف زیاده بود طبیعت وی سرد و خشکست در دوم و چون بر جراحتهای
تر پاشند خشک گرداند و خرنکه در سرکه خرلیا تبه و خشک کنند و بر ناسور نهند
نافع بود و خاکستر وی اکله دهن را سود دهد و حبس نفث دم کند و آنرا مضری بود
غذا دهد و چون بر تشنه [illegible] و مکنند مانند شکر بود برسیاوشان شعر الجن است و شعر الجبار
و شعر الارض و شعر الخنازیر و لحیة الحمار و ساق الاسود و الوصیب الاسود و کزبرة البیر
نیز گویند و آن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان گویند و کرمانی کورسوخ خوانند
بهترین وی آنست که خوش بسیاه بود و برگش سبز و گویند بهترین وی آنست که چوب
وی بسرخی زند طبیعت وی معتدلست در گرمی و سردی و گویند که میل بگرمی و
خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه را از فضول غلیظ
پاک کند و بگدزاند و یرقان و سپرز را نافع بود و حیض براند و سنگ بریزاند چون
بیاشامند و شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و چون باز دارد و گزندگی سگ دیوانه
و مار را نافع بود و دیگر جانوران موذ چون با شراب بیاشامند ملطف و محلل بود و داء الثعلب
نافع بود و موی بر رویاند و خنازیر و دنبلها تحلیل کند و چون بیاشامند ربو و یرقان و
عسر البول را نافع بود و چون با لادن و روغن مورد بار و روغن سوسن و زوفا
و شراب بیامیزند و بر موی ریخته طلا کنند دیگر تر زرد و بیخ آن محکم دارد و اگر بسوزانند
و بر سر کل مالند موی بر رویاند و اگر با سرکه و زیت و خاکستر بر داء الثعلب طلا کنند موی
بر رویاند و جهت جرب [illegible] نافع بود [illegible] گویند مضر است بشش مصلح وی مصطکی است
و رازیانج گویند بدل آن در سیوم [illegible] رب السوس است [illegible] برشوم
[illegible] گفته شود بر طبیق لسان [illegible] افروز است وگفته شود بر همفاج

نوعی از مروست و آن مرماحوز گویند و گفته شود بر اق حنی است و گفته شود
برسیاوشان نباتیست که تخم وی مانند تخم کرفس بود جهت جرب استعمال کنند.
بشیرازی ناک گرد خوانند بزر قطونا بپارسی اسفیوش خوانند و بیونانی قسلیوق و
معنی آن برغوثی بود بشیرازی شنکو خوانند و آن دو نوعست سفید و سیاه و بهترین
آن بود که چون در آب کنند در ته آب نشیند اما سفید نباشد سرد تر از سیاه بود
طبیعت شنکو سرد و تر است در دوم و گویند در سیوم و گویند که معتدلست
در خشکی و تری حرارت بنشاند و تشنگی ساکن گرداند و اگر بریان کرده بود بار دارد
شکم ببندد و سحج را نافع بود خاصه کودکان را و لعاب وی خشونت حنجره
و سینه و لذع معده را نافع بود و در ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و بر نقرس با سرکه
و ورد سرد را با گلاب و شنکو کوفته نشاید که استعمال کنند که کشنده بود و شربتی
از شنکو مقدار دو درم و اگر مداوات کسی که شنکو کوفته خورده باشد مسهل
و قلقل و ملینات باید مثلث کنند و بدل وی در تلیین طبیعت حب السفرجل است
بزر البرد و ... بزر بقلة الحمقا بزر الکرفس البستانی طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم بول و حیض براند و سده گشاده کرده و مکرر بخایند و قولنج را
از امتلا بود سود دهد و شربتی از وی سه درم بود و جهت گزندگی جانوران نافع
بود و شریف در خواص آورده است که تخم کرفس چون بکوبند با سنجدان
قند و روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند و لکن امعا
اما غذا گوشت خر ... بدل آن قطر اسالیون است و گویند بزر ... آن
افسنتین و تخم و بدل آن قطراسالیون است بزر الکرفس الجبلی قطراسالیون است و گفته شود
بزر الخبازی بپارسی تخم خرو گویند و گرمانی پنیرک طبیعت آن معتدلست در حرارت
و رطوبت و در عمل اقوی بود و بهتر از تخم خطمی خشونت سینه زایل گرداند و
سحج و ریش روده را بغایت نافع بود و جهت گزندگی زنبور و ... نافع بود.

و چون در آب و به حقنه بود دفع ادویه حاره کند و بدل وی تخم خطمی است
بزر القطن بهترین وی آنست که سیاه و رسیده بود طبیعت وی گرم و خشک
و گویند که معتدلست در حرارت و رطوبت و چون بشیر گاو بسرشند طلا کنند
و در آفتاب بنشینند نافع بود جهت ... گرم سودمند بود و خون رفتن
شکم ببندد و ... گرده بریزاند و بدل آن تخم خیارزه است بزر البرطینه
بزر القداح و بزر القصوصه و بزر النقت و بزر القندادو بزر القصب گویند
و آن بزر العلف است بپارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد و فربه
باشد طبیعت آن گرم و تر است و در وی نفخی بود باه را زیاده کند و بدل وی
در معاجین تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم کیکیز خوانند و بشیرازی
کهلزاک گویند بهترین وی لبنانی فربه بود طبیعت آن گرم و خشکست
در سیوم و گویند که در دوم سودمند بود جهت عسر البول و بریزش که طلا
کنند نافع بود و باه برانگیزاند و جهت درد سافین نافع بود مقدار یک درم و اگر
با سکنجبین و آب گرم بیاشامند فی الحال ... و اما مصدع بود و منی زیاده
کند و بول براند و ... بحی ... و اثر ... زایل کنند و کلف روی را طلا
کنند زایل کند و اگر بکوبند و بعوض نمک بر زند تخم ... کنند
و بیاشامند جماع را برانگیزاند اما مشکل ... بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
کثیرا است و بدل وی ... گو ... نبات وی هست و گویند که بدل وی
تخم ترب است و مجهول گوید بدل وی بزر جرجیر و بزر کراث است و در سفوف
در طبیخ خردل است بزر المشط حب الفلفل است و گفته شود بزر الخیخ
حب السنت که بپارسی شفر گویند و ... صفاهانی ... و بریزی سوار دارد
دبیرکی ... گفته شود بزر المرمق بزر القطن بود صنعت
آن در قطن گفته شود طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت

و خشک بود در اول و گویند که گرم است و در وی ملاوتی بود و مضر بود
بسفل و مصلح آن قند و گلاب بود بزر خرفه بزر الحمقا و بقلة الحمقاست
و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و دندان مها و کف
و فرفخین و فرفین و حقوق تیز گویند پارسی تخم تورک و به اصفهانی تخم
ریهن و بکرمانی تخم گرک و به تبریزی تخمکان بهترین وی آنست که فربه بود و طبع
آن سرد است در درجه سیوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود
مقدار حاره مقدار یکدرم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند
و اگر بگلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع فم معده
نافع بود اما منقطع شهوة بود و قی که افراط کنند و مضر بود بسپرز و معده
بلغمی مصلح وی قند است و بدل آن بزر قطونا بزر الامان البزر حب الفلفل است
و بگفته نشود بزر الجزر البستانی پارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای
خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه برانگیزد و بول
و حیض براند و ریشهای عفن پاک گرداند و استسقا را نافع بود و گزندگی
جانوران و بولس گوید خاصه در دستانین یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند
مجربست و بدل وی بوزن آن انیسون است بزر الجرجیر البستانی ذو قوست و (?)
کفه نشود بزر الکندا بهترین وی بستانیست و فربه طبیعت وی گرم و خشکست
در دوم نافع بود جهت فواق بلغمی و ساکن گرداند چون تا دو درم بیاشامند
و اگر با شراب خورند نافع بود جهت دفع زهرها و گزندگی جانوران خاصه
که با انجیر خشک و مغز گردکان استعمال کنند و نافع بود جهت عرق النسا اما
مقطع منی بود و مصلح آن کتیراست با عسل و بدل آن سداب بزر الخس
پارسی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی باشد فربه بود و طبیعت وی سرد
و خشکست و مخدر و منوم بود و شهوة جماع را ساکن گرداند و چون بیاشامند

کبی

کسی که وی را احتلام بسیار افتد قطع شهوة جماع را ساکن گرداند و چون
و نقطه منی کنند و خشک گرداند مقدار یکدرم تا دو درم استعمال کنند و ضماد
کردن جهت صداع نافع بود و منع سیلان چشم کند چون بر پیشانی ضماد
کنند مصلح آن مصطکی است و بدل وی دم الاخوین است بزر البنج
پارسی تخم بنگ گویند و بلفظی دیگر خداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و
و سرخ و سفید بهترین وی سفید است بعد از آن سرخ اما سیاه کشنده بود
طبیعت وی سرد است و خشک در آخر درجه سیوم و آن سفید سرد است
در اول درجه سیوم عصاره وی در گوش سودمند بود جهت نفث الدم مفرط
نافع بود و درد را ساکن گرداند و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و لیکن ممیت
و مخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون دهد و ورم زبان و ضیق النفس و
بادی بخشم و گرانی گوش آورد مداوات وی بقی کنند با آب گرم و روغن
و عسل بعد از آن بشیر تازه و مرق اسفیداج با مرغ یا گوشت فربه و بدل
آن افسنتین بوزن آن و بیخ وی بر صاحب قولنج بندند بزر البقل پارسی
تخم تره گویند بهترین وی آنست که فربه بود و سرخی که به سیاهی مایل بود
طبیعت وی گرمست در سیوم و خشکست در دوم جهت بهق و بهق سفید
و کلف و اثر زخمها نافع بود و مفاصل و گزندگی جانوران را نافع بود و نفخی که در شکم
بود تحلیل کند و محلل و مقوی بود مقدار دو درم استعمال اما مضر بود بحلق مصلح
وی سکنجبین است با شکر که بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد
و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان بکرم نافع بود در دفع زهرها
و گزندگی جانوران بمنزله تریاق بود و بدل آن حب الرشاد بزر المرو پارسی تخم
مرو گویند و به شیرازی مروی تلخ بهترین وی آنست که تازه و فربه بود و بگوشش
بسرخی زند طبیعت وی گرم و تر است با اعتدال چون بر آن کنند نافع

جهت دوسنقار با وسیج و نیکو شده و منضج ورمها بود و دنبلها و بریان کرده
مسهل آمده نفع بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر است بشش و مصلح آن
عناب است و بدل آن بزرقطونا و بزر الفجل و بدل آن بزر الکتان بزرکتان
حب الکاکنج است و گفته شود بزر انجره اول مره آخر اسان تودری گویند و گفته
شود و بلفظی ذکر شده و قضعه بزر گویند به پارسی حرف الشیت و گفته شود
بزر القنب گفته شد انجا است و گفته شود بزر الجنه فوتی و به پارسی تخم ادره قوتو گویند
دوا است و خانقا گویند و ورق بهترین وی آنست که تازه و تری بود
طبیعت وی گرم و خشک است معده را پاک کند مقدار نیم درم نافع بود جهت
گرمی جانوران چون آن که بشکنجه بیاشامند و از دو درم بایی بود جهت ... بود و تخم
وکباره وی نیز ... مصلح وی کرا است و بدل وی بسیار ...
به پارسی بازننگ گویند و به تازی تخم بزر قطونا طبیعت آن گرم است و خشک است
بهترین آنست که تازه بود و بستانی وی که سرخی مایل بود و قابض بود و نافع بود جهت
سده جگر و گرده و عرق النسا و مقدار سه درم مستعمل بود و مضر بود بشش
مصلح وی عسل بود و بدل آن تخم حماض است چون بیاشامند نفث دم
کم کند و قطع کند و فضولی که از شکم روانه بود و تسکین کند و طبیعت
وی گرم و خشک است ... تخم ترب گویند و به
تازی بزر الفجل گویند بهترین وی آنست که فربه بود و ... طبیعت
آن گرم و خشک است قابض بود و مقدار ... روده را پاک
کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند مضر بود بگرده مصلح وی قند بود
در خواص او آورده اند که تخم حماض چون در خرقه کنند و بر بازوی چپ
ببندد ما دام که با خود دارد آبستن نشود بزر الکمات به پارسی بزرک خوانند بهترین وی
آن بود که تازه و فربه بود طبیعت وی گرم است و معتدل است در تری

و خشکی

در خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشکی در اول و منضج
ریشها و ورمها بود و خراج و ورم گرم خورد کشنیز و عرق و ورمها و ... و
نافع بود و خنازیر و وی زکام را سود دهد چون بریان کنند و ...
و اگر خام بیاشامند شکم را ببندد و مقدار سه درم مستعمل بود و ...
کنند و اگر بریان در ... بیاشامند ورم چشم تحلیل کند و معده را ... بود و
مضر است شش ... بود ... و مصلح آن ...
و بدل آن ... و در خواص ... و ... چون با موم و عسل ...
... کند ... و ... زیاده کند و ...
... به پارسی تخم شبنیز است گویند بهترین وی بستانی بود و ...
طبیعت وی گرم و خشک است ... مقدار نیم درم
مستعمل بود و جهت ... نافع بود جهت ... و ...
سود دهد و ... مضر بود ... مصلح وی ... است و بدل وی تخم ...
و تخم ... است و گفته شود ... به پارسی
تخم ... گویند بهترین وی بستانی بود و طبیعتش گرم و تر است در درجه
... زیاده کند و ... و مقدار
دو درم مستعمل بود ... مصلح آن عسل است ...
... بود و ... سود دهد ...
... تخم کشوث ...
... طبیعت آن معتدل است ...
و خشک ... و معده را پاک کند ...
... چون ...
بیاشامند ... چون ... معده ...

دو ول وحیض براند و سیلان رحم نافع بود و افند جهت یرقان مفید بود و اگر
بطبیخ وی و باعصاره وی دست و پا شویند نقرس را سود دهد و مقدار دو درم
مستعمل بود اما از غایت تلخ بود و در مقعده ماند تخم کاشنی بود و اگر مالات
گویند مضرست بشش و مصلح وی عسل است و گویند که صمغ عربی و بدل آن
چهار دانگ وزن آن افسنتین است بزر الهندبا بپارسی تخم کاشنی گویند بهترین
وی آنست که سیاه رنگ و فربه بود و بستانی طبیعت وی معتدل است در گرمی
و سردی و خشکی نافع بود جهت تبهای صفراوی و سده جگر و یرقان که از سده
بود و سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند که مضر سپرز بود و
مصلح آن سکنجبین بود و بدل آن تخم کشوث بزر الانجره فرنقص و بپارسی گزنه گویند
وآن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت وی گرم و خشک در دوم و
بهترین وی آنست که فربه بود و در وی تلطیفی باشد و گویند که زحیر است بروز چهار
ن گوشت حلب کند و نرم کند و باه زیاده گرداند چون با عسل و شکر گاو تازه
بیاشامند و این مجربست و چون بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات
افشانند نافع بود و چون بیاشامند مار اصفر و بلغم و قولنج و استسقا را نافع
بود و استعمال وی اگر گرم و عسل اگر بکوبند مقدار سه گرم با شراب و شیر تازه
بیاشامند مجامعت را قوة دهد و شرابی آورده است بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر قضیب طلا کنند قضیب سطبر زیاده دارد اگر با سکنجبین بیاشامند جهت سپرز
و درد گرده نافع بود و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند عسر النفس را
نافع بود و وی مفتح گرده بود و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا بود و بدل آن
حرف است و قردمانا و گویند بدل آن بزر کتان است و گویند بزر جرجیر
بسیار خوردن او کسر قوه باه کند و مداوات آن کسر آن سفید و حزات بود
بندلی آن اردمانیسون است و گفته شود بزر الاینا در باب را گفته شود بزر البنجکشت

حب

بزر البنجکشت

حب الفقد گویند بپارسی تخم بنجنگشت گویند و بشیرازی تخم دل آشوب گویند
و فلفل کوهی هم گویند در کنار رودها روید بهترین آنست که بوی وی تیز بود طبیعت
آن گرم و خشکست در دوم جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود با ده درم
سکنجبین و اگر با سرکه بکوبند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بخورند مفتح
سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود و مصلح آن سیرست و ترنجبین بزر الکراث
به پارسی تخم گندنا گویند بهترین آن شامی تازه بود طبیعت آن گرم و خشکست
و گویند که سرد است و اگر بخور کنند با قطران در شب دندانی که کرم داشته
باشد کرم بکشد و بیندازد و اگر در شب مقعد بخور کنند بواسیر را زایل کند
و دو درم از آن با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه
بود جهت زهیر و جهت کسی که شهوت آن منقطع شده باشد گلدرم نافع
بود و سودمند جهت سنگ گرده و اگر بریان کنند با حب الرشاد نافع
بود جهت زحیر که از سردی و بلغم بود و مضر بود بشش مصلح وی عسل است
و بدل آن تخم حرحر و گویند که کسی که خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ
اذیتی بوی نرسد بزر کراث با شراب بیاشامند و در خواص آورده اند
که اگر در میان سرکه اندازند ترشی آن ببرد بزر اللفت بزر الشلجم است
بپارسی تخم شلغم گویند بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود طبیعت
آن گرم و ترست باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع
سموم کند و ادویه قتاله و تریف در خواص آورده که چون بزر شلغم بر
گردن بندند نافع بود جهت ورم ازیه و مجربست و تخم شلغم چون با
بیاشامند لغوط آورد اما مضر است بسپرز مصلح وی بزر البطیخ است
و مقدار دو درم از وی مستعمل است و مؤلف کتاب گوید که از خواص وی
یکی آنست که چون آهن شود در نمک در میان آن شود و بکار برند گرنب

بود و من وکس آزموده است بشبش ورق حنظل است و در صفت حنظل
گوییم بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در دویم
رطوبتی هست فضلیت آنکه زراحت تنگ کند در فراجهای سرد بزر البلسن
بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوع است و در سین گفته شود صفت
آن و طبیعتش سرد است در دوی اندکی خشکی بود معده را بد بود و شکم
را اند منفخ و منقطع بلغم بود بدل وی تخم خطمی بود بزر القثا بپارسی تخم
خیار زه گویند و به بیرزی تخم شنکبار و بهترین آن فربه بود طبیعت آن سرد
و تر بود و بهترین تخم خیار بود و بول براند و مقدار بسخد درم مستعمل بود و زیاده
درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق
گوید که مضر بود به شش مصلح آن سکنجبین بود و بدل آن بزر القثد بزر القثد
بپارسی تخم خیار گویند و بهترین تخم خیار بالنگ و بهترین آن بود که
از خیار زرد گیرند و آن تخم که کبیر و فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و نافع
بود جهت احتراق صفرا بود و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد شش
گرم و زرتشی آن اسحق گوید مضر بود با مثانه مصلح وی کتیرا بود و بدل آن
تخم خیار زه بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آنست که شیرین
بود طبیعت آن گرم و تر بود در دوم زماک کند مجامعت را زیاده کند
و چون بکوبند و به آب سیره وی بگیرند نافع بود جهت سرفه گرم و زرد سینه
که از ورم گرم متولد گردد بنشاند و خشونت دهن و حنجره و حلق نرم
گرداند و تشنگی نشاند و تبهای حاره و تبی که از سبب صفرای سوخته
بود نافع بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند
و مجاری گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن قطع گرداند و لعنت
و ورمهای گرم که بود بحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود به سپرز مصلح آن عسل است

ومقدار

ومقدار دو درم تا سه درم بود مستعمل آن بزر الورد بهترین آن بود که از گل
فارسی بگیرند طبیعت آن سرد و خشک است و فایض بن دندان محکم کند
و قلاع زایل کند و چون بکوبند و در دهان کنند و در زخم رانافع بود
جهت استهال مراری و در رنج زحیر سود دهد و خوردن آن شش را مضر بود
مصلح آن کتیرا بود بزر الشقیق بهترین آن نقاع لبنانی بود و فربه طبیعت آن
گرم بود در دوم اعتدال معده را پاک کند و مقدار ناخوردار وی یک درم بود و در
مضر بود به شش مصلح وی کتیرا بود بزر الریحان بزر الشاهسفرم گویند
تیز گویند بهترین آنست که سیاه بود و فربه و کوچک و خوشبوی طبیعت
وی گرم و خشک است و گویند که در حرارت و برودت نافع بود جهت
دوار و رعاف و فام صفراوی مقدار نیم درم و بریان کرده مقدار
سحج را نافع بود و شکم ببندد یک مثقال نبات تا کلاب تر کرده فرود رز
قطع استهال مزمن کند و گویند که مضر بود بگرده مصلح وی مرزنگوش است
و بدل آن تخم مرو بزر الشبت بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که فربه بود طبیعت
آن گرم و خشک است اعتدال سترده اند کو بواسیر قطع کند چون بسوزانند و
در بواسیر ضماد کنند و مقدار دو درم مستعمل بود دلیلن معغثی و مقئی بود و مضر
بمثانه مصلح وی عسل است و بدل آن دو وزن سیسنبر بزر الکرنب بپارسی تخم
کرنب گویند و به شیرازی تخم کلم گویند که بهترین آن تازه و فربه بود طبیعت
آن گرم و خشک حرارت را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب کند و دیر
مست شود و منی را زیاده کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود به شش
مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید که مرتین کرد و درم تخم کرنب به آب کاسنی
زیان نباشد اگر شراب خورد و دیر مست شود و گل وی که چون از آن فرزجه
سازند و زن بخود برگیرد بچه اندازد و در شکم بمیرد بزر اللاسپست بهترین وی آن بود

که نرمی زند طبیعت آن سرد و تر است نافع بود جهت درد دل و تب مقدار یک درم
مستعمل بود و مضر بود بسپرز مصلح وی طین مختوم بود بدل آن بقلة الحمقا بزر الحرفة است
و گفته شود بزر عنوره خرفاست بپارسی خرفه گویند طبیعت آن سرد و خشکست
در دوم و ترشی وی میل بحرارت دارد و در وی بود طبیخ وی سنگ ببندد
و آنچه سرد بود حس در وی زیاده بود و دیر هضم شود و مضر بود بدندان
و دهن مولد ریاح و سده بود مصلح سکنجبین بود و گر ساده بود بستیج
لیانت و گفته شود بتیباج تشیبون گویند و اضراس الکلب نیز گویند و
ششمیر نیز گویند و ثاقب الحجر و کثیر الاصل و بهترین وی قرنفلی طعم سنتی بود و چون
شکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست
در نرمی و خشکی گویند گرم است در دوم و خشکست در سوم مسهل سودا
و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با عرق خروس
سه درم مسهل بلغم بود و استعمال وی نفخ مغص و کرب بود و ترشی از وی از
دو درم تا سه درم بود و قولنج ساکن کند و محلل نفخ و رطوبات بود و مفرح
ذات سبب آنکه ماده سودا وی از خرطوم دل و دماغ دفع کند
منتفع کند و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و از آن [illegible] عمل کند
و اسحق گوید مضر است بگرده مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون
بوزن آن و دانگی و نیم آن ملح هندی بسّد اصل المرجان است و بر نوع
بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن آنست مرجان سرخ تاریک بر سر
انرا خرملک گویند طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در سوم و
سوخته مستعمل کنند سوختن آن در کوزه بگل بندند و بگل حکمت کرده
و در تنور حار نهند شب و بامداد بردارند و در وی قبض بود و تجفیف و تخفیف وی
بیش از قبض بود و نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و

واید

واید رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند گوشت
زیاده بخورد و از جمله ادویه مفرح و مقوی قلب بود و ریش روده را نافع
بود و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندان را
جلای تمام دهد و رازی گوید در کتاب خواص که اسکندرانی گوید که
اگر بر گردن مصروع ببندند یا نامی منفرش نافع بود و هر موضع که خون از
وی روانه بود ذلبسید با کهربا سوده بر آن بپاشند باز دارد و بدل وی دم
هیس دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود بگرده مصلح وی کثیر است
بسباسه بزبان اهل مغرب را رازیانج گویند و گفته شود بستان افروز و بستان
افروز نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد
و خشکست و معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون
طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید
که مضر بود بمثانه مصلح وی کتیرا است بسباسه بشیرازی تریاک گویند بهترین
وی آنست که بریشته زند و خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشکست در
اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند معتدلست و گویند سرد است
و لطیف و اندک حرارت در وی هست محلل و مفتح نفخ و طلابات غلیظ بود و
چون در مرهم کنند و بوی دهان خوش کند و بلغم ببندد و سپرز را نافع بود
و زخم را نیکو بود و طبیخ وی نفث دم را سودمند بود و سلس البول که از سردی
بود و ریش روده را نافع بود جهت سلس البول خوردن و ضماد کردن بلکه
ضماد کردن بقره زیر بود و ماده ذیره که جهت سلس البول استعمال کنند ضماد
کردن بهتر بود که خوردن بر ناف ضماد کردن و بر فقار و بول آن بیاد دون گوید
که چهار دانگ بوزن آن جوز بویا و بعضی گویند که بوزن آن جوز بود بسیمه
کشیراست و گفته شود بشبولیون بزر قطوناست و گفته شود بسلسله

حیاطیانا است و گفته شود بصل بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید بود طبیعت
آن گرم و خشک است در چهارم و در وی رطوبتی هست فضلی و گویند گرم و خشک است
در سوم و گویند و گویند که تر است در دوم و گویند که در سوم ملطف و مقوی
بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزاند و آب
گزیدن سگ را نافع بود و طبیعت را نرم دارد و اشتهای زیاده نماید و بد کند و چون آب
آن در گوش چکانند طنین را نافع بود و چشم را جلا دهد و سودمند بود جهت
نزول آب و سفیدی چشم چون به عصاره وی کشند و چون بکوبند و با عسل کنند
و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل کند و بر ناخن طلا کنند سبک گرداند و بر داء الثعلب
طلا کنند سود دهد و بر گزندگی سگ دیوانه نافع سود دهد و حرض بر اند و آب
وی که بها در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کنند و با پیه
یا روغن در زرده تخم مرغ بکوبند و بر مقعد طلا کنند ورم آن بتحلیل برد
و درد ساکن گرداند و اگر بزنند با خرمای … و بخش از اخلاط پاک گرداند
رسیدن و خوردن آن دفع باد سموم کند و چون که با سرکه … معده را
قوه دهد و حرارت وی کم کند و چون بر خوردن مسهلات شوند منع غثیان
کند و بوی دارو شود اما خوردن وی درد سر آورد و بسیار خوردن مضرت
بود و مضر عقل بود و لعاب بسیار آورد و افواه … مصلح وی سرکه
و شیر تازه بود یا با کشنی خورند بصل الزیر بلبوس است و بصل ماکول نیز گویند
و آن پیاز … بسیار … گویند … طبیعت وی گرم و خشک
در اول و در وی رطوبتی فضلیت و اگر بسیار خورند قی شود و باه برانگیزاند
و بر کلف و بهق که طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر … طلا کنند
زایل کند و در درد رحم که از سردی بود ساکن گرداند و سودمند بود جهت …
… عقرب و … خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و چون با فلفل

سحق

سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن گرداند و اگر بریان کنند با پیه
ماهی و بر ریش ریخ بپاشند نافع بود و بسیار خوردن مضر بود به عصب و مغص
آورد و نفاخ بود مصلح وی کاشنی بود و بعد از آن کشنیز تازه بدل آن عنصل
بصل العنصل اسقیل است و گفته شود بصل الذیب بصل الزیر است و گفته شد
بصل الفار بصل العنصل است و گفته شد بصل النرجس … پیاز نرگس گویند
طبیعت وی گرم بود و چون بر داء الثعلب بکسر که طلا کنند نافع بود و
چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و … دو
چون دو مثقال به عسل بیاشامند قی آورد و کرم در شکم بکشد و منضج ورمهای
گرم بود و نیز … آورده است که اگر بر قضیب طلا کنند و ادمان کنند قضیب را
سطبر کند و قوی … اگر … پیاز نرگس … و نمک … سحق
کنند و بر قضیب طلا کنند … و بدان ادمان کنند اگر عنین بود
بحال صحت باز آمد و فعل عجیب از وی ببینند بصاق القمر رغوة القمر و زبد القمر
و آن حجر القمر است و گفته شد بطیخ بپارسی خربزه گویند بهترین وی
سمرقندی شیرین بود و قول اکثر آنست که تر است در اول درجه دوم
و تر است در آخر و بعضی گویند گرم است و آنچه محقق چون بغایت شیرین
بود طبیعت آن گرم است ادرار بول کند و کلف و بهق و نمش زایل کند و در تخم
وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی بر پیشانی بچسبانند منع نزول آب
کنند و گوشت وی چون بخورند و بیاشامند … آورد و خربزه
مستحیل گردد و بدان خلط که در معده زیاده بود و مرخی بود و … انگیزد
و چون که در معده تباه شود سم گردد مصلح وی سکنجبین … بود
که بعد از وی بخورند و باید که میان وی و طعام خورند و اگر در معده تباه گردد
باید که قی کنند و در معده رها نکنند و اگر پوست وی تر در حمام بخورد مالند اندام

اک کرداند خاصیت لون روی را اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست
نشویند دسومت زایل کنند و اگر پوست وی با گوشت گاو پزند زود از معده
گذرد و اگر پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ پزند اندازند
پخته و مهرا شود و بطبیخ رقی بطبیخ مندلیث و نمبر ترجمه هنند و از وی نیز از
خیارکه و بهترین او سبز بود و اندازه بود طبیعت وی سرد و تر است در دوم
نافع بود جهت مرضهای گرم و تبهای محرق و مزاجهای گرم و تشنگی بنشاند
و با سکنجبین چون بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی چون با قند بود
بزر زیاده بود و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خون بد از وی حاصل شود
در جگر و بلغم اکثر بود و مصلح وی قند بود و نعناع ماء وی جوز بوا بعد از وی بسط
گوشت وی انسان را رطوبت و حرارت بود و زودتر از مرغهای اهلی بود اما دیر از معده
گذرد و پیه وی مسکن وجعهای که در عمق بدن بود و فاضلتر از جمیع مرغها بود و بیه
گوشت وی لون را صافی گرداند و او را زود ماده را زیاده کند و فربهی آورد و
چون هضم شود غذا بسیار دهد لکن دیر هضم شود و ثقیل بود و چون نیک
از وی متولد شود و خلط نیک مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند و
اگر بریان کنند بروغن زیت چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند و
یک روز نده سیر خشک و اگر اسفیداج تر بزند و بخور کنند و دارچینی در وی
کنند و اندرون وی گشنیز و کرفس و سداب و گندنا و کسیر سا کنند بطراخون
کلیلج است و گفته شود بطم شجرة الخضرا است بپارسی درخت بن گویند
صفت وی در باب حا حبة الخضرا گفته شود بطراساليون و بطراساليون
و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی است بطرا بیونانی کوه است و ساليون کرفس است
بطارسن بلغه یونانی ترخشت و ترنجبین است و گفته شود بطراللادن بلغه یونان
دهن الحجر است و آن نفط بود و گفته شود بطباط عصی الراعی است ذکر شود

بعر الضب

سرگین با ترنگ خوانند بعر المعز
بپارسی سرگین بز گویند دبشیرازی
صح

بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند و لشک سوسمار هم خوانند بهترین
وی سفید بود و گرم و تر بود برص و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم
بود زایل گرداند و چشم را جلا دهد و قوت باصره آورد و جگر را نافع بود و به
شیرازی پشکل بز طبیعت آن گرم و خشک بود و جاذب و تحلیل دهد بقوه و ورم سپرز
و ورمهای صلب و خون خشک بود و پشم پاره بخورد کنند سیلان رحم باز دارد
و اگر سحق کنند و بعسل سرشند و طلا کنند در مفاصل را نافع بود و با سرکه
سرگین بز افعی ضماد کنند و چون بسوزانند و با عسل سرشند و سرگین سگ
دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی بر داء الثعلب نافع بود و
محلل صلابات مفاصل بود و ورم آن بود و در استسقا در اقات ضماد کنند
و با سرکه سرگین بز عانوران بنهند و سم زنبور ان کنند بعر الضان بپارسی
سرگین میش و بشیرازی پشکل گوسفند چون با سرکه با بزر کتان ضماد کنند و بر
سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن بر گوشت زیاده بنهند دور
کنند بعر الجمال بشیرازی پشکل شتر گویند و چون با بزر کتان بپزند و بخور کنند قطع
خون از بینی باز دارد و چون خشک کرده بسایند در بینی دمند و گویند
او را جهت صرع بیاشامند نافع بود و محلل خنازیر و دابها بود و چون بزر
وی ضماد کنند در مفاصل و ورم آن نافع بود بقسم حرب درختیست
که از طرف هند خیزد و دو بار صباغان استعمال کنند طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم گوشت جراحت بر دیاند و قطع از مر نوع عضو
و موضع که بند کنند و ریشها خشک گرداند بقسم بزبان اهل یمن حرز
نافل است و گفته شود بقس بیونانی بقس گویند و اهل شام شمشاد خوانند
بپارسی درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد بود و تخم
هم مانند تخم مورد بود و قابض بود و چون بیاشامند شکم را ببندد و نزف

نشاره چوب وی مانند چون با خاک کشند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و
چون با سفیده تخم مرغ و گرد آسیا کشند و بر پیشانی ضماد کنند سود مند بود
بقلة الحمقا بقلة المبارکه است و تخمهای وی [illegible] گفته شد پارسی
خرفه گویند بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند
در آخر دوم صفرا را تسکین کند و قی باز دارد و چون ده درم آب وی بیاشامند
منع نزف کند و چون ثالیل بوی حل کنند زایل کند و اگر بر ورمهای گرم که
محرق بود ضماد کنند نافع بود و آب وی که بیاشامند کرم بکشد و گزندگی جانوران
سود دهد و چون با روغن گل بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع
بود و سوزش مثانه را و درد آن سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از
گرمی بود ضماد کردن نافع بود عصاره وی جهت نفث دم و معده و جگر
گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن جهت تسحج روده و اسهال مراری
حقنه کردن نافع بود و دندانهای [illegible] سود مند بود اما مداومت مضر بود و بسیار خوردن
تاریکی چشم [illegible] و مصلح وی کرفس و [illegible] و نعناع بود و گویند
مضر بود [illegible] مصلح وی مصطکی بود بقلة خراسانی بقلة حامضه گویند و پارسی تره
خراسانی خوانند طبیعت وی سرد و خشک است در وسط دوم و گویند در اول [illegible]
[illegible] و صفرا را نافع بود اشتهای طعام آرد چون نقصان شهوه از
حرارت بود [illegible] را نافع و بلغمی مزاج را مضر بود بقلة الذهبیه قطف است
و سرمق نیز گویند و گفته شد بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه
بقلة الحمقاست و گفته شد بقلة الغزال [illegible] است و گفته شد بقلة الملک
[illegible] است و گفته شد بقلة الانصار کرنب است و گفته شد بقلة یهودیه
از قول صاحب جامع نوعی از [illegible] های لوبیا است و از قول صاحب منهاج نوعی از
[illegible] و در [illegible] گفته شود بقلة الضب [illegible] و گفته شد صفت آن

بقلة [illegible] مانند [illegible] است و گفته شد [illegible]
بقلة [illegible] گفته شود [illegible]

بقلة

39

بقلة الخطاطیف صاحب جامع گوید عروق الصفر است اما آنچه محقق است [illegible]
خوانندش مامیران است و گفته شود و گفته شود بلغة اهل هند
بلوط الارض [illegible] در [illegible] را گویند و گفته شود بلوط الملک
شاه بلوط است و گفته شود بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در
قبض که از [illegible] جفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی تر و فربه بود
بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و
گویند که خشکی وی در سیوم است و گویند که گرم است در اول منفعت
وی آنست که دفع نزف دم و نفث کند خاصه جفت وی و غذا بسیار دهد
و جهت [illegible] بر گوشی نافع بود و چون بسوزانند جهت ریشها و قلاع
نافع بود و تسحج را سود مند بود و [illegible] جهت زحیر نافع بود [illegible]
و اگر [illegible] وی کسی را که اسهال مزمن [illegible] نافع بود
و اگر [illegible] وی [illegible] مزمن [illegible]
آمدن [illegible] اما بلوط غذای ثقیل [illegible] و صداع آورد
و اسحق گوید که [illegible] زیاده [illegible] مضر بود [illegible] مصلح وی
[illegible] کنند و [illegible] بلوط [illegible] خرنوب [illegible] بود
بلیلج پارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که زرد و رسیده بود
وی سرد است و گویند که در دوم خشک است و در سیوم و زرد وی قوه
لطیف و قابض بود معده را قوه دهد و [illegible] رطوبات را نافع بود
و معده را دباغت کند و گویند که شکم ببندد و بعضی گویند که ملین فقط بود
و روده را نافع بود و معده و روده و چشم را قوه دهد و اگر در چشم کشند
آب رفتن باز دارد و در طبیعت نزدیک بود با [illegible] کابلی و مقدار
شربت از وی سه درم بود و [illegible] نزدیک بود به فندق و اسحق گوید

مضر است بسپل مصلح وی عسل بود و بدل وی اسپحی گویند عجم ان المحت
و گویند بدل وی فاغنه خشک است و دو وزن آن اهلس و ششم گویند بدل وزن
آن هلیله سیاه بلادر انقردیا خوانند و تخم بلادر خوانند بهترین وی سیاه فربه
بود و چون بشکند بسیار بسته بود طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم سود مند
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت از وی تحلیه کرده باشند و استرخاء عصب و
فالج و لقوه و نسیان بغایت نافع بود و قوت حافظه دهد و ذهن را تیز کند و هم
مرضی که در دماغ باشد تدابیر که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار شربتی درم
مستعمل بود و حفظ بود و چون بشب بود اسهر دو کنند خشک گرداند و عسل و
بر داء الثعلب یعنی بمالند نافع بود و از جمله سموم است و سوزنده خون بود
و خلطها و جنون آورد و بسام باشد و بر کند و تقطیع بر حلق و اندرون کشند و
سوزش و دهن و لذع در معده و بنهای حاره باشد و مدکنند و دو مثقال این
فعل کنند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردکان بمعرفت
شانند و این از خاصیت است و اگر شکر در اضافه کنند بهتر بود و مداواة
کسی که بلادر خورده باشد مروغ گاو و جوانب و روغن بادام و لعاقه دانه
و در آب برف نشانند و غسل وی مستعمل بود و در معاجین عسل از وی چنان
گیرند که آن نیم بلادر بمیرد از ... و انبری در کوب کنند و بلادر در میان انبر
گیرند و عسل از وی بیرون آید و بعد از آن با روغن گاو جوشانند و بیامیزند
و در روغن چون در معاجین کنند و بلقورس گویند بدل وی نیم وزن
وی مغز فندق است و نیم وزن آن روغن بلسان و شش یک آن نفط
سفید بود بلس ... است و گفته شود بلس تین ابیض است
یعنی انجیر و گفته شود بلبنی ... است و گفته شود بلیله ...
مغنا رست و گفته شود بل میوه هندست مانند فندق و گویند که مانند

انار است

انار است و گویند که بار هندست و گویند که بار دشتی است و گویند که فا
هندی برلت و پوست و برانسیل و بنجنم و براد بل وحب و تراک خوانند محمد زکریا
گوید بل میوه هندوستانیت از درختی حامل منسوب و مثل درخت زرد آلو
بهترین آن بود که شیرین باشد و درخت وی را حاما قطی گویند و گفته شود
طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم قابض بود و اخلاط را قوه
دهد و صلابت عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضهای تر سر دماغ مانند فالج و لقوه
و استرخا سود دهد و بود و قی باز دارد و در خوار شات تنکه ره بندد و باد بشکند
بلنجمشک فرنجمشک و گفته شود و او فرنجمشک تر گویند و گفته شود بلح
چون سبز بود و بلح و جدال تر خوانند و آن چون سبز بود دشوار قند و بیرون
آورند و آن در نخل باشد غوره باشد بر درخت انگور بپارسی غوره خرما
خوانند و چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و بلح
طبیعتش سرد و خشک بود در دوم و شراب وی شکم ببندد خاصه که با شراب
دکه دفن بود و باب نامید و سیلان رطوبت که از رحم بود ببندد و خون کم
از بواسیر امده باز دارد و معده را دباغت دهد اما سینه و شش را بود و سبب
خشونت که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده فکر
آورد و بسیار خوردن خلطهای غلیظ در شکم باد کند اما ممسک بود و
مصلح وی خمر و بنفشه بود که بعد از وی بخورند بلبوس بصل الزیر است
و گفته شد بلسان شجره معروفست و برگ وی بسداب ماند اما سفیدتر و در
موضعی که عین الشمس گویند تر شود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود
با قوه تر از عود وی بود و صفت عود در عین گفته شود و صفت حب
در باب حا گفته شود و صفت روغن در باب دال در دهن بلسان بنفشه
بپارسی بنفشه گویند و بهترین وی لاجوردی بود طبیعت وی سرد است

و در دوم تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول و مسکن اورام حار بود
چون بر وی ضماد کنند با آرد جو صداع آورد و گر از گرمی بود و ساکن گرداند و
بوئیدن و ضماد کردن ... آورد گرم را نافع بود و سینه را نافع بود و ورم
گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و چون ماشا
بالسّ خناق و قروح بچگان که آن را ام الصبیان خوانند نافع بود و در ذات مقعد و شقاق
و ورم آن ضماد کنند بغایت نافع بود و مسهل بود للقوة جاذبه و بعضی گویند
مسهل بود دلز و حب و خوشی صالح معتدل از وی حاصل شود و چون ضماد
بر ورم معده و جگر گرم نافع بود و چون با بابونج بپزند و آب آن بر سر ریزند سود
بود صداع که از حرارت بود و خوردن وی مضر است بدل مصلح وی انیسون است که
با انیسون خورند و بوئیدن وی زکام سرد را مضر بود و با سرکه با حرمل دم ... بویند
و زکام گرم و نزلات که در سینه ریزد نافع بود خوردن و بوئیدن وی و حرقت
مثانه را سودمند بود و ورق وی چون بپزند و آب وی بگیرند و با قند که
مقعدشان بیرون آید دهند بغایت نافع بود و ... ورق وی طلا
کردن بر جرب صفراوی و دموی بغایت سودمند بود و بدل وی ورق
خبازی است با نیلوفر تا گاوزبان و گویند بدل وی نیلوفر ... و شاه
بنجنکشت ذو خمسه اوراق گویند و ذو خمسه اصابع نیز گویند و درخت
وی در کنار رودبار روید و ورق آن چون ورق شهدانه ماند بود و مستعمل از وی
گل بود و بس و ورق و تخم و چوب آن کمتر در استعمال کنند بهترین آن تازه
بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و خشک است در سیوم
و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و نافع بود و ضماد کردن جهت
صداع سرد و سده جگر و صلابت سپرز با سکنجبین نافع بود و ... است
بخورانند منع احتلام ... کند و زنان که شهوه بر ایشان غلبه کند در شب

خود

خود و کنند ساکن گرداند و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی
گزندگی مار را نافع بود و در گزندگی سگ دیوانه و بهائم ضماد کردن نیز سودمند
بود و مقدار شربتی از وی نیم مثقال بود ولیکن مصدع و مسبت بود و چون بر آن
کند در کمر کمتر آورد و مضر بود مجامعت را و اسحق گوید مصلح وی صمغ
عربی بود ... بدانست صمغ البطم است و گفته شود ... شکنبج گویند
و به عربی سکران و به پارسی منک گویند و صفت آن در بزر البنج
گفته شد بنطافلون پنجنکشت است و گفته شد بندق پارسی فندق گویند
بهترین وی بزرگ بود و طبیعت وی گرم است به اعتدال مایل خشکی و
گویند که گرم است در سیوم و تر است در اول و پوست وی قابض
بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی جانوران خاصه گزندگی عقرب چون با
انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند گویند که عقرب از وی بگریزد و اگر پیش
از طعام بخورند سموم را نافع بود اما معده را بد بود و چون سحق کنند
و با ماء العسل ... سرفه کهن را نافع بود و اگر نیم سوخته با پوست
بسوزانند و سحق کنند با پیه خوک یا از آن ... بر داء الثعلب
طلا کنند موی برویاند و بعضی گفته اند که فندق سوخته چون ... سایند
و بر میان سر طفل که چشم ازرق بود طلا کنند ازرقی ببرد و سیاه گرداند و ...
نیز سیاه گرداند بقراط گوید که خوردن وی قوه دماغ زیاده و گوشت ...
برویاند و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود و در معده مصدع بود مصلح وی
فانیذ است و بدل آن مغز جوز و گویند که جلغوزه بندق هندی نیز خوانند و آن
ثمر است مقدار فندق اما ... بود لون آن ... زرد و بغایت املس
بود جوز الزنج نیز گویند طبیعت آن گرم و خشک است در اول که چون بر ... طلا
کنند با سرکه تحلیل دهد و لقوه را چون ... روز سعوط کنند و در خانه تاریک نشیند

رطوبت از فم روان شود و صحت یابد صرع و سده و مالیخولیا را نافع بود و محبت
رب نزول که محلل گردد اخلاط سرد و دو درم از وی رو... و منفعه را نافع بود و دو درهم
و از خشک کرده اند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد
و عصاره وی مسهل سودا و بلغم است و صفرا هم بود بی اکراهی و درم و یرقان
و کلف را نافع بود و با سکنجبین قولنج را و تب ربع را و وی تریاق گزندگی عقرب
و رتیلا و سم‌ها بود و قوت اعصاب دهد و فالج و لقوه و رعشه را نافع
بود و معده را موافق بود و قوت هاضمه دهد و اگر بر اعضای سست
شده طلا کنند سخت گرداند و از بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند
ذات الجنب را دور کند و فواق و نفث الدم را بستاند و نافع بود
بنگ مانند حشیش است که از بیخ معلان از مرض جمره دو سفید بود و زرد
بود و بهترین آن زرد است سنگ خوشبوی و سفید فربه بود و طبیعت
وی گرم و خشک است در اول و قوت اعصاب دهد و جلد را پاک گرداند و کشف نظرات
که در سبب جلد بود کند و چرک بدن کند و قطع بوی بد کند معده
و جگر را قوت دهد چون از بیرون ضماد کنند بمالند و دماغ را قوت
دهد بخار اخلاط است و بلغم سرد و کفه شود بخار النفا را بخورد است و گفته بود
بن ماسویه آن را گوشید و مری آن را کاری خوانند ضعف معده و هضم
تقویت دهد مانند عدس و طبیعت آن معتدل است در حرکت
و قابض بود مانند عدس رقیق و قلیل بود و کان ضماد کردن نافع بود و دشلم بند
و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بنفشه است و تریاک از مشکل گوشند بنیر
ستان است و گفته شود و بیخ انجبار و آن لسان العصافیر است و گفته شود
حوری مستعمل خوانند صاحب جامع گوید در مصر اطبای مصر مستعمل العوض گوید
مستعمل کنند و نیز... سهو است و ترجمان مستعمل است تحقیق و تمیز کند

از

از نقل ابن رضوان گوید ترجمان نوعی از مستعمل است و صاحب منهاج گوید
خسی مند است و صاحب جامع همین گوید و این سهو است و ترجمان عجیب
مصر مسیح جایی دیگر یافت شد بهترین وی آنست که سفید باشد و سطبر و جعد
بسیار روی بود و تازه باشد طبیعت وی گرم است و خشک در سیوم
و در وی رطوبتی فضلی بود و ملطف بود و گویند که قوت مانند بهمن سپید
مفاصل و نقرس را نافع و باد را زائل کند و زیره با او سود مند بود و در گرم
و مسهل مار صفرا بود و نافع بود جهت غلظهای سرد و بلغم و عصب
که گرداند و بیخ مغز سر و زبان جهت قوت سیم استعمال کنند قوت مسهل است
چون بکشیره و از زیره قلوا سازند قوت سیم آورد و لون سیلو گردانند خاصیت نافع
درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان است در مسحج گوید که مصفر است و
اشتهی مصلح آن حنظل بود شربتی از وی دو درم بود بدل وی دوزن آن
بهمن سفید بود و بورق الزاغ النسا است بهترین آن ارمنی بود و او نظرون
گویند و آفریقی او نشان بقوه تر بود و ارمنی تنک و سفید بود و او زرد وی ضعیف
آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول درجه سیوم جلا و قوت
دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مفصل را ساکن گرداند و چون گویند بار زیره و
مسحج بیاشامند طبیع را نرم دارد و باد با وی با لشبلیه و در خلط ورمی خطایل گرد
سود مند بود و دملها را نضج دهد و چون ریاح غلیظ کنند و در گوش چکانند
درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی که در گوش بود را بزاید
نافع و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند و مسحج از آن برون آورد و
پاک گرداند و چون مسحج کنند با سرکه و به آن غرغره کنند علق که در حلق
جسته بود و سفید و ماده را قالت دو جمیع گرد جمع کنند و بیرون آورد
و همچنین اگر بر شکم و ناف طلا کنند و بر درد کرم شکم طلا کنند و اگر با شراب

در گوش چکانند کرم را نافع بود و رازی گوید که دو درم بادام در روغن زنبق بسایند
و بر قضیب بمالند نیک انعاظ تمام آورد و مجهول گوید چون نعاظ کمتر کنند حتی
در آبغسال بنشیند و بر قضیب طلا کنند و کردا گر در حقنه نعوظ تمام آورد و بول
بوم در نوله [illegible] و با سوز که در مقعد چون بسحق کنند و با روغن گل بسرشند و
بر آن نهند زایل کنند و بکمال صحت آورد و جهت استسقا با آخر سنا دادن
نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم بر دارد کهنه شده و نهند و از [illegible]
[illegible] گوید که نافع بود جهت رحم زنان که رطوبت بسیار در وی بود و نشف
رطوبت کنند و قوت دهد در حقنه مسهل مقدار کند درم تا دو درم مستعمل بود
و بسیار خوردن لون را سیاه گرداند و مفسد معده بود و مصلح وی صمغ عربی بود
و بدل وی نمک نفخ با نمک اندرانی و بر نعوذ بس گوید که بدل وی نمک وزن
نیم نمک بود بوزنطیس نام قشتاست و گفته شود بو تیخس در دارشت و گفته
شود بوشاد شلیج است و گفته شود بوطاغیه کرم السود است و الآن [illegible]
و گفته شود بولوبوس یونانی معنی ان کثیر الارجل و ان سقانج است و گفته شود برغاص
زبان یونانی بمعنی لسان الثور است و آن را گاوزبان گویند و گفته شود [illegible] در رنگ
بادروج است و گفته شود بوصیر نوعی از بادنجیج است و آن چوپانان خوانند
و افسقن هم خوانند و گفته شود در میم و گویند که با فلای شامت و حب
حشیشی است که بعضی [illegible] درزناق است و از آن جمله زهر پلنج آن گوند [illegible]
و گفته شود بولوطرخون یونانی یعنی کثیر الشعر و آن پرسیاوشانست و گفته شود
چون با خاکستر زرد بر جایی که خون آمده باشد بریزند خون باز دارد و سودمند بود
جهت علت داء الثعلب و خراز و بر [illegible] طلا کنند جهت
[illegible] سودمند بود و نافع بود جهت گزیدگی افعی و جانوران صحرایی خورند
و بدان زخمها بستن و با نطرون جهت گزیدگی سگ دیوانه و هم گزیده که بود سود دهد

جهت

جهت مجموع زهرها و چون گرم بسایند در پوست انار و در گوش چکانند
کرم که در گوش بود بیرون آورد بول [illegible] چون در ظرفی مسین با عسل
بپزند نافع بود جهت سفیدی چشم و داء و ریش و درد مزمن جرب چشم سود
روی بول که در آن ظرف کشته باشد چون که چند روز میان بگذرد
در حجره مند ابتدا ساکن کنند اعتاف آن و نافع بود جهت گزیدگی افعی و عقرب
بحری و صحرایی و گزیدگی سگ دیوانه ابورق جهت جرب و حکه و
برص و جذام سودمند بود جهت [illegible] که از گوش روانه بود و چون
با پوست انار می پزند نافع بود جهت گزیدگی همه جانوران بول الدب
سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند تا در آن نشینند بول الابل
بهترین بول جمل اعرابی که ازانجیب خوانند طبیعت آن گرم و خشک است و
در وی قبضی نیست جهت خراز چون بدان بشویند و نزلف گوید جهت
ورم جگر و ماده نافع تر بود چون بیاشامند و چشم را نافع بود و جهت استسقا
و صلابت طحال نافع بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و چون که در
گوش چکانند [illegible] گوش را نافع بود بول الکلب چون کرم در وی باکنند
که منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضاب
بود و جهت [illegible] استعمال کنند تا قلع کنند بول المعز نافع بود جهت درد
اعصاب و تشنج و استسقا چون بیاشامند بول البقر بهترین بول ثور
بود و بهق را زایل کند و خراز را نافع بود و چون با مر و کندر [illegible] در گوش چکانند
در گوش که از سردی بود [illegible] و چون در آن نشینند بواسیر را سود دهد
بول الجاموس چون مردم بدان بیاشامند [illegible] و در گوش چکانند درد گوش که
از سردی بود زایل کند بول الحمر سودمند بود جهت سفیدی چشم و
خاصیت وی آنست که چون بیاشامند سنگ مثانه بریزاند بول الحمار

ابرار

گویند که بیانسا مانند درد کرده زایل کند بوش هندی درشتافت که از ارمن آورند
و آن نباتیست که بهمنان می گویند و نمشاف می سازند طلا کردن بر ورمهای
گرم و نقرس بغایت نافع بود و طلیعت و مرد بود و بر سرها طلا کردن سود دهند
بود و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه اول رازی گوید چون
آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کردن منفعتی عظیم دارد و بدل آن حضض
بود و نمشاف مامیثا بهار لحجر الثبت و گفته شد بهارانج و فرقت گویند
وضومران نیز گویند و حطقل هم گویند و آن گل بیداست بپارسی بید مشک گویند
و به بربری کلاموش و بکرمانی گربک طبیعت وی معتدل است بطول کردن
محلل نفخ بود از هر عضوی که باشد و بوییدن آن محلل ریاح غلیظ بود و از بهر
دست لم برآید و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند
و اگر با کلنجد بر ورند مانند با دام و زعفران و در دهن از وی بکار بود دهن خوردن بود
و در ضعف اندرون منفعت وی گفته شود و اگر با دام گشنیز لطیف بود
بهرام و عصفر است و گفته شود بهج لوز مدان است و گفته شد بهی الحجر
حراز الغنجر است و گفته شد بهمن دو نوع بود سرخ و سفید و بهترین آن سفید
بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم
و تر است خفقان را و قوت ذکر را عظیم بود و منی بیفزاید و باه را انگیزد و فربهی
آورد و در تقویت دل نظیر ندارد و سنگ مثانه بریزاند مقدار از وی مثقال
وی یکدرم باشد و مسیح گوید مضر بود به سل مصلح وی انیسون بود و بدل
وی بوزیدان بود دو درم و وزن وی لسان العصافیر بقیمه نصف اوست
و گفته شد بیض بهترین وی تازه بود و کلان از مرغ خانگی زرده وی فاضلتر بود و مایه
که بشکنند صفت سرشت آنست که با پوست در دیگ اندازند سفید
بار بشمارند و اگر بی پوست گوید چند بار بشمارند و بعد از آن بر دارند و زرد

آن

بهرمان

آن گرم و تر بود و سفیدی سرد و تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر
بود و غلیظ و نیم برشت زود تر هضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه
و سل نافع بود و باه را زیاده کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون
با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود و منع ورمها
کند و در خفقه جهه قرحه امعا نافع بود و در سوختگی که از آب گرم بود در نیم
بدان بمالند نافع بود و جهت جراحت مقعد و خصیه نافع بود و چون با مرهم
بر ذکر بندند درد زود و ستطار را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه مقعدا
و اگر ادمان خوردن آن کنند کلف آورد و مصلحش وی هر بود و سنگ
تولد
گرده کنند و تخمه آورد و قولنج و اولی بود که فلفل و زیره و دارچینی با آن
خلط کنند و بعد از آن زرده مرغ را خورند و سفیده آن اگر در گوش چکانند
که ورم گرم بود درد گرداند و درد ساکن گرداند و اگر بر سوختگی آتش
بمالند سود دهد و اگر صوف ترکنند و بر چشم بندند در چشم که از گرمی
بود ساکن گرداند و در چشم را بغایت نافع بود و در چشم چکانند و اگر
تخم مرغ نیمرشت خام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع بود و نیم گرم آشامیدن
قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه ونفث دم و نزله را سود دهد بیض
الاوز والنعام والبط بهترین آن تازه بود و نیم برشت معتدل بود در گرمی اما
غلیظ بود و مضر قولنج و ریاح بود و دوار مصلح آن سعتر و نمک بود بیض العصافیر
باه را زیاده کند بیشتر از بیضها این عمل کند بیض الحجل لطیف تر از بیضه مرغ
خانگی بود و سود دهد جهت باه و بیضه کبک و تذرو و مرغ خانگی مقوی دل
و سینه جمیع اوصاف ثلثه باشد و مضر بود باصحاب کبد و مصلح آن نمک بود بیض
الحباری واللقلق خشنابی بغایت مفید بود و نیکو باشد مو برا بیش بس
بهترین زهرهاست و در غایت تیزی بر برص طلا کردن نافع بود و جذام را

ادویه ... و بیخ نسیم قاتلست و مهلک مقدار دانگ شنند و بود زرنباد
وی بیش موش است که آن حیوانیست مانند موش که در این درخت ها که
دارد نافع بود جهت برص و جذام و ترباق بیش بود و دافع سم زهری که
بیند الباب فی الثالثة نابتول اهوا تر گویند و تنبول نیز وان ورقی است
مانند ورق نارنج و در دریا بار هند بسیار خورند و در طعم تند و تلخ بود
بعد نفاح جهت دردهن سود مند بود و بوی دهان خوش کند و نشنیای
بار د در کند و اهرا قوت دهد و فم از نارنج و نشاط آورد و میل را قوی دهد
و خون بن و غمان از دار د و معده و دیگران وین دفع از آن قوه و هر خامه
وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم است در اول و خشکست
در دوم و قابض و محقق بود و تریف گوید تنبول گرم است در اول و
حکمت در دوم و قوه ... ضعف میدهد و چون بخورند و بعد از آن سیاه مانند
نفس را خوش کند و وحشت زایل کند و ... بخورند و بعد از
طعام تنبول را و مفرح بود و ... و آنکه ... طعم نابند
و تفرج بخشد و وی خمر اهل هندست و بازی گوید ... و نی
و نفل خشک بود و نامیست خاص بزبان اهل بربر و در ابرج صنف وی
که هند نا کوه بزبان اهل مغرب الافعی و قنوت و بزبان دیگر گویند
حب الاثل است و قول اول صحیح است ... حرف است و گویند
ناغنده ست بزبان بربری ... و گفته شود ... بپارسی برزد
گویند و شیرازی ... گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و ... مشعث
مانند دراج بود و گوشت وی گرم بود و دماغ و فهم را زیاده کند و این زمیر
در خواص آورده است که زهره وی چون سعوط کنند نسیان چنان و سوداء
زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و هر روز گرم بخورند نسیان رحمت

زایل

زایل کند ترمس باقلای مصری خوانند بهترین وی سفید فربه بزرگ بود
طبیعت وی گرم است در اول و گویند که در دوم خشک است منفعت
وی آنست که کلف و بهق و برص زایل کند و رشیها و دانها که بر روی بود
و خنازیر و صلابات به عسل و سرکه طلا کنند نافع بود و دوقی که بهم کرده ضماد
کنند ... سود مند بود و ... و دی با ... و دانهای رشد
گرم طلا کنند نافع بود و ... نیکو سود مند بود و چون که بهم
... ضماد کنند ... که در ... بود و ... کلیند و خر
درا ابتدا از بهق و آثار ... سود مند بود و چون
... بخورد کرد و ... حیض برانه ... و دفع
وی ... کرد آمد و ... که بود از رحم و غیران ... کند
... دیگر ... چون گویند که سیاه مانند و مقدار ... درم
مستعمل بود و طبیخ آن کرم را بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن ... عمل
کند و اگر بیخ ... بچو شانند و گوسفند که ... را داشته باشند
مان ... الته زایل کند و اگر ... بچوشانند و ... مانند بول
را از ... بشکم ... و آن ... که ... از وی ... شکم ... دوم
بود و دو ... از معده ... و خلطی ... از وی ... و ... چون
... و ... بند و چون ... از وی بیرون کنند ... بود
دیگران ... کند ... که ... مانند ... از معده بگذرد و
... با سکنجبین ... ماست ... بعد از آن ... است ... زیان
در ... و ... آن با قلا گویند ... آن ... و گویند ... بیخ
... و چون ... بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و در ...
بلغمی بحلیل کنند و این زهیر گوید در خواص آورده که هر دانه که فرد ... بسیار

تبر ذهب است و گفته بود
که کسب است و هم ...

داشته باشند و فردان شیرازی که را گویند چون بطبیخ مرض بشویند زایل کند و جرب
و داء الثعلب قلع کند و تعریف آورده است که چون بخیسانند و ملغوز کنند و پوست وی را
جدا کرده باشند در دیگ مسی کنند و شیر تازه بران ریزند چندانکه او را بپوشاند
بجوشانند با آتش نرم بعد از آن مانند دنبه روغن گاو در شیر وی بجوشانند تا
منعقد شود و از آن ضماد کنند مسهل صفرا بود و مره سودا و خلط لزج خام بود
پس اگر خواهند که مسهل صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده و بر ناف ضماد کنند تا بیرون
ورگیرند و این ضماد از اسرار طب مکتوم است و این معالجه جهت طفلان و
پیران که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و این مجربست البته تربد
بهترین آن حبشی مدور سپید و مصمغ و مجوف بود و درشت سفید زرد گردد و
زود کوفته شود و بر سرهای وی صمغ بود و کهنه و باریک نبود و بسطبری میان
خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بتری بسبیج زرتنه بر سر بر و ترن نماند و تنگ سوراخ
بود باید که در وقت خرج کردن اول بحراشند و به روغن بادام چرب کنند انگاه
بکوبند طبعت وی گرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی
و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از اخلاط سوخته از مرده ورق و بلسر حره گویند مسهل
اخلاط غلیظ لزج بود و اصح انست که مسهل بلغم رقیق بود و استعمال کردن وی
پوست و خفاف در بدن پیدا کند و مضر بود به امعا و بعد از آنکه خرد شده
باشد و بروغن بادام چرب کرده و کثیرا اضافه کنند و اگر با زنجبیل بکوبند دل درد
و مسهل بلغم غلیظ بود و خام اما تنها مسهل غلیظ بود و ترمد زرد و سیاه زهر بود و ما بیند
خربق سیاه و فرفارتقول سیاه و مداوای کسی که خربق سیاه خورده باشد
کنند و بهمان مذبر کنند و تربد سفید مجوف چنانکه وصف کرده شد نافع
بود جهت درد مفاصل بلغمی و رحم را پاک گرداند و بقیه تمام را حرز دل و حقنه
کردن نافع بود جهت درد کمر و بیک حیض ادرار بود و سوده جهت درد

لبت

لبت و دماغ پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات
فم معده بود و سوده بدهد و علامات این زحمت آن بود که چندان سرفه
نماید که قی کند تا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با هلیله کابلی
خلط کنند دوای نافع بود و مصروع و بدل آن نیم وزن آن غاریقون
و دانگی و نیم آن صبر و دانگی نیم آن حنظل و گویند که بدل آن ترمس است و
صاحب جامع گوید که بدل آن پوست درخت توت است بوزن آن ترنجبین
بهترین وی سفید بود و تازه طبیعت و معتدل است در حرارت و برودت
اما میل بحرارت دارد لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع
بود جهت سینهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و بدل مثنا مسهل صفرا
بود برفق و بخاصیت ترنجبین از وی ده درم است تا بیست مثقال بناید و شیرخشت
گویند گرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود و مسیحی گوید که مضر است به سپرز
مصلح وی آب ترمندی بود و گویند که بدل آن مار الحاج فند بود و گویند
جراب و فند گویند بدل آن شیرخشت است تراب القی کنکر زرد است
و گفته شود ترنجان یا درنبویه است و گفته شود تربا الکر خافث و گفته شود
شقاقل گیاه است و گفته شود تراب الهالک سنگ است و گفته شود تراب الهالک
سنگ است و گفته شود تریاق روستائیان ثوم است و گفته شود تریاق ترکی
موممیائی است و گفته شود تریاق الحیه در کنج خیم گاو کوهی و بز کوهی
باشد و از آن گاو کوهی نیکوتر باشد در صفت اهل گفته شد منفعت
آن و شیرازی ابرارسن برخوان تریاق پارسی حجر التیس است و گفته شود تشمیزج
پارسی چشمیزج گویند و جاکسو خوانند و اهل حجاز تشمیه گویند و به شیرازی
چشمک و اطرابلس گویند و حبه السودا هم خوانند اما حبه السودا اسم
شونیز است و طبیعت تشمیزج گرم و خشک است و قابض با قوت در چشم

نافع بود اما لغات واکو سهل آورده است که چون لغات سحق کنند تنها و
بجز برنج بذر ترش قصب کنند زود سبک شود مجرب است و بهترین وی آن
بود که فربه و لغایت براق بود و سیاه تشنه آن و تشنه تیز خوانند و آن مصافح
و گفته شود و تفاح بپارسی سیب گویند و معتدل است و معتدل ترین
وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی پس قوقانی و مسطلی و آنچه لقه بود و تند
بشد و همچنین نارسیده و لقه سرد و تر بود و آنچه ترش بود قابض بود و سرد
و غلیظ و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود قابض بود و سرد و خشک
بود و شیرین که نارسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و بصری گوید
شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود
معتدل بود و گوارنده دی و تری منع فضول کند خاصه ورق آن و تفاح مقوی
دل بود و مفرح لغایت و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوه معده ضعیف
بدهد و اگر در میان خمر بریان کنند سودمند بود جهت قلة شهوة طعام
و نافع بود جهت کرم و دود و استطلاق و سوء لف وی مقوی معده بود و منع
قی کند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین که بخته کنند و چشم بندند که درد
کند ساکن گرداند و تفاح ترش کسی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبع
به بندد رازی گوید تفاح مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطیء الهضم
بود و نافع اولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده یابند نشره و طعام
ترش بر سر آن نخورند بلکه شراب بخورند و مرق اسفیدباج و مطنجنات خورند
و اطبا گویند خاصیت آن نسیان آورد و تفاح ترش غلیظ سرد لطیف از او پیدا
شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود شریف گوید چون ورق
وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع زهرهای گرم بکند و گر کسی جانوران
بجند شراب وی و آب وی جهت گزندگی جانوران و عقرب و مار نهرم

گرم که باشند نافع بود و تقویت تمام به معده دهد و تفاح نارسیده مولد
عفونات تنها بود و آنچه بر درخت رسیده بود سبک باشد و آنچه نارسیده
بود و مجموع میوها همچنین بود و ادمان خوردن وی درد عصب خاصه آنچه شیرین
بود و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بگوارش نعناع و گلقند کنند و ابن زهر
در خواص آورده است که بوییدن وی سودمند بود جهت برسامیان
و مسلولان و قوه دماغ دهد اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و
اوجاع و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون منهضم شود و خلطی که از وی حاصل
شود بعضی در عضلها و چون تمدد در عروق پیدا شود دشوار آن بود که
منحل شوند چون شکافته شود در شش ریزد و سل پیدا کند بمحال و نا
در افتد که بیابند تفاح الارض بابونج است و گفته شد تفاح بری زعرور است
و گفته شد تفاح الجن ثمر بروج است و گفته شد تفاح ارمنی مشمش است و گفته شد
تفاح فارسی خوخ است تفاح مائی از جنت و گفته شد تفافسیا [illegible] و تافسیا [illegible]
و گفته شد تفره زبره رومیت بپارسی گردوا گویند و گفته شد تقده
کزبره و کشنیز خوانند بپارسی گردوا گویند و گفته شود تملول قثای بری است
و گفته شود تمتم سماق است و گفته شود تمر گرم و تر است در اول
و گرمی وی زیاده است از تری منی افزاید و صداع آورد و دندانها را و بن
و بن دندان تباه کند و خون غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش
و روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع آورد و قلاع و خناق
و درد دندان آورد و چون در شیر خیسانند و بخورند نعوظ تمام آورد و اگر
ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی قدری بکوفته در سر
اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لون را نیکو گرداند و مز
مزاجهای سرد را [illegible] و ورک نافع بود و مصلح وی خشخاش

او را قسب خوانند بالسند ... که برابر وی آورند از وی گریزد و اگر چشم وی بکشند در وقتی که زنده بود و بر مجذوم بندند
نافع بود و علت وی زایل کند و ... و زهره وی که در چشم کشند سفیدی زایل کند و ... وی چون بخور
کنند ... مجنون از وی زایل گردد و اگر دندان وی از جانب راست بگیرند و ... وی راست
بندد مر مجامعت را قوه دهد و محرک تمام بود و ... تا سوست ... شد ... دو نوعست معدنی
و مصنوع طبیعت آن گرم و خشک و لطیف و نافع بود جهت درد سر و گرم آن بجنبد و از خوردن باز دارد و نجاست
و ... مصنوع بود و صنعت آن چند نوعست ... و ... و اگر ... بسیار کنند ...
و ... با کاوش ... مقدار ... و ... کنند و ... مقدار که سخت شود بعد از آن ... بیاورند
تا خشک شود و ... معدنی بود ... و آن دو نوعست که نوع ... و یک نوع ... زده باشد
از ... خوانند و ... خوانند و ... در جایی که ... دارند ...
... خوانند و آن ... بود ... صنوبر است و ... از وی قطران سازند ... آن ... خوانند و
... گویند توت ... خوانند بپارسی توت سفید خوانند و ... بود و ... الا وی غذای مردم
و معده را ... بود و خون فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است
در دوم و گویند ... اول ... چون بخورند ... معده ... و بول ... و معده را ... شیرین
بود که پیش از طعام بخورند و بعد از آن سکنجبین ... و ورق آن و ورق ... سیاه و ورق انگور ... باران ...
و موی را ... سیاه گرداند و چون ... و ... ضماد کنند ... نافع بود و اگر ... طبیخ
و ورق وی مضمضه کنند ... نافع بود توت حامض ... و بهترین وی سیاه بود و بزرگ ... وی
چون خشک ... سماق بود طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند که تر است و گویند که ... وی در اول
و ... و ... نافع بود و ورق وی ... را نافع بود و عصاره وی خشک کرده ...
... نافع بود و خشک کرده ... و ... را نافع و پوست درخت وی ... از
بود و ... ورق وی مقدار ... چون بپزند ... نافع بود و خوردن وی ... و مصلح وی
... بود و ... مضر بود ... مصلح وی ... توت ... بپارسی توت ...
گویند و ... شود ... گویند و ... گویند و ... گویند ... گویند و ... اصفهانی

و بادام بود بعد از آن سکنجبین ساده خوردن تمر هندی خرما هندی خوانند و صبهار هم
گویند لطیفتر از اجاص بود و رطوبت کمتر و بهترین وی تازه بود و زرد و در غایت
ترشی طبیعت وی سرد است در سوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید
سرد و خشک است در سوم مسهل صفرا بود و از جمیع مرض و اشتهای طعام باز دهد کند
و مقوی معده بود و جهت تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود و خالصه چون
خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل بود و گویند که
مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود و اشامیدن جهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را
نافع بود و چون از گرمی بود و یرقان را نافع بود و مانند او و جهت حمی مستعمل باشد
اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه بود و خشخاش
بدل وی اجاص تمساح بپارسی نهنگ خوانند زبل وی جهت سفیدی قدیم و
جدید چشم نافع بود و پیه چشم وی چون بر گزیدگی وی ضماد کنند در ساعت
درد ساکن گرداند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود
و اگر بدان آدمی ... کنند گرمی را زایل کند و این زهره گویا اگر بر صاحب ...
مالند نافع بود و ... گویند که پیه وی که بگدازند در آن روغن گل ... کرده ...
را نافع بود ... را زیاده کند و خون وی بالمالند و ... طلا کنند در سفیدی
طلا کنند لون آن باز لون اندام گردد و خون بر پیشانی طلا کنند و ...
درد شقیقه زایل کند و گوشت وی که چون با سفیدباج بر نرگسی که لاغر بود
بخورد فربه شود اما ملطف بود و این زهر گویند که همه حیوانات فک زیرین
ایشان در حرکت باشد الا تمساح و پیه وی چون با مرهم ... شد و ...
بنازند و بر او ... در نهری با ... قطع او از کنند مادام که آن
افروخته باشد و چون طرف کنند با پوست تمساح در بیرون فرس ...
بر سطح دیگران ... و اگر پیه وی بر پیشانی ... که ... آب

منافع و کرمانی با دو درخت و سبزی و سپید طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند ترست در اول و نوع دیگر چهار
نوع است زرد و سفید و سرخ و گلگون بهترین آن زرد بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد بعمل و آب طلا کردن و اگر
در آب بیامیزند و بر سرطان ضماد کنند و ورمهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابت سودمند نافع بود و ریشهای چشم را
پاک گرداند و چون با عسل در چشم کشند و چون در سرکه اسپرزد و بنا بیاشامند باد را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود
جهت قطعهای غلیظ از ریه که در سینه بود و شش توتیا انواعست بهترین آن هندی بود و بعد از آن زرد و بعد از آن
کرمانی سنگ طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم و آنچه شسته بود افضل محققات بود و ریشها را سودمند
بود و جهت سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم از نفوذ و طبقات کند و چشم مغسول وی صحت
چشم را نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت نافع بود و مقعده و ریشهای آن و مثل آن بهترین مثال در
و نیم وزن آن توتیا صنعت عمل آن بگیرد و توتیای کوفته و بیخته کنند و در آب بیامیزند و در مره بسایند که سنگ باشد
بغایت و در ظرفی دیگر کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آن صحیفه بسایند تا که لطیف و رقیق بود با آب بیرون آید
و آنچه غلیظ و درشت بود باز در ظرف بماند بعد از آن آب در ظرفی دیگر کنند و آب دیگر بر سر آن کنند همچنان اول و دیگر
همان عمل کنند بعد از آن آنها را گرد بیند و توتیا استعمال کنند توتیای مغسول تودریتج گویند و در کتب و شکران صنعت آن
بگفته شود توبال النحاس لطیف تر از مس سوخته بود و آن چون مس گرم کرده کوبند از آن میرید و بهترین آن [illegible] بود
سیاه که میل سرخی داشته باشد و رقیق مانند پوستی بود و اولی آن بود که بیش از سحق چند نوبت بشویند چون
خواهند که دارو چشم بکار برند و طبع آن گرم و خشکست در سیوم قابض بود و گوشت زیاده بخورد و خورده
اجفان سودمند بود و مارها چشم را زایل کند و جلا دهد و اولی آن بود که عده وی بشانیده کنند و خاصیت
در اسهال بلغم و مار اصفر بود و اگر نیم مثقال بنحوی کنند و با جمعال علک البطم سرشته زده فرو برند مسهل بلغم بود و قوه
و گویند که یک مثقال با ماء العسل در سند همین عمل کند اما بعد از آن [illegible] ماند توبال الحدید
قوی ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از آن در ریزد و آن [illegible] قبض و نافع [illegible]
بغایت توبال الطین نوعی از ترقهات است و ورق وی مانند ورق گل بود دیگر در شکل و شاخها داشته باشد و چون بشکند
بر گسیار از وی روان گردد و محرق بغایت بود و بهترین او طب بهترین آن و تر بری بود پوست باز کرده بعد از آن [illegible]
بعد از آن سیاه طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند گرم است در اول یا در ابتدای درجه دوم و تر است در دوم و خام وی

بردی

بردی گرامه و در وی طلایی بود و در بالیل ضماد کردن و بهق نافع بود و آنچه رسیده شد از موهای داء الثعلب [illegible]
بکشند و فرنهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت و حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی را از بلغم سوزنده بود ساکن
گرداند و مثانه را سود دهد از رمل و سنگ پاک گرداند و خاکستر چوب وی و سنطاریا را نافع بود و اسهال
خفه کردن مقدار بازده درم و لبن وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا و مالیدن
و مار سیده بعمل جهت گزندگی سگ دیوانه و رتیلا که رطوبت از وی روان بود و سود دهد
و همچنین ورق آن بانزند و شراب بر گزندگی ابن عرس و خوردن آنچه اهمی بکشند از سموم
و نقصان وی چون با گوشت کاو و صلب بر نهند مهری سود آنچه طبیعی دارد و ورق آن طبیعی و
حب الطبیعی و لیکن آن لطیف ورق آن منفخی قوی بود و لبن وی جاری لطیف بود و قضیان وی
گرم و لطیف بود و لبن وی خون کند خسته و شیره بندد و از آن کسته تحجامه ماند العفو و اگر بر سوخت
نهند و درد دندان کرم زند از خوردن پاک و در چشم کشیدن جهت ابتدا آب نزول و بعمل نافع
بود و آنچه در وی نفخ بود و مولد مره بود و معده را بد بود و دفع مضرت وی سکنجبین ساده بود
گر بعد از آن بخورند و غذایی خوب مذکر در وی بود و تین یابس بهترین وی رطلی بود و طبع وی گرم است
در آخر درجه اول معتدل بود در خشکی و تری لطیف بود و منضج و محلل بود و ورمهای صلب ضماد کردن
نافع بود و ماسیل را نضج دهد و صرع را سود دهد و خشونت حلق و سینه و قبض شش را سود دهد و سرفه
وی کهنه را نافع بود و سده جگر و سپرز و کرده و مثانه را سودمند بود و از سم امن
بکشند خورند و وی حیلت را آب وی چون بنوشند غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و تعجیل آن دهد
و نمک با وی خورند [illegible] از وی متولد شود و ادمان خوردن وی شپش در بدن
بار دهد کنند و سر و فراخ را نافع بود و در دلبت و تقطیر البول نافع بود و مستحی کرده بود و با نخاط
آورد و شکم را بند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم
بود و گرانبار کرده کان و مغز بادام بخورند و چون با فوتنج و سنو و ماستا بخورند بکرده و مثانه را [illegible]

باک گرداند و چون یک رطل از وی بستر کرده و تراب بجنبانند
بسیار روز بعد از ان بر سر ضماد کنند نافع بود و اگر بر بداد
جهار داو انجیر در سرکه جوشانند چنانچه ذکر رفت سخوند بر سر راکد ادام
و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود و جالینوس گوید برگ وی در
الفالج حب الصنوبر بت [illegible] النافع في الما
نقسابن گویند و سون هم خوانند

البیاض صحیح

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

وان ضیع سداب کوهی است و گویند که ضیع سداب بری و سداب بری
حرمل است و گفته شود و سداب بری برگ ان بحرمل ماند اما دراز تر و بهتر
بود و شاخ وی دراز بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم ان بشکل تخم
سداب ماند طبیعت وی بغایت گرم و محرق در سیم قوی و مجفف
بود و در وی رطوبتی فضلی نیست و گویند گوهر وی در سیوم بود و مسهل
و منضج و منقی بود و جذب بغایت کند و از عمق بدن و موی بر دیا ...
و پوست و بیخ وی نزد داء الثعلب مالنده بغایت نافع بود و در خار
و نقرس و مفاصل بر ذراره بغایت سود مند بود و حقنه کردن جهت عرق
النسا نافع بود و بر نفث دم و فضول و مفاصل طلا کردن و مقدار زیاده
از وی نیم درم بود در استسقا با ماء العسل و مسهل و مغثی بود و اگر زیاده از
ان بود تولد طبیع بر بندد و ورم زبان و قراقر و نفخ و سوزش حلق و معده
و سرخی روی و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بعد
از ان شیر و مسکه و جلاب و غرغره شیر تازه و روغن گل و از اذ و سرخم
سداب بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس گوید دل وی دکر
داء الثعلب حرف بود تا مرد خواهند و ان لوبیاست و گفته شود تا اسلینس
حرف بالی است و گفته شود تا تبحلج لبفانخ است و گفته شود در هندی بپارسی
لبنان گویند و ضرع لبنان جهار پایان بود و ثدی از ان ادمی گوشت ...
اند و ... بود و طعمیه شیرین بود و بهترین ان بود که از حیوان معتدل گیرند
طبیعت ان گرم و تر بود و گویند که مزاج وی بسردی مایل بود و غذای صالح بود
شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در غلطی بود و مصلح وی سعتر بود و نمک ثعلب
بپارسی روباه گویند و چون بپزند به آب و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود
خاصه که چون زنده بپزند بزند و زمانی نیکو در ان آب بنشینند اما العدار ...

اين عمل كنند پيه وى درد مفاصل را نافع بود و درد گوش را چون در گوش چكانند
واگر بدان ادمان كنند كرى گوش را زايل گرداند و درد آن سرد و سنين وى
كه چون خشك كنند و بسايند و بياشامند ربو و سرفه را نافع بود و پيه وى كه
در دهن گيرند درد دندان زايل گرداند و درد چشم را نافع بود و پيه وى كه
كه پيه وى چون با پوست تخم مرغ سوخته بيامزند داء الثعلب را نافع بود و شريف گويد كه
و مجرب و زهره وى با آب كرفس واشق بگدازند مساوى وى و سعوط كنند در بينى
كسى كه ابتداء جذام كند در هر ده روز يكبار رعايت نافع بود و چون آدمى دندان
وى در دست گيرد از ناك گردن سگ ايمن باشد و چون از بيت الحاق
كهن بگدازند و بر نقرس و مفاصل ضماد كنند نافع بود و پوست وى به غايت گرم بود
همه از پوستها متخن تر بود مرطوب مزاج را نشايد و كسى كه سرما بر وى غالب بود شايد
دم چند كه موى بر وى بيشتر باشد سنجوبت بر وى بيشتر بود و آن لباس زنان
و پيران بلغمى مزاج را شايد و اين زهير در خواص آورده است كه پيه وى چون طلا
كنند بر ناز زنانه ما حولى و در اندرون هر خانه كه بهند [illegible] را عنت جمع شوند و تراب
جمع گنگ بود ثغار تير در داب خوانند و بلغه اهل شام [illegible] شام حسنويه گويند
ده اصفهانى حسنويه و گفته شد ثغاء حرف است و گفته شود ثلنشان
طرلبد و لت و فنا بر گويند و آن عنب الثعلب است و گفته شود ثلج پارسى
رف گويند و صفت جمد و خلبد و رهيم گفته شود ثلج صينى سنگ سفيد است
كه در نسخه هانيكار شود در جهت جلاى چشم و تب و دق نافع بود و طبيعت وى
سرد و خشك است و صاحب جامع گويد كه ثمره اسپوس است و در الف گفته شد
ثمر الغرغر جوز الاهل گويند و در الف گفته شد صفه اهل ثمرة الطرفا
هذبه است و خرماى تر گويند و گفته شود ثمرة العليق عليق است پارسى در گويند و
شيرازى توت سه كل و در صفت عليق گفته شد ثمر ثمره شجره الروم مقل مكى است و گفته شد

ثمرة الكبر

ثمرة الكبر شفلج خوانند و ثمرة الاصف نيز گويند شيرازى كور ك گويند و ثمرة الاصف
شفلج و قبار الكبر خوانند طبيعت آن گرم است در سوم گويند در چهارم
و تره كبر چون با نمك و سركه پرورند لطيف بود و سده جگر بگشايد و تيز و
معده را پاك گرداند و طبيع را نرم دارد و ثوم پارسى سير گويند و بستانى
و برى و كرانى بود ثوم برى اسقوردريون است و گفته شد و ثوم كرانى مركب
بود بقوه از ثوم و كرات طبيعت ثوم گرم و خشك بود در چهارم و گويند
در سوم در حرارت و يبوست از بصل اقوى بود و محلل نفخ بود و آب روش را
نافع بود و خاكستر وى بر بهق و عسل طلا كنند نافع و در داء الثعلب با عسل و روغن
حب البان بيامزند و بران مالند موى برويانند و جرب و قوبا را نافع بود و
خوردن وى خام يا بريان كرده يا پخته حلق را صافى گرداند و سرفه كهن را سود
بود سود مند و خوردن وى كرم را بكشد مجموع و علق از حلق بيرون آورد و چون
بكوبند با سركه و بدان غرغره كنند و چون در طبيخ ورق وى كه ساق
وى بشستند حيض براند و مشيمه بيرون آورد و وى نافع بود جهت گزندگى
جانوران و سگ ديوانه و رتيلا و ابن عرس و افعى و عقرب با شراب خورند
و ضماد كردن و طبع نرم دارد و بول براند و درد روده را سود دهد و سستى كه
از تب بود و بغايت مقوى باه و قولنج بود و عرق النسا را نافع اما مصدع بود
و مضعف چشم و چون پخته حرارت و حرافه وى كمتر بود و بر او مصلح زرسنى
در روغن بود و گوشت فربه بدل وى ثوم برى بستانى بود ثوم الحية ثوم برى گويند
و آن اسقوردريون است و گفته شد منفعت وى آنست كه مرضهاى سرد
و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالينوس گويد فالج و لقوه و جذام و برص و بهق
سود دهد و چون با عسل لعوق گرفته بياشامند و اسقوردريون گويند در برص
و جرب و بهق را زايل كند چون بدين صفت استعمال كنند بگيرند ثوم و بلكو گويند

وبه آب را از بار بر اشتد و تخم را از بار کوفته و بیخته و عسل کف گرفته در حمام نوره
طلا کنند و در شش روز یکنوبت نوره کنند تا باعرق فرو دادمد و مغص گویند که جذام
را زایل کرداند و چون بیاشامند از وی در مرض پنج روز مقدار چهار مثقال با عسل
و باقی منفعت وی در تشنج گفته شود و ثبوتش جاناسیت و گفته شود نبل
تخیل و تجر و تخم خوانند بپارسی سید کیا خوانند و ان نوعی از خرنوب است طبیعت
وی سرد و خشک است در اول و گویند که معتدلست نافع بود جراحتهای تازه را
و منع نزله کند و بیخ و تخم وی منع فی کند و ادرار و بول تمام کند و اسهال باز
دارد و از تخم وی لعوق سازند شنک کرده بر براند و طبیخ ان مبارزش
را نافع بود الباب ٩ فی الجیم جادی کرکو و فرقو و رهفان و خلوق گویند
و شعور الصفاله و ان زعفرانست و گفته شود جاورس نوعیست کنوع است که
ارزن گویند و ان بپارسی ارزنست به شیرازی الم و یک نوع جاورس هندی
خوانند و ان ذره است بپارسی زرت خوانند و یک نوع جاورس بپارسی
کاورس و به شیرازی کال گویند طبیعت ان سرد است در اول و خشکست
در سوم قابض بود و مجفف بغرلذع [illegible] ببندد و بول براند و خون بدار
وی متولد نشود و زود هضم نشود و غذا اندک دهد [illegible] مجموع حبوب و هرکه از
از ان ان نان پزند و بخته [illegible] مصلح وی الیتست که با شیر پزند یا بات سوس
در روغن گاو یا روغن بادام [illegible] و حلوای چرب [illegible] آن خوردن و
بدل وی در حبس شکم ارزن بود جادزهر [illegible] وزهره گویند و ان حجر البقر است
و گفته شود جادشیر بپارسی [illegible] گاوشیر هم گویند به شیرازی جاوش
گویند و ان صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ برگ انجره ماند گرد و زرد
گوکتر بود و برگ ان بزرگ زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ ان
گرد است و برگ زیتون کشیده و ساق وی بخیار تازه ماند کشیده و گل

ور

وی زرد و زنگ بود و تخم وی خوشبوی و تیز بوی و صمغ از وی [illegible] بهترین
آن بود که بلون زعفران ماند و تازه و تیز بوی بود و زرد به آب حل شود و اول
که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون
به آب که در خیسانده باشند برگ گشنیز بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش
بود و غش آن با موم کنند طبیعت جاوشیر گرم و خشک بود در سوم
و گویند در دوم عرق النسا و مفاصل سرد را که طلا کنند نافع بود و دندان
کرم خورده که از ان در سالکن کند و صداع و صرع را سود دهد و خشم
کشیدن جلاء دهد و چشم روشن کرداند و استسقا و حلیدن [illegible]
رحم نافع و چون با عسل بکدازند و زن بخور کرد حیض براند و بچه بکشد و ببندد از
و با مسوز چون ضماد کنند بر نقرس نافع بود و قولنج را سود مند بود و
و کزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ بود و بلغمی لزج بود و بیخ درخت
وی چون بخور سازند و زن بخور کرد بچه بیندازد و تخم وی چون با سکنجبین
بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود
و اگر با شراب بیاشامند زهر رحم که از اختناق بود نافع بود و مقدار شربتی
از وی ما بین نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از انکه در مطبوخ [illegible]
حرارکو [illegible] اگر چه [illegible] سه ماه یا چهار ماه در شکم [illegible] از جاوشیر [illegible] بخورد
بر کرد زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و جاوشیر مضر بود به
اعصاب صحیح و امنش مصلح ان مر ما خرد بود و بدل وی سکنجبین بود و رازی گوید
بدل وی نیم وزن ان و ابن جزار گوید بدل ان بوزن ان قند و گویند یک
وزن و نیم ان قند و گویند که بدل ان دو وزن ان صمغ زیتون [illegible] الرمس
کو بطن [illegible] که انتق [illegible] است بوی [illegible] النهر گویند که سلق الما
و ان نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب بیدا [illegible] طبیعت

ریزد و قابض بود و حکه و جرب و ریشهای بلغمی و ریشهای کهن را نافع بود و در
آن لطافت بود و چاشنی تلخی و تیزی [illegible] مرارت و گفته شود در اخراج [illegible] بسیار است
و گفته شود [illegible] افلاطون [illegible] خوانند و در مصر بسیار باشد و در راههای [illegible]
روید و ساق وی [illegible] بود و برگ دراز [illegible] باشد و گل وی [illegible]
گل سرخ بود [illegible] آن کوچکتر [illegible] بود و چون خشک گردد سیاه بود و چون
[illegible] تلخ و [illegible] خورند و بیخ آن از بیخ [illegible] بستر بود و قابض بود و معده
نیکو بود و از وی [illegible] اسهال کهن باز بندد و ریش روده را
نافع بود و پوست وی قوی تر بود و در این عمل [illegible] است و گفته شده [illegible]
بپارسی [illegible] گویند بهترین آن [illegible] بود که میل [illegible] باشد
و آن شیری معتدل [illegible] صحیح البدن [illegible] باشند طبیعت وی سرد و تر
بود در [illegible] سموم [illegible] طبع را نرم دارد و منع ورم و حرارت
کند و دفع مضرت [illegible] گرم [illegible] خورده [illegible] کرده [illegible]
کند [illegible] مصلح آن عسل بود و قند چینی [illegible] بهترین آن [illegible] روغن [illegible]
بود و طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] سموم مصلح آن [illegible] ریشهای [illegible]
[illegible] کننده سرد [illegible] بود و جهت [illegible] مفاصل [illegible] دل [illegible]
[illegible] چون [illegible] کنند [illegible] مولد خلط بلغمی بود و [illegible]
و معده را [illegible] بود و [illegible] گرده [illegible] کنند
با [illegible] و طعام خورند [illegible] گردکان خورند نیکو بود و [illegible]
[illegible] گویند و آن تخمی زرد [illegible] است [illegible] وی
[illegible] زرد است و [illegible] وی مانند [illegible] بود بهترین وی هندی بود و [illegible] رنگ
[illegible] خورد [illegible] معتدل بود [illegible] بلغم و اخلاط
غلیظ را [illegible] را نافع بود [illegible] از وی [illegible] درم [illegible] بود [illegible]

زاده

زیاده کند و از خوردن وی غثیان عظیم با حدی که غشی آورد و عرق سرد آورد
و معالجه آن به قی و آب گرم و حقنه قوی کردن [illegible] تخم حنظل بود و بعد از آن شیر
تازه و [illegible] کنند موم و روغن نرم بر وی مالند و در آب نیم گرم
نشانند و [illegible] وی [illegible] بود [illegible] بپارسی [illegible] گویند و [illegible]
[illegible] و بهندی [illegible] و آن [illegible] مشابه [illegible] هندی اما [illegible] ثقیل تر
و صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بشکنند رنگش [illegible] زرد
و آن [illegible] اما آنچه ختائی است بزرگتر و بهتر باشد [illegible]
و آنچه [illegible] اگر [illegible] و در زمین هندوستان [illegible]
[illegible] میخوانند [illegible] عظیم است و در این طرف [illegible] هندوستان [illegible]
و آن طرف [illegible] میگویند که خطا [illegible] این بیخ [illegible] و از [illegible]
از [illegible] میخوانند [illegible] و این بیخ [illegible]
[illegible] در یک موضع [illegible] و چون این بیخ در پهلوی وی [illegible]
زهر [illegible] باطل میشود و [illegible] آن موضع [illegible] نمیدارد و [illegible]
[illegible] جای دیگر [illegible] و [illegible] این بیخ [illegible] است [illegible]
و [illegible] زهر [illegible] با حدی که [illegible] فاروق [illegible]
نمی تواند کردن و [illegible] مقدار نیم مثقال خورد [illegible]
[illegible] گرفت و چشمهایش از کار [illegible] مقدار نیم مثقال [illegible]
[illegible] بوی داد [illegible] بعد از یک ساعت [illegible] کردن [illegible]
[illegible] انواع [illegible] آن [illegible] مصروع [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
[illegible] بعد از آن خواب [illegible] چون در خواب رفت عرق [illegible] گردد
چون بیدار شد [illegible] از آن زهر [illegible] خلاص یافت [illegible]

وخواص این دارو بسیار است او لا مار هیش که ذکر کرده شد دیگر از اعمال
سجستان که از کرم سیرات مار قاتل میباشد شخصی را مار گزید مقدار نیم مثقال
بشیر آب ساییده بخورد از زهر آن مار خلاص یافت و عقرب و جمله گزنده را مقدار
دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله
میگویند و هو تریاق السموم بأسرها حتى البيش والافاعي و از منافع دیگر وی است
که جمیع دردها را ساکن میکند اگر بر اعضای ظاهر باشد که با گلاب بحث برسند درد
بنشانند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بمقدار نیم شراب
با آب گرم یا بهاء بسطلا کنند چون درد قولنج یا درد گرده و درد معده و سنگ
گرده و مثانه را و عسر البول باشد تخم خیار بن بسیند سود دارد و بر مجموع
اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی زرانند و اینها تحلیل کنند و اگر محتاج
نضج باشد نضج دهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران اگر بسایند
و طلا کنند تحلیل یابد یا آنکه چنانکه نرم شود و بگشاید و تنضیج زخم بر نوعی شود دیگر در
ایام مرض یا مرگ که طاعون بر ازدیاد این دارو بکار بسایند و بر آن موضع طلا
خلاص یابد بعون الله تعالی مجربست دیگر دل را قوه دهد و در آن سیاه از زحمت خنازیر
طلا کنند بغایت مفید بود و در ریشهای بلغمی و ریشهای کهنه قدری بکوبند
و بر آن ریشها بپاشند گوشت مرده بخورد و جراحت را اصلاح آورد مجربست
دیگر کسی را که دل ضعیف باشد یا خفقان داشته باشد هم روز مقدار نیم درم
بگلاب یا به شراب بدهند دل را بغایت قوه دهد در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا
چنانچه در تریاق فاروق ذکر کرده تناول کنند منع عفونت کند و تقویت دل
دهد و دفع ضرر وبا کند این دارو هم همان خاصیت تریاق دارد بلکه زیاده بر جهت آنکه
قوه تریاقیت در وی هست و خداوند کریم هست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان
مولانا الیاس شیرازی بود مردی فاضل در اکثر علوم ماهر و متقی بود و کلیات شیخ الرئیس را

در شرح نوشته فرموده که مرا در معده بود بلغمی هر معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد
از این جدوار بزرگ کار صلایه میکردم و بگلاب گرم میخوردم از آن زحمت زائل شد
و شخصی را اسهال خشک بود در استسقا خواست انجامید چند روز از این دارو با سکنجبین
بخورد و شده گشاده شد و رنگ وی بغایت زرد شده بود برنگ اصلی خود آمد و
و دیگر شخصی قرحه مثانه داشت ناچار روز بول وی گرفته بود از این دارو بسایید
و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی
گشاده گردید و ورم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت به اذن الله تعالی دیگر زحمت
بواسیر را از این دارو بدان موضع که طلا کنند دور کند و ورم را تحلیل دهد دیگر در
دشواری زادن طفل نظیر ندارد بسایند قدری و بگلاب گرم بخورد وی بدهند
قدری پشم پاره بخور دهند در حال وضع حمل شود دیگر صرع صبیان را بیشتر نادر
مقدار نیم دانگ تا دانگی بخورد وی دهند نافع بود بارها آزموده است و
مجرب دیگر جهت او ذنب ربع رام روز مقدار دو دانگ با گلاب گرم بدهند
هفت روز پیاپی نافع بود به اذن الله تعالی الشفیه بدن با برگردن درد دندان را
مفید است مقدار عدسی برین دندان که درد دارد و دندان طلا کنند در حال درد ساکن
کند و در چشم که بلغمی بود در وجه کل شد درد در بنشاند و اگر صفراوی باشد در پشت
چشم طلا کنند درد بنشاند و آماس پلکها کم کند و فرق میان بلغم و صفراوی بر آورد
و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار
دو دانگ یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورد به نوعی تمام آورد و حکمای هند
میگویند که در این دارو صد و بیست منفعت است حالیا آنچه بسماع از استادان
و بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد من الله التوفیق و صاحب تقویم گوید که جدوار
امعا آورد مصلح وی شیر حلیب بود و ابن یافته در آن انداخته باشند خرب
حجاز است و گفته شود جدوار هندی بود و لبنانی بری را اصفهان گویند و لبنانی

پارسی کلکن گویند و به شیرازی کنرک گویند بهترین آن بستانی بود که تری وی کمتر بود
طبیعت وی گرم است در سوم و گویند در دوم و خشک در اول و تری وی تر
بود در درجه اول و آب وی اثر قرحه زایل کند جرجر مسخن و منفخ و مهیج باه بود و مصدع
و مسدد بود و ازدیاد خشم آورد و منی زیاده کند نعوظی تمام آورد و چون با شراب بیاشامند
زیاد کرزندگی ابن عرس بود طبیعی را بدر خواص آورده اند که چون جرجر بکوبند و آب
آن در بیخ انار ریزند انار بسیار بر کرده و ادرار لبن کند اما بغایت مصدع بود
مصلح وی کاهو و کاسنی و تورک و سرکه بود و جرجیر بری خردل بری خوانند ادرار
بول بغایت کند و تر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند جرجیر
الماء قرة العین است و بستر گویند و گفته شد جرمانی و جرد مانی گرم دانه است
و کرد مانه نیز گویند و گفته شود جبهر جیر باقلاست و گفته شود جرجیر المصری ترمس است
و گفته شد جراد بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و
خشک است چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان و گویند دوازده عدد از وی
سر بیندازند و اطراف‌های با قدری مورد خشک بیاشامند استسقا را نافع بود و تقطیر
بول و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بریان کرده جهت گزندگی عقرب
چون بخورند نافع بود اندرون وی و خایه وی کلف طلا کرده زایل کند و گویند
که ملخ دراز پایی چون بر صاحب تب ربع بندند نیکو بود جراد البحر اربیان است
و گفته شد جرو الکلب بپارسی مردش گویند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب
نهند ساکن گرداند و گویند که بریان کرده بر ثالیل و خنازیر که بشکافند و طلا کنند
نافع بود و اگر بشکافند بر موضعی که خار یا چوب در رفته باشد طلا کنند نافع بود و
بیرون آورد و سر وی که چون خشک کرده باشند و بسوزانند و بکوبند بعاقبت
خرد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند نافع بود جرادة انسیا
فراسیاست و گفته شود جرو السقف حب الکلب است و گفته شود جرز

پارسی گزر گویند و بهترین وی زرد و شیرین و سرخ تر بود و غلیظ تر و غذای
کمتر از غذای شلغم دهد گرم است در آخر درجه دوم و تر بود در اول باه را
تحریک دهد و مسهل و ملطف بود و بول براند اما دیرهضم شود و منفخ و مولد خون
بود باید که بغایت پخته بود و مصلح وی انجامه و سرکه و خردل بود و بصری گوید جزر
مقوی معده بود که در وی لزوجت و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و مصنف
طعام دهد چون با گوشت بود خاصه قطع بلغم کند و سده بگشاید و چون با عسل مربی
کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت کمتر کند منی بیفزاید
پشت را نیکو بود و چون با سرکه نهند با نمک معده و سپرز و جگر را نافع بود جزر
البری شقاقل است و اشقاقل نیز گویند و گفته شد جزر اقلیطی جزر بری است و
گفته شد جزر ابرج زهرة الطرفاست بپارسی گزمازک گویند طبیعت وی گرم است
در درجه اول و خشک است در آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف کند و چون
بیزند در آب سرد و بر سر ضماد کنند نافع بود و در ریش شش را نافع و مقدار دو درم
مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم و اسهال کهن و زنانی که رطوبات از
رحم ایشان روانه بود و یرقان و گزندگی جانوران و رتیلا چون ضماد کنند و
استخوان گویند که مضر بود به سر و مصلح آن رب و قوسیت و گویند میل وی بنم وزن
آن پوست انار و نیم وزن انزروت سرخ جسد دار خروارست و گفته شود جسمر
جیمک است و گفته شود جساد زعفرانست و گفته شود جشمک تشبیح خریست
جص همیس است بپارسی گچ گویند طبیعت وی سرد و خشک است چون گرم
کرشند و بر سر کسی که خون از بینی آن روانه شود طلا کنند خون باز دارد و در سستگی
استخوان نافع بود جعده قولیون خوانند و کبر گویند و کیسو نیز گویند و آن دو
نوع است کبیر و صغیر کبیر وی بپارسی عنبرید خوانند و صغیر وی بپارسی کلاریه خوانند
بهترین آن صغیر بود بستانی ربی تازه سفید طبیعت وی گرم بود در سوم و

وطبیعت عنبر سیاه گرم بود در دوم و تر در دوم و خشک بود در دوم مفتح وی بلطف
بشکند چون تر بود جراحتهای تازه را نافع بود و خشک آن نافع بود جهت ریشهای
مدوره و ملبسه گرد ریشه ضماد کردن نافع بود و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود
وکرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود و بلدرم
ازان و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی چشم ببرد و درشتی گرداند و
مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحاق گوید مصلح وی حجاماست بدل وی در
بیرون آوردن کرم و راندن حیض و بول دو پوست حب انار تر و چهار دانگ
وزن آن پوست سلیخه و گویند که بدل آن فرنج حملی است جفت الکوی
گویند و گفته شود جفت البلوط پوست بیرون بلوط است طبیعت وی سرد
و خشک است در دوم و قابض است خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و اسهال روده
و شکم ببندد و مطبوخ مستعمل کنند و برقان گرم ضماد کنند نیکو بود بدل
آن بوزن آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ سمحان
ادبنال و گویند که بدل آن جلنار است جل ورد است و گفته شود جلنوب
لیلاست و لوح تر گویند و عتبه و حبل المساکن و در لام گفته شود جلنار پارسی
کلنار گویند و بستر ازی گل صد برگ و آن گل انار است که بغیر از آن [illegible] نمید بد
بهترین آن فارسی بود و گویند که مصری طبیعت آن سرد است در آخر درجه
اول و خشکست و خون شکم ببندد و ریش روده و ریشهای کهن را نافع بود و
رفتن و دندان را محکم کند و زمانی که خون زیاده از انسان روانه بود ببندد و اگر
بار گرم و مغز بر هم لطوخ کنند باز گرداند و چون بمسرکه بزند دندان مضمضه
کنند حوشش دهن را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیه
التیس است و مقدار مستعمل از وی یک درم و نیم تا دو درم بود اما مولد سده
بود در شر و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقماع رمان بود یا جفت بلوط و بتاد وق

گویند

ل
جلجلان

گویند که بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند که ثلث وزن آن
جلنار نیکو در حبشی است و گفته شود صفت آن در باب نون در نسرین جلبهنگ
جلیخ است و گفته شد جلبهنگ صاحب جامع گوید که سمسم است و صاحب منهاج
یک قول دارد که سمسم است و ابن سرد و قول خلاف است بتحقیق که گزره بلسن است
بپارسی گشنیز گویند در باب کاف گفته شود جلید ثلج است به پارسی برف
گویند سرد است بطبع و خشک است بعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی
وی عارض است و آب وی در دندان که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوت دهد
اما اعصاب و معده را زیان دارد و سرفه آرد و تب آرد و خصوص کسی که
خلط سرد در معده وی بود و تشنگی آورد و برف خوردن و آب وی علتی که در
حلق چسبیده باشد نافع بود و اگر آبی که از وی حاصل شود در نمک بندد [illegible]
هر چه لطیف و لیست در زیستن بتحلیل رفته است و صفت جمله گفته شد بعد از آن
جلوز صاحب منهاج گوید فندق و صاحب جامع مطلقا گفته است که فندق است
و مرد و سهو است و در لغه جلوز جلغوزه است و تحقیق شده است جلوز
لوز الزلت و روغن وی از زیت البهرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ازمان
وارفان خوانند و مولف گوید آن بادام کوهی است شیراز آن را انجرک گویند
و قائم مقام جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی گرم است در درجه اول
گویند در دوم خشک است و در وی اندکی رطوبت است باه را قوت دهد
و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا سودمند بود اما
دیر گوار و هضم شود و زود از معده بگذرد و مضر بود بسر و مصلح وی شکر بود
و بدل وی جلغوزه بود و جلغوزه حب الصنوبر کبار است و در حا گفته شود صفت
حب الصنوبر کبار و صغار جلجلان حب سمسم است و گفته شود جلجلان حبه خشخاش
سیاه است و گفته شود جلنجو حبه فرنج برلبت و گفته شود جلنبانی جلنجبین

و گفته شود جلبنا خیار قشد است و گفته شود جمار شحم النخل خوانند و قلب
النخله نیز گویند و آن لب نخل است بپارسی مغز درخت خرما گویند و به خرما و دل
خوانند بهترین آن بیشترین و تر بود طبیعت آن سرد و خشک است در اول و گویند
در دوم و قابض بود و نافع بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم و
گزندگی زنبور و ضماد کردن قوة احشا بدهد جهت ورم صفرا نافع بود و مضر
بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود با عسل و گویند بدل
وی حماض بود جمار النهر چهار بخش است و گفته شود جمان غلیدار وست و سغز
و لیلدار و نیز گویند و آن سرخست و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن
بعضی بر بعضی فضل دارد و بهتر بود لیکن آنکه از آن بسته شود و اگر آن آب تنک
بود آن یخ تنک بود و اگر بد بود آن یخ بد بود و خواص وی و برف نزدیک بود
بیکدیگر اما آنچه لطیف بود زحمت کم جماسوسلیمان گویند و آن ریحان سلیمان مر
و در زالفه شود جد جینی لخ صینی و گفته شود جلیست سنگی بهفتی گزرخی
مایل بود و معدن آن بسر روزدار مدینه حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله
و سلم است اظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگرچه ظرف بزرگ بود
و آنکس که با خود دارد از نکرش ایمن بود و اگر در شب جام خواب بیند از
احتلام ایمن باشند باذن الله تعالی جحین نوعی از انجاست بهوما حتی
سنبقه متورومی گویند و انباسوفاسین نیز گویند و معنی آن بیتر احمق است
و ورق آن بورق توت ماند و بغایت سطم بود و درخت وی بسیار
نیز بود و در وی قوة جاذبه بود از عمق بدن و بیشتر وی نافع بود جهت ورمها
که دشخوار تحلیل بود و عنایز و طبیخ وی نزیف دم را نافع بود و عصاره ورق
وی بر دردهای صلب با آرد جو ضماد کردن و دامیل را النضج بدهد با اشق نیز بزر
ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و طلا کردن سود دهد و معده را

مر بود

بود و شکم را بندد و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از سکنجبین با گل انگبین بخورند
جمجم سنجی است که بر شقاقل مصری ماند برنگ و گویند که از زمین ترز
خیزد و گویند که از سوزن رززین از زمین کشند و در میان اهل چین عسر بهند
و گویند که از ترکستان خیزد و معروف بود جمجم خطایی نافع بود جهت ربو و
ضیق النفس مجرب است و جای آن رسد و دهد مقدار مستعمل از وی نیم درم بود
جنطیانا دو نوع است یک نوع رومی و یک نوع جرمغانی و آن بیخ سرخ رنگ
بود باندازه انگشت ستبر و زرد گر گویند و گویند و برا نام بادنا بی
خوانند که و برا شام بود خطی نام بود و گویند که حطیس الملک بهترین وی
رومی بود که بغایت سرخ بود و خوش طعم طبیعت وی گرم است در سیوم
و خشک است در دوم سده جگر و سپرز بگشاید و بول و حیض براند و خون
با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب بود و همه گزندگان خون منقال
بیاشامند و خوردن با عسل کشند و آب نیم گرم بر موضع گزندگی ضماد کنند
نافع بود و اگر قدری از این زن بخورد بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ
دیوانه بود و ورمهای سخت و در جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود
و در داروهای چشم بعوض افیون بکار برند و بهق زایل کند و بسحق گویند مضر
بود بسینه مصلح وی انیسون بود کمیذریون بدل وی زراوندی بود گویند بدل وزن
و نیم اساروین و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند حرج حنت
جند بیدستر فیطریون گویند و جرمتان هم خوانند بپارسی قندس قریی خوانند
اما خایه سگ آبی نیز گویند و آن خصیه حیوانی بحریست که هم در آب زندگانی
تواند کرد و هم بی آب و اگر حیوان را قندز خوانند بهترین او بود که هر دو
خصیه او بیکدیگر چسبیده باشد و پوست آن بغایت رقیق بود و بکشند
و آنچه سبطر بود و هر دو چسبیده نبود مغشوش بود و غش آن بجای آن شبر وضع کنند

و اندکی جندبیدستر چون بکشند و در مثانه بوسعید کنند و خشک کنند طفند
جندبیدستر گرم و خشک است در سیوم و گویند که در دوم و وی لطیفتر از
از همه مسخنات بود و نافع بود جهت عصب سر و رعشه و خدر و فالج و نسیان
و صداع که از سردی بود بخور کنند و محلل حیض و نفخ بود و بچه مرده و مشیمه
بیرون آورد و صاحب منهاج گوید بهترین از وی زیاده از یک درم نشاید و
صاحب جامع گوید دو مثقال جندبیدستر و قدری فوتنج کوهی بیاشامند
حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون با سرکه بیاشامند مغص و قولنج
نافع بود و چون بکوبند و بنرمی بغایت سحق کنند و در چشم کنند جلای چشم
دهد و چون لختی با زه زن بخور کنند دانه‌های سرد که در رحم بود سود دهد و
بگزندگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن دافع سموم و ادویه
کشنده بکند و سده که در اعضای باطن بود بگشاید و کزی که از سبب سردی
بود سود دهد و چون مقدار عدسی بروغن بادام تلخ بگدازند و بر سر طلا
کنند مصروع را نافع بود و چون در روغنی که نافع بود جهت خدر و استرخاء
اعضای فالج و نقرس تر دستی سود دهد و اگر بیاشامند زیان سمهای سرد
بود خواه بلغمی و خواه ریحی و خفقه که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب
چکانند عسر البول که از اخلاط بلغمی بود نافع بود و کندی در کتاب سمیات
آورده است که جندبیدستر که لون وی سیاهی زند بکدر کشنده بود
بعد از یک روز تا آن حرارت گوید و صاحب منهاج گوید که اغبر از وی کشنده تر
بود و دو روز و مداوات آن قی کنند بشبت و فوتنج و بستان و عسل بعد از
آن حماض اترج بدهند که بادرنبویه و لیست بارهای فواکه ترش با سرکه و شیرخز
و بدل وی بوزن آن وج و سیم وزن فلفل و گویند بدل آن مشک است جنجر
عصی الراعی است و گفته شود خنثوریه فنطوریون است و گفته شود جنجل

وخفقان

در

در دمشق بسیار باشد طبیعت وی گرم و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و گرم
مزاج را نافع و خوردنی اندک تنگ از وی حاصل شود بدل آن مبلوت جنبید ازمان
گل انار بستانست بهتر از ... ی گلک گوید منفعت آن نزدیک جلنار جراح النبیس
خرشف است و گفته شود خبانجه مطلق را نیست و هم گفته شود جناح النسر
یا فلاست و گفته شود حشیشه صنعر است و گفته شود جوز جف خوانند
بپارسی گردکان گویند طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در
اول درجه دوم گویند گرم و تر است در دوم بهترین وی آنست که پوست
وی تنک بود و ورق در وی قابض بود و پوست اندرونی که بر مغز حشعد
رقیق و در وی قبضی بود و پوست کم بندد و پوست وی سوخته محقفی بود بغر
لدغ و لسع وی و ورم سوداوی که از نیش تنده تبند ضماد کردن نافع بود
و صمغ وی بر ریشهای گرم نافع بود و چون بران بپاشند و مغز وی معز ا
ساکن کند و شکم بربندد و چون با مری بخورند براند و اگر بسیار جوز بخورند
دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قتال باد
زهران بود و اگر بعد از آن بخورند بیمن سنبل و چون با عسل و نمک و پیاز ضماد کنند
بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی آدمی بنهند نافع بود و چون با پوست و شراب
و زیت بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و برویاند و برد ا
الثعلب بغایت سود دهد پوست اندرونی وی که بسوزانند و سحق کنند و
با شراب بکشند و زن بخود کرد منع خون حیض کند پوست درخت جوز و ورق
آن چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست
جوز سبز بکوبند و چند پاره خبث الحدید شکسته دران اندازند و یک هفته رها کنند
و هر روز بحرکت دهند بعد از آن یک هفته خضاب کنند موی سفید را سیاه کند و این
منبع عجیب است و چون خزاز و قوبا بدان بمالند منفعت تمام دهد و خوردن جوز مضر بود.

مجوران و مغص و صرع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را ازمان دارد و مصلح وی سکنجبین
بود با خشخاش و بادام و گردکان کهن مربود و شاید خوردن غثیان و عطش آورد و ترب
و کرب نزدیک بود و کسی که عفص خورده باشد ترتیب فواکه ترش بسحون(؟) ترب
عوزه دوا میاش(؟) و نیست کند و بدل وی وزن آن حب الخضرا بود و گویند جوز منبه(؟)
جوز ... بار حبلت و گفته شود جوز جبه(؟) مکور گندم است و جوز الحکام خوانند
بپارسی کال گندم گویند رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد و باه بر
انگیزد و قطع نزف دم کند و قوت باه را زایل کند و منع ادرار وی کال خوردن کند جوز بو
جوز الطیب خوانند بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک در سوم
و در وی قبضی بود و گویند گرم و خشک در دوم غثیان را نافع بود و بوی دهان
خوش کند قوت جگر و معده دهد خاصه فم آن که سبل را سود دهد و قوت باصره
دهد و کلف ببرد و عسر البول را نافع بود و منع قی کند و در دسنتر کهنه شده را نافع
بود و استسقا و طحال را سود دهد و مقدار از وی دو درم مستعمل بود و بدل وی یک
وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی دو وزن وی بسباسه و مضر بود به شش
مصلح وی عسل است جوز ... والقی است و گفته شود جوز القی مانند خربق سفید
بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم قی بلغمی آورد و رطوبت ببرد و قوت دارد
فالج و لقوه را منبدان(؟) نافع بود و بدل آن بوره و ... دل بود جوز ماثل و جوز ماثم گویند
و جوز مابا و جوز جهال گویند و جوز مقاتل و جوز زریسم گویند و بهندی تنوره و دوا مشکوره
نیز گویند شیرازی کوزکنا خوانند و آن دو نوعست یک نوع به شکل جوز القی بود و نوع
خاردار بود و زرد رنگ بود و از وی از تخم بادنجان بزرگتر بود و از تخم لفاح
کوچکتر و اندرون وی بر تخم خرزه بادنجان و پوست وی رقیق بود و سر وی مانند
سر بادنجان لفاح بود و طبیعت وی سرد است در چهارم و تر بود و منفر بود و جهت
حرارة مفرط ملتهب جهان فراطی از وی بخورند دماغ را زایل بود و دیگر ... دانی از

وی

٥٩

از وی صاحب منهاج گوید زیان بود و بدل وی تمام مقدرم از وی کی شده بود در روز
و معنی و مغشی و منوم بود و مثبت و مخدر مداوات وی بقی کنند با بی
کرنظیر و ان در و خوشنا مانده بشند بار و غن العماذ آن شیر تازه و مدهینه
انکر و صعتر و انجدان و فودنج کوهی در وی خوشند و بهند و گویند که تمقال
انبیرگشنده باشند و نیم دانک در میان شراب تخمی دهند که اسنی زیاده آورد
جوز ملوک جوز القی است و گفته شود جوز المرج حب الکاکنج گویند و گفته شود
بهترین وی تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک قابض گویند گرم است رقیق
نباذ کردن بهتر بود و قطع خون بکند و قوت اعصاب دهد و خون گویند و باز نخم
فتیلساز ... گوشت زیاده بخورد و ... الفعص و ...
کهن و بلغم و نسیان سودمند بود و مقدار از نیم درم مستعمل بود و از گرم شنا تند در
سنبه ... از زخم وی بیرون می ... مفعد بیرون آمد نافع بود و بدل آن نیم وزن
آن پوست انار و نیم وزن آن کوزه سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن اهل د
نیم آن کوزه سرخ و گویند بدل آن کزمازک و نیم وزن پوست انار مصلح آن عسل است
جلیده بود فعا گویند و آن سرخ است و گفته شود ... فی الحاجات
مامون گویند و ترمس بر گویند و صعتر الحمار هم گویند ... گو مربود به گوییت ورق
خردل بیابانی است و گویند برگ سپنداست کشتی است انچه تحقیق است آنست که نوعی
از بوده گوییت کلهای کوچک بسیار دارد مانند خرما که برای سرخ مایل بود و قصبه کم
دارد مانند قصبه اذخر و برگها دارد به شکل برگ جعده کبیر و نیز در کوه بود و در دامن کوه
نیز باشد و مطلق بوی بود ... طبیعت آن گرم و خشک است در سوم
و گویند که در دوم و گویند محلل و مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند و بچه مرده
بیندازد ... و عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و گزندگی
... را پاک گرداند و منع نفث الدم کند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل

DOCTOR
GARO OWEN MINASIAN.

کیموس بلغمی بود و اگر بکسر کوبر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل حرارت بود
و غش و تانیل را ببرد و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف خشم را سودمند بود
و قوه باصره را نگهدارد و معده و جگر را پاک کند و چون سحق کنند و بر ... و عسل
کرسنند و مقدار دو مثقال با نبات بخورند قولنج را نافع بود و قوه گرده زیاده
و جماع را بیفزاید و در دهن و حلق را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود
و سحق کوبند مضر است بحشش مصلح وی نعناع است و بدل آن یک وزن و نیم
وزن آن صعتر جبلی و گویند وزن و نیم افتیمون حاشا الطیر صنوبر نخان است و
گفته شود حاشا فارسیت کر تحبین از وی حاصل شود و نبات کشوث بر
وی پیچیده شود که شیرازی خار از و خوانند عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی
برد و تاریکی زایل کند و کل وی لو بسر را نغایت سود دهد حالو باشنجار است
دانو طلسا گویند و گفته شود حافظ تنی و حافظ الاطفال حافظ الاهر دو اسم فرفیون است و گفته شود
حافق الشعر فاتر است و گفته شود حاذ جمار الوسلیم خر گور است چون بسوزانند
و با شامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل
کند و داء الثعلب را نافع بود و حاو انبرذون سم استر است چون بسوزانند
صرع را سودمند بود و چون با زیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا
کنند نافع بود و حاذ الحمار سم خر بود و چون از سم راست وی نگینی سازند
و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس گوید سمهای
خر چون بسوزانند و بیامیزند روزهای بسیار متواتر مرد را وزن را بلحاظ زن
مصروع را نافع بود و چون با زیت بر خنازیر نهند بگدازد و خون رشفار
که ارسر باید منار کنند زایل گرداند حب النیل قرطم ... لست
طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند در سوم و سرد را
و سودمند بود جهت برص و بهق و سفید بود و مسهل خلطهای غلیظ بود

وسود

حقاقا دوق گویند و آن حبه قرقی است و گفته شود
حبق فودنج است و گفته شود حب العزیز حب الزلم است
و گفته شود

سودا و بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از دانگی و نیم تا نیم درم بود باد و بهک
و کرب و غثیان آورد و اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و بلیله
بیامیزند و بدل وی در اسهال و نفع سودا نیم وزن آن سلیخه حنظل و دانکی وزن
آن ... حب البلسان ... و گفته شود حب العراقی مار ... و گفته
شود حب الملوک حب الکاکنج است و گفته شود حب حکما حب السمنه است
و گفته شود حب ... از لسان العصافیر است و گفته شود حب السمنه ... سیاه
رنگ از نخود کوچکتر اما مدور بود و خراسان از القل جراجر خوانند پوست
وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید طبیعت وی گرم و تر بود
در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و منی زیاده
کند و باه برانگیزد و مقدار دو درم اگر بکوبند و در آسیا کنند و صافی کنند و قدری
آرد و قند و روغن بادام شیرین با آن بخورند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون
سبب لاغری از سردی و خشکی بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود به شش
مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام ...
و نیم وزن آن مغز بادام و نیم وزن آن کنجد و گویند که بدل آن حب محلب است
حب الزلم گویند که بزر الخشخاش است ... حب الخشخاش استعمال کنند
بپارسی تخم کنگر گویند و گویند که آن حمیست برنگ ... و مثلث شکل بود
و سمخان ... پوست آن خاییدن و منبت در شهرزور بود و فلفل السودان
خوانند و ابن ماسویه گوید گرم است در سوم و تر است در اول و صاحب
منهاج گوید گرم و خشک است ... منی زیاده کند و تحریک
شهوت جماع کند و شریف گوید چون بخایند ... بر روی بود ...
بدل وی شنفا ... حب الخروع بپارسی تخم بید انجیر خوانند ... از ...
خروع گفته شود حب القطن تخم پنبه ... و ... مسیح جای دیگر حاصل شود

وصاحب منهاج گوید که گوگرد است که آن هوفاریقون است در صفات هوفاریقون
گفته شود طبیعت حب بلسان گرم و خشکست در دوم سودمند بلغم و سودا و ورم
گرم که در شش بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سده و حصر البول و گزندگی جانوران
نافع بود چون بیاشامند و اگر بخور سازند و زن در آن نشیند رحم پاک سازد
مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند که مضر است بمثانه مصلح آن کثیرا است
و بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخه و ده یک آن کبابه و گویند که یک وزن
نیم سلیخه و ده یک کبابه چینی و چینی نیز گویند و آن دفلی است و گفته
شود حب حلو آنیسون است و گفته شود حب الاثل گزمازک خوانند و گزمازک
بر آن درخت است و گفته شود حب الکاکنج جوز المرج گویند و آن بزر الکاکنج است
و آن دو نوعست یک نوع را عروس در پرده گویند و نوع بستانی در شیراز
کجوس گویند بهترین آن صاحب منهاج گوید بستانی بود و گویند بهترین کوهی
بود طبیعت آن سرد است باعتدال مغص را نافع بود و بول براند و ریگ
مثانه و گرده را سودمند بود و مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند سست
سده ادرار و مصلح آن گل فارسی و مالیخوس گویند بدل آن عنب الثعلب است
حبة السودا شونیز گویند و گفته شود حب السفرجل بهترین آن بود که از ترش گیرند
طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین بود و منفعت سودمند بود جهت
خشونت حلق و قصبه شش و لعاب وی گرمی تب بنشاند و یبوست زایل کند و
حرارت ساکن گرداند مقدار دو درم مغز وی مستعمل بود و چون بکوبند با قند
با لعاب وی با قند و روغن بادام بخورند و سرفه که از حرارت بود دفع بود
و اسحق گوید مضر است بگرده مصلح وی قند بود و بدل وی بزر قطونا حب الرشاد
بزر الحماض است و گفته شود حب الصنوبر بزر فستق است و گفته شود حب القلقل
حب مفوخ خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی مغز دار بزرگ بود طبیعت

وی

وی گرم و تر است و گویند که سرد است سودمند بود جهت ربو و سینه را
نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبیع را نرم دارد مقدار مستعمل از وی
درم بود و گویند که مضر بود بگرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن
حب الرسف حب العرعر ثمره العرعر و گفته شود حب الغیلم حبیست بمقدار فلفل
لون وی زردی و سرخی بود بغایت املس بود و خوشبوی بود دور و سخت
مغز وی بغایت سفید بود و اهل یمن و حجاز در لوبهای جوش مستعمل کنند طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم معده و مرخی سرد را نافع بود و قوه تمام دهد
و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات کند حب القلقل بزر رمان برست
مغاث نیز گویند و بمقدار دانگی بود و دلو بیا و در طعم وی تلخی بود و خشونتی
بود و لون آن سفید بود طبیعت وی گرم و تر بود در دوم گویند که خشک و قوه
بر نهاد بدهد و فربهی آورد و چون کنجد و شکر زرد و عسل اضافه کنند باه را زیاده کند
و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود اگر بسیار خورند سپیده آورد و معده
بگرداند اولی آن بود که با قند و عسل بخورند و بدل آن تودری سفید و چهار دانگ
وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن اهل و گویند بدل آن نیم وزن آن
مغاث و نیم وزن آن حب الصنوبر بود حب الغار مانند فندق کوچک بود و پوست
وی بغایت تنک بود و سیاه رنگ بود و مغز وی صلب بود و دو نیمه
بود و بزردی مایل بود و اندک عطری در بوی بود طبیعت وی گرم و خشک وی
در سیوم دو مثقال چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهت [illegible]
راندن و چکیدن بول نافع بود و حیض براند و گزندگی جانوران نافع و از خواص
وی آنست که چون نقیع در وی بنشانند مگس بگریزد و سودمند بود جهت
سرفه که از رطوبت بود و چون با نارسن بیاشامند و در دسر که از سبب بلغم بود
و ریاح غلیظ و اگر در طبیخه سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را تسکین

گردانند و بدل آن حب محلب بود با مغز بادام تلخ حب الصنوبر الکبار چلغوزه است
و درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر بود و از ترکستان خیزد و درخت وی را
سوکس خوانند و طبیعت وی گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند که
معتدل است و در وی اندک حرارتی هست سودمند بود جهت درد پشت و
درد اعصاب و عرق النسا و استرخا و نشف رطوبات کند از مرض فالج که
ببندد و باه را زیاده کند و منی بسیار آرد و سنگ مثانه بریزاند و سودمند
بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا قلقلنیس و تریاق گویند چون
بکوبند و با عسل سرشتند و هر روز مثقالی درهم بخورند مجامعت زیاده کنند و
مثانه از فالج خلاص یابد و اسحق بن عمران گوید که چون با عسل بخورند از فالج
خلاص یابند و مثانه از سنگ و رمل پاک گرداند و گوید که طبیعت وی گرم است
در دوم و تر است در اول و ابن ماسویه گوید که بدل آن مغز تخم خربزه بود و
گویند جوز هندی و گویند که قائم مقام چلغوزه بادام کوهی بود که قشر از
آن انداخته گویند مصلح وی قند بود حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج گویند
و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند چلغوزه
بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود و نافع بود جهت
استرخا و ضعف بدن فربهی آورد خوردن آن و رطوبات غالب شود
که در شش بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با سکنجبین ضماد کنند
و چهار درم از وی منی زیاده کند خاصه که با انجیر و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد
اما مضر بود به سر و درد وی گزندگی معده بود و بسیار خوردن مغثی آورد و تریاق
وی حب الرمان بود و گرم مدن معده که چون در آن گرم ضمانند و با عسل
بخورند و محرور فراخ یا قند و بدل آن گویند حب محلب مقشر بود با نیم وزن آن
مغز بادام مقشر و گویند بدل آن حب الصنوبر کبار بود حب الراس صاحب منهاج

گوید

گوید مویز جبلی و سهو کرده است و او گوید که ماهیت آن راست آن
که تخمیست زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه و از لورستان
فارس خیزد و از کردستان و همدان آورند و از ارزنجان و اگر خواهند و را
دو نوع است جبلی و بستانی این تخم جبلی است و از آن بستانی در بلد را
گفته شود در ضعف رأس و این نوع که گفته شد قوت مری بدهد و از آفات
نگه دارد و چون بکوبند خورد و بر زیر اندام بشویند و اگر طلا کنند شاید حب
القلت ماش هندی و در قلت گفته شود حب الصنوبر فرطبیت و گفته شود
حب الآس تخم مورد گویند بهترین وی بستانی بود و گویند که گرم است شکم
ببندد و منع نفث الدم کند و معده را قوت دهد و بول براند و سرفه را تسکین
دهد و مقدار مستعمل از وی سه درم بود در ریشهای اندرون را نافع بود
و گزندگی رتیلا و عقرب که چون با شراب بیامیزند و بیاشامند ریش مثانه را
سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون تر بود با شراب ضماد کنند تخمها که ورم
بود تحلیل دهد و غرب و لواسیر را سود دهد و ورم مقعد و چون سحق کنند
و بر کلف روی طلا کنند نافع بود و اسحق گوید مضر است به مثانه
مصلح وی صمغ عربی بود بدل وی عفص و ورق آس با نیم وزن آن سعتر
حب الرمان بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض
بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع صفرای وی کند
و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوت دهد و عصاره
وی خاصه ترش بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت ریشهای بلند و گوشت
زیاده و درد گوش و اندر ملتهبی که از ریش شده باشد و بدل وی سماق
بود حب الانبر بپارسی انزار است و گفته شد حب البان دانه ایست به شکل فستق اما
پوست وی تنگ بود و سهل شکن و از فستق الها و به خوانند در طعم وی

تلخی بود و اقیض بهترین وی بزرگ بود و خوشبوی طبیعت وی گرم بود در سوم
و گویند که تر در اول و تقویت سودا و بلغم را سودمند بود مقدار مستعمل دو درم
بود جلا دهد و ثالیل و کلف و داغها که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را از عانت
نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت آن نرم کند ضماد کردن با آرد
گوشته و اسحاق گوید مضر است بحلق مصلح وی رازیانه بود و بهند و دستور بود سر
گوید که بدل آن بوزن آن فستق سلیخه بود و گوید بدل آن بوزن آن قوه بود و نیم
وزن آن فستق سلیخه بود و ده یک آن العناسه حب الملوک ماهودانه است و
گفته شود حب الفنا عنب الثعلب است و گفته شود حب الرشاد حرف است
و گفته شود حب المحلب بپارسی تخم مریم گویند بهترین وی فربه بود طبیعت وی
گرم و خشک بود و گویند که معتدل بود و گویند که سرد است و قول اصح آنست
که در وی حرارت بود و جلای قوی و تفری گوید گرم است در دوم و خشک است
در اول محلل بود و بول براند و بر کلف طلا کردن نافع بود و کرم بکشد و حب القرع
بیرون آورد و سده سپرز و جگر بگشاید نقرس را سود دهد و سنگ گرده و
مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سود دهد و قولنج بگشاید و درد
امعا و فی ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک گرداند بدل آن
مغز بادام تلخ بود حب الیاکیا بپارسی تخم ریباس خوانند بغایت سرخ بود
بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و سودمند بود جهة
ملتهب صفراوی و جرب و حکه بدل آن تخم حماض اصفهانی بود حب القرع بپارسی تخم
کدو گویند بهترین آن بود که از شیرین خرد بود طبیعت وی سرد و تر
بود در دوم سودمند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار سه درم مستعمل
[illegible] دسرفه گرم و خشک را نافع بود و چون با قند بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول را
[illegible] از حرارت بود ساکن گرداند و اسحق گوید مضر است بمثانه مصلح وی تخم

بهندی جالکوبه گوینه

کرفس بود

کرفس بود جالینوس گوید بدل آن در کبد مدت ادویه کثر بود حب الرشاد حرف است
بهترین وی بابلی بود طبیعت وی گرم و خشک است و سفید وی حرارت کمتر دارد و از سرخ را
تر حرارت و مفصل بلغمی را سودمند بود و چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند و عرق النسا
نافع بود و چون بکوبند و برو برک ضماد کنند و قولنج سرد را سود کند و بیاشامند مر
آن در ضماد و عرق النسا شیطرج بود حبة الخضرا بنطم است بفارسی بن گویند
و آن دو نوعست یک نوع را انشاه بن گویند و آن خرد تر بود با پوست توان
خورد و ممنوع دیگر بن گویند بهترین آن تازه و سبز در پوست بود طبیعت آن
گرم و خشک است در سیوم و گویند که در چهارم گرمی وی بیشتر از خشکی بود خوردن
آن معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا اندک دهد محمّر و در مزاج گرم زیان
دارد مسخن گرده بود و کردها و بول براند و شهوت مجامعت برانگیزاند
و چون با شراب با مهر که بخورند گزندگی رتیلا را نافع بود و درد سر که از سردی بود
بلغمی مزاج را سود دهد و سعال را نافع بود و فالج و لقوه خوردن آن و از
روغن او مرهم ساختن و مالیدن و برذات الجنب ضماد کردن سود دهد
و چون بسوزانند چوب و برا طلا کردن و بر داء الثعلب موی بر رویاند خاصه
موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بریزند و خلاف بسیار بر
بر سر موی را دراز گرداند و برویاند و سیاه گرداند و منفعت وی در منفعت
مانند مصطکی بود و در باب ضماد گفته شد و خوردن بر مصدع بود و دهن را
بجوشاند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و رب فواکه ترش است
بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و در کتاب آمده است و ورده ا
که بدل وی حرز است و گویند که بوزن آن کشته بود و بوزن آن مغز بادام
حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته شد حب الکثرة بهترین وی بزرگ بود
که بزردی مایل بود و اسحق گوید گرم و خشک است سودمند بود و در دنیش را مقدار

چند درم مستعمل بود و گویند مضر بود دیگر و مصلح وی عناب بود و مازریون قطونا
حب الزبیب [illegible] دانه و در اول گرم و خشک بود در دوم و [illegible]
باشد و مقدار شربت ده درم مستعمل بود و مضر بود در درد و مصلح وی [illegible] بود و حب
ملوک نیز خوانند و پارسی جمزه و آن نوعی از [illegible] است و [illegible] وی
بود و از [illegible] اگر وی [illegible] و در وی [illegible] بود و مزه وی چون
[illegible] گویند و حب [illegible] ماند [illegible] و در [illegible] خشک کنند
و درد از او چون بیخ خیار [illegible] با آب نیم گرم [illegible] باشد
نافع بود و اگر پوست [illegible] خشک کنند و بالا [illegible]
کنند [illegible] و در چشم [illegible] در ابتدای نزول الماء [illegible]
بود و اگر دل وی [illegible] و [illegible] خراب [illegible] کنند خون
از وی زایل شود و در [illegible] و [illegible] چون [illegible]
بسته باشند در [illegible] طرف [illegible] باشد [illegible]
در [illegible] کنند و خون وی در [illegible] نافع بود و پوست
وی [illegible] خشک [illegible] اول آن بود که [illegible]
بعد از آن [illegible] اگر جهت [illegible] دکان و [illegible]
[illegible] و خواستگان و [illegible] و حتی [illegible]
[illegible] است و ضعف [illegible]
[illegible] است و [illegible] است و [illegible]
گویند و [illegible] و [illegible] گویند و [illegible]
در [illegible] است و [illegible] گویند [illegible]
و حب [illegible] در [illegible] انواع [illegible]
[illegible] و [illegible] حتی [illegible]

است

است و گفته شود [illegible] سانی است و گفته شود حب [illegible] در کان [illegible]
[illegible] گویند و آن [illegible] است در میم انواع آن گفته شود [illegible] گویند
گفته شود [illegible] در [illegible] و [illegible] طبیعی گویند و آن [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد و [illegible] طبقات [illegible] و در میان
[illegible] و [illegible] و لون [illegible]
[illegible] و سیاهی [illegible] تنگ باشد [illegible]
سرخ رنگ شود و آنچه [illegible] سبز رنگ گردد و آن [illegible]
[illegible] و آن وی صاحب جامع [illegible] است که در دل [illegible]
[illegible] و سهو کرده است و [illegible] آن [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible]
[illegible] و در [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] سرخ و زرد و رنگ [illegible]
[illegible] و این [illegible] معلوم شد و [illegible]
[illegible] و امتحان [illegible] سرخ [illegible]
[illegible] و [illegible] سرخ [illegible]
[illegible] سبز [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] شود و [illegible]
همه جانوران [illegible] نباتی و حیوانی و معدنی خوردن [illegible] ضعف
دل و [illegible] و [illegible] نافع بود و [illegible] مثل جانوران [illegible]
[illegible] ضعف دل و قوه اعضا [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
او [illegible] طبیعت [illegible] گرم بود و [illegible]

دو نوع است یک نوع حجر بود و یک نوع از مار افعی گیرند و آنرا پادزهر و مار مهره گویند
آنچه از مار گیرند آن مانند دو نشدی است که در قفای مار افعی بود و در همه افعیها نبود
چون از گوشت جدا کنند نرم بود و از هوا اگر روی رسید سخت شود و مهره شود
مانند حجر النمر و مولف گوید امتحان کردن وی چنان کنند که چون بر کاغذ سیاه
بمالند سفید کرد و چندانکه بمالند سیاه نشود و سفیدی نماند و آن نوع که حجر بود
لون آن زرد چینی بود و سیاه رنگ و خاکستری شکل کهن بزرگ مربع بود و یک
مثقال زیاده نبود و آن بود که زیاده تر از دو مثقال بود و مولف گوید امتحان وی
آنست که چون در میان آب لیمو اندازند و در صحن چینی بحرکت آید و رواه گردد
و مهره دو نوع گزندگی مار را نافع بود و خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن
و مرد و نوع بر زخم حجر سفید حجر هندی نوعی از شادنج است و آنرا شادنه هندی
گویند خون که از مقعد آید قطع کند و گویند اسهال را سودمند بود و چون بسایند و بر زخم
عقرب نهند نافع بود حجر البلور سنگ بلور بود و چون بر کسی بندند که در خواب ترسد
سودمند بود حجر حدید حمایان است مثل حدیدی گویند و آن دو نوع بود نر
و ماده و صفت آن در حمایان گفته شود حجر ارحی بپارسی سنگ آسیا خوانند
خشک بود و چون گرم بود و سرکه بروی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و
رحمهای گرم حجر الدیک سنگیست که در سنگدان خروس یابند بمقدار باقلا بود گوهر و بلون آبگینه
شفاف بود و ده و زرد رنگ بلور اگر به آب شویند و آن آب کسی بخورد که از غایت تشنه
بود سود دهد و غم را ببرد و حجر المثانه سنگیست که در مثانه آدمی بهم رسد و مار دید بود
گویند که سنگ مثانه را بریزاند و جالینوس منکر است و گویند که چون سحق کنند و
بکحل سازند سفیدی چشم را زایل کند حجر النار حجر الاصم گویند و حجر الزاد گویند و آن
چند نوع بود سفید و سیاه و سرخ بود و طبیعت سرد بود و بغایت خشک بود
ارسطوطالیس گوید اگر زنی دشوار زاید در خرقه بسته در ران زن بندند سهل بزاید

بفرمان

بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک کند
و پاک گرداند و همچنین مر ریش دشخوار و مر دملی که بنشیند و بر هر عضوی که بود و آنرا
بپارسی سنگ الیس گویند حجر الحمام سنگیست که در دیگ حمام حاصل میشود و چون
ازوی ضماد سازند بر سرطان در ابتدا آنرا زایل گرداند و بهترین معالجه سرطان
که در چشم پیدا شود آنست حجر البقر در مصر خرزة البقر خوانند و آن جا در مرج و
گاو زهره گویند بپارسی آنرا اندرز گویند و در میان زهره گاو سفید بیرون میکنند
چون سحق کنند و بالعضی از بقول طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و در لسنها چون
سعوط کنند بدان مقدار عدسی به آب چغندر سلق نافع بود جهت نزول آب
و چون سحق کنند و بر تراب بکشند و بر موضع که سفیدی بود طلا کنند موی
سیاه کند حجر لبنی حالا قطقطیس خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم را از برای او نهاده اند
که چون به آب حل کنند مانند شیر از وی بدر آید و بلون وی خاکستری بود طعم وی
شیرین بود و چون به آب سحق کنند و عصاره وی بگیرند و در حقنه قلعی کنند مر زنان
که خواهند مشتعل کنند و طبیعت وی معتدل است و در قوه مانند شادنه
بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول کنند از چشم و ریش آن در ابتدا
ورم گرم طلا کردن نافع بود حجر عسلی سنگیست که چون حل کنند رطوبت آن
بغایت شیرین بود و در منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالات حجر مشقف
سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد بهترین آن بود که زعفرانی رنگ
بود و زود ریزنده شود و شکافته و نور بر نور بود و قوة آن مانند شادنه بود اما
ضعیف بود و حجر لبنی و مشقق و عسلی القوة مانند یکدیگر اند اما عسلی در او حرارة معنت
که در آفتاب نهند حجر مشقف چون بشیر زنان حل کنند و در چشم کشند ریش
چشم را زایل و خشونت مژه و سور چشم و بهترین مداوات این زخمها است
که گفته شد سنگیست مصری بغایت سست بود و زود در آن حل شود

وکازران مصر کتان بدان شویند و جامها سفید شود و در موم روغن کنند جهت
دنبلها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهت
نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون به آب ماشا بنوشند نافع بود و چون
زن بخود گیرد سود مند بود جهت خون که دایم از وی روان بود و لون وی
سبز بود و تیره رنگ حجر الیهود سنگیست مانند خایه فاخته و آنچه بزرگ بود و آنچه
کوچک بود بشکل خایه گنجشک بود و کوچکتر باشد و خطوط بسیار بر دارد و
و موازی یکدیگر و بجز از زیتون نیز خوانند بپارسی سنگ جهود خوانند و گویند
که از ملک شام خیزد بعضی دراز و بعضی گرد و نافع بود جهت سنگ گرده و نیم
مثقال به آب گرم جهت سنگ مثانه بنمین بسیل و اگر به آب ترب تر بنوشند
کنند نیز عمل کند و عسر البول را نافع بود و مضعف معده بود و نفر
و اشتها ببرد و اسحق گوید مضر است به سپرز مصلح وی عسل بود و در منس
ملکم گوید حجر الیهود چون بخورند خاصیتش سحق کنند و در چشم کشند موی فره
که ریخته بود بر رویاند و موی ابرو و مژه بسیل چون بر وی مالند بر رویاند
حجر الیشب حجر الیشف و اهل مشرق او را فیلمون خوانند و یونانی اسطرکس و
معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمسون خوانند و آن چند رنگ بود بهترین
وی سبز بود معده را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن جهت
دشخواری زادن و بر بازو بستن جهت لغو حجر الخماطیس فیسولناست
و گفته شود حجر الدم شادنج است و گفته شود حجر ارمنی و وصفت یک نوع
سنگیست که نوعی رنگ وی اندکی به لاجورد زند و نوعی دیگر سرخ بود
بغایت و چون دست بر وی مالی چرب بود طبیعت وی گرم و خشک
در اول اسهال سودا بود و مسهلی قوی تر از حجر لاجورد و معده را بد بود و چون مغسول
بود دفع غثیان نیاورد و اگر نامغسول بود مغثی و مقی بود مفرح قوی قلب

بود

بود مغسول وی بخاصیتی که در وی است بدن را از خلط سودا پاک کند و روح را
از دود سودا و نیز و بیل از جهت خلط سودا یک وزن و نیم آن حجر الاحمر در
حجر البقر مهره ایست که از بلغم ماده حاصل شود و در ناف ثور در
صفت ترکی گفته شود حجر الخطاطیف و دیسقوریدوس گوید که بچه پرستو
بگیرند در افزونی ماه و شکم وی بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی سرخ و یکی
دیگر برنگهای گوناگون و در پوست ایل یا پوست گوساله بندند و ازانکه حال بود کی
رسد و بر بازوی مصروع بندند با کردن او به فرمان خدای تعالی از وی زایل شود
و این مجربست حجر النور سنگ روشنایی خوانند و از شرق نیز گویند و آن قدر
مرفی شناسنت و گفته شود حجر اللازورد لاجورد است و گفته شود حجر المقناطیس بپارسی
سنگ آهن ربا گویند و چون بسوزانند مانند شادنه بود و در عمل و منفعت و
بهترین وی سیاه بود که زرنیخ زند با کسیح غلظی در وی بود و جذب آهن
به قوت کند هر چه زیاده ربا بیشتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت
اگر کسی خبث در شکم گرفته باشد و چون بکشاب بیاشامند جذب آن کند
و به صحت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بد بود و مفید استعمال از وی
بقدر یک درم بود و گویند که چون در دست گیرند درد دست و پای و تشنج بسکن که آن را
گزاز گویند ساکن کند و اگر جراحتی که از تیغ زهردار بود بکشند نافع بود
بغایت و به صحت باز آورد و مقناطیس چون بوی سیر بوی رسد در زیر بود
آهن مست شود و باز چون در خون بر آمیزند تیز گردد و این از خواص است حجر الحمر
سنگیست ملون لید گویند که به وزن دانگی کشنده بود و از جمله سموم قتال است
مانند میش و گویند که نوعی از الماس است حجر الشیشه گلیس است و گفته شود حجر الشجر
بیداست و گفته شود حجر النسر حجر العقاب است و حجر البز نیز خوانند و آن
الملک است و گفته شود حجر الطور حجر الدم است و گفته شود حجر البهت حجر الفرات

حجر القمر براق القمر و زبد البحر خوانند و افروسالینن خوانند یعنی زبد القمر و بیونانی
سالسطنس خوانند و افروسالینن از بهر آن گویند که بشب در افزونی ماه یابند
در بلاد عرب و سنگی سپید و سبک و شفاف بود و چون بسایند و بر مصروع
دهند سود مند بود و اگر از درختی بیاویزند که بر دهد بر آورد و اگر بر مصروع
بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه دارند حجر حبشی دیسقوریدوس
آن سنگ نیز باشد و صاحب منهاج گوید بزردی زند و جالینوس گوید مانند
لبن بود و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زنان را غایت سود کند [illegible]
و ورم چشم و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه بردو تاریکی را جلای تمام دهد
بپارسی سنگ پستان گویند حجر الاسفنج سنگیست که در میان اسفنج یابند حفنی
الاسفنج میگویند و دیسقوریدوس گوید و رازی چون بشراب بیاشامند
سنگ مثانه بریزاند و جالینوس گوید سنگ گرده بریزاند و قوت آن ندارد که
از آن مثانه بریزاند حجر اناغالیس سنگیست که چون بسایند مانند خون بود و در سرخی
و بابسر زنان درختی کشند ورم آن و بسیاری آب آمدن از آن بازدارد حجر
اعرابی سنگیست مانند عاج چون سحق کنند و بر موضعی کشند که خون آید ضماد
کنند خون ببندد و چون بسوزانند و سنون سازند دندان را جلا دهد بپارسی شکر
سنگ گویند نیز رازی سنگ ریح حجر الکرک سنگیست بغایت سپید و در ساحل
بحر هند باشد و ساحل بحر سند نیز گویند و بعضی گویند که مهره از وی حکاکان و خراطان
سازند از عاج سپید تر بود و خوبتر طبیعت وی سرد و خشک بود در آخر
درجه دوم و اهل هند و سند از وی نگین سازند و زنان بر گردن بندند و
متفق اند که خاصیت این سنگ آنست که دفع سحر و دفع چشم بد کنند و نزد سلطان
ظفر یابند و اگر کسی از آن با خود دارد در دفع از قبل وی گویند و هرکس که وی را نه بیند
دوست دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن اکل و شرب

کنند

کنند و مرعی انسان انست که در محبتی که آن بود خشک و تنه بود و فرح
و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن [illegible] موی کشند و مرعای
انست که موی دراز کنند و مهره وی مانند مروارید بزرگ و براق بود و سحق کنند
و در چشم کشند سپیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون
سازند دندان را بغایت سپید کند و جلای تمام دهد حجر اسیوس کاستوس است
و گفته شد حجر القیشور حجر الثعر است و قیشور گویند در قاف گفته شود حجر الحوت
مانند سنگی بود در سر ماهی باشند مقام دماغ و سپید و سخت بود و چون بسایند
سنگ گرده بریزاند حجر شفا قیشور است و گفته شود حجر الخطاطیف حجر طاطاطیس
خوانند و از وادی شام آورند و آنرا در قدیم غاغا خوانند و این زمان وادی
جهنم گویند و چون بر آتش نهند بوی [illegible] سوخته کنند و لون وی سیاه بود
و بوی قیر کنند و سبک بود و صفحه ها بر روی یکدیگر بود و قوه وی در غایت سود بود
بخور وی مصروع را از صرع و از درد اختناق [illegible] زنان را برانند [illegible]
جهت نقرس سود مند بود ضماد کردن و جراحتهای عظیم را [illegible]
حجر العلج حجر اعرابیست و گفته شد حجر السطریط حجر السبط نیز گویند و آن
مرمر است و گفته شود حجر الطلب نیز گویند در خواص و این حجر سنگ نوعی
از سنگ است که چون سنگ بوی اندازند بهم بگردد و نکه دارد و در دشمنی
عمل عجب میکند چون خواهند بهم الکن بعد سنگ بر گیرند و یک
از آن سنگ اندازند بعد از آن دو سنگ از آن بردارد و در آب اندازد
و بخورد الکن دهند در دشمنی چیزی عجب مشاهده کنند و گویند که اگر در
برج کبوتران اندازند مجموع بگریزاند و اگر در شراب اندازند جماعتی که از آن
بیاشامند جنگ و عربده دیده شنی در میان ایشان پیدا شود حجر الروشنایی
حجر النور است و گفته شد حجر البرام بپارسی سنگ برامی خوانند و [illegible]

ان سنگ آب دهد چون بر سنگ زنند قطعا آواز نکند و در سنگ باشد گل
نرم فرو رود و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند دندان را به غایت سفید
کرداند حجر خزفی سنگیست که در مصر بسیار باشد و مانند خزف بود و زود از هم
بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای فتیله مشتعل کنند و ستردن موی چون
دو درم از وی حل کنند و بیاشامند با شراب قطع خون حیض کند و چون
با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای بلند پستان ساکن کند
و ریشها بصلاح آورد و غایت خشک بود حجر الافروذیة و حجر افروذی گویند
از بلاد روم خیزد و سنگ بود در ره وی آب ببستند مجفف بود و بعضی از زرد
باشد چون حل کنند و بیاشامند بر گزندگی عقرب را نافع بود حجر الاسفنج
سنگیست که کفشگران افزار بدان کنند سودمند بود جهت ورم لهاة و ریش ان
ثابت و نهایت به فارسی بلاره گویند کحل فتح است بفارسی کنگ
گویند و در لغة شود حدق باذنجان است و لغة شود حدید بفارسی آهن
گویند و آن سه نوعست شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی
و فولاد طبیعی معنی شابورقان لست و شابرقان نر گویند و این فولاد نراست
و مصنوع از آهن نرم کنند در زنگاران را زعفران الحدید گویند و فاضل بود
و اکل و منفعت آن در باب را لغة شود و خبث الحدید ضعیف تر از زنگار آن
بود و صفت خبث الحدید در خا لغة شود و نوبال آن لغة شد در نا و آهن سرخ کرده
اگر در آب اندازند با شراب آشکم بندد و ریش روده و ورم سپرز و معده
و استرخاء معده و سلس البول و درد مقعد را نافع بود باه را قوه دهد خاصیت آن
که آهنگران آهن گرم کرده در آب می اندازند و ازان آب خوانند و ماء الحدید
گویند سگ دیوانه نهایت نافع بود و قیمتی که براند و براده آهن چون
در شراب که مسموم بود اندازند زهر را مجموع نخورد کنند و آن شراب چون بخورند

درد شکم سخت و خشکی دهان و درد سینه آورد و مداوات آن لبن تازه با
بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن گل سرخ
بر سینه مالند و قدر یک درم مقناطیس بخورند و امراق و دسمه و روغن گاو
و در خواص آورده اند که چون براده آهن را بر کسی بندند که در خواب ترسد دیگر
نترسد خبث حنظل تمام باریک سوده که هنوز زرد نشده باشد حداة مرغیست که
بشیرازی کورکور گویند گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند
و خون وی چون اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بناشتا بیاشامند سود
مند بود در ربو و ضیق النفس چون بر روی بسوزانند و خاکستران به آب
بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره وی چون خشک کنند در شانه و دمه
استعمال کننده آب حل کنند و کسی که حیوان موذی گزیده باشد مانند
عقرب و افعی و دیگر جانوران گزنده اگر زخم کرده باشند که از جانب راست
بود میل در جانب چپ کشند و اگر از جانب چپ زخم راست کنند
به غایت نافع بود و از مردن خلاص یابد حرمل این معجون گویند دو نوعست
سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند بیونانی موبی و بپارسی صندل
و آنچه ورق آن مانند ورق بید بود و گلش و گل وی مانند گل یاسمین مطلق و
سفید و خوشبوی بود و لربانی بنیابا ساخوانند و نوع سرخ را حرمل عامی خوانند
بپارسی اسفند گویند و به شیرازی بنوند و نر اسفند نر گویند و آن نوعی از سداب
کوهیست و طبیعت حرمل گرم و خشکست در درجه دوم و گویند که در چهارم نافع بود
جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند با عسل و زهره مرغ و زهره کلنگ
و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوه باصره دهد و اگر بخورند حرمل با ادویه
فاتلات حب القرع بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک
چون نطول کنند به آب آن و کشش و سبته از بلغم لزج پاک گرداند و باد که در روده

تحلیل دهد و سودمند بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن مصدر و صداع آورد
و بول و حیض براند و نقیع وی سودا را اینک بود و تحلیل کند و چون سودا وی را
صافی کند و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند تقویت و این و اقد
کو بر سودمند بود جهت عاشقان که بسکری که رانند و گویند اگر سفوف سازند
بجمقال و نیم هر شب ناشسته دوازده شب متواتر عرق النسا را نافع بود و آن
مجربست لیکن غثیان آورد و مصلح وی زنجبیل آب فواکه ترش بود که بعد از آن بخورند
و بدل آن بوزن آن قسط ما نا بابخم سداب اما حرمل عربی سفید که آن را
بیونانی مولی خوانند بیخ وی مانند بلبوس بود و چون سحق کنند و با روغن ابرسا
فرزجه سازند بوزن نخود دیگر دو افواه او عام بخنانه حرشف اگر سخوانند تعار تیز
کنگر گویند و آن انواعست و طبیعت وی معتدلست در حرارت و تر بود در درجه
دوم و گویند که سرد است و گویند گرم و خشکست در دوم و بر دار الثعلب طلا
کنند موی برویاند و اگر موم در روغن سازند که آب کنگر بخورد آن داده باشند
و بر برص که بر روی پیدا شود چون بمالند زایل کند و چون بخورند ورمها تحلیل دهد
و بول براند و ریش روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند سنگ بشکند و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را مسخن
مصلح وی انیسونست که در تحتین مهرا کشند و نوابل و انار بر لطف بر وی ریزند و
صاحب منهاج گوید مغثی بود و خاصه کو بهین و گویند که مولد سودا بود و مضر بود بدماغ
مصلح وی روغن بود حرانسا خردل بریست و گفته شود حرض اشنان است و
گفته شود حرنیر ارنیسم است و گفته شود حرز الشیاطین اطریلال است و گویند حرف
حب الرشاد گویند و ترابانی مقلیا تا بعربی ثفا و بفارسی تخم سپندان گویند و تره
تیز گویند و شیخ گک تیز گویند و فدامومن تیز گویند و حرف ابیض و اسفید سفید تیز
گویند و خردل اسفید گویند و حرف بابلی بزر بلاسیقیس خوانند و حرف دو نوعست

یکنوع

یکنوع ورق آن باسفناج ماند و یک نوع دیگر برگ خورد دارد و تخم یکنوع سفید
رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ بود و از آن سفید سفید و خردل سفید
و حرف سفید گویند و حرارة وی از حرارة سرخ کمتر بود و بهترین فربه بود و طبیعت حرف
گرم و خشکست در سیوم بود و گویند که در اول درجه منضج و محلل بود و خوبی که رزد
نگاه دارد و خوردن و طلا کردن یا با آب آن سر شستن و ورم بلغمی و دملها نافع بود
و عرق النسا را خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل
طلا کردن و ریشی که از آن شهدیه گویند و استرخار جمیع اعضا نافع بود و خوردن
وی چون بر گزندگی جانوران ضماد کنند یا بیاشامند نافع بود و حکه بخشد و میدارد و
و بقوة الباه انا اسمدن و بخور کردن چون دود کنند گزندگان بگریزند و خرب
ریش شده و قوبا با آب و نمک مالند نافع بود و چون بیخ در رحم سحق کنند و به آب
گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و
باد که در روده بود بشکند بریان کرده شکم ببندد و زحیر را نافع بود و چون
سحق ناکرده و نیز نا نافع بود و بریان ناکرده شکم ببندد و بلغم لزج از
معده قطع کند و چون سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع بود
و چون با سرکه بر بهق مالند سود دهد و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند
سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و همچنین در سپرز و گرده ... ان از
خلط غلیظ چون سحق کنند با عسل و بر غش طلا کنند ماسابون بنمش زایل
کنند و لیره بحال قدیم آورد و چون بر گزندگی ضماد کنند نافع بود و ورق
آن چون خشک کنند بقوة تخم بود و چون تر بود از قوة تخم کمتر بود
سبب رطوبت که ما بین ما یلی که در وی است و معده را بد بود و تخم
مثقال مسهل مره صفرا بود و باه را زیاده کند و اشتهای طعام باز دارد
و معده را بد بود و مثانه را مضر بود مصلح وی قند است و بدل وی خردل

وتخم تره تیزه بود یا تخم جرجیر و خردل حرف دون مانند سپستان و طبع وی
نزدیک است بطبیع و ریل و بیونانی ابراساالامند گویند و گفته شود در بعض
صفت آن واز جمله سموم قتال بود خوردن چون در خبر تیسپاه بینند تر
صاحب تیسیر ربع الشفا بامد واز وی زایل شود حالینوس گوید خون
وی چون درچشم نشیند روشنایی افزاید و دیسقوریدوس گوید خرد خوردن
وعصاره چون زبان برخود مالند مانند غنیره روی وی لبنره را بغایت نیکو
وصافی گرداند و مانند صیقلی بود و بهترین آن بود که بغایت سفید بود و سنگ
مانند لسان ستهره بشیرازی سرگین آهو گویند خوانند و بپارسی آفتاب پرست
و گرما سوز نیز گویند چرا مالاون خوانند بیونانی و خون وی چون طلا
کنند بر مویی که در چشم میباشد چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیگر
موی نروید و گوشت وی سم قاتل بود در فم ونیفص وی سم قاتل بود
که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا اندر نشود و معالجه کسی که گوشت وی
خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که دراریح خورده باشد باید که در
حال باز سرگین درشراب دهند و قی پاک کنند و بدن را به روغن گاو نمالند
بر سر و سینه سمک بخمید کنند وانچه خشک و سکه و خطیبا ماند کنند که نخورد
حرب طلع است و گفته شود حرققان زبیج الفار و شقار گویند و آن
سک است و گفته شود حرف الماء سبز و دامنی نیز گویند از بهر آنکه بطعم ووا
مومن بود و آن حرفت و آن نباتیست که در آب روید مانند قرة العین
و چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود گرم و خشک
بود در سوم و برگ و تخم پخته در حمام خورند بول براند و ضماد کنند بر شب
بر شور لسنه و بر در لیسو نشود زایل کنند حرحوان حرحل خوانند و آن طحلبیست که
بال ندارد و مسطر بود و چون بگیرند و بپخته و نمک شود و خشک کنند و بشرب

بباشامند

بباشامند گزندگی عقرب را بغایت سودمند بود باید که کهن نبود حرا و خزاه
نیز گویند و آن دو فراست و دیناروبه و حلفه نیز گویند و آن دو نوع است یک نوع بری
و یک نوع بستانی بود از آن بری سداب بری گویند و بشیرازی کوخر گویند
طبیعت آن گرم و خشک است مسخن معده بود و طعام منهضم کند و بادهای غلیظ
بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانوران سود دهد خاصه عقرب و بول
براند و تخم وی مشهور است نیز فراوان مانند تخم الخندان و بشیرازی انرامیرک
کارزونی گویند و در زراگفته شود لیکن در چشم آورده قاطع بود و تشنگی آورد
و مضر بود بسر مصلح آن بادرنبویه بود بدل آن سداب بود حزاه بستانی بود
و برگ آن مانند برگ کرفس بود و خزر و کمون از این جنس خزی مانند و طعم
آن تلخ و تخم وی بسیار رنگ بود خوشبوی و خوش طعم و بر جای سفید بشیرازی
ابرامود و سنگ گویند و بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی و تکمیر ازگرم
حراری بود و غذا منهضم کند و خمار زایل کند و مصلح مزاج و بدن واحشا
بود و زردی روی زایل کند سده جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود و متین
و مثانه و مجری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و زخم
آن پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه و دوایی بهتر از وی نبود خوردن و
ضماد کردن وی و اگر ادمان خوردن وی کنند از بواسیر ایمن باشند
خرنبل هجی است که از طرف شام و بیت المقدس آورند و سفیدی تیره
رنگ بود و خانجه بسیاهی زند از وی دانگی نافع بود جهت گزندگی عقرب و جهت
گزندگی مار از تکدرم با مثقال با نهابیاشامند با ماء العسل با آب بغایت نافع بود
و حرما فلن نیز گویند و گفته شود خزاز الصخر زهر الحجر است گل سنگ گویند و آن حزی
رمیتال ظلمت که بر روی سنگ سیاه شود و خزاز از بهر آن گویند حزمت حزاز
که آن قوباست و زایل میکند و صحت می بخشد طبیعت آن سرد و خشکست بر

و ورمهای گرم طلا کردن نافع بود و ورم زبان و یرقان اسود دهد اگر بکوبند و بر گزیدگی ضماد کنند
چون باز دارد و بر قوبا ضماد کردن نافع بود حسک کرکدشکو منبج خوانند بپارسی
خار خسک گویند در مقرب حمص الامیر خوانند بشیرازی خار سونک گویند و به
اصفهانی مرواخوانند و آن بری و بستانی بود بهترین وی بستانی بود سبزه و تازه
طبیعت وی سرد است به اعتدال و خشکست در اول و گویند که گرم است در
اول و گویند که معتدل است در گرمی و سردی ضماد کردن بر ورمهای گرم نافع
بود و منضج و ملین بود و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل طلا
کنند و عصاره در داروهای چشم سودمند بود و در مثانه و عسر البول و قولنج را نافع
بود و سنگ مثانه بریزاند و باه زیاده کند و منی بیفزاید و دو درم از خشک وی
جهت گزندگی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند سودمند بود و چون با شراب بیا
شامند جهت دفع ادویه قتال نافع بود و طبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند
بکشد و گویند که مضر بود بسپرز مصلح وی روغن بادام و کنجد بود حشیشة البرص
اطریلال است و گفته شود حشیشة الدود بپارسی لوقندریون است و گفته شود حشیشة
الطحال نیز گویند حشیشة الغافث غافث است و گفته شود حشیشة الکلب قراسیون است
و صوف الارض نیز گویند حشیش بزرقطونا بپارسی ورق بنگو گویند و در قوه نزدیک
بکشنیز تر بود بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و تر بود و حرارت نشاند
و بر ورمهای گرم طلا کردن سود دهد و عصاره وی تر جهت نفث الدم نافع
بود حشیفیقل شقاقل است و اشقاقل نیز گویند و گفته شد حجر الاسفنج حجر الا
سفنج است و گفته شد حصرم بپارسی غوره گویند و به لفظ دیگر الحب و حصرم
خوانند طبیعت وی سرد است در اول و خشکست در دوم و گویند که سرد است
در دوم و خشکست در سوم جهت صفرا سودمند بود و حرارت بنشاند متولد ریاح
و معص بود و شکم ببندد مصلح آن گلنگبین بود بدل آن ریباس با حماض اترج حمص

حصاة الاسفنج

درس است و گفته شود حضض بشیرازی هل گویند و آن انواعست یکی هندی
و مشهدی بهترین آن جنس در ورمهای مکی بود و جهت موی هندی و نوعی
دیگر هست که در شیراز از ورق روباه ترک تار بر روستاییان شیراز ازا
هل مسکک گویند و آن مستعمل الناس است لیکن طبیعت حضض یکی مستعمل است
در گرمی و سردی خشک بود در دوم و گویند که سرد است اول در هندی و مکی
کمتر بود که در مکی صاحب جامع آورده که هندی اقوی بود در همه حالات و حضض
و عصاره فیلومرج است و مکی عصاره نبات مکی گویند مصنوعست نافع بود و جهت
همه تقرحهای دهن چه از زود و چه از زبان آید تغرار فاعده و مجموع و ورمهای حلقه
و قلاع و ریشهای دهن و درد گوش و سحج را نافع بود و در چشم کشیدن
روشنی افزاید و تاریکی زایل کند و شقاق معده و سحج را نافع بود و مالیدن و
خوردن و حقنه کردن و اسهال کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان
غرغره کنند خناق زایل کند و چون بخورد بر گرد قطع سیلان رطوبات کند
از رحم و نفث دم و سرفه که چون با آب بیاشامند نافع بود و حضض هندی
جهت گزیدن سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سود دهد
و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن
فیلزهرج است و ماقوقل و صندل متساوی حضض است و گفته شد
فصل حلبه زنیفه خوانند بپارسی شنبلیت گویند طبیعت آن گرم است در
درجه اول و گویند که در دوم خشکست در اول و آن از رطوبتی خالی نبود و گویند
گرم و خشکست در دوم منضج و ملین بود دارد وی ورمهای بلغمی و صلب
اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سینه و حلق و شکم را نرم دارد و سرفه و ربو
و عسر النفس را سود دهد و باه را زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه
بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و دارد وی بالطف و لون بسیار ز

ضماد کنند نافع بود و اگر بیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل
بیاشامند شکم براند و خلطهای بد که در روده بود و چون پخته بود غذای بیش
دهد و او را صاف کند و چون سر بدان بشویند حرارت زایل کند و لعاب وی
با روغن گل شقاق سر را نافع بود و سوختگی آتش را و دمبلها را نافع بود
و در طلا کردن با ادویه جهت کلف بغایت سود دهد و لون را نیکو گرداند
و در طبیخ آن نشستن جهت درد رحم و دشواری زادن سود دهد و چون
طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حبش وی چون بخورند درد لثه و خلر
و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سودمند بود حلزون
نوعی از صدف است و در صفت ودع سبنج گفته شود مع انواع آن حلتیت
صمغ محروث است محروث را انجدان خوانند و برافه گویند و حلتیت را
بپارسی انگژد و بهندی هینگ و بتازی الحلتیت گویند و آن دو نوع بود
منتن و طیب منتن منتن‌تر بود و طبیعت آن گرم است در اول درجه چهارم
و خشک است در دوم بهترین آن سرخ و صافی بود و چون بگدازانند لون او به
سفیدی زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی بسیار دارد منتن
خوانند و آنچه بوی بسیاری کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند روشنی بیفزاید و در ابتدای نزول آب کشیدن ایمن کند و از نزول
تب ربع بغایت نافع بود و با ذیات بکنند و چون بکشند که آمد زولی بود تحلیل
دهد و جهت داء الثعلب بهتر که طلا کردن سود دهد و نا البل بیماری و
هند با کرطام بهتر چون بزنند و حلتیت به موم و روغن ملط نماکنند نافع بود
بهتر که بر قو با طلا کردن بغایت سودمند بود و چون به آب بگدازانند
حلق را صافی کند و با انجیر خشک برقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون سرکه
بدان غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و برگ زمی سنگ دلواته نهادن

بهر

با بهر با حنطها با اشامیدن بغایت سود دهد اگر با شراب با فلفل و
سداب بیاشامند گزار را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیر که در
اندرون بسته بود نافع آید و صرع را بغایت سودمند بود و دفع زهرهای
حیوانات کند و در چشم ذبیر و منبع زهر دار را نافع بود مقدار یک مثقال استعمال
کنند و بول و حیض براند و بخور کنند از دلبر اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ
تمام آورد و اگر با روغن زنبق در تشنه کنند و چند روز بگذارند بعد از آن در
قضیب مالند زن و مرد لذتی عجیب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند
درد ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی به آب لسان الحمل کنند و ادویه
که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی‌تر بود و قطع اسهال
لزج بکند و اگر نیم درم در سکنجبین بیاشامند و مثل آن ادمان نمایند فالج و خدر را
بغایت سودمند بود و درد مفاصل سرد و نواسیر را نافع بود و مغص و حب
القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده و مصلح گویند اصلاح آن بانیسون است
و بدل آن محروث بعد از آن که به آب بخورند بیاشامند خیر بش و صافی کنند بوزن
آن حلیفه زوفا است و خزانز گویند و گفته شد حلبلاب لبلاب است
و گویند لاغیه است و صفت مرد گفته شد حلیم قرادست بتازی
که گویند حلیم بیخ حماض جبلی است و در صفت حماض گفته شود حلاق الشعر
نوره است و گفته شود حلحل و حلاحل بلبوس است و گفته شد حلبیب
سورنجان است و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم گویند در سیوم
سودمند بود جهت نقرس و درد مفاصل و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود
و حب القرع و کرمها بکشد حماما اماموان و اموهین گویند بپارسی ماهو
گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و آن دو گونه
یک نوع مشهور است به تازی ماهو خوانند و یک نوع دیگر مانند ریسما و تنافت

اما حرف وی زرد بود که بر سرخی زند و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود
دلو جلک و نبات وی مدراری بلک و حب بود بهترین آن ذهبی رنگ باشد
از منی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند سودمند
و درد سر زایل کند و چون با بادروج بر گزندگی عقرب ضماد کنند بغایت سودمند
و در درد چشم چون از وی فرزجه بخود برگیرند و در طبیخ آن بنشینند نوع را نافع
بود و چون طبیخ آن بیاشامند بلکو بود کسی را که کرده وی با جگر وی معلول
بود و نقرس را نیز سودمند بود و سده جگر بگشاید و بول براند مقدار مستعمل از
وی دو درم بود لیکن مصدع و منوم و مسکر بود و از جمله مسکرات قوی و اسهال کند
مضر بود بمعده مصلح آن تخم کرفس بود و سیاه دوق گویند بدل آن بوزن وی و
بوزن آن زیره کشتر حمص نیم سند لسبت و گفته اند حماض الارنب در ضعف ارنج
گفته اند حماض الماء ترشی بود و بستانی و بهری را کسولا یا تون خوانند و حماض الماء خوانند
و گفته اند سوم دوری را سلق بری خوانند و حماض البقر خوانند و اکثر جبلی بود اما
در خاک ریزه و زمین سست بود و از اسمونالی طرطاف اغرلوان گویند و بشیرازی
ریح جلیمو خوانند و ذره دلفرس و درد مفاصل ضماد کردن بغایت نافع بود و سنگ
صفرا و بر اسود سودمند بود و بستانی ماننده گشنیز بود و ورق آن حمو حقنه بود و
رطوبت و فضلی لزج بهترین آن بستانی تازه و طبیعت آن سرد و خشک بود در
دوم و تخم آن سردتر و در وی قبضی بود و در باب الصفت رفزگفته شد
و اگر تخم حماض پیش از گزندگی عقرب و غوص بگرد بیخ خنثی لوی رسید و ورق
آن چون بر ندیر بشکم براند و چون با ترب مطبوخ کنند و بستر خشک و اندکی آب
انار دانه بر وی ریزند اشکم ببندد و عزبان گرد و سیح که از زرده و مره صفرا بود نافع بود
و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خمار دفع کند و از و
خوردن بر دو گزندگی عقرب را نافع بود و چون بشراب برند و طبیخ آن مضمضه
کنند

کنند درد دندان ساکن گرداند و با شراب چون بر بهق و بر خنازیر ضماد کنند و بر
ورمها که در بن گوش بود و اگر با سرکه بر بهق و بر جرب ضماد کنند بغایت نافع
بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ وی بر گردن بندند خنازیر را
دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود گیرد قطع سیلان رطوبت کهن کند از رحم
و اگر با شراب بزند و بیاشامند یرقان دفع کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض
براند حماض الکما در آب روید و ورق بهر بازی الخشب بود بر دنگ نورق کافور
و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود که سرخی زند و طعم وی
مانند طعم حماض بود شکم براند چون پخته بخورند و تخم وی سحق کنند و با کثیرا
بیاشامند غثیم ببرد و نفس خرخرش دارد و توحش زایل کند و خفقان گرم نیز
سود دهد و غثیان دفع کند و مقعد سرخی به اصلاح آورد و خار مدن ساکن کند
و چون بخیزند و بر اعضا مالند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد دندان ساکن کند
و بن دندان محکم کند و اگر ادمان اکل آن کنند یرقان زایل کند حماض الارنب گویند
و گفته اند حماض الکفر حماض بریست و گفته اند حماض بزرکیا حماض المارست و گفته اند
حماض بالاض معار الارض گویند و ملح حجر الطیب است و گفته اند حماض الامیر
خشک است و گفته اند حمص بپارسی نخود سفید و سرخ گویند و سیاه و لوبی بود.
و بستانی و بری گرمتر بود و اندکی تلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه لقوه برند
و در افعال بهترین آن سفید و بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر است در اول
گویند خشک است در اول طبعش نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و ماه ره
الکبر آند و حیض براند و منفخ بود و لون رنگ صاف گرداند و دمش بر دو ورمهای
گرم را سود دهد و روغن آن قوه زایل کند و از دان ریشهای پلید و سرطان و
خارش بدن را نافع بود و نفیع آن درد دندان را و ورمهای بن دندان را سود دهد و
و آواز صافی کند و غذای نیکو دهد و از همه خیر چون از آرد وی و بستر جالیس

سازند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخود ها زیاده
کند و فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود سودمند بود و باه را زیاده
کند نهایت بحدی که چهار پایان مثل گاو و شتر و اسب از نخود سیاه بجای علف
دهند قوه باه انسان زیاده شود شده کرده نماند و چون بر که بخسب بامداد
ناشتا بخورد و آب آن بیاشامد ناشتا الفاظ تمام او را زیاده و قضیب را قوه دهد
و در نخود سه خاصیت موجود است که مجامعت کردن محتاج بر آن سه خصلت بود
اول آنکه طبعش ملایم طبیع منی بود و کثیر الغذا بود و مولد ریاح بود و نفخ و هر عدایی
که جهت مجامعت ضرور باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخود داشت
و در زد نیم سست اما نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد نهایت مضر بود و
نخود سیاه بچه بیندازد اولی آن بود که میان دو طعام بخورند که مضرت وی کم بود
بخشخاش اما نخود در بن منخفض نزد و محقق نزد شیرازی آن را نخود ملوخی حمیر
ابو ملیا گویند و آن سنجار است و زجل الحجام گویند و گفته شد در الف حمحم
بلغه اهل یمن خوشه ریحان را گویند که تخم دارد و بلغه اهل شام لسان الثور سپهر از قول
صاحب جامع و صاحب منهاج گویند حمحم و حشیخم است که چه گویند و صفتش دو
گفته شود حرض حرض گویند و آن اشنان است و گفته شد حماط نوعی از
حمیر است و گفته شد در حمحم حماحم صاحب منهاج گوید لسان الثور است
و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق لبنانیست و در تمام
حبق نبطی گویند نبات وی نهایت سر بود و گل سفید و تخم وی مانند حبق بود طبع
وی گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغم را سودمند بود و سده دماغ بگشاید
که از بلغم بود و زکام را نافع بود و مسیح گوید گرم و تر و خشک تر از شاهسپرم بود
و غیر آن گویند مقوی قلب بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب سرد
جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در

اول

در اول و خشک است حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی بیاشامند
با جلاب یا سکنجبین حمام بپارسی کبوتر است گوشت وی گرده را نیکو بود
و منی بیفزاید و خون شریف گوید چون زنده بسمنجان بار های وی مجموع
بکنند و پاک کنند و بر موضع گزیدگی عقرب کنند از بد نافع بود و سر سمنجان باز
بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و خون سرد و این بهر
گوید در خانه که کبوتر باشد از عذر فالج و سکته و جمود و نسیان ایمن باشد
و این خاصیت حق تعالی بوی ارزانی داشته و دیسقوریدوس گوید که خون
ورشان و سفانین و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود
زایل کند و خون حمام خاصیت قطع رعاف که جهت دماغ بود بکند و کبوتر
از کبوتر بچه بیشتر بود و اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز که تر بود چون
بخورند بعد از آن مغز خیار از عقب بخورند [illegible] بابلی گرم و خشک بود
در سیوم خاکستر گوشت وی و جگر وی چون شقاق که از سرما بود بمالند نافع
بود و خنازیر و جذام را سود دهد و گوشت وی چون تر بند و در طبیخ آن
نشیند گزازی که از خشکی بود و نفاثه سود دهد و جگر وی بریان کرده چون
ناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی و در دگرده را سودمند بود و در
خواص آورده اند که پوست مثانه وی چون بر کودک بندند که بر نشیند منع آن
کند و دیگر بر ندارد و گویند که چرک گوش وی چون بکودک دهند دیگر بگزد و در
خواص آورده اند که چون وی از گوز بر نشیند کسی را که عقرب گزیده باشد درد
زایل کند و اگر در گوش وی گوید که عقرب مرا گزید درد زایل کند و اگر پوست
مثانه دیگر نو نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود و این زهر گوید
چون خر خر دست را عطسه ناخوش آید و در زحمت است از آن حلد و جعفر
بپارسی گوره خر گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر بر چشم حمار وحشی کردن صحت چشم

نگاه دارد و منع نزول آب کند و این خاصیت حق تعالی بوی داده است جالینوس
گوید گوشت وی که جوان و فربه باشد نزدیک بگوشت اهل باشد و نفاخ
غلیظ بود و سپر وی بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت
درد پشت و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع زهرهٔ وی جهت داء الثعلب و
دوالی مالیدن سود دهد و گوشت وی که بپزند به آب و نمک و دار چینی و زنجبیل
و مرق آن بیاشامند و گوشت چرب او بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ سود
مند بود و گوشت وی بسیار خوردن درد معده و لطوخ فرو ج پیدا کند و اولی
آن بود که از پی آن جوارشات مسهله مانند شهریاران و تمر هندی و امثال
آن بخورند حنظل علقم خوانند و تخم وی هبید گویند و به عربی کبست و
به پارسی کوزه و بکرمانی خرزهره خوانند و به لفظی دیگر خربزه روباه خوانند نر
و ماده بود و ماده سفید و سست و زود شکن باشد خیند(?) اگر سفید نر
باشد بهتر و پوست درخت حنظل یک حنظل بیش نبود و آن شکننده بود
و آن بزرگی دو حنظل بود بهترین آن ماده هندی بود که وصف کرده شد
طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گندی گوید که سرد و
تر بود و محلل و مقطع بود وجع مفاصل و اعصاب و مسهل مرة السودا و الصفرا بود
و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و ماخولیا را و وسواس و داء الثعلب را
و داء الحیه و جذام را نافع بود خاصه که با ادویه خلط کنند مانند افسنتین و افتیمون
و نمک هندی و بسفایج و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند تیجات(?)
درست باید کرد از دو درم تا چهار درم شاید و قولنج را بگشاید و مره سودا و
خام بیرون آورد و تخم وی نیم درم با دو دانگ و نیم عسل با آب دو بهاء بود و باید
که به غایت سحق کنند و اصلاح قرنفل و کتیرا کنند و اصل حنظل سودمند بود
گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن حکایت اعرابی که عقرب چهار صد سنه اولا(?)

کنه

گزند دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در خفیه جهت کسی که قولنج
داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را سود دهد و چون برگیرند بحه(?) بخند(?)
و اسحق بن عمران گوید چون بگیرند حنظل سبز را برگیرند و تخم آن بیندازند و
ارز و روغن زیتق(?) در کنند و سوراخ آن محکم بگیرند با گل و در آتش نهند تا خوب بپز
ند بعد از آن برگیرند و بر موی بمالند سیاه کند و رها کند که روی سفید شود
و مسیح دمشقی گوید که اصل وی چون بجوشانند نافع بود جهت استسقا و گزندگی
عقرب و حنظل باید که در گرمها گرم و سردها سرد استعمال کنند که اسهال دموی
آورد و مضر بود به معده و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند
بوزن آن حرمل و چهار دانگ وزن آن قند حبة(?) بهترین آن بود که برنگ
سبز بود در حال خورد کرده باشند طبیعت آن گرم است به اعتدال و گویند که
معتدل است در گرمی و سردی و گویند که سرد است در اول و خشک است در
درم طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش نافع
بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهند و مرهم ها جهت خلع(?) کنند
و بمثقال که بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون کسی
ایند(?) ابله کند خانه آب سنته(?) برپای آن بندند که ایمن باشد از آنکه در مداوا(?)
این مجربست و صحیح و اگر تخم وی یک مثقال بعسل سرشند و لعوق کنند دماغ را
به غایت سودمند بود گرد(?) و ابن زهر گوید چون خنا بمسک سرشند و بر ناخن نهند
و بدان امان کنند نیکو گرداند و سودمند بود و اگر ماهی بوی خضاب
کنند بامداد بول الکس(?) سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند
مصلح آن کثیرا بود حنه(?) فی به پارسی اندقو گویند و بری بود و بستانی
و حب فوفوتری(?) را ورق و حنا فاخر خوانند و یونانی اوطریس(?) افرلوس خوانند
بهترین وی بستانی بود طبیعت وی گرم و خشک در آخر درجه دوم و گویند

در میانه درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند که در سوم کلف را نافع
بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود و عصاره بستانی با عسل سپیدی
که در چشم بود ببرد و چند قوتی بری و بستانی صرع را سودمند بود و استسقا
و بول و حیض براند و چون آب وی بگیرند و با روغن بجوشانند و روغن وی بگیرند
سودمند بود جهت بادها که در اعضا بود و اگر طفلی دیر در حرکت آید چون روز
مالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ وی نشینند همین عمل کند و تخم وی
مهیج باه بود و اگر آب وی بر گزندگی عقرب ریزند ساکن گرداند و چون بر عضو
سالم ریزند لذع و وجع پیدا کند و چون عصاره وی سعوط کنند صداع آورد
و چند قوتی حناق آورد و درد حلق و مداوای آن کشنیز و کاهو و کاسنی کند

حنطه بهترین بود که متوسط بود در صلابت و لین و فربه بود و میان سرخ
و سپیدی بود و نه سیاه و پرقد بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل در تری
و خشکی روی را پاک کند و از دهن نیز همچنین که گویند و بر گزندگی سگ دیوانه
نهند سود دهد و چون بخایند و بر دنبلها و ورمها نهند سوراخ کند و اگر بر
گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد و بهترین غذاهای از حبوب آدمی را موافق
تر از وی نبود و روغن وی قوبا را نافع بود و صنعت آن در صنعت ادهان گفته
شود و اگر نسیجان خام بخورند کرم در شکم پیدا کند و اگر آب بخورد زیان
مند بود حناء الغول شجار است و ابو حلیبا گویند و گفته شد حنا قریش
خزاز الصحرا است و گفته شد حنا المجنون فرسنه است و گفته شود حنطه رومیه
حندروس خوانند و خالاوان نیز گویند و گفته شود در خاجوک ماذروج
و گفته شد حنون هندی مرنج خوانند و آن درختیست که پوست وی زرد بود و گل
گرم بود در درجه سوم و خشک در اول و ورق وی ضعیف تر از زهر وی
بود و صمغ وی کهربا است و تخم وی لطیفتر از صمغ وی بود و آن را بهرم خوانند

و ورق

و ورق وی بکسر که ضماد کنند بغایت سودمند بود و ثمر وی چون
بکسر که بیاشامند صرع را نافع بود و جوهر تمر هندی است و گفته شد و خم نیز خوانند
حواری آرد گندم سپید که بر بیخته بود و جوحم و ورد احمر است و گفته شد
حزاز و حزاز ابن هرد و اسم طرخون است و گفته شود حوا ... بعربی گویند
و بربانی طرنفین گویند و گفته شود حور السفیدار بستان افروز است و گفته شد
حیه مار است و انواع آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل بود در قرص
افعی بود که از گوشت وی سازند و صفت وی و منفعت وی گفته در کتاب
ان شاء الله تعالی حیوة النفوس فطر النت و گفته شود حی العالم ابروان خوانند و
معنی ابروان الحی یعنی همیشه زنده و مرکز ورق آن سفید و همیشه سبز بود
همیشه بهار نیز خوانند و بعضی گویند که بستان افروز است و بعضی گویند که
تخم النت و این مرد و خلافت آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در
بزرگی بسیار بود و دایم سبز باشد و حی العالم دو نوع است کوچک و بزرگ
و کسفور بسیار کوچک نوعیست کوچک خرد و وی بود در جایگاه‌های سایه
و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و بیک شاخ بیش نبود و ورق بسیار
بر آن بود و بقدر یک حبه بود و گل وی زرد بود و در قوه مانند نوع بزرگ
بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی مر رازی یک گز بود و
بسطی الحشت و بهترین بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سوم
و خشک است در اول هر دو نوع کوچک و بزرگ سودمند بود جهت ورمهای
گرم و جمره و سپیه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق ضماد کردن و نمله و آبله
بلند و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و بنفس بغایت سودمند
بود و عصاره وی سنجیده گرم که بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و جهت اسهال
و چون آب وی بکسر که و روغن گل بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود.

برجره

جهت اسهال و رلش زود ه سودمند بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز
برون آورد و چون زن در چشم کشد در ذخیم را سودمند بود و دیسقوریدوس
کوید نوع سیوم نقله حمار بریه خوانند و بعضی طنبلاقون خوانند و اهل روم البوا
خوانند و این نوع منبات سنگستانها بود و طبیعت وی کرم بود و مفرح جلد و
چون با سبه کهن بر خشار بر ضماد کنند تحلیل دهد حصل جدق است و گفته‌اند
الباب فی الخاء خانق النمر صاحب منهاج کوید خانق النمر والذئب و بسر
قاتل النمر والذئب وهی حشیشه و در صفت قاتل الذئب کوید قوتها کقوة خانق النمر
وهو نوع کس مرین تقریر از بن دو اسم و مانند ان نخیی سهو خواهد بود و اکه محقق آن
گفته شود خانق النمر بناتست که چون پلنک و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر
ان بخورند خفقان بگیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند و مخصوص است
به پلنک که و براز و دیر تر میکشد و ان نوعی از مازریون است و تحقیق اگرچه
بعضی کویند اسقیل است و بعضی خربق سیاه است و این مرد و خلاف است و
انرا اقونیطی کویند طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم خانق الذئب
قاتل الذئب نیز خوانند و در قوه مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ و برا
زود تر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است نیز خانق الذئب مخصوص است
بذئب و ان تحقیق خربق سیاه است و طبیعت ان گرم و خشک است در
آخر درجه سیوم و چون بکوبند و بگوشت خام بسرشند و گرگ بخورد بمیرد خانق الکلب
قاتل الکلب نیز خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه زیاده اما سگ را زود تر میکشد
و ان از هندوستان است و او را اورانی کویند خامالاون صاحب جامع کوید حرباست
و صاحب منهاج کوید نوعی از مازریون است و سیاه است و انکه گفته اند اسد الارض
مازریون است سهو کرده اند اسد الارض حرباست و گفته شد و خامالاون آن
مازریون است ولیکن اشتراک اسم اراده اند و صاحب جامع کوید مدار قول

بعض

بعضی متاخران که اسد الارض خامالاون ملتبس است که ان مازریون سیاه است
پس مرین تقریر قول صاحب منهاج کوید معتبر تر بود و خامالیون و کامالیون نیز کویند
خامالاون یونانیست معنی یونانی سفید بود و بعربی اشنجص کویند و به تبریز
ادراد و در الفقه شد اشنجص اسود و ابیض ادراد اسود دست
و ان خمالیونست و کمالیون نیز کویند و خانق النمر نیز خوانند و گفته شد خامالاد
یونانی زیتون الارض و ان مازریون است و گفته شود انواع آن خالیدونیون
و خالدومیون نیز کویند و معنی ان ذو الخطاطیف بود و ان عروق الصفر است
و کویند که بتحقیق مامیرانست و ذو الخطاطیف از ان کویند که بچه پرستوک در آشیانه
در نابینا شود ما در وی برود و شاخ مامیران بیاورد و در آشیانه بنهد بچه بینا
گردد به فرمان خدای تعالی و آن از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین
خامامیس بابونج است و گفته شد خامانیطس معنی ان یونانی صنوبر الارض بود و ان
کمافیطوس است و گفته شود خامادریوس خاما دریون نیز کویند معنی ان یونانی
بلوط الارض بود و ان کمادریوس است و گفته شود خاما اقطی معنی ان یونانی همان
الارض و ان حمان کوهیست و اقطی حمار بزرگست و گفته شود خاد بنجان خیر ودار
کویند و ان خولنجانست و گفته شود خاشه شیطرجیت و گفته شود انواع ان
در سین خاتون حنذروس است و گفته شود خبز بزر الخمخم است بسیار سیر
سغرک کویند و به اصفهانی هاسی و به تبریزی سو اروان و نیز گیل خرگوش و بلکو زن
سرخ ملوفی رنگ بود خرد و طبیعت وی گرم و تر بود و تری را سودمند بود و
اصحاب سودا را چون با نبات بیاشامند بدن را فربه کند خبازی بسیار سنی
خرد کویند و ان نوعی از ملوکیاست و ملوخیا بستانیست و ملوکیه بری و نوعی
از ملوخیا بقلة الیهود به کویند و ملوکیه کویند و ان خطمی است و برنی لطیفتر
و خشکتر از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر بود در اول و کویند

معتدل بود در گرمی و سردی و فولس گوید طبیعت آن گرم و خشک است و
گویند که در تلیینی در وی هست و معتدل بود و چون بر گزندگی زنبور و نحل ضماد
کنند ضماد سودمند بود و قسمی که خام بود و ورق تر وی نافع بود با زیتون بر سوختگی
آتش و حمره و چون بر دنبل نهند و طبیخ وی که زنان در وی نشینند صلابت
رحم نرم کند و منفعت ورق وی خرما بیخ وی بجوشانند سودمند بود
جهت زهرها و داروهای کشنده و بر گزندگی رتیلا که ضماد کنند نافع بود
و بول براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم قوفای بری و با شراب سیاه بیاشامند
درد مثانه ساکن گرداند و چون ورق بسرشند و بخورند با میل و در جهت سنگ اعضا
نیک افتد این بود بیخ وی و ماده چون آویزند بر دندان جهت درد دندان و گزندگی رود
و در جسم و منفعت سودمند بود و نشانی معده براند و چون تر بود به مثانه
نافع بود و تخم وی سودمند بود جهت سرفه که از خشکی بود و تب و از خشونت
سینه و بول براند و شکم و ورق چون بخایند همچنان خاق ضماد کنند بر
اندکی نمک بر ناسور که در جسم بود پاک گرداند و گوشت برویاند و چون ضماد با
کمیز بر سر ریشی که سبب آن از تری بود سود دهد و چون بر گزندگی عقرب
ضماد کنند خاصه که تازه بود و گل وی سودمند بود جهت قرحه و گرده و
مثانه آماسیدن و ضماد کردن و قضبان آن نافع بود جهت روده و مثانه و شکم
نرم دارد و نوعی از خیار بری بود که مسهل و خام بود تا حدی که گاه باشد که خون
بیاید خبز بهترین وی آنکه از گندم افت رسیده پاک فربه بود و صلب و خمیر
سپید و حواری و تنخواره از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و سود و مولد ریاح
بود و سده و جگر و سنگ گرده تولد کند و شکم ببندد و خشکار خمیر را
غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل به سیاهی داشته باشد و خبز حواری و نرا
فربه کند و خبز که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و

انچه

و آنچه نخاله اندک داشته باشد چندان بود و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه
خمیر داشته باشد و نان خشک کهن شکم ببندد و نان نرم خشکار که به آب تر
کنند و نمک و زیره بر آن کهن چنانکه کردن زایل کند و شکم نرم دارد و اصحاب
قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع خبزها بود که از سبوس کنند که از
گندم سازند و جرب و حکه و لواسر تولد کند مصلح وی ادهان و الکبان بود
و بهترین خبز سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود و سبب اندکی نخاله که
در گرمی معتدل بود و قولنج پیدا کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اولی
آن بود که خمیر و نمک داشته باشد و به اسفیدباج و طباهجات ستور خورند و
بعد از وی حواری و گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت
غذا و قلت آن و سرعت در بیشترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کد را
سودمند بود و معده قوی و گرم و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ و سده
و سنگ گرده احداث کند و مصلح وی زنجبیل و اطریفل و بعد از آن ماءالعسل
خوردن و حمام رفتن و خوابهای دراز کردن مناسب بود و نان فرنی تر بود و
دیر هضم شود و مزاجهای خشک سود دهد و مصلح خبزهای شیرین بود نان قطایف
شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین
آن بود که از برنج سفید خوب پزند طبیعت آن سرد و خشک است و غذا
زود دهد و شکم ببندد و دیر هضم شود مصلح وی روغن بادام بود و نان جو بهترین
آن بود که از جو تازه فربه پزند طبیعت آن سرد و خشک بود و شکم ببندد و
غذا اندک دهد مصلح وی خبزهای چرب بود و خبز الغراب الفطر آنست
و گفته شد خبز القرود گفته شد و گفته شود خبز المشایخ بخور مریم است و گفته شد
خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند قوی تر از همه خبثها بود و آنرا فنجوش
گویند بهترین وی فولادی بود و املس پارهای کوچک سنگ که بر وی خشونت

شود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم ومجفف رطوبات بود ومحلل ورمهای
گرم وسودمند بود جهت خشونت حلق ومقوی معده بود وچون با شراب
کهن بیاشامند وخون بواسیر قطع کند ومنع اسهال کند وچون بخور برگیرند
بسیم باره خون رفتن بازدارد وقطع سلس البول کند وسعال را محکم دارد وطلا
کردن وچون بیاشامند جهت شری که در پستان بسته شود سود دهد ومقدار
مستعمل بود وخبث الحدید همه عارض شود بقوه مانند زنگار الحدید بود وچون
با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوایی که کشنده بود بکند مانند زرنیخ
واز خوردن خبث الحدید همه عارض شود که از خوردن براده الحدید وعلاج
همچنان کرکسی براده خورده باشد واولی آن بود که مدبر کنند صفت آن
بگیرند خبث الحدید مدبر سحق کنند ودر سرکه انگوری خیسانند چهار شبانه روز
وبعد از آن خشک کنند وسحق کنند وبا روغن بادام بریان کنند وبعد از آن
استعمال کنند منفعت وی آنست که باه را زیاده کند وورم سپرز را تحلیل
دهد ومعده وجگر وسپرز را واعضایی که محتاج بتجفیف بود وقبض وقطر البول
وقرحه امعا ومثانه بغایت نافع بود وبدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک
بود واگر غیر مدبر بدل آن خزف بود وخبث الفضه نقل نقره بود وبهترین آن بود که سبز
رنگ وتنک بود وفایض بود بغایت ودر وی جذب وتجفیف بود وجرب
وسعفه وریش نافع بود ومنع خون از ناسور وبواسیر کند وچون در مرهم کنند خبث
النحاس در قوت نزدیکست بخبث الحدید ومس سوخته اما ضعیفتر از مس سوخته
بود وخبث الرصاص قوه وی مانند رصاص محرق بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وسودمند
بود جهت ریش چشم مثل اسفیداج رصاص است خترف افستین است
وگفته شد ختم الملک خراتیم الملک گویند وآن طین مختوم است وگفته شد
خثاء البقر زبل البقر است وبپارسی سرگین گاو گویند وچون بر ورمهای غلیظ نهند

تحلیل

تحلیل کند وچون بسوزانند وبر سوراخ بینی گاو گذارند با سرکه خون رفتن باز
دارد وهمه زهرها را نافع بود وچون بخور کنند وگرم بر بدن نهند ودرها کنند تا
خشک شود بعد از آن برگیرند ودیگر تازه بنهند چند نوبت وچون بر پای
منقرس نهند با خاکستر وزیت سود دهد وبر گزندگی زنبور وتحلل بغایت نافع بود
ومستسقی را مداوم طلا کردن سودمند بود وبهترین وی آن بود که در فصل ربیع باشد
وچون خشک کنند وبسوزانند ومستسقی بیاشامد بغایت سودمند واگر زن بر وی
بخور کند زادن بر وی آسان گردد وبچه مرده بیندازد وبچه زنده بخشد خذرق
عنکبوت وگفته شود خرء ارجا بزر النخ است وگفته شد خردل ابیض اسفید سفید است
وگفته شد خرء الحمار جوز جندم است وگفته شد خروع بپارسی بید انجیر گویند
بهترین وی تیزی بود وطبیعت گرم وخشک بود در دوم وگویند تر است ومسهل
بلغم بود وقولنج بگشاید ولقوه وفالج را نافع بود وشربتی از وی ده دانه بود سفید
کرده اعصاب را نافع بود وهر صلابتی که بود چون ضماد کنند بیاشامند نرم گرداند
وسی حب از وی سفید کرده وچون سحق کنند وبیاشامند مسهل بلغم ورطوبت
مائی بود وقی آورد وغثیان بازدارد … ورمهای بلغمی وورمهای گرم که در چشم
بود سودمند بود خواه پخته وخواه خام بر نقرس ودرد مفاصل که چون ضماد
بغایت نافع بود اما مضر بود بسینه مصلح وی کثیرا بود خراطین … گویند
وامعاء الارض وخراطین الارض نیز گویند وآن سرخ بود که در زمین نمناک بود در آب
کل طبیعت وی گرم بود وخشک خشکی وی در درجه سیوم بود وچون بکوبند
وبر جراحت اعصاب ضماد کنند … بغایت سودمند بود وگویند
که در ساعت سود دهد با پیه مرغ ای جهت درد گوش نافع بود وچون با شراب
بیاشامند بول براند ویرقان را سود دهد وسنگ گرده را براند ودر بعضی دیگر
طلا کردن اثری تمام دارد خاصه که بشویند وخشک کنند وسحق کنند وبا روغن

کبیخند طلا کردن خرنوب اصفرست و گفته شود و صاحب جامع گوید نوعی از خرنوب شفاست
و بزبان بربری تالقست خوانند خرنوب نبت الخروع گویند و خرنوب الشوک و قضیم
قریش نیز گویند بپارسی کودرخ خوانند و اهل شام خرنوب معزی گویند و عرب نبطی
بنوبت گویند و گفته شود خرنوب شامی بپارسی کودره گویند و گیرکا زروتی گویند و
انجیر خشک بود بهتر از زرد و طبیعت وی قابض و سرد بود و خشک در دوم و
گویند گرم است در اول اشکم ببندد و با وجود ترشی معده را اگر دو ادرار بول
کند خاصه که با عصیر العنب پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود
شکم نرم کند و معده را بد بود و منهضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد
و بول براند لیکن دیر منهضم شود و چون نارسیده بود ثالیل ماان بمالند محکم
البته زایل کند مصلح خرنوب فانید بود و گویند که ما رالعسل و جلاب و بدل خرنوب
فانید بود ناله وی سوراخ بود بوزن آن و گویند طرانیث گویند قط بوزن آن
خرنوب هندی خیار شنبر است و گفته شود خرنوب نبطی خرنوب شجره سقط است
و آن خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است و گفته شود خردل تیزی ان بستانی
بود تازه و سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود طبیعت وی گرم و خشک
در چهارم و از خواص وی یکی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بیکماه نگاه دارد
و بجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند
نافع بود و بر داء الثعلب منفعت سبیل خاصه بری و بر عرق النسا و درد کمر نیز
و هر دردی که مزمن باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن کند بظاهر
بدن ضماد کردن سود دهد و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن قطع بلغم
کند و چون با عسل یا با موم گداخته یا با زیت یا با سرکه بیامیزند و بر روی مالند
روی پاک گرداند و بردن بهقهای مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با گوگرد
و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن بغایت سود مند

بود

بود و مولف گوید که اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود بگیرد خردل
کوفته و وقتی که از حمام بیرون آید و کرباس پاره برا بحث بسحقند و بر قوبا بمالند
تا خون آلود شود بعد از آن خردل کوفته در آن بمالند زرد آب بسیار از
از وی روانه شود بعد از آن صحت یابد و این مجربست و بکرات تجربه کرده
و از وی گوید که اگر کسی را درد دندان دائمی باشد که بیوزرمی بود چون بسحق
و بر دندان نهند عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن
بر سر جهت آبله غش بغایت نافع بود و بسیده مصفات بخایند و درد دارد که
خشم جهت بکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بریزند و با عسل در
چشم کشند و چون یا بود نه باشراب بیاشامند گرم بکنند و اگر آب وی
در گوش یا دندان چکانند درد ساکن کنند و سیر نگدارند و احشای چرم
سودمند بود و باه را زیاده کند بیماریهای کهن را زایل کند و مقدار دو مثقال از وی
مستعمل بود و بری غلطی مدار وی حاصل و شمه معطش باشند و در دکسر آورد
و مضر بود بدماغ و مصلح آن بود که با بادام و سرکه بر ورند و در خوردن جهت
مداوات نمک هندی باوی بیاشامند و بدل آن در وزن آن حب
الرشاد بود و گویند وزن آن تخم شلغم خردل بری البان گویند و گفته شود
درلام خردل فارسی نوعی از حرف است که آن را اسفید سفید گویند و خردل سفید گویند
و گفته شد در حرف خا خبروج خوانند و آن خیار است و گفته شد حرف فی
بزبان اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد خرق ایضا بیخی است که پوست
آن مستعمل است و بیخ گرمانند و کیاهش بلسان الحمل و بطعم از خرنوب ماه محتر
باشد و ازین بیخ شاخها و رسنها رسته باشد مانند اسارون و یکنوع املس
باشد و رسنها نداشته باشند و بغایت صلب باشد و بهترین وی آن
باشد که سفید بود و چون بخایند لعاب داشته باشد و در حال بگرد سخت د

وبعد از آن زبان بگزد طبیعت آن گرم و خشک است در میان درجه سوم فالج
و صرع و درد مفاصل سود دهد و چون زن بخورد کرد حیض براند و بچه بکشد و لبن
وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و از خواص وی آنست که چون
با سویق و عسل بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و جانوران بود و مقیئ
بلغم بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلفه و در شیافات جهت دفع تاریکی
چشم و در روشنایی آن کنند سود دهد و اولی آن بود که یک رطل از وی پاره
کنند و در دو قطاب باران بخیسانند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ
بماند بعد از آن صافی کنند و خربق بنهند از وی و دو رطل عسل مصفی بر سر آن
کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و چون به قوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی
از وی معلقه بود به آب گرم و این سالم بود و ایمن کسی که بیاشامند و اگر سحق کنند
بوی بدماغ رسد معطش بود و سعال پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر
بود و تشنج پیدا کند و فی الوقت دیفوقه و خناق پیدا کند و افراط کردن آدمی را
بکشد در دو دماغ و کسی که وی خورده باشد را از وی مرغ بخورد بمیرد
مصلح وی مصطکی بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد مرغ دجاج کنند
و آنکس که بیاشامد بشناسد که معده وی خالی بود بدل وی جوز القی بود یا ماهیزهرج
خربق اسود جرانو وی زیاده از جرافت ابیض بود و برگ چنار ماند اما شکافته تر
از وی و سیاه تر بود و ساق وی کوتاه و گل وی بنفش بود و اندکی بسرخی
زند و تخم وی مانند مشک دانه بود و بیخ وی بیک شاخ بود و گره بسیار داشته
باشد و آن پوست بیخ وی مستعمل بود و موضع وی در زمینهای خشک بود
و چون وی را بشکنند از میان وی چون غبار بیرون آید و بسیار گره بود و اندرون
گره مجوف بود و رنگ بیرون وی سیاه مانند سعد بود و اندرون وی سفید و وی
اندک زنتسه باریک داشته باشد و آنرا فار زهره خوانند و رجل الغراب گویند و

بالبوس

و بالبوس نیز خوانند طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم گوشت مرده بخورد و
بر بهق بابسه که طلا کردن سودمند بود و برص نیز و لبن وی بر قوبا طلا کردن
نافع بود و وسواس را و ماخولیا را نافع بود و چون با موم و گلقند و روغن زیت
یا روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند سود دهد و چون بجوشانند و بنیز
دندان مضرس در وی دندان ساکن و خوردن وی سهل کند و چون درخت
انگور بر و بدار آهن انگور شراب بیارند مستعمل بود و چون در داروهای چشم
کنند قوت باصره دهد و دفع سودا کند از جمیع بدن و مستعمل صفرا و
بلغم نیز بود و صفرای مختلط مستفرغ کند زیاده از سقمونیا و در علتهای مزمن
که محتاج بدارو مسهل باشد مانند مانیا و صداع و شقیقه بغایت نافع بود
تا سابون و تربتی نیم درم تا نیم مثقال با فودنج و صعتر وادویهای ملطف گرم
که معده را سود دهد و بعضی در سکنجبین بخیسانند با شراب شیرین بعد از آن بخواب نیز
با مرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما مضر بود بگرده و خناق آورد
و مقدار دو نیم درم تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال کردن ذوقو و کثیرا بود
با قطراسالیون و سعتر و ملان نیم وزن آن کنند و شش بود و نیم وزن آن ماهیزهره و
گویند که بدل آن کندش است و پوست بیخ کبر همساوی وی و گویند که بدل آن نیم وزن
آن مازریون است و چهار دانگ وزن غاریقون و گویند که بدل آن کنکچ بهمن
خرء الدیک و الدجاج مجموع سرگینهای مسخن و مجفف بود مصلح قولنج بود و چون با شراب
بهم که بیاشامند و تریاق و قطر خانق بود با عسل و چون بیاشامند بوزن مثقالی با
سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس خوردن مسحق کنند و بر گزندگی سگ دیوانه
بنهند سود دهد خرء الفار گرم بود و اگر بها کنند و بشراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند
و اگر از وی شیاف سازند و کودکان بخود در کنند شکم براند و چون بپزند و در آن نشینند
کسی که عسر البول داشته باشد سود دهد و اگر در چشم کشند سفیدی ببرد و رطوبت

نوب پاک کند خرء الضفدع طراب است و گفته شود خرء الذئب در صفت ذئب گفته شود
منفعت آن خرنوب طبیخ است و گفته شد خزامی نباتیست بشکل سنبل الطیب اما
لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود و بوی آن هم به سنبل ماند و در طبیعت
و خاصیت نزدیک سنبل و در طعم وی اندک تلخی و تیزی است خس [illegible] بقلة الحمقاست
و گفته شد خس نباتی مرباهی خوز است و گفته شد خرگوش لسان الحمل است و گفته شد
خرطال قرطمان گویند و سرطمان نیز و گفته شود خرقع [illegible] است و گفته شود خرفطان
[illegible] است و گفته شد خرمیان [illegible] است و گفته شد خزف لطیف ترین خزفها
خزف سرطان بحری بود طبیعت خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود و خام
خزف تنور و خزف سرطان بحری مجفف بود کلف و غش زایل کند [illegible] نیز جراحتها
زود به صلاح آورد و جرب و قوبا و جراحتها غایت سود دهد و خزف تنور طلا کردن بر
نقرس نافع بود و طلا کردن با سرکه و قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سودمند
بود و خزف عصاره [illegible] دندانرا جلا دهد خزامی خیری برست بشیرازی [illegible]
گویند طبیعت وی گرم و لطیف بود و [illegible] دماغ سرد بود و چون بیاشامند
سوء المزاج را نافع بود جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند [illegible] کنند که [illegible]
زایل کند و [illegible] رحم بود و مجفف رطوبات که از آن روانه بود و رحم را پاک [illegible]
گرداند و چون فرزجه از وی [illegible] کرد [illegible] بفرمان خدای تعالی و [illegible]
و چون سحق کنند و با روغن [illegible] و بر جراحتها ضماد کنند تحلیل دهد [illegible]
جوز است و گفته شد خس بپارسی کاهو گویند بری بود و بستانی بهترین وی
بستانی بود تازه و شیرین طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند سرد است
در دوم [illegible] معده [illegible] بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود
نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بر [illegible] داشته باشند نافع بود

جهت

جهت آب گرم [illegible] و آنچه نشسته بود در وی نفع کمتر بود و آنچه نشسته نفاخه در وی
زیاده بود و چون در میان شراب بدان شغل کنند مستی کمتر کند و وی زود
منهضم شود و تشنگی بنشاند و سودمند بود جهت ورمهای گرم و بر حمره
طلا کردن و بر ورمها ضماد کردن سود دهد و بیخوابی زایل کند خواه خام و خواه
پخته و قطع سیلان منی کند و بر درد چشم که از گرمی بود ضماد کنند سود دهد و تخم
وی چون بیاشامند سودمند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوة
جماع بکند و کاهوی بری لبن وی مانند شیاه خشخاش بود در قوة و قطع
سیلان منی کند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مایی بود
و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و چون بیاشامند و کاهو بسیار
خوردن چشم را ضعیف کند و [illegible] اوردا ولی آن بود که بعد [illegible] فوق آن [illegible]
کنند و آب را [illegible] در چشم بچکانند و ماه را [illegible] سودمند بود و مصلح آن کرفس
و نعناع بود خس الحمار شنجار است و سوفیلوس والوخلیسا نیز گویند و در الف گفته شد
خس الکلب ذنبا قوس است و گفته شود خسرو دار خولنجان است و گفته شود خشخاش
خشخاش ابیض بستانی بود بهترین وی تازه بود و [illegible] طبیعت وی سرد و تر بود
در دوم و گویند در سیوم و گویند که خشکست سودمند بود جهت سرفه گرم
و نزله سینه و نفث دم و بادها که [illegible] و [illegible] منی زیاده کند مقدار
دو درم تا [illegible] و پوست وی شکم را ببندد و آب وی شکم براند و خشخاش
سیوم بود [illegible] اندک [illegible] مصلح وی عسل بود [illegible] شکم براند مضر بود
به شش مصلح وی مصطکی بود و [illegible] از [illegible] سیوم نیز بود و چون [illegible] آن
[illegible] خشخاش [illegible] و [illegible] بهترین وی [illegible] تازه بود و طبیعت آن سرد
و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و گویند که تر است در چهارم و خاصیت
گل وی آنست که ریشهای چشم [illegible] زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند

خورد و بشراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبت و منی که از رحم آید
نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی زایل
کند و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال کردن فایده دهد و سود مند
جهت حرارت جگر و مقدار از تخم وی درمی مستعمل بود و منوم و مخدر بود و مضر بود در شش
مصلحش تخم رازیانه بود خشخاش زبد البحر منفش از وی دیس بود و بعضی آن خشخاش زبدی گویند
بر آن سبب بدین اسم میخوانند که چون زبد سفید بود و بعضی از قلما خوانند و نبات
وی و تخم وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت نزدیک بملهنک بود
خشکنجبین عسل خشکست که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون در میان
حصی طبیعت وی گرم و خشکست گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود در سیم حالتی و
بدل وی بوزن آن عسل و نیم وزن آن گزنگبین و گویند که یک وزن و نیم عسل خشک
معتدل است و گفته شود خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند خصی الثعلب
بهترین وی سطبرترین بود که فربه باشد و از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود
در اول تشنج و تمدد و فالج را بغایت نافع بود و مقوی باه بود و قایم مقام سقنقور
بود خاصه بشراب و مقدار شربتی از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب
شربتی دو مثقال آورده است و صاحب منهاج گوید مضر است و صاحب جامع
گوید شبیه است و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن بو
زیدان است و بوزن آن تخم گزر گویند و بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن تخم انجره
و گویند بوزن آن دو وزن آن تخم اسبست است خصی الکلب آن بیخی است که بعربی
خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند پیاز بود در شکل اما زرد
مایل بزردی و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی ممتلی بود و یکی سست متشنج و گویند
نوعی بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آید و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند ماده
آورد و طبیعت آن گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود و محلل ورمهای بلغمی

بود

بود و ورمهای بلغمی خورنده را نافع بود و فالج را زایل کند و گویند که چون تر بخورند
باه را زیاده کنند و اگر نوع کوچک منع آن کند بر خلاف یکدیگر خصی ابن عرس
طلبونیت و گفته اند بیونانی لیتوریطس گویند خصیة الجمل چون خشک کنند و گویند
و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصی الدیک چون خشک کنند و گویند
و بشراب بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی عقرب خصیة البحر جندبیدستر
و گفته شد خصف بپارسی خرزه گویند بارسنبد و بشیرازی هولنگ گویند
خضاض مقل کی است و گویند درخت مقل است و گفته شود خطمی بود
بهترین وی سفید بود خطمی سبز جلی بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود
دالرهوانی خوانند و بربری را شجر الفرج خوانند و بیونانی الثیا طبیعت آن سرد
و تر بود و گویند گرم بود در اعتدال و در وی ملینی بود و انضاج و ارخای و تحلیل
و روغن طلا کردن بانمز که سود مند بود و قی که در آفتاب سوخته شوند ورمهای
نرم زهر بود آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دنبلات و ورم پستان که از گرمی
بود و ورم مقعده که هم گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغابی طلا کردن نافع
بود و عرق النسا را سود مند بود از نقرس و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند
سود مند بود جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای خام و
غلیظ و عرق النسا و از نقرس خاصه و چون با شراب پخته باشند و چون با پیه
بط و مرغابی بکوبند و صمغ البطم زن بخود گیرد جهت ورم رحم و انضمام آن
بغایت سود مند بود طبیخ وی بتنهایی عمل کند و بیخ وی که با سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و تخم خواه خشک و خواه تر اگر بکوبند
و با سرکه بر بهق بمالند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی بمالند
سود مند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند منع مضرت گزندگان کنند
و اگر ورق وی با زیت اندکی ضماد کنند و بر گزندگی جانوران نافع بود و سوختگی

همین سبیل وخطمی جهت سرفه گرم سودمند بود خاصه چون به آب گرم لعاب وی
بگیرند وبا قند بیاشامند وورق وی در ضمادات ذات الجنب وریه سودمند بود
وبهمت بیخ وی چون به آب بزند مفاصل واعضای صلب نرم گرداند وورق ان که
خشک کرده باشند وبکوبند ومار آن سر بشویند ریش پاک گرداند وبیلکو وتخم وی یک
جزو وآرد استخوان خرما دو جزو بکمر که بسرشند وبر ورم دیگر ضماد کنند بتحلیل دهد
ومولف گوید بیخ خطمی جهت نقرس ضماد کردن بغایت نافع بود وصفراوی ممن
سبیل وان نوعی از خطمی است واگر یک مثقال از وی بیاشامند قولنج را سود
دهد واسنجی گوید مضر بود بریه ومصلح وی عسل است وبدل آن خبازی است وگویند که
بدل خطمی سفید نیلوفر است خطر وسمه است وگفته شود خطاف بپارسی
پرستوک گویند ودیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه نخستین وی در وقتی که ماه در افزونی
بود وشکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ ودیگری مختلف
رنگ از کم رنجی خون در پوست گوساله یا پوست ایل ببندند پیش از آنکه خاک بوی رسند
وبر بازوی مصروع بندند صرع از وی زایل شود وخوردن وی روشنائی چشم بیفزاید
واگر بسوزانند وخاکستر وی جهت خناق وهر علتی که باشد در حلق از لطافه وورم زایل
کنند واگر خاکستر وی در چشم کشند باصره را قوه دهد واگر با عسل بیامیزند ودر چشم کشند
بهتر بود واگر بنمک بسود وخشک کنند ودرم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و
ودماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتدا از نزول آب نافع سود دهد وخون
وی چون مسحوق کنند بروغن زنبق ودر ناف زن بمالند نزد یک نفس سود دهد و
این زهره در خواص آورده که بگیرند دو پرستوک یکی نر ویکی ماده وبه آتش بسوزانند ودر
شراب اندازند هر کس که آن بخورد مست شود چون وی که بخورد زن همسند چنانکه
شهوه وی زایل کنند ونیتق گوید شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی
برد مجربست وارسطاطالیس در منافع اعضای حیوانات گوید زهره پرستوک چون بدان

صمغ ۷

سعوط کنند موی سر وریش که سفید شده بهت سیاه گردد ودندان هم سیاه کند
پس خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه نشود وسرگین وی
چون بزهره گاو بیامیزند وبر موی سیاه طلا کنند بلی هنگام سفید شود خفاش
وطواط خوانند بپارسی شبپره گویند وشیرازی موش کوره شریف گوید چون بکشند
ودر زیر خاک دکان طلا کنند پیش از نمو منع رستن موی کند وچون در روغن کنجد بجوشانند
آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه که چند نوبت مکرر کنند وگویند چون بپزند و
مرق آن بیاشامند مثانه را نافع بود ودرد ورک را سود دهد وخاکستر وی روشنائی
چشم را زیاده کند وابن زهر گوید چون سر وی در ظرف محبوس کنند یا اهنین با روغن
زنبق بپزند چنانکه مهرا شود وصافی کنند وروغن بر تاره در بکرتس بمالند وفالج وقدم ورعشه
وورم دراحشا ودر بول بغایت سودمند بود ودر حصات زایل کند واگر بی استحواذ
زاید زهره وی در فرج زن بمالند در حال بزاید واین مجربست واگر دماغ در سبیل
پای بمالند باه برانگیزد واگر به آب بخوشانند تا مهرا شود ودر سوراخ قضیب نهند
بول براند واگر طبیخ وی در آب زن کنند ودر آن نشیند صاحب فالج را نافع بود
ودماغ وی اگر بسوزانند وسحق کنند ودر چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند
وسرگین وی که بر قوبا طلا کنند سود دهد ودماغ وی با آب مار در چشم کشیدن
سودمند بود جهت نزول آب چشم واگر سر وی در زیر جامه خواب پنهان کنند
وآدمی بر آن خسبند باید که نداند بخواب رود وخواب بروی شوریده گردد واگر دل وی
چنین گویند همین عمل کند واگر خون وی در برج کبوتران کنند هر چند که کبوتر بود از آنجا نرود
والفت گیرد واگر در سوراخ موش نهند همه بگریزند از آنجا خفنج خردل است
بری ودر الام صفت لسان کفه شود خلاف باسوی ادخرست وگفته شد خلاف
بپارسی بید گویند وخلاف بلخی بهرامج است وگفته شد وخلاف نوعی از صفصاف است
وصمغ وی از ورق برون آید وبهترین بیدان بود که زر شبها رسته بود وطبیعت وی

خفنج

سرد و خشک بود ثمره وی و ورق وی سرد و قابض باشند اگر بکوبند و در وی تخفیف
بود در بستن خون چون بر وی ضماد کنند سرکرده و صمغ و ورق بغایت هضم کننده
بود و خاکستر وی با سرکه ضماد بر مالند و نمله ضماد کنند زایل کند و آب وی درد سر زایل
کند و آب ورق بغایت نیکو بود جهت ماده که از گوش آید و روان شود
و ثمر وی بر ضربه که بر حدقه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن کند
و صمغ وی جهت بهق سودمند بود و آب وی سودمند بود جهت سده جگر
و مقدار آب وی بیست درم مستعمل بود و گویند که مضرست مصلح وی گلاب
بود خلیبای فتنه است یونانی کفه گویند **خل** پارسی سرکه گویند و وی مرکب
بود از جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود
طبیعت وی سرد و خشک است در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز آورد
و قطع خون رفتن از هر عضوی که باشد بکند و چون بر سر نهند درد سر را
نافع بود و در دهن مضمضه را افزونی دهد و صفرای مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن
دندان را محکم کند خاصه چون یک شب بمانی بود و بن دندان محکم کند خاصه که با گلاب
نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف تشته بدان تر کنند با اسفیداج و بر جراحات
نهند منع تورم کند و در لبها که در بدن پیدا شود از جمره و نمله و جرب و
سوختگی آتش و قوبا و آواسیر و داحس چون با بعضی ادویه موافق این جهتها
استعمال کنند بغایت نافع بود و در ریشهای بلند و خوره چون دائم بر سر گر
بر گر نشیند زایل کند و چون پشم آغشته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر
نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را و کلل
دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در
گوش چکانند کرم آن بکشد و برگزندگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدان
سرد گشته باشد بسبب پشم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع بهند بغایت

سودمند

سودمند بود جهت دفع مضرت افیون و شوکران و خانق النمر که بر ولسته بود و خون
در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت قطر کشنده و چون
بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را نافع بود و
علق که در حلق چسبیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظه کند و شکم را
خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت دهد و ماده تیز
دفع کند و چون بر وی ریزند جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود سود
دهد مر آنچه از گرمی بود دلیل سردی و آنچه از سردی بود بسبب ملطف کی
در وی بود و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه از انگور سپید گیرند
با نمک نافع بود جهت گزندگی سگ دیوانه و آنچه که مضر بود بسودا وی مزاج
و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان
خوردن وی کنند به استسقا انجامد و چون به آب و قند ممزوج کنند مضرت وی
کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام بود و قند خل العنصل پارسی
سرکه عنصل گویند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو چون بدان
مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد
ناشتا دو درم بیاشامند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود
خاصه که ریشی در وی بود و چون ناشتا بیاشامند چشم را روشن گرداند
و دندان را محکم گرداند و آواز صافی گرداند و در معده هضم دهد مصطکی را نافع بود و
و مصروع را سود دهد و لون را صاف گرداند خاصه در زمان نقاهت و درد دم
و عصب را زایل کند از دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری افزاید
صنعت آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبین پاره کنند و در ریسمان
کشان کنند و چهل روز در سایه آویزند بعد از آن یک من از آن در شش من سرکه
انگوری اندازد و شصت روز در آفتاب گذارد از اول سرطان تا آخر اسد و اگر

واکر ضروری بود درسر که بدبک سنکی جوشانند تا عسل مهرا شود و فرو کرند و
صاف کنند و بعضی کمین عسل در پانزده من سیر که تا شانزده من کنند بود در
افتاب نهند اما انچه دو ماه در افتاب بود قوة وی غالبتر خاصیت وی
بود خلال سباب است بلغه وادی قرن و بلغه اهل مدینه بسر خوانند و وی
چون سبز بود در اندرون طلع دوی صالح تر از بلح بود و انچه رسیده بود مسهل
باشد و انچه نارسیده ممسک بود
بپارسی موش کور خوانند و تنبر
انکشت بزرک وان جانوریست کور و در شب میباشد و کویند کر نیز است
ونیج نبات و اشخار منجور دود و در شب بیار و کنند تا از سوراخ بر اید و اکر خواهند
که وی را بکیرند پیاز و کندنا بر سوراخ وی کذارند که بیرون اید و وی از جمله سموم
قاتله است و ابن زهر در خواص اورده است که خون وی که در کوش وی بود
چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر زایل کند و اکر سر وی
بسوزانند و با قلقطار سحق کنند کسی را که منی کنده بود در منی وی نهند کند
منی سرد و کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندد شفا یابد و مهره استخوان کوید دماغ
چون بر دهن کل بکذارند و بر برص و بهق طلا کنند و قوبا شفا یابد و موی خرکی
از بدن بیرون اید چون بمالند نافع بود خلد ملیان خوانند و خرنقی
کویند و آن حیوانیست نزدیک بکربسه در یزد و نواحی کرمان و ولایت
ارسنال العیار خورند و بنان پزند و بهمچنان سهنامانند باقلا و عدس پزند
و خورند و در بهار چون بر تو دستهان نا پخته خورند اما دوار آورد و زبان
بزومی کرو خوانند و شیرازی موش طبعت ان سرد و خشک است و غذا
اندک و خونی بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعضا را مضر است
و بغایت نفاخ بود و چون طبخ وی بعسل یا لحنا متبعد غلطهای بد از امعا

براز

براند وحیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اکر کا د خورد مانند کرسنه
بود در فربهی و نوعی از وی هست که بزرکتر بود و ان پخته بباید خوردند
و وی را انسیله خوانند همان نوع بری بود و چون زیادت بخورند سرسام
افزاید خمر ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا
و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و بنت خوانند بهترین ان بود که قوام وی
معتدل بود و لون ان زرد و خوشبوی نه انکه ادویه در وی کنند متوسط
بود میان نوی و کهن و انرا ریحانی خوانند طبیعت ان کرم و خشک بود
در درجه دوم اما انچه سیاه بود و غلیظ دیر از معده هضم شود لیکن کوشت زیاده
کند و انچه سفید بود و رقیق غذا اندک دهد و محروری مزاج را موافق بود
و ادرار بول کند و تشنگی براند اما شراب سرخ متوسط میان سیاه و سفید
و قوه وی میانه بود در کرمی و غالب اما انچه شیرین بود غلیظ بود نفخ پیدا
کند و تشنگی براند لیکن بمثانه موافق بود و انچه در وی قبضی بود ادرار بول
زیاده کند و مصدع و مسکن بود و انچه عفص بود تشنگی بنشاند و در وی منفعت
بود و اسهال هدایاده بود و قطع سیلان مولد کند و انچه لین کند بود مضر
به اعصاب اما لذیذ طعم بود و لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید
بول براند و مصدع بود و اکر بسیار خورند مضر بود بمعده و انچه تازه بود باد
انکیز بود و دیر از معده هضم شود و بول براند بهترین ان بود که کفته شد در
اول شود و مند بود جهت شهوه کلی و رد بلغمی و غشی و شفای زهرها بود
و هضم را نیکو بود و چون بخورند تشنگی ساکن کرداند و بول براند و طبع را
نرم دارد و اکر افراط کنند در وی مضر بود و عقل را ببرد و زرا ضعیف
و جگر را ضعیف و مبطل باه بود و شهوه غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه
و ربع و سحر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجات اورد

والتهاب و اوجاع و مداواي وي بافصد باقي نكند و اگر خواهند كه مستي كمتر كند
رب غوره با تخم كرنب نقل كنند و غذا اكثر خورده با لوده قندي خورند و نيلوفر
بويند و اگر محرور مزاج بود نقل با انار مزه كنند و سيب ترش و كاهو و خيار و طلع و غذا
پيشتر از شراب خوردن آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وي شراب ازج در بسيار
كند خمير نرمي و خشكي وي بقدر تنك بود در قلت و كثرت و تازگي وي گرم بود
در دوم و كهن وي گرم و خشك بود در سيوم و در وي قوة متضاده بود مركب
از گرمي و سردي وي جهت حموضت بود و گرمي وي جهت عفونت و گرمي طبيعي
از جهت نمك دارد و در وي قوت جلا بود و جذب ماده بلغمي كند از عمق بدن لطافت
آن محلل و منضج بسيار بود خاصه دماميل چون با نمك آميزند و اگر ضماد كنند بر دختر
با ورمي كه در سبب بالو بود نافع آيد و چون معتدل بود در آب حمام نشانند و بعد از دو
ساعت ماليدن كنند و دانگي طباشير و نيم سوسي زعفران و دانگي قند در مقدار سي درم
از آن آب حل كرده بياشامند تسكين خمار كند و تشنگي بنشاند و چون خمير كنند و در آب
حل كنند و دانگ وزن آن روغن بنفشه با آن بياميزند و بدان غرغره كنند
سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب غسل كنند سودمند بود و از آن
حمامي سازند و قطره سركه بدان چكانند و بياشامند قطع اسهال كند خمان
سوزنكان است و گفته شود خمان دو نوعست بزرگ و كوچك خمان كوچك بيونانى
فاما اقطي گويند و لطيسه بدو خوانند و گفته شد در باب الف در صفت ... كه انزال
خوانند و خمان بزرگ شبوه خوانند و گفته شود قوة نم و محقق بود و مدمل و
و محلل تحليلي معتدل و قوة فاما اقطي قمر و بود و مسهل السبب رطوبتي مائي كه در وي
ليكن معده را بد بود و ورق آن چون بر نهند ترب هاي دستي مسهل بود و بلغم بود
و مره و ساق وي چون تازه بود بجوشانند همين عمل كند و اصل وي چون با شراب
بجوشانند و با طعام بخورند مستسقي را دهند نافع بود و اگر گزيده افعي گزيده بخنبد بياشامند

نعاب

۸۷

نعاب سود دهد و اگر به آب نرم و زن در آن نشينند صلابت رحم نرم گرداند و مجال
صلاح باز آورد و تخم وي كه با شراب بياشامند همين عمل كند و چون بر موي مالند سياه
گرداند و ورق وي كه چون تر بود با پوست جو بياميزند و بر ورم گرم ضماد كنند و سوختگي
آتش و گزيدگي سگ ديوانه نافع بود خمخم حجم است و گفته شد در خا
خمه و در اوراق هيكلت است و گفته شود در باب ذال كزد و خمخم اوراق گفته شود
خمايان صندل حديدي خوانند و آن حجري سياه رنگ بود و آن دو نوعست
نر و ماده از آن نر نهايت صلب بود و نرم رنگ و چون به آب سايند محك آن
زرد بود مانند زرنيخ و آنچه ماده بود صلبي آن نهايت نبود و محك آن پاك بود و اگر به
آب سايند و محك آن چون زنجفر نهايت سرخ بود و طبيعت مرد و سرد بود
و آن نوعي از آهن است بپارسي خماهن گويند و محكوك آن چون طلا كنند
بر ورم و حمره بر يرع سودمند بود و حرارت آن بنشاند و ضربان مفاصل كه داند
و مرد و اين خاصيت دارند و مرها بر موي و صفراوي خاصه نوع ماده كه تر به
ولكن در وي زياده است از محك نوع نر خنديريل نوعي از كاشني
بري بود اما نهايت تلخ بود و ابن العضد خوانند و ورق وي به كاشني صحرائي ماند
و تخم وي و گل وي و ساق وي همين عمل كند ليكن قدري گوشت بود و در وي صمغي
پيدا شود مانند مصطكي بمقدار باقلائي و قوة مانند كاشني بستاني بود اما سبب
تلخي وي كه زياده است تخفيف در وي زياده است و صمغ وي كه چون بسحق
كنند و با مره بياميزند و در خرقه ببندند بمقدار زيتوني و زن بخود بر گيرد حيض راند
و اگر نبات وي همچنان با بيخ بكوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون به
آب بگذارند با نطرون بياميزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وي بر موي زياده
كه در چشم بود بچسبانند موي زياده زايل كند و چون با شراب بياشامند
شكم ببندد و صمغ وي چون به آب كاشني حل كنند و در چشم كشند با ميل

که در چشم بود زایل کند و ستعاد هد و اگر دو درم از وی با خمر بیاشامند و بر موضع
گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب برگ وی بر نقرس طلا کنند قلع کند
ولبن وی در موی چشم همان عمل کند خندروس خالاون گویند و آن حنطه رومی
خوانند بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم و تر بود و لزج غذای وی بسیار
از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر بود و طبیعت
ببندد و معده را نیکو بود اما نفاخ بود و چون بکوبند و بر جرب ضماد کنند
قلع کند و اگر طبیخ وی حقنه کنند جهت قرحه امعا [illegible] افق خوانند و بزبان
رومی سقلیاس و ورق وی بورق [illegible] ماند نامی بود و ساق وی املس بود
و او را انبار بعضی سم خوانند [illegible] وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد شکل
بطریقه بلوط و خرنوب بود و طبیعت وی گرم و خشک است و گویند که سرد و تر بود
دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول و حیض براند و چون دو درم از وی با آب
نافع بود جهت دردهای مفاصل و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد
کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از آنکه بصوف پاره موضع مالیده باشند
و اگر مجوف کنند و روغن زیت در آنجا کنند و در آتش نهند تا جوش کند و بر شقاق
که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همین [illegible] و اگر آن روغن در گوش
چکانند درد گوش زایل کند و گرانی وی ببرد و اگر ورق وی و گل وی و بیخ آن
بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود خاصه که [illegible]
و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای بد و ورمهای [illegible]
بندند [illegible] و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود جهت
ورمهای گرم در اندام از آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف
چکانند درد دندان زایل کند و اگر بهق سفید در آفتاب [illegible] پاره بمالند نیک
و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود و اگر تخم وی و گل وی با شراب بیاشامند

بغایت

بغایت نافع بود جهت گزندگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون برقوبا طلا
کنند زایل کند و اگر بزیت بجوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان
ساکن کند و اگر سحق کنند بعسل و بر شکم مستقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی
چون تر بود بپزند و بخورند که [illegible] بخورند بر فالج [illegible] غایت نافع بود و اسفارا
هم نافع بود و لیکن بسیار وی [illegible] مصلح آن آب [illegible] بود تا غوره
خنفسا [illegible] بشیرازی خروک گویند اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
در حال درد ساکن شود و بعضی اگر سحق کنند همین عمل کند و در خواص این
زهر آورده است که خنفسی اگر در سنبل کنند مرده شود و چون باز در
سرگین کنند زنده شود و اگر سرهای خنفسی در برج کبوتران بنهند
میان کبوتران اجتماع شده شود و کبوتران متفرق نشوند و نیز گویند اگر
موی خنفسی پاره کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند
قوه باصره زیاده کند و تاریکی زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
دران ادمان کنند بفرمان خدای تعالی و این مجربست و چون سحق کنند
و با [illegible] بسرشند و بر جراحتها ضماد کنند [illegible] قطع کند و اگر خنفسا
نیم کوفته بر موضع گزندگی عقرب بندند درد زایل کند خرچنگ بهترین وی
آن بود که سرخ رنگ بود و وسط [illegible] و آن [illegible] که باز در وی [illegible]
سازد و در لب دریا وقت [illegible] کردن [illegible] در خانه باز باشند و وی از زمین یونان
خرد و زمین یونان آب گرفته است کسی آنرا بیابد الا در خانه باز [illegible]
و پاره [illegible] و آنرا [illegible] دار و خوانند و ترکی [illegible] خوانند طبیعت
وی گرم و خشک است در درجه دوم گویند در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج
زایل کند و درد گرده نافع بود و بول ببندد چون از سردی گرده و مثانه بود و صرع
و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی ببرد

مر را نافع بود و باد را بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف
کند و تحریک منی کند و سپیدان او و اگر قدری در دهان گیرند لغوطا اور دو عاقبت
جامع گوید که مردم از وی اگر سحق کنند و بر سر چهار سر دکا و حکایت دندانها بدانها مبتلا
در فو بیاه نقاعات سودمند بود و مجرب و از خواص وی یکی آنست که مرد کبد
و کاسه که بود ملس گردان بگردد و جهت معده و جگر سرد تر خاصه نافع بود
و قوه اعضای باطنه دهد و گویند که مضر است بدل مصلح وی کثیرا بود و جرها
جرب و صاحب تقویم گوید که مضر است بحجاب سینه و مصلح وی صندل
و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل بود و اسحق بن عمران گوید که بدل وی
دارچینی بود خولان حضض است و گفته اند خوخ بپارسی شفتالو گویند
و بهترین او بود که استخوان اسهل از وی جدا گردد و وی تر بود و دیر هضم شود
و آن نوع را الو گویند از معده در نگذرد و آنچه صلب بود و استخوان او بگوشت
چسبیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر
درجه دوم و گویند مرخی معده بود و ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه
عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک
بود بحر ساعت و طبیخ آن بیاشامند قطع سیلان فضول از معده کند
و شکم از آن خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود زودتر رسیده اشتهای فضول
از معده کند طعام باز دهد کند و مزاجهای گرم و خشک را آنا زیاده کند و صفرای
محرق را نافع و حرارت تشنگی را زایل کند و فساد وی خون فساد زرد آلو
بود و لذیذتر از وی بود اما غذای وی غلیظتر از غذای وی بود و از رطوبت وی زود
متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربی خورند
به عسل یا به شراب ریحانی و اگر ورق آن با تنها آن بکوبند و آب آن را بیاشامند حب
القرع و کرمها بکشند خوخ ارقع گویند ساوج هندیست و گفته شود خوخ فلیق است

فاقلیا

و ختم : ملک

فاقلیا است و گویند که آن هیل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود خون
سیاوشان دم الاخوین است و گفته شد در الف در ابداع و در دال گفته شود صفت
آن خر زهره دفلی است و گفته شود خوص ورق مقل است و نخل و نارجیل و امثال آن
خوانند ختم الملک طین مختوم است و گفته شود خیار قند خوانند شیرازی خیار
بالنگ و بپارسی بادرنگ گویند و صاحب منهاج گوید لطیفتر از خیار بود و در
وی اندک قبضی بود و اسحق بن عمران گوید سرد و تر و ثقیلتر بود و غلیظتر از خیار
طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهت تبهای محرق و بول براند و تشنگی
بنشاند و بهر داحتهای مجروری بود و آب چون بگیرند سی مثقال با چهل و پنج مثقال
باده در هم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار صفرا بود و از خوردن وی غلطی متولد
شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی آب وی
بود و موافق معده و جگر گرم بود و عافقی گوید آب وی لطیفتر بود از آب
خیار زه و دیر هضم شود لعاب سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و معده
و خاصره را مضر بود مصلح وی عسل بود یا مویز با جوارشی که نانخواه و کندر در وی
بود اما آنچه لیسر که پروزند لعاب سودمند بود و حرارت بنشاند اما در معده دیر
ماند و اولی آن بود که بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند کشکاب و آش عوزه و
امثال آن با مرکه بعد از سفیدباج خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار
درم چون زن بیاشامد دشخواری زادن بر وی آسان گردد خیار شنبر خیار
حب القطن است و گفته شد خیار شنبر بپارسی خیار چنبر گویند و آن سیدر
که سطبر و سیاه و رسیده بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که در روغن
کرخ هند که مستعمل کنند از قلم بروی آورند و استعمال کنند طبیعت آن معتدل
بود در حرارت و برودت و گویند که سرد است و محلل و ملین بود جهت ورمهای
گرم نافع بود که حب با خاصه در حلق بود و بدان غرغره کنند و با آب کشنیز و لعاب

بزرقطونا خناق را نافع بود و غرغره کردن وطلا کردن بر نقرس و ورمهای سرد و مفاصل
سود دهد و زردی جگر را نافع بود و پاک کرداند و چون با تربد هندی بیاشامند
مسهل مره سوداوی بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با
آب کاسنی و عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و درد جگر گرم را بغایت نافع بود
خاصه که به آب کشوث اضافه کنند و اسهال آن بی زحمت و اذیت بود و باحذر
که اگر زن آبستن بخورد بچه زیان دهد بلکه مصلح وی بود و زادن بر وی سهل
کرداند و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم کرداند و سینه و شربتی از وی پنج درم تا پانزده
درم و اگر بوسیده بود قولنج بگشاید و اسهال وی بقوه جاذبه کند و گویند بلو خت
و هرکس که امعای او ضعیف بود اولی آن که پیش از استعمال بروغن بادام
چرب کنند زیرا که زبرست و تیز بود و کهستی گوید که مضر است بشش مصلحان آب عناب
بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح وی انیسون
و مصطکی بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن تخم خطمی بود و سه وزن او
مویز منقی بود و قیدری زربد خیری انواع است یک نوع سپید است و
آنرا بپارسی خیری خطایی خوانند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری زردی خوانند
و صفت رنگ خوانند و یک نوع سفید است و یک نوع سرخ و آن بری بود
و آنرا خزامی است و گفته‌اند و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود
و آنرا خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفره خوانند طبیعت
آن گرم بود و گویند که گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن
گل وی محلل بادهای غلیظ بود و از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود
و گل وی چون خشک بود قوه وی زیاده بود و از نزد طبیخ وی حیض براند
و ورم رحم را سود دهد و چون در آن بنشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد
و اگر بیاشامند همین بچه بود بسبب حرارتی که در وی هست و قوه گل وی

وتخم

وتخم یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و باد معده
و امعا را نافع بود و فواق را سود مند بود و اگر با شراب که بخورد بر کنند بچه زنده
تباه کرداند و بچه مرده بیرون آورد اما تخم وی در قوه مانند اشنان بود
لیکن غلیظتر بود و طبیعت زمین نزدیک بود و برگ چون خشک کرده با نمک
بر سر زخم سخت بند ضماد کنند نافع بود و گلند از وی بر نقرس و ورمی که در
مفاصل بند شود و به غایت صلب بود چون ضماد کنند سود مند بود و طبیخ
وی ... که در ... ازا نافع و گل وی که چون در موم و روغن کنند شقاق
معده و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و خیری سیاه
که آنرا خیری خطایی خوانند طبیعتش معتدل و نافع بود جهت بادی که در سر بود و
نوع سرخ منفعت آن در صفت خزامی گفته شد اما در انواع دیگر چندان
منفعتی که توان ذکر کرد و مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم
کرده باشند و صاحب تقویم گوید بوییدن آن مصدع آن بود و مصلح آن
روغن گل و سرکه بود خیربوا بپارسی خیری گویند و آن حجازی است و
گفته شد و قدیم الملک خیربوا اسیل بوا خوانند و هال بوا گویند بهترین آن
تازه فربه بود و رازی گوید در قوه مانند قرنفل بود و لطیفتر از قافله بود طبیعت
وی گرم و خشک بود در سوم معده و جگر را نافع بود و جهت معده نیکوتر
از قافله گویند و قی بنشاند و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید که معده را از
اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند و ... نافع بود و جهت صداع
سرد خاصه که در دماغ و قوه سر ... و از ... سوک گوید جهت ... که در
همه بدن بود بغایت نافع بود و چون یک جزو از وی و یک جزو ... و یک جزو
تخم ترب کوفته و بیخته با عسل ترشند و طلا کنند و گویند وی مضر بود به
احشای محرور و مصلح آن کشنیزه تخم خرفه بود با سکنجبین و ...

بلدی
الاجی خوانند خیزران اسپس بری است و گفته شد صنعت اسپس بنگه در الف و
صنعت اسپس برلت که آن متورد اسفرم خوانند و در میم گفته شود انشاء
الثامن فی الدال دارنج دبر حب الراس است و گفته شد در الجیم ابرنج
دارنج افروز رنگ سبز گویند شیرازی انکلک گویند و از کوه گیلویه آورند از ولایت
فارس است خرد و در نسخ موضع دیگر نبات است طبیعت وی گرم است و
معتدل بود در تری و خشکی منی افزاید و شهوة جماع انگیزد دادی چینی است مانند
چوب ارکنر و دراز تر و بطعم تلخ بود طبیعتش گرم و خشک است در دوم بهترین
وی آنست که سرخ رنگ بود و بوی خوشبوی و تازه بود وی فالج را نافع بود و بلغم خراب
از تری نگاه دارد و قلع تصلبات بود و شکم ببندد و درد مقعد را نافع
نافع بود و اسهالهای از اخون در طبیخ ان نشیند و اگر دو درم از وی بکوبند
و در شربت خرب کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها
بکند و اگر در طبیخ وی نشیند مقعد و رحم که بیرون آمده باشد باز بجای خود
رود و صحت یابد و اگر بعسل سرشته و لعوق کنند گرفتهای بزرگ و کوچک را بگشاید
و بسیار خوردن وی تشنه کند مضر بود مرا و اهی وی بقی و اسهال و شربت تازه و خرما تر
جرب کنند صاحب تقویم گوید بشنود و آدرو و بکشد داد اورد مصلح آن خمیره [illegible]
بود با بلیله و قند و بدل وی در صلابة چهار دانگ وزن آن مادام و نیم وزن آن
اسهال بود مگر در استسقا تا بدانکه اسهال مستعمل دادی ادمی هو فارنفولست و گفته شود
دارشیشعان قند و ل خوانند و بزبان بربری ارویی و بلفظ دیگر اسقلانوس و آن درخت
سیطو و فارناکیت و در پوست وی حمرا و قتی و در گل وی مدتی و در حرب وی
عفونتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل است هندیست و گویند که سنبل و [illegible] و آن
خلاف است آنچه محقق است پوست وی مانند قرفه بود و بشکل [illegible] خیلی از وی سطبر
بود و بلون سرخی بغایت بود و مانند خزان بهترین آن بود که گران وزن بود و آنچه

بسرخی

بسرخی مایل بود و چون بوسند بارکنی بلون خون بود و خوشبوی و سطبر بود و در
طعم وی اندک تلخی باشد و نوعی از دارشیشعان بود که املس باشد و با آن
بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی نداشته باشد طبیعت وی گرم است
در اول و خشک در دوم و گویند که سرد است و محلل ریاح بود مصلح وی عفونت
و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیاشامند و چون به شراب
بزند و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند و در پیش هر که در دهن باشد و دندان را
نگاه دارد و استرخاء عصب را بغایت نافع بود و اگر در ادویه فرزجه کنند بچه
بیندازد و عسر البول را نافع بود و رطوبات غلیظه را نشف کند مقدار مستعمل
وی یکدرم بود تا دو درم و سودمند بود جهت نفخ معده و چون سحق کنند و
بروغن خیری سرشند و در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و بسرکه سرشند
و بر دندان نهند درد ساکن گرداند و جالینوس گوید عفونات و نزلات و سودا
سوداوی را نافع بود معده را پاک گرداند و اسیخی گوید مضر بود بجگر و صلاح وی
بدوقو کنند صاحب تقویم گوید مضعف اعصاب بود مصلح وی صمغ عربی و کتیرا
بود بدل وی بفورس گوید در سودمندی استرخای عصب بود مصلح
وی صمغ عربی بود و کتیرا بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و نیم وزن آن
دارچینی بود و سابور گوید بدل آن کبابه است دار فلفل جالینوس گوید
بهار فلفل سفید است و گویند که درخت وی غیر درخت فلفل است بعضی بهترین
وی آنست که سطبر بود و بطعم فلفل بود طبیعت وی گرم و خشک است در
سوم و گویند که خشک است در دوم و گویند که تر است در اول محلل بود و
ورمهای سرد زایل کند و چون در میان جگر زند بریان کنند تار [illegible] و
سنگوری زایل کند و هضم طعام کند و قوه معده دهد و باه را زیاده کند و قائم
مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران خوردن آن بار و غن طلا کردن نافع بود و

و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و
و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و فالج را نافع بود و روفس گوید که قوة [illegible]
و شهوة زیاده کند و اندروماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی
افعی و صرع را نیز مفید بود مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح
و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
صندل و کلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و گویند که بوزن آن
زنجبیل و بوزن آن زرنباد دارچینی بهترین وی سیلانی بود خوشبوی تیز
و تیز طعم و در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
و گویند که در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت بود
مصلح عفونت بود و زکام را نافع بود و خوردن وی و تحلل کردن تاریکی چشم
زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیت است و چون با مصطکی بزند و
آب آن بیاشامند فواق زایل کند و مفرح قلب بود و بادها بشکند و [illegible]
آورد و [illegible] را پاک گرداند و سده جگر بگشاید و قوة معده دهد و استسقا را
نافع بود و در چشم بار زده تخم مرغ سودمند بود و زهرهای گزندگان را نافع
بود و بر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون مسحوق
کنند و [illegible] بر قوبا طلا کردن نافع بود و چون بر کلف مالند با عسل [illegible]
بود و سرفه کهن را سودمند بود و در گرده عسر البول را نافع بود و از خواص
آن بود که گویند و با شراب [illegible] و قرص سازند و در سایه خشک کنند
قوة وی تا ده سال بماند و بقراط گوید قوة انسان را نگاه دارد چندانکه در حیات
باشد و ذهن تیز گرداند و جالینوس گوید معده و دماغ از فضول پاک گرداند
و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید در چشم بار کشیدن [illegible] کند و حیض براند و
گزندگی را نافع بود و مثانه را قوة دهد و [illegible] را نافع بود و روفس گوید که قوه

وبهمزغا

و اسیر خار عقله را سودمند بود و روفس گوید یرقان را نافع بود و صرع [illegible]
برد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی [illegible]
و گویند که مضر بود بسپرز و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن
بوزن آن و نیم وزن آن کبابه بود [illegible] و گویند بدل آن کبابه بود
[illegible] گوید بدل وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی بوزن آن
اسهل بود و روغن دارچینی [illegible] را بغایت نافع بود دار [illegible] نوعی
از [illegible] است و گفته شود [illegible] نقم است و گفته شد دار رومی
[illegible] و گفته شود [illegible] خوانند و آن دانه ایست بشکل زرشک و
دانه مورد و عطاران شیراز آنرا [illegible] خوانند و چون بشکنند [illegible] سفید
در میان وی بود بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی [illegible] بود و
لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج دیسقوریدوس گوید گرم و تر بود و
محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهای
و [illegible] ضماد کنند نافع بود و چون با زرنیخ و موم خلط کنند و
اجزاء وی مساوی بر ورم [illegible] گوش نهند و مجموع ورمها را نافع بود و اگر
با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با بوره بر سپرز نهند
بگدازاند و بلغم و عرق النسا را و نقرس نافع بود و چون نیم درم از وی
مستعمل کنند جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن کند و روفس گوید [illegible]
اعضا بگدازاند و قوة اعضا دهد و رطوبت زایل کند و فرفوریوس گوید محلل
اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده باشد [illegible] مضر بود بقلب و از
خوردن وی قی [illegible] و مغص آورد و دوار [illegible] بود [illegible]
و عطش کند و خفقان کند و سکنجبین بیاشامند و گویند که مصلح وی [illegible] و

و کاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی ماقرقرحا بود و در تحلیل ورم حار صلب
چهار دانگ وزن خوردن و نیم وزن آن اسهال دهد بپارسی دوشاب
خرمایی گویند و بهترین آن بصری بود که از آسیا خراشند و آن آتش ندیده
باشد و آنچه از رطب گیرند دوشاب خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و کلف
زایل کند و خون با فضل و تنگ بدان تا ماند طبع را نرم دارد و مضر او بجگر
لیکن غلیظ و خونی مکرر از وی متولد شود مصلح وی خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین
ساده و مغز بادام خوردن دوار دوار و بیدان گویند و گفته شود دراج
فرعت و گفته شود دباب سنتر است و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان
گویند و مرغ خانگی گویند طبیعت وی معتدل بود در گرمی و دماغ را زیاده کند
و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از دماغ رفتن
بود بکند و آواز صافی کند و گزندگی جانوران پلید را نافع بود و چون بشکافند
بیخان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زیان بدل کنند نهایت سود دارد
و منع سرایت سم کند و مرغ غذای نیک کند و تا ماندگار اماه خوردن وی
بکند و خنده او در ریاضت ولد و اولی آن بود که بعد از تناول وی سکنجبین بخورد
و دماغ وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و شرف گوهران مرغ فربه ماکه
تر مدهند اگر تخمه شود کسی را اگر سرفه خشک داشته باشند خون بخورد زایل
شود و اگر مرغ سخت خشک دار فربه کنند دوازده روز بعد از آن بکشند و پیه
وی برون آورند مجذوم در اعضای خود بمالد سودمند بود و اگر کسی که مالیخولیا بر
سودا وی گذشته باشد طلا کنند نهایت نافع بود و بهتر خاصه که سه نوبت
ربانی طلا کنند و چون فرق مرغ پیه دار بیاشامند کسی که لون وی زرد بود که علت
آن معلوم نباشد هفت روز هر روز یک مرغ با آن خوارش بخورد لون وی
بکمال صحت رود نهایت کمال رسد دجاج روفس گویند فاضلترین مرغ

ایر

93

بری بود و بعد از وی سنجور و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و فرخ
الحمام و در تابستان و فواخت و طبیعت آن گرم است و خشک دخیر بیابات
و گفته شود دخن بپارسی ارزن گویند و به شیرازی الم گویند و آن نوعی
از جاورس است طبعش سرد و خشک بود در دوم و گویند در سوم و گویند که
شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر با شیر تازه بپزند خشکی وی کمتر بود
و غذا بسیار دهد لیکن سنگ گرده پیدا کند مصلح وی قند بود و سویق وی قطع
اسهال که از صفرا بود بکند و شیخ گوید مضرست بکشش مصلح وی مصطکی
بود و شاور گوید بدل آن برنجست دخان بپارسی دود گویند مجموع دخانها
مجفف بود و در وی اندک لطافتی باری بود و لطیفترین دخانها بود دخان
قطران نیز رفت پس میعه بعد از آن من بعد از آن کندر و دخان کندر در دواها
جهت ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آن قرحه را پاک گرداند و
گوشت رویاند و در کحلها استعمال کنند جهت منع موی زیاده در چشم مرود بر
و دخان لطیم سودمند جهت رطوبت که در چشم بود بی اگر مدود دخان
فوار گرم بود قطع سیل کند و شناس حمرا آمیزد دراج گوشت وی
معتدلتر بود از فسنج و فاخته و فاضلتر و لطیفتر و خشکتر از گوشت بود و برج
و حرارت کم و منی افزاید و شکم ببندد و دماغ و فهم زیاده کند و مصلح اهل آن
و دراج بشیرازی کبک گر خوانند در اقس و در افرنجی گویند لغة اهل شام
خرج است و گفته شود دراج لحم بهترین وی در روی شراب کهن بود طبعش
گرم و خشک بود محلل اورام بود و کلف و غش را زایل کند و اثرها که بر روی
پیدا شود مانند عدس چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز دو بار آن
بشویند روی را پاک گرداند و طلا دهد در ... حل در دبی سرکه چون خشک کنند و
بسوزانند مانند زمان البیحه شود و باد ردی که گواری بو کنند و بر آتش نهند

از غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته
و وی محرق و معفن و مسخن و مجفف بود و گوشت زیاده که در ریشها بود
بخورد و با زرنیخ سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی یا با
بنفسج بیامیزند و بر موی مالند و بگذارند تا رها کنند موی را سترده کند و آنچه رسته
بود باز نرویاند و میل و ریشهای آن برد و ناسور چشم و سیلان رطوبت
از آن باز کند و چون ضماد کنند در شقاق شکم و بر سر ریشها قطع خون کند
و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر زهار ضماد کنند حیض
باز دارد و مسکن ورمهای گرم بود. دردنج صاحب منهاج گوید دو نوع است
فارسی و رومی بهترین آن رومیست و آن دردنج عقربی خوانند از بهر آنکه شکل
عقربست و صاحب جامع گوید که در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد و طعم
گرم و خشک است در سیوم و تمیمی گوید گرم و خشک است در دوم بادها بشکند و گزندگی
جانوران زهردار را نافع بود و درد چشم که از سردی بود سود دهد و خفقان که از
زایل کند و بادهای غلیظ که از سردی در معده بود و امعاء و رحم لطیف گرداند و
تحلیل دهد و گزندگی عقرب و رتیلا را بخور ضماد کردن و سحیقان خوردن
نافع بود در غایت و تقویت دل دهد و مفرح و تریاق همه زهرها بود و مقوی
دل و اولی آن بود که بشراب ... ممزوج کنند که سحق ... وی کم شود
جهت خفقان با قدری کافور کنند بغایت نافع بود و خاصیت باقی بماند
و کیفیت وی ... کند و ابن زهر در خواص آورده است که چون قطعه از وی
در میان خانه آویزند طاعون در آنجا نشود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی بوی
ببندند و از مردی زن حامله آویزند و بر آنچه دارد از همه آفتی محفوظ
ماند و اگر دشخوار زاید زادن بروی سهل گردد و زود نزاید و اگر ...
بروی ... ریسمان ... باشند و ... وی سوراخ کرده باشند مر ...

ایمن

ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است
و شقیان اندلسی گوید که منضج جگر و معده بود و مهضم طعام کند و سودمند
بود جهت ماخولیای امعایی و تحلیل نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل
از وی یک درم بود و مسیحی گوید و همو گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی رازیانه و قند
بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها که در جسم پیدا شود تودری
زرنباد و دو دانگ وزن وی قاقله و ستانور گوید بدل وی قاقله و خالود
و گوید بدل وی دو وزن وی سورنجان بود. دروقیقوا از جمله مخدرات بود و نبات
وی در درخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود و تنگ تر و نعناعش
خشن بود و گل وی ... بود و تخم وی بمقدار از وی کرسنه کوچک
بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود و
سطبری انگشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزرالبنج بود و تفاح و
خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود و غثیان
سخت و فواق و مغص آورد و اسهال خون و غشی و سبات کننده
بود و از چهار روز تا هفت روز مداوای آن کس که آن خورده باشد
قی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزرالبنج گفته شد
دردار شجرة البق خوانند و بفارسی درخت پشه خوانند و بشیرازی سفیدار
و بسمرقندی گل گرم و صعدیان ... و در اندلس شجرالبق و در بخارا ...
و غرب نوعی از اوست و صفت غرب گفته شود اما ورق دردار از روی قبض
بود و خلاف ... و پوست وی قابض تر از ورق وی و طبیخ اصل وی چون
بر استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و پوست سطبر وی کم مثقال با ب
... بیامیزند و با سرکه بیاشامند یا شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون
سحق کنند با سرکه ... شند و بمالند سودمند بود و پوست وی چون

بجراحت بخشد بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بر ریشند و بر برص طلا
کنند زایل کند و بیخ وی که بر آتش نهند و بسوزد در رطوبتی که از وی بیرون آید گرم
در گوش چکانند کری که در بخوری حادث شده باشد زایل کند و عصاره
ورق وی که در گوش چکانند نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر بعسل بیامیزند
و در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبت تر وی چون بر روی مالند جلا
تمام دهد و پسیح گویند ورق وی تر سرد و خشک بود در درجه اول و در ثمرة العلوم
و گفته شود در دبار پس دود و مطارس نیز خوانند و معنی آن بلوطی بود بکسر حبش
بلوط و آن خربست که بر درخت کهن بسته شود مانند حبش و آن کوکثر
بود و در حلاوتی بود با اندک تری و تلخی اما اصل وی با وجود سستی و تری
و تلخی منقبض بود و قابض بود و معفن و در غایت حرارة بود و چون بکوبند بیخ
بستیمان بر موی ضماد کنند موی بستردد فالج ولقوه را سودمند بود
در داب گفته شود است و گفته شود در ابیج دود و مطارس نیز خوانند
و معنی آن بلوطی بود گویند بعضی ست و گویند نوعی از لبلابست و این صحیح است
و صفت هر دو گفته شود دستنبویه بلغة اهل شام شمام خوانند و بپارسی دستنبویه
از نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و از مان بدان نمودن دماغ را گرم کند
و سده وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و گوشت وی لطیف الهضم بود
و بوییدن وی سودمند و اگر خشک کنند و در وی بدان بشویند با شکر دار
و جلا دهد دفلی خربست و آن دو نوعست بری و نهری و آن دو نوع را سم
الحمار خوانند بپارسی خرزهره و بشیرازی خرمره نهرین و وی سنیر برگ دارد
بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود در رنگ و تخم وی صلب بود
و طبیعتش گرم و خشک است در سوم و گویند که خشکی وی در دوم بود و گویند
در اول بغایت محلل بود و خاصیتش آنست که اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند

فیل

قیل را بغتش و ارضه کند و وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد
پشت و زانو ضماد کردن خاصه که چون ورق نرمند و با مانند مرهم بور ورمهای صلب نهند
بگدازاند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب و حکه طلا کنند سودمند
بود و چون بشراب و سداب بجوشانند و بیاشامند سودمند بود جهت گزیدگی
جانوران زهردار مفید است استعمال از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و در
فقاح وی دو درم قتل سم حیوانات بود و از آدمی و سگ و اسب و خر و اشتر و غیر
جمیع حیوانات و آنچه منعف بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دفلی در آب
خیسانند و از آن آب آن بز ادهن گشنده بود و اندکی از وی کرب آورد
و سختی باد در شکم پیدا کند که دفلی در وی رسته باشد بد بود و فقاح وی بغایت
معطر بود و دو ورق چون با آب برند و بپالانید و بهر یک من نیم رطل زیت کهن
بر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن نیم رطل موم
سفید بر آن روغن نهند تا بسته مرهم شود و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت
مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بکوبند و بر آن ریشها افشانند خشک گرداند
و مداوای کسی که دفلی خورده باشد با شیرهای حرب و حسیها و لعابهای بزر قطونا
در روغن گل و کتیرا و نیم شیرین کنند و وی شش را ریش کنند و حوالی آن بجهت مفید بود
و همچنین انجیر بعسل و قند و جلاب ها و جلاب و رب عنب یعنی دوشاب انگوری
دقطامانون اضافه جرها کنند دقامانون مسلطرا متبع است و گفته شود دقاق در
صفت کندر گفته شود دلب بپارسی چنار گویند و بشیرازی چنار بوست
و پوست وی و جوز وی بغایت خشک بود در درجه اول سرد بود و چوب
وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب تر برند و چشم ضماد کنند
آب رفتن چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در زانو باشد سود
دهد و اگر تنک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و سوختگی

آتش را سود دهد و پوست وی که بکسر که بپزند و دندان مضمضه کنند نافع بود جهت
درد دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهت برص نافع بود و طبیخ و ذرقنی
جهت درد چشم نافع بود و خاکستر وی جهت رگهای چرکین زایل کند و تخم ور
چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با بیه بر سوختگی
آتش نهند نافع بود و غباری که بر ورق وی نشسته باشد بغایت مضر بود
بحواس و شش و آواز باید که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح
آن عود بود و باقیه فه بادارحنی و چون آن بر گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود
و پوست وی که بسوزانند جلای تمام دهد ناخنی که برص را شفا دهد و چون ورق
و تخم وی بخورند کشنده در خانه حنفیا کرزند دلبوث نوعی از سوسن بریست و آن معروف
بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که ورق وی مانند سیف است
و بر شکل ورق ارسیا بود اما ورق ارسیا باریکتر بود و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک گز
بود و گل وی سرخ بود و براسقرا ماسون خوانند و بعضی باغاربون خوانند
و سقیون نیز خوانند و اصل مانند دو پیاز کوچک بود که بر یکدیگر نهند آنکه درشت بود
لاغر بود و بالایی وی فربه بود و در وی قوة جاذبه بود و ملطف و محلل بود
و در بغداد آن بیخ را با فوح خوانند و زنان بغداد جهت فربهی مستعمل کنند و جهت
جلای روی بدان بشویند و بغایت نیکو کرده اند در بغداد بسیار بود و از آن
بها و بیخ بالایی وی چون بخورد بر گزند حیض براند و چون با شراب بیاشامند بول
شهوت جماع برانگیزاند و بیخ زیرین وی چون زنان بیاشامند قطع شهوت آن
بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی بیاشامند بول بسیار آید خشک گرداند و این
مجرب است و اگر خشک کنند بیخ وی هر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند
همین عمل کند دیگر بر کل است و چون گل زرد تخم وی حاصل شود مانند تخم کل

سرخ

96

٩٦

سرخ رنگ چون پخته شود و در طعم وی شیرینی بود و در شام به غرف الدیک
خوانند دلینس نوعی از صدف کوچک بود که همچنان خام نمک سود می خورند
و در صاد کفته شود دلق صاحب منهاج گوید فراء وی مانند سمور بود و در میم
ماهی و باسی گوید و گرمی وی کمتر از سمور بود و پوست معتدل بود و از بهر
آنکه طبیعت حیوان وی گرم و تر است دلفین ماهی بزرگست سیاه رنگ و
سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد اثرا خر البحر خوانند و در چون جوک
ماهی خوانند گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازانند در حنظل که تخم وی
بیرون کرده باشند و در آن بجوشانند و در گوش چکانند کری کهن شده
و کری نو زایل کند گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت
وی مانند گوشت حیوانات آبی بود در غلظ و دیر هضم و تولید سودا و کیموس
بد و دندان وی چون بر کودک آویزند نترسد و چون پیه وی بخورند درد
مفاصل سودمند بود دماغ بهترین مغزها مغز مرغان بود خاصه کوهی و بهترین مغز
مواشی مغز بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح بود که زهر خورده باشند
ناگزیده و مار گزیده باشد و بقراط گوید که مجموع مغزها سرد و تر بود و خفی سرد و
لزج و غلیظ خلط از وی متولد شود و چون هضم شود مرن را فربه کند و دود
باغ را زیاده کند و مرطب کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها
سرد و معنی بود و نزدیک هضم شدن و در معده مالیده شود و قی آورد و سلکم زم
ل
کند و آنچه بریان کرده بود دیر از معده بگذرد و از آنچه رسیده بود و مصلح دیگر
والدجاج
نعناع بود و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه دماغ الدیک قال مغز خروس
و مرغ چون بخورند بگزندگی مار و دو نافع بود و چون بکرد اسباب کشند و مقدار
باقلایی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ خانه که از حجب دماغ
روانه بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک و با سرکه بیاشامند مرغ را بغایت مفید

الخفاش

بود دماغ البط مغز بط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک و
بسرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود دماغ الخیل مغز اسپ محرق و معفن
بود دماغ الخفاش مغز شپره چون با عسل در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود
و ماکیان روشنائی چشم افزاید و مغز وی تازه چون بر کف پای مالند باه را برانگیزاند
دم الاخوین سیاوشان خوانند و ایدع و دم التنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان
گویند و بعربی قاطر الدم خوانند و مولف گوید آن سه نوعست حکیده و خشتی
و بزانی بهترین آن حکیده بود صافی قطعها چرب در روی بود و طبیعت وی سرد
و خشک است ذو قابض بود و خشک و شیخ گوید سردی وی در سیوم بود و بوحنا
گوید گرمست در اول و خشکست تا دوم منفعت وی آنست که قوت معده و جگر
بدهد و شقاق مقعد را و سحج و امعا را بغایت مفید بود و قطع خون رفتن از
هر موضع که باشد و منع ورم از وی بروی و زرده [illegible] بیاشامند [illegible]
ببندد و سحج را نافع بود و درد و ... چشم قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را سود
مند بود و [illegible] گوید [illegible] لبها و دلها و [illegible] را نافع بود خون بدان [illegible] و
جالینوس گوید گوشت بر جراحتهای که در امعا بود و قطع [illegible] بود [illegible]
در بود و مصلح وی صمغ عربی بود و اکثرا و بدل در فعل کاهو بود و عصاره کاهو و گویند
حصی الحمار و مولف گوید [illegible] صمغ [illegible] بود و از خرزه سقوطره خرد و ایچه
حکیده بود دو نوع دیگر از [illegible] ستان خرد از موضع دیگر دم خون گرم در
بود و [illegible] سود دم [illegible] بجای خود دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود
جهت بهق و کلف خون گرم بر آن طلا کنند منفعت ورمهای گرم بود در و در
و چون به آتش بریان [illegible] قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن کنند و خون
با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون
بریان کنند سودمند بود به اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس

خون

97

خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل ضماد کنند دم السلحفاة
خون سنگ پشت آبی بری بود چون بیاشامند صرع را سود دهد
دم الانسان خون آدمی که خون رفتنی که حجامت کنند بگیرند و بار [illegible]
[illegible] و سداب و عسل طلا کنند بر [illegible] که بر اعضا باشد خاصه در ساق
و رگها که آب از وی روان باشد بصلاح آورد دم الوزغ بپارسی خون کنه
گویند خون در میان [illegible] اسکنند [illegible] زود آورد و این از خواص است دم
البقر خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند خون ببندد دم الحلم دم القراد
کرکفه باشد منع موی زیاده که در چشم بود بکنند و [illegible] و بر موضع آن
طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن موی دم الورشان و الحمام والسفین
والدراج خون کبوتر و ورشان که بپارسی کبار گویند و خون [illegible] که بپارسی
بو تیمار گویند و خون مرغ خانگی و بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند و آن گرم
بود جهت منع ورمها که تولد کند از سقطه و غیره نافع بود و جهت جرا
حتهای چشم در چشم چکانند سودمند بود خاصه خون که از بالای وی گیرند و فاخته
و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند دم الثور خون گاو نر چون تازه
از جمله سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و موی بر سر
زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و بدان خاییدن و خناق رسد
و کزاز آورد و مداوای به اسهال و حقنه کنند و فی در [illegible] ناک بود که خناق آورد
و بعد از حقنه مسهل ادویها که نافع بود جهت [illegible] خون مانند [illegible]
و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه [illegible] دهند و
خاکستر و تخم کرنب و عصاره او [illegible] و علامات [illegible] وی آنست که در روی
مانند زعفران [illegible] بیرون آید و علاج آن بود که بر معده [illegible] وی آرد چون با
ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی [illegible] در ورمهای صلب [illegible]

ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع که بپارسی بک گویند بهترین آن خون ضفدع
زرد و سبز بود منع موی رستن کند و موی زیاده که در چشم بکنند و بدان موضع طلا
کنند نروید خاصه ضفدع سبز و گویند که چون بسوزانند و خاکستر وی در بینی دمند
خون رفتن باز دارد و علی بن العباس مجوسی گوید چون طلا کنند و بر دندان
برویاند و غیر آن گویند که ضفدع خون وی چون بر دندان نهند بیفکند دندان را و
این مجربست دم الحرباء خون آفتاب پرست که آن نوعی از عظایه است منع موی
زیاده که در چشم بود بکند و چون بکشند و بر موضع آن طلا کنند دم الخفاش
چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ گردد دم الحجل
گویند که مسکن وجع نقرس بود و چون بر روی چکانند و بر حمره بمالند نافع بود و چون
زن بخود برگیرد منع آبستنی کند دم الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود جهت
گزندگی وی و جهت سم سهام ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی زیاده که
در چشم بود بکند و جالینوس گوید در وغیت دم الدب خون خرس چون گرم باشد
بر ورمها نهند زود پخته گرداند و ابن زهر در خواص آورده که خون وی که از چشم بکنند
بعد از آن که موی زیاده کنده باشند دیگر نروید و شریف گوید که خون وی چون دیوانه
خورد نافع بود دم الورل خون آنان که در چشم بکشند قوه باصره دهد و آن
نوعی از عظایه اند ضعف جردون و ورک گفته شود دم البوم خون بوم سودمند بود جهت
ربو و سنجیدن مرق و گوشت وی دم التیس خون نر بز بود که بشیرازی دگه گویند بهترین
آن بود که از نر کوهی گیرند چهار ساله و وقتی گیرند و در دیگ رها کنند که سر خشک شود بعد از
آن قرصها سازند و رها کنند که خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم نبود
و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ گرده و مثانه درمی از وی در کاسه
شراب حل کنند و بیاشامند با درات کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود و سنگ
گرده بریزاند عجایب و این از جمله مجربات است چون بر نقرس و ورمها طلا کنند نضج دهد

بزرین

دم

دم المعز خون بز ماده با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و چون بر بهان
کنند سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه چون با شراب بیاشامند دم الحمل
خون بره گویند سودمند بود بخاصیت صرع دم الفاره خون موش چون بر ثالیل
و مسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی بالطبع
و قطعا فرق نتوان کرد ولیکن که آدمی خوار بود دم الدیوک و الدجاج خون خروس
و مرغ سودمند بود جهت خونی که از غشای دماغ بود بچکند دم [illegible] خون خرگوش
چون بیاشامند صرع را نافع بود دم الثعبان و دم التنین نیز گویند و آن دم الاخوین
و گفته‌اند دم النفر الیقر خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و در قوه مانند
بنگ بود بلکه اقوی بود و از وی حل مستحی کنند و بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند و
نرم بپارسی شوره گویند دند بشیرازی با نو گویند و آن خروج چنین است
و حب الخطایی و حب السلاطین نیز گویند و آن سه نوعست چینی و هندی و سنجری
چینی بمقدار فستقی باشد و سنجری بمقدار سیدانجیر و میل بسرخی زند و نقطه سیاه
بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر باشد از سنجری بزرگتر و مغز آن میل بزردی
زند و بعضی گویند حب الملوک درست و این خطاست و خلاف حب
الملوک ماهودانه است و گفته‌اند طبیعت وی گرم و خشک است در چهارم
بهترین وی چینی بود پس سنجری پس هندی و شربتی از وی قیراطی و نیم بود تا
دو قیراط و گویند تا نیم درم مسهل رطوبات بود و بلغم فالجه در مفاصل بود نشاید
که در شهرهایی که گرمسیر مستعمل کنند الا در شهرهای سردسیر و طبیعتهای
سرد مصلحش آن بود که پوست وی باز کنند بگذارند ما دام که لب زردنگ وی
نیز نبند که اگر لب نه پوست وی بر بند مرحی لب زایل شود و سفیدی مانند ریم
پیدا کند و مغز وی برآکنند و در اندرون وی مانند زبان گنجشک اندکی باز نهند و با
قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کتیرا و رازیانه بکوبند و اگر خواهند

لحرفان

کرباد و در مسهل ممزوج کنند با تربد و عصاره غافت و عصاره افسنتین و مانند آن
که تمام مزاج داشته باشد و نباید که دندان در ترکیبی که افیون و فرفیون بسند
استعمال کنند و اگر با شیر خشت و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود جهت
قره سودا و بلغم و مسهل خلط خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را
نگاه دارد و نگذارد که زود سفید گردد و عیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد
و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا گوشت با آب سیب و غوره و قدری نبید
بدان افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسوی سازند از برنج و جو مقشر روغن
گل نافع بود دوسر زوان است و شیلم نیز گویند و گفته شود در الحلبه حنطیا نیست
و گفته شد دوسر زوان خوانند و آن حشیشی است که در میان گندم روید و تخم آن را
اگر کاس خوانند طبیعت آن گرم است در اول و خشکی در دوم و گویند
سرد است وی ملین ورمها بود که در ابتدا غایت صلب بود و چون با دار الثعلب ضماد
کنند سود دهد و چون با آرد ترغیب ضماد کنند سودمند بود و غروب ناسور نیز
بود که نزدیک چشم پیدا شود در کنج چشم و دو درم از وی مسهل گرم بود و وی
مضر بود با شش و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی
گیرند با مرکز ارد بیامیزند و خشک میکنند و بعد از آن استعمال میکنند دوم
درخت مقل است و در میم گفته شود دوقو تخم خرزری است و آن بیخ آن
شقاقل است و گیاه وی خرس گیاه خوانند و گندنا نیز گویند و به غایت خرس
دراز دوست میدارد و گویند که دوقو تخم کرفس برّی است و حلاحت یونانی دوقو
خوانند و دوقس نوعی از آن است و برازی مرزان گویند و صفت آن در
قاف در قوفالس گفته شود و صفت تمه بهترین سبز و فربه تازه و زرد رنگ بود
طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکی در اول و گویند گرم و خشک است در دوم
و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشکی در دوم مغص را ساکن گرداند و بول

وحیض را

وحیض را براند و سحج اطفال را نیکو بود و مقدار شربتی یک درم بود و مفتح سده بود
و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و گزندگی
عقرب را نافع بود و چون بسرشند یا بر موضع گزندگی ریزند و روفس گوید قوت معده
دهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوة باه برانگیزاند و نفوظ
وی آورد و اریباسوس گوید وی استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند
و بولس گوید که فها و حب القرع را بکشد چون با شیح ارمنی یا با ترمس بیاشامند
و لوزن آن دیسقوریدس گوید مهیج شهوة جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم
گوید وی مضعف مثانه بود مصلح وی تخم مورد بود با بلوط و صاحب منهاج
گوید که مضر بود به مثانه و شهوة جماع برانگیزاند و مصلح آن مصطکی است دودل
گویند طالیفرست و گفته شود در دو با زوج گویند که کابیج است و گفته شود دود القز
دود الصاعین خوانند و آن کرم دیرینه است در درخت بلوط باشند و وی صدفی
شکل بود که چک مانند حلزون و جالینوس گوید چراغ از درخت بگیرند و تر بود
سرد و خشک بود در دوم و صفت و منفعت وی در باب قاف در قرمز
گفته شود دود الحریر پارسی کرم ابریشم خوانند چون بگیرند و خشک کنند
و سحق کنند سه درم از وی با حسوی که از آرد گندم بود اضافه کنند و بیاشامند
چند روز بیابی لون روی به غایت نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر
بخی از وی خشک کرده باشند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند نافع
سودمند بود دوغ مخیض لبن است و گفته شود در قاف فصل است و گفته شد
دورحوا نوعی از سوسن بری است یونانی اسقفون گویند و آن دلبوث است
و گفته شد دود شجر الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوه مانند ذراریح بود و در فعل همان
عمل کند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند گوشت را
تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن بود بنهند بشکافد دوص

اتیت کاهن نافه دران اندازند وازمقویات باه بود ومنفعت وی در صفت
صدیه گفته شد آن دهنج سخی سبز است بپارسی دهانه گویند وآن دو نوع است کرمانی
و فرنگی بهترین آن فرنگی بیشترین بود و ترشی و شیرینی آن چنان امتحان کنند
که وی را بسایند و بر روی آهنیه کنند و بگذارند که خشک شود اگر آهنیه رنگ
برار دلنج بود اگر بهترین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در طبیعت
نزدیک شونیا بود و سودمند بود جهت سفیدی چشم بام وار بند با سفیده و توتیای
هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته تحریر نمایند سرمه در چشم کنند و وی
از جمله سمومات بود و اگر خشک کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد نافع بود
و اگر کسی که زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک بود و اگر بر گزندگی عقرب
عقرب منتج کنند درد او ساکن گرداند و اگر سحق کنند و قدری با سرکه بگذارند
و بر قوباکه از قره شود دالو دمال در زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود
دهد دهن الصنوبر درخت خارست و صفت آن گفته شود دهن الحلیس درخت
بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرخشت خوانند و در سین گفته شود در شرح
منفعت آن دهن الحلو روغن زعفران است و صفت ادهان در مقاله دوم
در مرکبات گفته شود انشاء الله دهن علی ادمالی است و گفته شد دهن البلسان
روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری از آهن ساخته اند زیر هم
برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغنت رسد و در سیح بنیاد کنند و روانه گردد
و گویند که زینه حاصل میکنند و گویند که شیشها ساخته اند که هر یک نیم مثقال از آن
بگیرد و در شیب هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند بهترین وی آن بود که تازه
بود و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند
و حل کنند و بشویند هیچ اثری بر صوف نماند و اگر اثر نماند مغشوش باشد و
اگر بر شیر چکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم را

دوالمسك ... در صفت ... (marginal note, partly illegible)

بسوزند و خاکستران بر شنند ؛ در آب اندازند در بن آب نشینند و از آن بلسان
خوانند و صمغ بلسان گویند و تحقیق آن روغن نیست بلکه صمغ است و آن
موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بود است و آن را عین الشمس خوانند
و بلسان از معجزات عیسی علیه السلام است و تخم او را نیز روغن نیست و او را
حب بلسان گویند که شد و صفت عود بلسان گفته شود و حب آن تقویت تر
از عود آن بود و امتحان آن بحوال ذوزو کنند تا کنند و مولف گوید این امتحان
اعتبار ندارد که بروغن مغشوش کنند تا و سوزن او وختیر شود و غش
آن بروغن صنوبر نیز کنند و بروغن مصطکی و بروغن حنا و شمع گداخته و را
نسخ جهت آنکه چون بر آن حرب کنند و با آتش دارند افروزد طبیعت وی گرم
و خشک بود در سیوم و گویند که در دوم و لطافت وی از حب و عود زیاده
بود و در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنایی چشم افزاید و
سردی زحم را سود دهد و چون زن بخورد بر گیرد با موم و روغن گل مشیمه
بیرون آورد و بچه اندازد و چون بیاشامند بول براند و عسر البول را
نافع بود و دفع سموم کند مثل خانق النمر و افیون و کسی که قطره خورده باشد
و گزندگی جانوران و چون دو دانگ از وی و ابی که ناشتا خواه در روی جوشانند
بشنند بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند و مر منهای
بلغمی را نافع بود و مولف گوید جهت عسر ... نافع بود و مجرب و بدل
آن بوزن آن تا نیم وزن آن روغن نارگیل و دو دانگ وزن آن کافور
و ابن ماسویه گوید بدل آن روغن زیت بود و یک وزن و نیم آن و آبوریحان
در صیدنه گوید بدل آن دو وزن آن زیت فلسطین بود و گویند که حب بلسان
و گویند و در روغن رازقی خوشانند بدل آن بود و گویند که بدل آن زروغن
کادی است که در وی خوشانند مرخینه بشنند دیودار و نیدار گویند و عز

دیودار شجر الجن است و آن نوعی از ابهل است با مقل و از اصنوبر هندی
گویند و عیدان وی عیدان رز بنادود و شیر و بود از لبن وی بود و گرم و تر
و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از حسک بود چنانکه پوست وی در سوم
بود و اسپرغای عصب و فالج و لقوه را نافع بود چنانکه سنج نهر از وی بود
و ورمهای سر دینکه در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و خشک کرده
و مثانه بر براند و طبیعت ببندد در طبیخ وی نشیند اسپرغای معقد را
نافع بود دیودار نیز گویند و نوابت چند نوعی است و گفته شده دیناروبه
خراست و گفته شد دیویا ذوبنطی اصل اللوح است و گفته شد دینار لیرانی بزر
الکسوت است و گفته شد دیاقوذ شراب خشخاش است که با پوست پزند
دیو وجس یعنی بغر و ملس گویند و بر جلس هم گویند و آن سه نوع است یک نوع
معدنی بود که در جزیره قبرس از چاه برون آورند و آن نوعی از طین است
لیکن بصلابت سنگ بود و چون به آفتاب خشک کنند دیگر نوعی است که از
مس میگیرند چون بخاک بگذارند و آب بروی ریزند چون از نوطه برون آورند
در سبب آن باشد و نوع سیوم قشتاست که می سوزانند مانند کلس
و لون آن مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم وی قوه مری مرکب بود و قبض
وی زیاده از حرارة بود و بغایت مجفف بود سود مند بود جهت ریش که در
دهن بود و چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهت خناق سود مند
بود و جهت مرض ریشی که در ذیر و عانه بود و دهن بغایت نافع بود و گوشتهای
زیاده بخورد و دردست تهای مدکه در بدن بود و چون با صمغ البطم یا مرهم یا در
موم روغن کنند و استعمال کنند با سلاح آورد و چون بر حکه طلا کنند
زایل کنند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند دیگر
به پارسی خرد بین خراشید حضضه وی مصیصه شود و گوشت وی گرم و خشک بود

وبقراط

۱۰۱

101

والفانح [illegible]

وبقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه که با سبب والفانح
و بیاز بپزند و صاحب منهاج گوید بکشت تنها بر غذا دائلی ابانند و آن مرق خود نیز
بهر بو سود مند بود و با خشکدانه مسهل بلغم بود و چون با خرمای قابض بپزند سنج را
سود مند بود و چون با انجیر بپزند فرجه و مثانه را نافع بود و چون بکافند و بعد
از آن گرسنه بنشیند و گویند که چون زنده بپزند برگ زبیق اقی و بیمار و دو دهند
بغایت نافع بود و پوستی که اندرون سنگدان وی بود ~~کاندرون~~
بیک گرمی اندازند اگر خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند در معده
بغایت نیکو بود و مولف گوید با نبات قدری سحق کنند و سفوف سازند
سین عمل کنند و مجرب است دیبسانوس انا خس الکلب خوانند و حرامقه نیز گویند و
مشک الراعی نیز گویند و آن نوعی از خارناک و ورق وی مانند ورق خس است
و خارناک بود و منفعی دیبسافوس عطشان بود و چون خشک کرد لون آن
سفید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمهای کوچک بود طبیعت وی
و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی که چون با شراب بجوشانند و گویند با قوام
مرهم شود و در مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر با صنوبر بهند سود
دهد و کل وی خواه خشک خواه تر اما تر نیکو بود و چون بگویند و در خرقه
پاک بندند و سر خرقه ببندند و در میان سبز نهند و بمالند چندانکه مسیح در خرقه بماند
آن سبز ریز دیگر کنند مجموع یکباره گردد و به بندد و اگر در آب بمالند منجما
و سه بار آدمیان بیاشامند نشاشه سبز را نافع بود و چون بجوشانند و بخورند منحل بود
و دول براند و اگر جوشانده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد قطع
حس کنند دیگر [illegible] از زی مرگ موش عملی خوانند و مولف گوید که آن
زرنیخ مصعد است و کسی که آن خورده باشند مداوای آن در صفت زرنیخ
گفته شود و اگر را سود مند بود و مرض ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده

بخورد و اسهال را قطع کند و قوی کند آن سرد و وی از جمله سمومات بود الباب
الثانی ... ذافنی الاسکندر معنی آن یونانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس
گوید که ورق آن مانند ورق مورد بزرگتر بود و نرمتر و به غایت سفیدتر و تخم وی در
میان ورق بود به مقدار نخودی و در گوشه شاخهای روید و بیخ وی مانند بیخ مورد
بری و لیکن بزرگتر بود و خوشبوی تر چون بیخ وی بکوبند مقدار سه درم در شراب
بیاشامند سود دهد جهت دشخواری زادن و حکیمان کمتر ... و جهت کسی که
بجای بول خون از وی آید و جالینوس گوید طبیعت وی به غایت گرم بود و در طعم
وی تلخی بود و حرارت به افزونی بول و حیض براند اما خامادافنی معنی آن غار الارض بود و
دیسقوریدوس گوید ورق آن مانند ورق غار بود و لون سبز بود و قضبان وی
مانند ... بود و ثمر وی گرد بود سرخ رنگ پیوسته به ورق و ورق وی چون بکوبند
و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند و عصاره وی که با شراب بیاشامند مغص را
ساکن گرداند و عصاره وی که با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون فرزجه
کنند و بخور کنند همین فعل کند و جالینوس گوید قوت وی مانند قوت ذافنی الاسکندرانی
بود و عبدالله بن صالح گوید فرق میانه ذافنی الاسکندرانی و خامادافنی آنست که ورق
ذافنی الاسکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خامادافنی ورقش کوچکتر بود و از
قضبان جدا بود باقی همه مانند یکدیگرند ذافنوییدس یونانی یعنی مانند غار خاصه ورق
وی و آنچه محقق است نوعی از مازریون است که ورق آن پهن بود و مازریون سبز
گویند و به پری ادا گویند و گفته‌اند و استعمال کردن وی ذیل جلد سلحفاة بحری
بود و گویند بحری چون بسوزانند و خاکستر وی به سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا
کنند بر شقاق کعبین و انگشتان و جهت شقاق که زنان را حیض آمدن بند آید سود دهد
نافع بود ذباب ابن زهر گوید کل الوان بود هر حیوانی را کمی معین بود در سبزه گاه و شتر
و سگ و امثال آن و اصل آن کرم بود و هر حیوانی را کمی و کمی آدمی از سرگین حاصل شود

واصل

واصل انسان کرمی کوچک که از بدنهای انسان بیرون آید از هر حیوانی که بوده باشد
و آن کرم نر مگس شود و زنبور و شمو گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی بیندازند
و بدن وی بر شعره که در قرحه باشد مالش کنند حکی سخت زایل کند و اگر بگیرند و مانده
تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشم که گوشت سرخ در اندرون چشم روییده باشد
و یونانی گویند همین خواهند در ساعت ساکن گرداند و اگر حک کنند بر داء الثعلب
حکه سخت داء الثعلب را زایل کند و اگر بر گزندگی زنبور بمالند درد سخت آن ساکن کند
و دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون سخت بمالند چند نوبت
نافع بود و این بخاصیت است و چون وی را بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء
الحیه طلا کنند موی برویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود از [illegible] حیوانات
از مگس بزرگتر و بعد زنبور سرخ رنگ و نقطه سیاه بر آن و آن سم قاتل است مولف
گوید در حوالی همدان و کوه و کوم در آن حوالی بسیار باشند مگسی به مقدار زنبوری بزرگ
و بر نبات سرم نشسته باشند و غذای ایشان سرم بود و بکشند در آن صحرا
خواهند که استعمال کنند در کوزه کنند و سر آن محکم کنند پاره بگیرند و از کوزه بر سر
دیگی که سرکه در آن جوشد نهند تا بخار سرکه به ایشان رسد و خناق میان بگیرند بعد
آن مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعتش بغایت گرم بود و خشک
و گویند گرم و خشک بود در درجه دوم و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم
روغن بسرشند برص و ناخن را زایل کند زود وی و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن نافع
بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع
و اندکی از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول بود و گویند
که اگر در زیت بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزندگی عقرب مالش کنند
او وی نافع بود و اگر در روغن بپزند و یک قطره در آفتاب نهند و بعد از آن قطره
در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گرمی برد و روغن وی محلل بود در مهار مقعر

صلب بود و هر که در رایج بخورد گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب
و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول بسوزد و بعد از آن خون و وی و گوشت
بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال صعب پیدا کند و غشیان و امتلاء عقل
و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن بد
مانند طعم قطران یافتن و سحوج از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود
آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوای وی استعمال کنند باید که طبیخ
بادیه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و شیاف
و حقنه کردن و لعاب در روغن بادام شیرین دم قهای حرب و نصبه تدبیرات
کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی
گویند بنوث است و گفته‌اند کرم درخت صنوبر ذرت جاورس هندی را
بتازی ذره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن سفید فربه
بود طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف و قطع اسهال کند و اگر استعمال
کنند مانند ضماد سر درد را و خفقان پیدا کند ذرق چند نوع است
و گفته‌اند ذرق الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کنند
سفیدی که در چشم بود زایل کند ذقکی قطراسالیون است و گفته شود ذفری
نوعی از سداب بریست و بوی بد دارد و گل وی زرد بود خوش بود و چون بکوبند
و بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند بود ذنب الخیل
که درخت فها و کوهسار روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب
و بر گره و نزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود
مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و برگ و طبیعت وی سرد بود در اول
خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قابض بود خصوصا
عصاره وی و مجفف بود بغایت و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون

بردی

بر وی ضماد کنند به اصلاح آورد و اگر چه عجب بود و فتق را نافع بود و قرحه امعا
و انواع شکم رفتن خون را آب بیاشامند سودمند بود و عصاره وی زعاف را
نافع بود و بیخ وی و خشیش وی شرفه و عسر البول را نافع بود و ورم معده و جگر
و استسقا را بغایت سود دارد هدی نوعی از لحیة التیس است و بسیار مستعمل کردن مر
اعصاب بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود ذنب الفار لسان الحمل است و گفته شود ذنب
سلب بدین اسم خوانند که خرشته وی بدنب موش ماند ذو خمسه اوراق و ذو خمسه
اصابع فنجنگشت است و صاحب جامع گوید سهو کرده که میگوید قنطافلون غیر
پنجنگشت بود و درین باب قول منهاج معتبر است و ذو خمسه اجنحه نیز گویند و در
باب با در صفت پنجنگشت گفته شد ذو ثلاث ورقات این اسم بر چند چیز واقع است
بر چند نوع او بر حصیه الثعلب و بر قصیفعه و بر حرمانه و بر یکی زرباب خر و گفته نیز
ذو ثلاثه الوان ذو ثلاثه اوراق نیز خوانند و آن طریفلن است و طریفولیون هم گویند
و گفته شود ذهب بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود
و قول بعضی گویند گرم و لطیف بود نافع بود جهت درد دل و خفقان و لقوه نیز ان
و درد و داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع و سحاله وی که در دهن گیرند
گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره دهد و روشنایی چشم بیفزاید
و اگر میل زرین مر بامداد در چشم کشند بغایت نافع بود و سحاله وی اگر به سوهان
زده باشند در داروها جهت سودا مفید بود و محلول وی لطیف تر بود و
قوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید مستعمل از وی قراطی بود و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی مشک است و عسل و صاحب تقویم گوید که مضر بود بمثانه
و آلات بول و مصلح حب الآس است و شاه بلوط و نیز بتی از وی ذایکی بود
و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهت حزن دل و اندوه و غم و بادی
که در دل بود و عشق و قرحه که از سده نسوذ بود و خاصیت وی آنست که نافع

ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع فنجنگشت است و
صاحب جامع سهو کرده است که میگوید
قنطافلون غیر پنجنگشت است و درین
باب قول منهج معتبر است و ذو خمسه
اجنحه نیز گویند و در باب با در صفت
پنجنگشت گفته شد ذو ثلاث حیاة ذو ثلاث دردا ست
و گفته شد ذو ثلاث سکوکام حکای است دیگر

٤

ومذام را بغایت سودمند بود و چون اکتحال وی در ضمادات عمل کنند و عرق
النسا و نقرس را و فالج را نافع بود و چون باد ورا سامند مثل اسفانج و کادر
بوس سودمند بود و دردهای سینه داوی را نافع بود و مقوی اعضای اصلی
بود و همه دردهای سینه داوی و در خواص آورده اند که اگر زهره گوشت سوزن خورا
کنند قوا بسم شود و اگر پاره رز خالص بر کودک او بزنند سید و صرع کرد وی بگردد و نحرت
کسی که داحن داشته باشد و داحن بشیرازی حزمدر خوانند دانه اگر زیر در ز
الحکت کنند درد ساکن گردد و مجربست و هم در خواص آورده است که اگر نیم دنگ
زر سرخ در ده رطل زیتون اندازند غرض کنند و اگر در چشم دیگر یک رطل در اندازند غوص
کنند ذیب بفارسی گرگ گویند سر وی که در برج کبوتر او بزند حیوان موذی گرد آن برج
گردد الیه دماغ وی که نگه دارند به آب سداب و بروغن زیت و در جد مالند نافع بود جهت
مرضی که ظاهر گردد و باطن که در بدن پیدا شود مانند وی و اگر خشم وی بر کودک بندند
نترسند و اگر گرگ دفن کنند نزدیک وی هیچ گرگ دیگر نزدیک آن ده نگردد و اگر
سرگین و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی گرگ خورده باشد بر
خاصره صاحب قولنج دهند رستگاری که ازین بیش بوده باشد که بعضی از وی
گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض پشم غنوج در پوست ایل بندند و
از ران وی بیاویزند همین عمل کنند و اگر انگشتری که حلقه از نقره سازند وانسوی به
سرازی سره خوانند و باید که دو گوشه داشته باشد و مقداری باقلا در وی کنند
و صاحب وجع از خود بیاویزند نافع بود و بغایت مجربست و دیگران امتحان کرده اند
و گویند که چون سرگین وی خشک سحق کنند و در آشوبی در حلق صاحب خناق
اندازند که سبب آن رطوبت نافع است و این زهر در خواص آورده اند که
گرگ خاک بخورده و گیاه نخورده وقتی که از بخورند هضمان سنگ و همه حیوانات
فصلب ایشان از عضله و عصب بود بغیر روباه و گرگ که استخوان باشد و اگر دنب

در

دنب وی در جایی که علف خوار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشد
اگر چه گاو گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین آن بخور کنند موشان
آنجا که جمع شوند و اگر بر سر بول گرگ تا بند مرکز السین نگزند و اگر خصیه راست
وی بکوبند با زیت و پاره صوف ملان بیالایند و زن بخود برگیرد شهوه وی
منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی با عسله یا با شراب بیاشامند بنهای
زایل شود و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع کنند و هیچ سباع گرد آن نگردد
و گزنده و از راه زنان و دزدان ایمن باشند و این از خواص است و شیخ الرئیس
گوید که زهره وی منع تشنج و کزاز کنند و رشتهای عصب خاصه که از سردی باشد
و چون سعوط کنند بدان تریلها سخت را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است
که خون گرگ اسپی را که گزد و از وی جدا شود آن اسپ بر مجموع اسپان
در رفتن سبقت گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را سودمند و چون بدان
مالند و جاحظ گوید که اگر آدمی خون آلوده بود و گرگ بوی خون بشنود قصد وی
کند اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و پهلوانی نظیر نداشته باشد
با جدی ذربی وی گردد که بخورد و همچون گویند که اگر سر گرگ در موضع گوسفند بود
دفن کنند مجموع بمیرند و اگر سماع آمد بر پوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده
باشد نوشته شود قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد البته که پوست وی و
جنبهای وی چون جمع کنند و آدمی با خود دارد در حضر غالب آید و محبوب
خلایق گردد والله اعلم الباب العاشر فی الحمار و آنرا به تازی حمار گویند و مولف
گوید هیچ رباعی است و صاحب منهاج گوید در بحث جنسی و خراسانی و خراسا
معروف بود در او ندالد واب و آن جهت چهارپایان مستعمل کنند و بعضی جهت
آدمی و بهترین آن جنسی بود که سحق کنند به رنگ زعفران بود و چون بیند
اندرون وی بطریق لوهان گاو بود و از رود لحم گوشت و باید که شهای

بود با سکنجبین و اگر قطعا سوراخ در وی شود و طبع آن گرم است و گویند
که معتدل است و شیخ گوید که گرم است در سیوم و خشک است در اول و
گویند گرم و خشک است در دوم و چون سحق کنند و با سرکه بر کلف مالند زایل
شود و چون بیاشامند ادرار را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه
و درد رحم و درد جگر و مغص را و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه
بود و قی و فواق و خفقان و قرحه امعا و بیماری داره و سموم و گزندگی جانوران
و شربتی از نیم درم تا دو درم و گویند از دو تا یک درم و اگر با سرکه بر قوبا طلا
کنند زایل شود و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم مضمن بگدازاند و
جالینوس گوید سودمند بود درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا لکن شاید که خاصه در
درد جگر و وجع آن اگر چه مزمن شده باشد و ورم و صلابت آن و قوت جگر زیاده
از همه چیز می دهد و از بیاسوس گوید که نافع بود به اسهال که از ضعف بود و
شیخ الرئیس گوید چون بود عن وی بمالند فتح که در عضله حادث شود و زرد
آن و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه جوف
از دل برود و [illegible] گوید مقوی اعضای باطن بود و سده بگشاید و ر
طوبتهای فاسده خشک گرداند و طبیعت پاک گرداند از بلغم لزج و خلط خام و [illegible]
سود دهد و سنگ گرده و مثانه بر راند و لعاب نافع بود جهت درد مثانه و بول براند
و انواع اسهال که از سده جگر [illegible] از رطوبت بسیار بود و سود دهد و چون
با صبر بود فعل وی اقوی بود و [illegible] با هلیله کابلی جهت تنقیه دماغ و تقویه
و منفعه ظاهر تمام می دهد و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی را زایل کند و اگر اماره
لوغاذیا اضافه و بلی کنند فعل وی قوی تر بود و سودمند است خواه ما تر
و خواه تنها سجده و فالج و علتها که از سردی دماغ بود نافع است و جهت قولنج
بلغمی و ریحی و اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح کنید و تب ربع و تب صفراوی را

نافع

نافع بود و فولس گوید بدن را پاک گرداند از همه حرارتها و ورمها که جگر را
سودمند بود و درد جگر و سپرز را و ناصور را که در مقعد بود و چون سحق کرده
بپاشند خاصه با ارزن و گویند که مضر است بسفل و مصلح وی صمغ بود و بدل
آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل و رازیانه گویند
بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و پنج یک
وزن آن سنبل [illegible] از کبل است گفته شود از زبان بربری بود و لبنانی
بود لبنانی را مارلوتن خوانند و بربری را فورراشون بهترین آن لبنانی بود
تازه و بربری گرم و خشک بود در سیوم و لبنانی در دوم و بربری [illegible]
بر لو خوانند و لبنانی و ورق آن گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود
در دوم و خشک بود در اول و سده بگشاید و روشنایی چشم دهد و در زردی
و در زردی [illegible] و دانه آب و در زمان خون بخور کنند [illegible] بادکند و
تخم وی همین عمل کند و چون بیاشامند با آب خود نند و اگر در طبیخ وی باشد
و آب آن بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و حیض براند و بول را محلل
ریاح بود و چون به آب سرد بیاشامند نافع بود در بیماریهای عثیان و التهاب
معده ساکن کند و بیخ آن چون بکوبند و با عسل امیزند و بر گزندگی سگ دیوانه
ضماد کنند سود دهد و لعاب وی و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند
جهت روشنایی چشم نیک مفید است و آب رازیانه بخور سازند و سر [illegible]
و لف وی بگیرند و با عسل و سکنجبین در چشم کنند یا سکنجبین منع نزول آب کند
و روشنایی افزاید و بیخ وی در معالجه ارحام وی اقوی بود و شیخ گوید
که سده سپرز و جگر بگشاید و سنگ گرده و مثانه بر گذارد و قطر البول را نافع
بود و بیماریهای مزمن و شریف گوید از قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام
که تخم رازیانه مقدار یک درم [illegible] سفوف سازند [illegible] افتاب [illegible]

سجل آمد تا اگر ببرج سرطان رسد غذا و ضمت نماید در سالی اسی صم ماه که گفته شد
و طعام نقص نشود و اگر حرارت طبیعی را رسد و حرارت وی بصحت بیند و
غذایی مزید دهد و سودمند بود جهت سبهای فرمن و اسحاق بن عمران
گوید که رازیانه دابغ معده بود و تخم وی خنک گرده شده مثانه و گرده بگشاید
و بادها بنشکند و درد پهلوها و سینه که تولد از سرده کند باز دارد و غلیظ نافع
بود و مسخن معده بود و رطوبت آن بزداید و بقراط گوید که گزندگان
به تخم رازیانه چرا کنند که چشم ایشان قوة گیرد و افعی و مار که از سوراخ بعد از
زمستان بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم بدان مالند
جهت روشنایی و تقویت فسبحان الذی الهمنا و ارشدنا بها الیه و رازیانه
محرور مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور است و بدل رازیانه
تخم کرفس بود اما بری اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و یرقان را نافع بود
و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود رازیانج انیسون است و لغت
شد و رازیانه رومی نیز گویند و انیسون و برا زنجبیل شامی گویند نیز گویند و لغت
اهل اندلس جباح خوانند و کلوخ نیز گویند و آن دو نوع است نوع اول بستانی
بود و آن فیلگوس بود و بیخ از انجا آمده در خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گویند که در سوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین بود که سبز و تازه
سودمند بود جهت ورمهای سرد و عرق النساء و درد مفاصل که از رطوبت
بود و چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند که نافع جهت
دفع اخلاط غلیظ که در سینه و شش بود اثر تمام دهد و چون طبیخ وی بیاشامند
بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربی کنند با شراب نعناع معده را نیکو بود و فم
چنان کنند که اول خشک شود اندکی بکوبند و بعد از آن در آب صداب ترکرده
بخوشانند بعد از آن در شراب بنهند و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت همه الهاو همه

در دها

دردها که از سردی بود و مفرح دل بود و مقوی آن و نافع گوید مقطع اخلاط و لزج
بود و باه برانگیزاند و سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبات بود
و ابن ماسویه گوید که سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه
بود و دیسقوریدوس گوید که گزندگی جانوران را نافع بود و خاصه مصری آن مقدار
درم و لعوق وی سرفه و عرق النفس را سودمند بود و ماسرجویه گوید که اگر زن در زیر
خود دود کند زود حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند
مسخن اعضای متالم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری گوید سده جگر و سپرز
بگشاید و بسیار خوردن وی خون تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع
بود و لیکن درد سر بلغمی را ساکن گرداند خاصه بطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند که
مصلح وی مصطکی و عناب بود و گویند که خمر بنفشه و بدل وی ارسا بود و راملک
از بارزد و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دو ثیاب با عسل و طبیعت وی
و خشک و گویند گرم بود و وی قابض بود و لطیف صفت وی در مرکبات که نزد
ملک یونانی همه علکها را بدین نام خوانند راطینج را ایاج در سایح و در جمله و در سینه
نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یک نوع سایل بود که منعقد نشود
دیگر نوع صلب بود ساده و نوع سیوم صلب بود بعد از آن که به آتش بپخته
شود و آنرا قلقونیا گویند سیر آن از زنگبار خوانند بهترین وی آن بود و اندکی
و اندکی زردی زند و بوی آن مانند صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و
حبیش گوید گرم است در سیوم و خشک در اول و مجفف و محلل بود و گوشت
برویاند در ریشها هیچ الم نبود و در ریشها اصلاح آورد با کلنا و عروق و امثال آن
و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم و روغن بود و بدل وی حی العالم و بدل آن
عنک البطم است و نیز گوید بدل آن زفت کهن بود و رازی صاحب جامع
گوید رازی فی ... سفید است و ... قول همه گویند راز فی قطن است

و دیگر گوید که کتاب رازیست همو گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی کنند و دیگر گوید
روغن مرزنگوش است و گویند روغن سوسن سفید روغن رازقیست و مولف گوید
رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید که زنبق سوسن سفید است و صاحب
جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلافست لیکن آنکه گویند که زنبق نوعی
نوعی از سوسن سفید است درست و در نباتست راس الفار موش که خشک کنند
و بسوزند و بکوبند و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود راس الارنب
سر خرگوش چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود و بیونانی [illegible] است و گفته شود در [illegible] مولف گوید که ماهی کوچک سپید
که از طرف هرموزی آورند و در هم کرم [illegible] و برا ماهی نشته گویند و از وی [illegible]
سازند و [illegible] خشک [illegible] طبیعت وی گرم تر از [illegible] بود و مهیج باه بود و معده
نیکو بود و دلیل [illegible] آورد و مصلح وی مغز کاهو بود [illegible] عنب الثعلب است و
گفته شود ذنب الخیل [illegible] عصاره [illegible] و در [illegible] گفته شود در صفت عصاره است [illegible]
نوعی از افسنتین است لیکن کوهی بود و گفته شد در صفت افسنتین رتیلا [illegible]
بود و گفته شد مولف گوید جانوریست مانند عنکبوت در آن نواحی بسیار است
و آن را جانه گرگ خوانند بپارسی [illegible] و بترکی [illegible] و از جمله گزندگان زهر دار بود
و لون وی زرد و نباتی بود که بیونانی فالنجو گویند و نافع بود گزندگی رتیلا و آن
نبات را هم رتیلا گویند و در فا گفته شود رجل الجراد [illegible] مولف گوید که بقله ایست
که قایم مقام بقله یمانی بود و [illegible] بود جهت [illegible] و طبیعت وی نافع بود
جهت [illegible] و [illegible] مسیح [illegible] و مولف گوید که
بتحقیق [illegible] است و [illegible] گویند و گفته شود رجل الغراب در نام
رجل [illegible] گویند و از جمله حشایش بود و [illegible] و چون [illegible] نافع بود جهت [illegible]
[illegible] و در [illegible] خاصیت اصل [illegible] گوید که اصل وی [illegible] قولنج را نافع بود

واما

واما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول خشک بود در درجه دوم و شربتی از وی جهت
نقرس چون تنها بود [illegible] درم [illegible] باشند [illegible] و اگر در [illegible]
که جهت مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال [illegible] باشد و در درد مفاصل همان عمل
سورنجان میکند [illegible] رجل الحمام [illegible] است و گفته شد در الف در صفت
ابو خلسا رجله بقلة الحمقاست و گفته شد و رجل العقاب [illegible] رجل الذر و رجل الغراب
و در مصر اطریلال را رجل الغراب خوانند و گفته شد در صفت خردل رجل [illegible]
رجل [illegible] گویند و آن [illegible] است و گفته شود در [illegible] نوعی از [illegible]
قره قرط خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و معده گرم را
نیکو بود و خلطی [illegible] از وی حاصل شود و اگر [illegible] از وی بخورد [illegible]
[illegible] که [illegible] خوانند [illegible] گویند [illegible] چون [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] روغن بنفشه [illegible] مخالف [illegible] در [illegible]
زایل کنند و کودک کان [illegible] اسقاط کنند [illegible] در گوشت [illegible]
کودکان [illegible] و اگر زهره وی [illegible] سفیدی [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بخور کنند [illegible] و اگر [illegible] خلط کنند و در گوش
[illegible] گرانی گوش [illegible] زهره وی [illegible] عقرب [illegible]
نافع بود و [illegible] گوشت [illegible] خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند
[illegible] کسی که [illegible] بود [illegible] باذن الله تعالی
و چون [illegible] راست وی [illegible] و در میان پای راست [illegible]
[illegible] باذن الله و در خواص این [illegible] است که [illegible]
کنند در خانه [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
کنند و [illegible] کسی که [illegible] باشند [illegible]

سر و روی حین کنند بیابد صحت یابد باذن الله و پوست زرد که در اندرون پستهٔ دان
وی بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود جهت سرسام
که باشد و اگر بر روی برزنی که دشخوار زاید بنهند آسان بزاید رخام
نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و حمری رنگ و سفید و از وی
بود بهترین وی سفید بود و ترشیف گویند طبیعت آن سرد و خشک است چون
سنگ زور زنگار روزنک مثقال سحق کنند با شیرین بیاشامند یا بالعسل کرشند و بخورند منع
دملها کند که بر اعضا از اسهال خون پیدا شود و چون بکوبند و سحق کنند و بر
جراحت که خون از وی روانه بود ده نهند قطع خون کند و اصلاح او ورد و
منع تورم کند و چون خلط کنند خروبی از وی با خری شاخ بریسته را این
طلا کنند و در آتش برنهند تا سرخ شود بعد از آن بیرون آورند و در آب نمک اندازند
آن آهن سرد بود و اگر ارز خامی که نو از زنج نفسر کرده نهند و بر سر قرنمال بسایند و
سحق کنند و کسی که عاشق به اسم معشوق بیاشامند معشوق را فراموش کند
البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم خشک بود در اول سودمند بود
جهت سعفه و داء الثعلب رشاد حرف است و گفته شد بپارسی سپندان
گویند و تره تیزک شیرازی گویند طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف کرها
نخند و بادها تحلیل دهد و قطع بلغم کند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث
کند و اولی آن بود که محرور المزاج نوشد با کاسنی و کاهو بخورد رصاص بپارسی
ارزیر خوانند و بشیرازی قلع و بهترین آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر
بود و گویند که خشک بود و محرق وی اسفیداج از آن لطافت در وی زیاده بود و تلیین
و تحلیل دهد و صفت حرف آن در باب الف گفته شود و صفت آنکه آن اسرب
سوخته است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی زیاده از قلعی بود و قطر
و قصدیر هم گویند و اگر صحیفه تنک بسیار رندار شرب و بر عانه بندند تا کم کا

منع

منع احتلام کند و اگر آن بر سنور که بر عصب پیدا شود نهند زایل شود و مراد
که پیدا کرده مثل خارک چون بر روی نهند و ورمهای مقعد که از آتش بود و
بواسیر و ورمهای قضیب و زهار و لثه و پستان و ورمهای نبیل سرطان است با
عصاره که در خانه سردی بود و در روغن زیت و روغن گل یا روغن مورد و چون بوی اضافه
آن صحیفه میان روغن حل کنند و بمالند نافع بود و بماده آن چون بیاشامند علتها
ملت حادث شود که از خوردن مرداسنگ است مثل رستی بول و غایط و ثقل معده و امعا
و نفخ در انسان و ضیق النفس تا حدی که اختناق کند و افلاس پیدا کند و لون وی
رصاصی بود و مداوای وی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجیر و بوره و بار
العسل و مداد اسفیداج و نشانه خلاص وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبیع حاصل
شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند در ماء رصاص شراب و زیت نافع بود جهت
ورمهای گرم و ابن زهیر در خواص آورده است که اگر پاره رصاص در دیگ اندازند
هر چند که آتش در زیر آن کنند گوشتی که در آن دیگ بود قطعا پخته نشود و هرگز
که اکثری رصاص در انگشت کنند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند
از نمک برآورند بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه
گوید که اگر طوق از رصاص بر درختی کنند که ثمر دار بود ثمر وی هیچ نیفتد و ثمر وی
زیاده گردد رطب گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند که حرارت وی کمتر بود
از رطوبت و شیخ گوید که گرم و تر است و حلاوت وی زیاده بود از حرارت و غذای رطب
وی زیاده بود و از غذای بسر و بهترین آن جینی بود و بیرون و بعد از آن زرد و زر
نفخ در شکم پیدا کند اما انجیر تر و مثال انجیر بود و خشکشده همچون انجیر خرما و رطب
بود و رطب معده کسی را که در انگور بود و منی افزاید و طبیعت را نرم دارد و کسی که گرم
مزاج را او رطب و خرما مضر دندان بود و گوشت بن دندان بود و مضر بود و حنجره
آواز و خوفی که از وی حاصل شده دو نزله و ضعف شود و مصدع بود و مولد سده

و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از آن معجون کاهو با حنا[illegible]
تر که با سکنجبین خورند رطبه ضعیفه است و چون خشک کنند قت گویند
و علف گویند بپارسی اسپست خوانند و در فالقه گفته شود رعی الابل سقانی گویند
و لد خبیص است که دانه وی چون خورده بود و در حلاوتی اندک بود طبیعت آن گرم است
در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید گرم است در گرم است در دوم
و لطیف کمتر و چون بوی چرا کنند تسبیح مقره بوی نرسد لیکن سم جانوران زهر
دار بود و تسبیح وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت
گزندگی جانوران سودمند بود و سیلان رطوبت رحم را نافع بود و وی مضر بود مر
اعصاب را و مصلح وی [illegible] بود و [illegible] رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون
نیز گویند و آن خلیف تره رنگ مقدار ماننده امکی بزرگ [illegible] و چون پوست
از وی باز کنند رنگ برنگ عکس مغتر بود و طعم عدس اندکی تیزتر بود
و طبیعت وی گرم است و خشک بود و گویند در برابر پوست دارد و گاهی
دو پوست دارد و تسبیح خرما ماننده وی کاذ [illegible] بود و [illegible]
و [illegible] گویند نوعی از گسته و در کاف گفته شود رعاد حیوان دریایی
و [illegible] گویند ماهی دریایی است چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن
داشته باشد صداع ساکن کند و چون بخورد بر کرد سعدی که بیرون می آید شفا
یابد و اگر زیت بخورانند و آن زیت در مفاصل مالند درد مفاصل ساکن گردد
رعی الحمار گویند که رعی الابل است و گفته شد [illegible] را است و گفته
[illegible] که در میانه گندم می روید و از آن گندم پاک کنند و مضر بود
مر دل آن [illegible] از آن خوانند و بپارسی [illegible] الغم [illegible] القمر است
[illegible] القمر نیز گویند و آن حجر القمر است و گفته شد رغوة [illegible] است
و گفته شد رغوة الملح زبد الملح گویند و قوت وی زیاده تر از قوة الملح بود و محلل و لطیف

[illegible]

بود و بعد بادام کوهی است و بتازی بخورک گویند رغوة ماء الملح [illegible] حرارت و حرارت
بود و باشد که نیز را ماند زرق [illegible] سلحفات بحوت و گویند که زینت و گفته بود
در [illegible] فالس گویند که جمع او زنداست و بعضی گویند گفته زینت و بعضی
گویند که حصی الثعلب است و صفت هر یک در باب خود گفته شد رقوان
خاست و گفته شد رقعا هر خشک است و گفته شد رقعه مردار وی که خرخر
کنند از از رقعه خوانند مثل بخار و میوه و خاما و اقطی و رقعه خاص اسم حجریست که سرخ
رنگ و صلب بود و طبیعت آن سرد و خشک است و چون بکوبند و کمثقال
با آن دو بیضه نیمبرشت سه روز بیاشامی بخورد مر روز آن مقدار که موافق بود دو [illegible]
و خوش که در بدن پیدا شود بخورد مر روز آن مقدار که موافق بخورد بود و نیز خوش
که در بدن پیدا شود و بسبب افتادن بار خشم بر کشتن خری شکسته بخورد القمر
بماند اما بسر و شکافته بود و مسکت شکل بود بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت
آن گرم و حکمت معنی نعم و رطوبت بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد
رمان حلو انار شیرین بهترین آن بزرگ رسیده بود و طبیعت آن سرد بود
در اول درجه و تر بود در درجه آن و گویند که گرم بود به اعتدال و در وی جلا بود
با قبض و لین بود و دانه وی با عسل در زد گوش را نافع بود و وی سینه و حلق را نرم
دارد و معده را اطلاق دهد و خفقان را سودمند بود و موافق معده بود و بول
براند و عصیر چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند
روشنایی افزاید و چند انگه کهن تر بود بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ در ناحیه
معده پیدا کند و گویند که مصدع بود اما رشش بود و در از بی گو مدام الفتح دارد که
بند گرگ فوطه و رد و مفتاح آمل طاخ بیت از بهر یک سفیج وی زود بگیرد و
کل وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود در زمان [illegible] ترش بهترین آن
بزرگ آبدار بود و انواع انار عند اندک دهد و قابض بود و قابض بن احراق و کل

۱۰۹

وهی بود و اما ترش سرد و خشک بود در دوم گویند معده لث و تری خشکی نمو
بکشد و منع سیلان فضول کند از احشا و دانه وی با عسل که قلاع را نافع بود و
عصاره وی ناحیه را سود بود و دانه وی که در آب انار خوشانند منع قی دم
کند و وی خفقان را سود دهد و علاج دل دهد و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را
سود دهد و بهار او سرفه و وی از دوی زنان الیش بود و در وی ادرار بول زیاده
بود اسهال بزرین و سبوتف وی جهت اسهال صفراوی سود مند بود و فم معده
بدهد و جگر گرم را و آب وی با لبت خورد دهن را ساکن کند و اما شیرین تازه ترش و ترش
و تمت از وی جدا کنند و هر با فی سنگین بیند و گویند سمحان بکشد خرد و سعفنا از
نیم رطل باشد درم مسک طبیعت را نفعید و فرو آید معده را قوه دهد و سرفه
وی قار را سود دهد و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه منقع وی بسیار خوردن
شهوه را مضر بود و اما دانه خشک ترش شکم را ببندد و صاحب تقویم گوید اما
ترش مضر بود و سینه او آرد و صاحب منهاج گوید از وی نزله آید و محسن حلق ... بود
و مضر بود دماغ و معده و مصلح وی حلوا فند با عسل بود و مرخه تر ان بیند اولان
رمان بود که زنجبیل پرورده با زنجبیل پرورده بود رمان السعال خشخاش است و گفته شد
از تو فار تفون است و گفته شود در باب ها و در دمشق امرود شامی خوانند رمان البر
درختیست که برخت انار ماند و جلیس و حب فلفل دارد و لیت و منعات گفته شود
رماد تعارسنی خاکی گویند مجموع محقق ببندد رماد اما رنو ملا دهنده و
معقد و منشاسی جسم اوار هر ملا دهنده جسم بود رماد خشب خاکی چوب بلوط البلوط
قابض بود و چون ببندند و حرق مجروح را ببندد و بهر امداد بنشاند و درم تسکین
ساکن بابات امتند سود مند بود و جهت کرمعده و ذرب رحمت تعاب نافع بود
رماد حطب الکرم خاکی چوب رز بهترین آن بود که از درخت بر بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود و گویند گرم بود و السیس بروده را نافع بود و مقدار نیم درم و گویند که

مضر بود به نفس و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند گزندگی جانوران
و سگ دیوانه دفع کند و اگر سحق کنند و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون
سر گشوده و دیگر مثل آن گرم بهم بندد بیابی و بدان ادمان کنند تعاره سود مند
بود و چون به انظرون با سرکه ضماد کنند نافع بود جهت گوشت زیاده که در حقیبه
بند شود و چون با زیت و سرکه و دنبه کهن ضماد کنند جهت تشنج عضله و اسر ها
مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود رماد القیصب خاکستر نی بهترین آن لطیفی بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک است در سوم سده که در مرارة بود
بکشاید مقدار از دانگی و گویند که مضر بود به نفس و مصلح آن کثیرا بود با قند
رماد عش الخطاف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن بود که آشیانه در مایی ... بند
که بسیار بهوا بود و صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و دهن محکم
کنند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند
و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت دشخواری را دادن مقدار
یک مثقال و گویند که مضر بود به شش و مصلح آن کشنیز بود رماد السرطان صاحب
منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در گل گیرند و در تنور
که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن
گرم و در اول خشک بود و در دوم منفعت آن در باب سین گفته شود و در
صفت سرطان بات و صاحب جامع گوید که صفت سوختن وی چنان بود که دیگی
مسی سرخ بر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر شود
سود و بر اد دارند و استعمال کنند رماد تین اللبا خاکستر چوب انجیر و قلادقی که از بود و چون
بسوزند و خاکستر از آن ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب نشاند که در میان گرده باشد
بر دارد و سهر انج است و گفته شود در زا صاحب منهاج گوید آتش است
و صاحب جامع گوید که درخت خار است و صفت گفته شود در رودس بهترین

بر آب گرم وتر و غلیظ بود و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اسفیاج سکبا بود و
بیش گرم تر بود و مراق آن خفقه کنند امعای سفلی تر لیند و گرده و اعصاب ستبر گرداند
و باه را زیاده کند و چون دروی اندکی حرارت دمیده بود و خوردن وی مضر
بود لکن ده و جگر و معده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی
خورند و معده معتدل بخایند و برک سفید تر از سر تر بود و بهتر تر بسیار تر
فلس وفی الجملة غذائی بود که اندک سخونتی گذشته باشند و غذا بسیار دهد
و قوه بدن ضعیف بدهد و چون هضم بر وی مستولی گردد و باه را زیاده
کند و بر ضعیف یا کران کنند ولیکن که معده وی ضعیف بود و نباید که خورد که قولنج
آورد و تعالیت سخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت ختین غذا بسیار دهد
و چشم چرب تر بود و وزن دیر تر بگذارد و زبان با نمک خورند و چشم نیز با نمک
خورند و گوشت ختین و بن گوش با سرکه و صعتر و انجدان و خردل خورند
و اولی آن بود که بر زخت بسیار عفص و فها حسنه اگر امکان بود بخورند و اگر از وی
غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در ضعف دماغ گفته شد
اما سرهای ماهی کوچک چون بسوزانند جهت شقاق که در معده بود طلا کرده و
ورم کرده و ورم صلب را مانند آن نافع بود و مشهور در بن نمک سود چون
بسوزانند و بر گزندگی عقرب مالند نافع بود در راس جرجیر الماست
گفته شد و را سحق گویند و آن نحاس محرق است به فارسی
مس سوخته گویند و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و
قابض و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خفاجات مو استعمال
کنند و زخمها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده
بخورد و در زخمها اگر در بدن بود منع کند و زبان اربیان است و
گفته شد ضعف آن اهل فرنسیس خوانند و اهل اندلس قرجون و ابن زهبر در

خواص

در خواص آورده که چون بکوبند با خرد سیاه و بر ناف ضماد کنند حب
القرع بیرون آورد و گویند که چون خشک کنند سحق کرده با طفل در چشم
کنند چشم را نافع بود و مکسر جوبه گویند گرم و تر بود و اخلاط منی
زیاده کند و غذای صالح دهد و چون بکوبند و کنند کرده متولد شود او بلغم
بود و رازی گوید که دشخوار هضم شود و معده را زیان بود و اولی آن بود
که اصلاح آن با سرکه و مری کنند و کنند و بعد از آن جوارش عود با جوارش
سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار مز خورند
و اگر جهت باه خورند شاید که با سرکه خورند بعد از آن که نیک پخته خورند با
روغن گردکان و زرده تخم مرغ و پیاز و کنند با فلفل بسیار زند و تناول
کنند سحق کرده و رحم بود و باه را زیاده کند سرگین خر خواه
سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون کند خاصه که با سرکه بیامیزند
و اگر تازه بفشارند و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون
با سرکه بر وی افشانند و ببویند همین عمل کند و چون تر بود و طلا کنند
و آب آن بیاشامند سنگ گرده بریزاند و سرگین نر همین عمل کند و سرگین خر
که در علف جو نداده باشند چون که خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت
گزندگی عقرب نافع بود و مولف گوید اگر خشک کرده وی جهت جرب گویند
بزنند و با گوگرد سحق کنند و در روغن کنجد خوب سایند و بیت بمالند
و عدس گوفته بحمام برند و پیش از آب ریختن بمالند و بعد از آن بر زند نافع بود
ردث البرذون سرگین استر بود و چون دود کنند زن بچه مرده
روباه عنب الثعلب است و گفته شد در گویند
در زمان خوردن تناول کنند تر ازوی آورده خوانند طبیعت وی گرم
و تر غلیظ و مصلح وی عسل بود و بادو در صفت گفته شود

ردث البرذون

مع منفعت آن ربع الفاخر فقان گویند و آن اسم الفار است و تراب الهالک
نیز گویند و آن سنگ است از شش گفته شود در مهقان در لغه بعضی عربی زعفران
گویند و گفته شود نیل رایج است و گفته شود ریباس آنرا به فارسی ریباج
گویند و قوة وی مانند قوة حماض اترج و غوره بود و بهترین آن فارسی بود بنا بر آنها
در بار [illegible] اما طبیعت وی سرد و خشک است در دوم حرارة بنشاند و [illegible]
باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود و چون عصاره وی در چشم
کشند روشنائی بیفزاید و اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سود دهد
و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن گرداند و قوة باه و احشا دهد و معده و جگر
گرم و آب وی با آرد جو بر حمره و نمله طلا کنند نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر بود
بسینه و قولنج و مصلح وی شراب عود و انیسون بود و بدل وی حماض اترج
است و غوره ریباس به فارسی [illegible] گویند و صاحب منهاج گوید گرم و تر بود
و مسهل [illegible] طبیعت [illegible] و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته باشند
و مضر بود به اصحاب [illegible] و بقراط گوید مجموع [illegible] و در دوم خشک
بود و [illegible] و اصلاح وی چنان کنند که [illegible]
ان بریان کنند و بهترین [illegible] شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره که بریان
کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روان بود [illegible] خشک که بر اعضا سینه
بسته باشد طلا کنند و به آن ادمان کنند البته که زایل کند و هم این رطوبت
بر قوبا خشک مالند نرم گرداند و شش مضر بود معده و آلات بول و مصلح وی
[illegible] و سکه بود [illegible] شش روباه بود چون بسیار که [illegible]
النفس را نافع بود [illegible] شش خوک بود [illegible] چون بسوزانند و خاکستر آن [illegible]
که عادت شود [illegible] نافع بود و اگر [illegible] گرم بر آن نهند نافع
بود و شش [illegible] عمل کنند و منع [illegible] آن تر و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر

الجبلی

افشانند

افشانند سودمند بود و به الحمار الوحشی شش خر گور که خشک کنند و کوبند و بیاشامند
نافع بود ضیق النفس و سرفه را به البحر فلومن بلاسوس آن [illegible] که در ساحل
دریا باشد مانند اسفنج [illegible] و چون تر بود و چون [illegible] کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع
بود و شقاقی که در دست و پا می باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند بغایت نافع
بود ریحان ریحان الملک و ضیمران نیز گویند به فارسی شاسفرم خوانند بواسیر را
نافع بود و در شین یاد کرده شد جسفرم و حماحم سلیمانی گویند نبات
وی در کوهستان فارس و اصفهان مانند شبت بود و ورق آن مانند ورق حنظل
بود و [illegible] وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و وی مجفف
و لطیف بود و [illegible] که بر حمره طلا کنند سود دهد و بر ورمهای بلغمی طلا کردن [illegible]
نقرس و بواسیر [illegible] و جهت لقوه بغایت مفید بود و [illegible]
طلا کردن بغایت نافع بود و چون زن با روغن گل بخور کند جهت [illegible] رحم [illegible]
و ابن ماسویه گوید که طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را سودمند بود
بغایت [illegible] از وی صداع آورد و مصلح روغن کافور بود و بدل آن [illegible]
و گویند که بدل آن و نیم وزن آن [illegible] و نیم وزن آن عنب الثعلب
ریحان داود ریحان دار و نیز خوانند و آن از آن الفارسیت و گفته شود ریحان
الکافور و کافور یهودی و شجر الکافور نیز خوانند و به فارسی [illegible] خوانند
و آن نوعی از درخت است و نبات [illegible] در خراسان بود و گل وی مانند
گل خرما بود و ورق مانند ورق [illegible] صحرایی بود و [illegible] وی و ورق وی
بوی کافور دهد چون ببویند و یا در دست بمالند خواه خشک باشد و طبیعت آن
گرم است در دوم و بوییدن آن بسیار و ادمان بدان نمودن رطوبات از اعضای
دماغ پاک کند و چون ادمان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل یابد و [illegible]
[illegible] مزاج را سودمند بود به گرم مزاج را [illegible] ضرر [illegible]

ریحان سلیمان

رمسعت سعد است و گفته شود در مصباح صاحب منهاج گوید سنگیست مانند
سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در درجه دوم رطوبات خشم کنند و طلا او هر
ورم را شناسی افزاید و مؤلف گوید که ان نوعی از سرطان بحری است و در صفت
سرطان گفته شود در پیش تعریف گوید که چون ... عها السوز رانید و خاکستر ان بر جراحت
افشانند خشک گرداند و بر های بزرگ ... ببندند و ... در علاج منتشر
شکسته و منافع هر مرغ در موضع نامنفعت ان گفته شود الباب الحادی عشر
فی الزاء زاج الزواعیت سفید و سرخ و سبز و زرد و زاج سفید قلقدیس
خوانند و سبز قلقنت گویند و قلقطار زاج زرد است بفارسی زاغ سرزندان
خوانند و بهترین ان مصری بود براق مانند زرنیخ درخشی و چون در دست
بمالند زود گداخته شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری
ست که بپارسی زاج کفشگران گویند و سبز آن را زاغ گویند و بیونانی مالیطا
و مالیطانیر گویند و خالکیتیس گویند که قلقطار که کهنه گردد زاج شود و وی معتدل
زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در
قوة مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظت و لطافت است لطیفترین سفید است
و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ و قلقطار خرد لا مورا و اسطها بود دست
که بیونانی قمسق گویند و بهترین ان قبرسی بود که لون ان مانند زر بود و طبیعت
قلقطار گرم بود و خشک بود در درجه سوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند
و وی قابض بود و محرق و خشکی آنرا احداث کند و جرب و سعفه و ناسور و
در عاف و ریش گوش ... مده آن سود مند بود خاصه چون با فتیله با عسل
بمالند و بر قلقطار ... کرده اند در گوشت کار ... و اکله که در دندان ... بینی و دهن
و ریش ان خاصه سود برا نافع بود و چون این زاجات ... کنند تا بحدی که ...
کنند و مداواهای ان ... تازه و ... و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت ...

در

113

۱۱۳

در باب هر یک گفته شود زان درختیست که از امران خوانند و گفته شود زاد و ق
زمیق است و گفته شود زبیب بفارسی مویز گویند و مویزی که خشک شود
زبیب عنبر خوانند و بهترین ان خراسانی بزرگ بود ... و گوشت وی گرم بود
و تر در اول بود و دانه وی سرد و خشک بود در اول جالینوس گوید سرد بود در
اول و خشک بود در دوم ... از خوردن ... امعا را نافع بود و معده و جگر
را دوست و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و بادی دهنده بود در ادویه
مسهل چون ده درم از وی اضافه کنند و چون ... بود شکم براند و آن
نوع که لاغر بود و قابض حرارة وی کمتر بود و معده را قوة دهد و بلغم ببندد
و محرق در دوم بود و مصلح وی خار ... بود و گویند ... بزرگ ... سختی گوید
که معده و مثانه و قولنج وی ... است و گوید که مضر بود بگرده و مصلح وی
غاب بود و موثرتر ... کند ... مضرة وی ... الا که محرور
المزاج و مصلح وی سکنجبین بود با ارفواکه ترش خوری ... آن خورند و
سفرجل ... گوید که گوشت وی چون بخورند موافق ... بود و نافع بود
جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بعض بر ان
زبان کنند بعلیل و بخورند بلغم از دهان برون ... و چون ... با فلاد ...
ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در ... و چون خلط ...
بکشتراب ضماد کنند بر ... و
عفونات که در مفاصل بود و ... و چون ضماد کنند با جاورس ... نقرس را
نافع بود و چون بر ناخنی که ... قلع کند و موثر ... از ... و آن اکثر
و هر و طلای ... موثر کمتر از طلای ... خشک کرده بود و اطلاق ذی کمتر از
اطلاق آن بود ... آنکه موثر موافق تر از ... خشک بود بمعده و ... ان
کمتر است زبیب الجبل ... است و گفته شود و صاحب جامع گوید

حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد و صفه موی رج کفه نزد
و بشیرازی موبرگ خوانند زبد البحر به فارسی کف دریا گویند و آن پنج
نوع است یک نوع بشکل اسفنجه فربه بود و سبز و بوی آن مانند بوی ماهی
بود و اورا از ساحل بسیار یابند و نوع دوم بشکل ناخنه خشم بود یا اسفنجه و
بسیار مجوف بود و برنگ وی مانند طلحت بحری بود و سیوم بشکل کرم بود
و به الملسون خوانند بشیرازی کرم الورب گویند و نوع چهارم بصوف خرین
بود و بسیار مجوف سنگ و مورلف گوید که این اسفنج است و گفته شد
و نوع پنجم بشکل مانند قطنه بود و بر اسفنج تو بی شود و باطن وی خشن بود مانند
قیسور و ظاهر املس و بهترین وردی بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم گویند تو بود و داء الثعلب را نافع بود و چون بسوزانند و بآب
سرخ رنگ که قوام رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و خنازیر و جرب
و قوباء و هر علتی که در خشکی پیدا بود جهت آن نافع بود و چون با موم روغن گل
استعمال کنند ثره را مالی کنند و کلف سیاه و آثاری که در روی و سایر اعضا پدید آید
زایل کند و نوع سیوم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و مثانه که رمل داشته باشد
و درد گرده و استسقا و درد سپرز را سودمند بود و حیض براند و باقی انواع آن و
منفعتهای دیگر هم که گفته شد در نسیان باشد و جلای دندان دهد و موی بر داء الثعلب
بود برویاند چون با نمک و شراب طلا کنند و انواع زبد البحر موی سر برویاند و
یک نوع هست که سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم خشک است و
جلای چشم دهد و بادزهر که مناسب بود سفیدی که در چشم بود زایل کند و قلع
آن بکند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و مضر بود به شش مصلح
آن کثیرا بود و گویند که مضر بود بسر و اخراس و مصلح روغن کند بود و بدل وی بحر الفسور
بود و اگر خواهند که زبد البحر بسوزانند در دیگ گلی تا پخته نهند و سر وی بنهند و شکاف

آن

آن بگیرند و در تنور میان آتش نهند پس چون پخته گردد بیرون آورند و بردارند
از دیگ و در وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند
اقلیمیا مغسول کنند زبد البحر بیونانی اذاراقیون گویند و اورقی و ادراقیس نیز گویند
و بشیرازی جانوران گرد برگردنی جمع میشود و در دریا منعقد بود و در میان گیاه
فی باشد و لون مانند حجر البیس بود و بشکل مانند زبد البحر باشد و بسیار سوراخ
و طبیعت وی گرم بود در چهارم و بن باید که تنها استعمال کنند باید که با ادویه خلط کنند
اگر جده وی بکند و قوه وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون نباید که استعمال
کنند لیکن از جهت اندرون احتراز واجب دانند بسبب شدت قوه که دروی است
و دیسقوریدوس گوید که جهت جرب رش بشده و کلف و قوبا و سرما د مانند آن
بغایت نافع بود فی الجمله دوای حاد بود و نقل مزاج بد که عارض شود در اعضا بار
مزاج نیک بود و عرق النسا را نافع بود و رازی گوید که چشم را جلا دهد و ورم لسان
زایل کند چون گفته را بسر طلا کنند زبد القمر حجر القمر است و گفته شد زبد
بفارسی مسکه گویند و بشیرازی مسکه بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند
طبیعت آن گرم و تر است در اول تری او زیاده بود منضج و محلل بود و اگر بر
بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذای بدن دهد و جراحات اعصاب را نافع بود و ورم
بن گوش و بینی و دهن و اگر بر لثه کودکان بمالند سود مند بود جهت زود رستن
دندان و همه ورمها که در دهن بود نضج ماند و چون با عسل خلط کرده لعوق کنند نافع
بود جهت خونی که از شش آید و ذات الجنب و ورم شش را بغایت نافع بود
و بدان حقنه کردن ورمهای صلب حار که در رحم بود و امعا بود و آهن بود سود
دهد و ریش روده و اگر با ادویه بود که نافع است کمر زخراجهایی که در اعصاب
و صحیب دماغ و فم و مثانه بود تازه ماید سود دهد و ریشها پاک گرداند و گوشت
آن بر دیاند و دفع زهرها بکند و چون تر گزندگی افعی بمالند نافع بود و سرفه سرد

وخشک را بغایت و منع خون و ماده کند و چون پانزده درم از وی با عسل بخورد
و لبستان خورد وی مسهل بود و معنی ذوسخی مغده بود و مصلح وی خیار
قابض بود و گویند که مصلح وی بنفسه قدری بود و نافع بود جهت خشونت حلق
و قوباء و سعفه خشک و حکه و چون بمالند نافع بود و حرقه مثانه را مضر بود و با
بنفشه و ترشیت نافع بود و لاجه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی
بدل تخم و دهان وی بعضی دو دوی چون تگرند از خراع مانند دود زدو غن در
میان طرفی برباد و در چشم مستعمل کنند تخفیف بود و قبض در وی بود و قطع سیلان
بادر چشم کنند و ریش آن پاک گرداند در دو و محال صحت بود زیاد نوعی از طب است
و آن عنکبوتیست که از میان هر دو پای جانوری گیرند که بشکل گربه باشد ناهموار
کوچک بود و او را زباد گویند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود
در رطوبت و یبوست بودن و مالیدن آن صداع سرد و درد شقیقه و زکام
نافع بود و اگر یک مثقال در ده درم شرابی که مفرح بود بکدازند و بیاشامند خفقان
زایل کند و ضعف دل را قوه دهد و در این عمل بغایت کامل بود و اگر زنی دیر حامله
زاید یکدرم از وی یا یکدرم زعفران در روغن دهند فرزند کردد و بیاشامند زاییدن
آسان گردد زبل سرگین سگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوانات
و اختلاف اشخاص منوع بها خاصه آن و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف
بود و بعضی مفصل گفته شد زبل الاطفال آنچه اول از طفلان بیرون آید بستانند و
خشک کنند و سحق کنند با سپیداج و ورق ماميثا و سفيدان نبات و در چشم
کشند سفیدی که در چشم بود زایل شود در چند روز و بهترین زبل طفلان آن
بود که از طفل گیرند که محفوظ از خلط و عسل باشند و بدان خشک کنند خناق
و ذبحه را نافع بود و با در حلق دمند ضماد عمل کنند و تسخین کس که ورم حلق پیدا
کرده باشد و نزدیک بمرگ بود و احتیاج لعصبه از خناق سخت کردن زبل گوزن

حد

خشک کرده با عسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کامل نافع بود
و مجربست باید که غذای کودک سر و فرزند بس با نان خمیر منور دهند که
نمک خورش کرده باشند و شرابی که اندک فراخی داشته باشد بوی دهند
سه روز پیاپی و غذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند
و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین غذای اگر گوشت مرغ و دراج و سختیه
و آب بود سودمند بود و باید که از غذاهای که رطوبت بسیار داشته باشند
نگاه دارند و اگر نگاه ندارند اثر در فعل همچنین ماند زبل کلاب بود و زبل طفلان
بزرگترین تریاق کسی باشد که بدگان زهردار بوی زیاده باشند و زبل الانسان
چون خشک کنند و با عسل بیاشامند نافع بود و برای تبهای دایره و گزیدن جانوران
واده و بها گشند و تلف کنند و بر فانز انافع بود و قطع اسهال کند و بر موضع
عفنه بنهند زایل کند زبل الطفل سرگین لقلق چون بیاشامند مصروع را نافع بود
زبل البحر سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند زبل الحرذون سرگین عصاره بوتیمار
سنگ کرد اند طلا کردن زبل الخطاف سرگین پرستوک سفیدی چشم را زایل کند
زبل الکلاب بهترین آن که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و آن با عسل
نافع بود جهت ریشهای و خشک بیان کردن خناق را زایل کند و جهت
دفع اسهال آشامیدن با شیر سودمند بود خاصه در سفطاریا بود و جهت
قولنج بیان حقنه کردن به اسکرم نافع بود و در سفوریدوس گوید سرگین چون بگیرند
باید که در تابستان بعد از غروب ستاره کلب خشک کنند و با شراب آن
بیاشامند شکم ببندد و سرگین سگ که استخوان خورده باشد آنچه سفیدی
بود خشک کنند و کنند ملوده آنرا خشک کنند و نگاه دارند و چون خواهند که
استعمال کنند جهت ورم و خناق بغایت سحق و با ادویه که نافع بود برین جهت
و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند و بر مالند ادرد زبل الذئب بهترین سرگین گرگ آن بود

که از غار گیرند و سفید بود و در وی استخوان خرده بود در موخر کفص نفع آن قولنج
در خایه کامل بود و مجربست و اگر بر تنگ خاصره او ترند بهمین خاصیت دهد و اگر در
پوست ایل یا پوست گرگ کنند و بر ساق بندند زیرا سبب آنکه از سم کلیش بود که بعضی از وی
گرگ خورده باشد مکور بود این مرض را زبل الزاغ سرگین کوه کلاغ بهترین آن
آن بود که از زوری گیرند که برنج خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سود دهد
زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کرده زایل کند کلف از روی بود و چون بلعاب دهن
بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل آنرا گویند که زگیل خوانند زبل الحمام سرگین
کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود و سودمند بود در هر مرضی که سرد باشد و با آرد جو که
امیزند و خنازیر را نافع بود خاصه در کتان اخلاط کنند و رحمهای صلب را منفجر کرداند و جلو(?)
سنه که حادث از آتش پارسی و چون با زیت امیزند سوختگی آتش را نافع بود
اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها در آید بغایت گرم بود و سرگین کبوتر صحرایی پاکیزه
مده(?) وی سخت بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند در مرضهایی سرد که
احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد سلم(?) و درد گرده را نافع بود
و چون با آرد جو بیامیزند و در آب زنند و با سرکه و عسل ضماد کنند دنبل و خنازیر و در جهار(?)
ملین(?) بسح(?) تمام و با اصلاح آورد و چون با آرد امیزند و به آب زنند و بر آن قطران
اضافه کنند و باهم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر برص نهند سودمند بود چندان
عمل کن تا زایل شود ان شاء الله و اگر با آب سرد(?) و کسی که عسر البول داشته باشد در آن نشیند
بغایت نافع بود و چون در سقفه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند
سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند
و خرقه کتان مانند خاکستر شود و با زیت امیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود
و گویند که سرگین کبوتر که بر کتان خورده باشند سنگ گرده بریزاند و این مجربست
و سرگین کبوتر در حقنه قولنج را نافع بود و چون زن بر بسیم(?) پاره بخور کند هرگز آبستن نشود

[illegible]

زبل الفیل

واگر

واگر بخور کنند صاحب ربع را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب همین عمل کند که گرگ(?)
خر کند زبل الدجاج سرگین مرغ اگر در دو کلند(?) نافع شود جهت زردی دندان و موی
پس بود قطره کشند و اد و بهار کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند قولنج
بگشاید زبرجد نوعی از زمرد است طبع آن سرد است در دوم و قولنج را سود
و خشک است در اول و باصره را قوت دهد و دیگر منافع در صفت زمرد گفته شود زبد(?)
[illegible] مسفوناست و گفته شود زجمول(?) کشوث است و گفته شود زجاج
بفارسی آبگینه گویند طبع آن گرمست در اول و خشکست در دوم موی برویاند
و چون با روغن زنبق طلا کنند و در روی قشفی و لطافتی بود و سفیدی چشم زایل
کند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق
کنند سنگ گرده بریزاند و مثانه و چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند
باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند صفت سوختن وی آن است که در کوزه آهن
نهند با زرد نیک گداخته شود پس بیرون آورند و در آب قلع اندازند و بعد از
آن سحق کنند و مستعمل کنند گویند که سوختن وی چنان بود که سحق توان کرد و بر روی
صفحه از آهن کنند که سر آن گشوده بود و آتش فحم در تحت آن کنند مقدار
سه ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند بغایت پس عمل کنند
زدوار جدوار نیست و گفته شد ز زرنباد بزبان هندوی کچور گویند و در زبان
اهل مکه عرق الکافور گویند و وی بیخیست که از وی بوی کافور آید چون تازه بود
و بلفظ دیگر سطراک خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکار برند کرده کنند
و بخور سازند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلختر بود و آن بهتر بود طبع
آن گرم و خشک است در دوم تا سوم گویند و در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در
ارحام و مدر و افزونی کند و قطع بواسیر کند و بیاز و شراب کنند چون در دهن گیرند
و قی به بندد و کرمهای جانوران را نافع بود با تحدی که نزدیک تحذوار بود در ستم گزند

ومفرح ومقوی دل بود بخاصیت قوه قبض وتلطیف واد و بتر بافاه کار بود ومقوی
روحی بود که در جگر باشد ومسهل سودا بود وشربتی از وی یک درم باشد وبول
براند وسود مند بود جهت مرضهای سوداوی وخفقان دل وفساد فکر وغم ووحشت
ودر ویشتر نفعها باشد در تریج بود ومعده تر را خشک گرداند وچون در دهن گیرند و
بدان ادمان کنند درد دندان را نافع بود ونگاه دارد وبوی بد از دهان زایل کند
خواه از تری بود وخواه بسبب غذا واین زیر در خواص مذکور ده چون ترکو ند وبگویند
ودر شب باما لند مر علتی که در دماغ بوده باشد زایل کند مثل صداع وشقیقه و
وامثال ان وچون در خانه بخور کنند مار بگریزد وباز نگردد واگر بزدار الثعلب طلا کنند صاحب
ودر حقوله که اشترازی که گویند موافق بود واگر یک جوز بزرگ در سیب کند از وی سوراخ
کنند وبیاویزند در حقه کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه انک طبعی بود
بحال صحت امد وانتشار حاصل کند ودیسقوریدس گوید نافع بود جهت ترجیر کودکان
وعرق النسا ونقرس وفالج وجرب کودکان را دو درم باعسل کرشند وطلا
کنند چند نوبت که دفع شود وجالینوس گوید درد ورکین وحقوین وعرق النسا و
فالج ولقوه وصرع که از سبب رطوبات بود چون باعسل بیاشامند نافع بود وصاحب
منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود ومصلح وبدل ان و بتنیج بود وصاحب تقویم گوید
مصلح ان نبات وسنبل بود وبدل ان نیم وزن ان بسباسه گویند در اشند از گزیدگی جانوران و
بادهای غلیظ یک وزن ونیم زرونج وچهار دانگ وزن ان طباشیر حسرق بری ونیم وزن
ان دانه ازنج وگویند که بدل غنطوح در انس است زنجبیل اگر حیم سرکین مرد از خوار که
چون دود کنند ودر شب زن که بچه بیندازد وچون مار بیت امنزمند در گوشش چکانند
گرانی گوشش زایل گرداند زرین درخت گویند که درخت ازخت ومولف گوید که در هند
که در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در نسا وبرداوق وی مانند ورق زیتون بود
وگل وی مانند قرص گشنه زرین بود در وقت انگور رسد وورق وی سبز بود.

گویند

گویند وعصاره وی بیاشامند با مسیح عرق النسا وعسر البول وطمث را نافع بود وچون
سنگ از مثانه بیرون اورند وگزیدگی جانوران را سود مند بود ووی مضر بود
بمثانه ومصلح وی حب الاس وبلوط بود وبدل وی بوزن ان قنطوریون باریک
بود وبوزن ان تخم خیار زه وبوزن حب الانزج گویند بدل ان نیم وزن زعفران
بود زراوند مدحرج زراوند ورخوانند ومعروف بوذنسافی ووی باده گویند
ووی باده بود بفارسی وزراوند گرد خوانند وزراوند دراز وولایت مرازند در هند
هکونه نام نهاده باشند وبهندی کچور گویند وزرنباد نیز کچور گویند وبهترین ان
بود که بلون زعفران بود وبغایت فربه بود وطبیعت ان گرمست در اخر درجه
اول سیوم وخشکست در دوم وگویند گرمست در دوم وخشک است در
سیوم ووی اقوی بود ولطیف از طویل اقوی بود جهت ... بود ومصرع و
وسواس وفواق ونقرس چون ده درم از وی بیاشامند نافع بود جهت
گزیدگی جانوران وادویه کشنده وجذب پیکان وشوک وسهام بکند چون ضماد
کنند واز اعضا بیرون اورند وبهق را نافع بود ودندان را جلا دهد ودفع اخلاط کند
وبلغمی وفرازی کند وقوه سامعه مدد دهد وریشهای بد را پاک کند وگوشت برویاند
وچرک گوشت را پاک گرداند وورم سپرز ودهن وغسله ودرد پهلو چون بیاشامند
دماغ ومعده را از اخلاط بد پاک گرداند وگوشت برویاند وورم سپرز ودهن
ودرد سر وشقیقه که از سردی بود وسود دهد ویرقان صفراوی وبلغمی چون بیا
بیاشامند ودرد ورکین وعرق النسا ونقرس وفالج ودردهای مزمن کهن شده
نافع بود وصاحب منهاج گوید مضر است بسپرز ومصلح وی عسل بود وصاحب
تقویم گوید مضعف اعضا بود ومصلح وی روغن بنفشه ... بود ومقدار شربت
متقال تا دو درم که استعمال کنند وبدل وی بوزن ان وی زرنباد ودو دانگ
ان بسباسه بود ونیم وزن ان قسط واسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک

ونیم وزن طویل بود ونیم وخرج آن ریوند چینی بود زراوند طویل شجره مریم بود و
ارسطولوخیا نیز گویند واهل اندلس مستعار ومشمون نیز گویند ویونانی ذکر خوانند
وقطولیس گویند وی نیز بود وبهترین آن بود که برنگ زرد او بود مدحرج وسنبر
باشد از انگشت نیز سبزتر وطبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست در دوم
گوشت برویاند جهت صرع وکزاز اشامیدن نعانه نافع بود ولون را صافی گرداند
وسینه را پاک گرداند واحتباس را نافع بود ودر ریشهای عفن بدید [illegible] باصلاح آورد
ودندانها را وبن آن پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود واگر کفیده [illegible] کنند بیرکه وطلا
کنند بر سر زنعابت نافع بود واگر با سکنجبین بیاشامند وضماد کنند گزندگی عقرب
وهمه جانوران [illegible] نافع بود وچون با فلفل ومو بیاشامند نسارا
پاک گرداند از فضول [illegible] که در رحم بود وحیض بر آرد وبچه بیرون آورد خواه مرده
وخواه زنده واگر فرزجه از وی بسازند بوزن [illegible] بر گیرد همین عمل کند وکرم درا
وحب الواع بیرون آورده واگر با روغن بزند طلا کنند [illegible] کنند وجهت تنها نافع
ومعده را سود دهد وچون بر باد عسل بیاشامند ودر ریشهای عمیق را هموار گرداند
وباصلاح آورد واسحق گوید که مضراست بکله ومصلح وی عسل بود وبدل آن [illegible]
وگویند بوزن آن زرنباد ورازی گوید که بدل آن [illegible] از ریاح بتحلیل [illegible] در شکم وسرز
بود وبوزن آن زرنباد ونیم وزن آن [illegible] زرشک [illegible] زبارکیس است والله اعلم

زرنیخ الوان آن انواع است زرد وسرخ وسبز وتیره ودیرح وسفید بهترین آن
زرد بود وارمنی که صفحها وورق ورق بود وبلون زرد بود ولون ارمنی که صفحها ورق
ورق بود وبلون زرد بود مانند طشتی زرد وبراق وی کبریت از وی اید بپارسی زرنیخ
گویند طبیعت آن گرم وخشکست در سیوم سوزنده بود ودر وی قبضی مغفص
بود ولدع وکند [illegible] زیاده بخورد در ریشها وموی بسترد وبعیر بر جراحت بنهند
سود مند بود وجرب وسعفه را واگر [illegible] بر موضعی که خون مرده بود [illegible]

دوزنگ

طلا

روغن
طلا کنند نافع بود وبا زیت حقنه سلس بکشد وبا روغن گل جهت بواسیر اگر در موم
کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود وجهت ریش بینی ودهن واکله که در وی بود خورد
گوید زرنیخ سه نوعست زرد وسرخ وسفید نوع سفید کشنده بود وزرد در موی صبغی
که مرده باشد [illegible] طلا کنند اما از آن زرد ونوع سرخ در قلقون نیکوتر بود واسحق
بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند وبعصاره بنج ترکیب کنند بعلت ثعلب
طلا کنند بعد از آن موی برکنده باشد هرگز دیگر نروید ودیسقوریدوس گوید
قوت زرنیخ سرخ مانند قوت زرد بود وچون با رانج بیامیزند داء الثعلب زایل کند وزرنیخ
را عضا طلا کردن کلف آورد ومصلح وی آن بود که بعد از وی زریج [illegible] طلا کنند
ودرد مصدع کننده بود واز خوردن وی همان عارض شود که از خوردن خشک که
اکل السم الفارست واگر بآن ابزار زرنیخ سفید خوانند ومراد [illegible] انکس که زرنیخ سفید
خورده باشد قی باب گرم وروغن کنند بعد از آن آب گرم وجلاب وروغن
گنجد با روغن بادام وطبیخ زریج در قیهای حرب مانند گوشت از مرغ که بروغن بادام
وسیر تازه ولعابات [illegible] دهند ورازی گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زر بود و
مقدار وصاحب تقویم گوید زرنیخ مفسد اخلاط بود ومصلح وی [illegible] بود وزرد ومقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود وتشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیگ [illegible] ستانند
ودر سر نهند وزرنیخ در آن [illegible] ودایم تحریک دهند که لون آن متغیر باشد و
بریان شود بعد فرو گیرند وسرد کنند وسحق کنند وبوقت حاجت استعمال کنند زرنب
رجل الجراد گویند واین اسم بدل آن نهاده اند که مشابه النبت هندی ترج گویند و
بفارسی سرو ترکستانی گویند وطبیعت آن گرم وخشکست در اخیر دوم نعابت
مفرح ومقوی دل بود مانند زرنباد ولیکن عطریت که در وی هست ملطف ومقطع [illegible] ولقوه
وتفرح زیاد دهد وچون با روغن گل وآب در روغن بنفشه سعوط کنند در [illegible] که
از سردی بود سود دهد واز تری نیز ودر قوت مانند سلیخه وکباده بود ومعده سرد را

و جگر ضعیف را قوت دهد و اوجاع اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن را و محلل
بادها بود که مجموع بدن بود و سپستان را سکم به بندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی
دار چینی است و گویند سلیخه و کبابه و گویند که بدل آن هیل است و گویند که
بقوت خیر بوا است اما الطف تر از آن است زرنک از ذکرات حشویت
وصفت آن در باب عین در عصفر گفته شود زریرا نقله مبارک بهت زمان
زبان سریانی و گفته اند زرقوری رجل الغرابیت و گفته اند زرنباد و بلکس
و گفته اند زرقون سلیقون گویند و آن اسریح است و در بیش صفر گفته اند زرآفه
حیوانیست و در شیرزکا و لیک گویند در خواص حیوانات گفته اند گوشت وی
غلیظ بود و سودا انگیز زریر گل نباتیست که در کوهستان جوزجان می باشد
و بتیرازی آنرا اسفرک خوانند جهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند زعفران
جادی خوانند و جساد و بهقان و کرم و بشعوا را الصفاالنه و خلوق و بهترین آن تازه بود
که به غایت سرخ رنگ بود و تیزی بوی بود و از ولایه فارس بود که از کوه کبار خیزد
و این نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود به سلکینز
و بعد زار و دانی و زعفران فرنک که آن مشهور بمصری بود و تیز قلب بود و طبیعت
زعفران گرمست در دوم و خشکست در اول و قوبیس گوید گرمست در سیوم
و خشکست در اول و در وی قبض بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و
مقوی احشا و لون را نیکو گرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب رفتن
وی باز دارد و چون با شیر زنان در چشم کشند و چون به ادویه خلط کنند که مناسب
و بیابان مند در آمدن وی نافع بود و ضمادات از وی چون مستعمل در درحم و مقعد را
نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفوم بود و باه برانگیزاند و بول براند و سده جگر بگشاید
و چون نارزده تخم مرغ زنی مقدار دو درم خورد که دشوار زاید در ساعت بزاید
و ابن حجر ایست و صاحب منهاج گوید که یکدرم تمام بود و چون با شراب بیاشامند

بغایه

بغایه مستی زیاده کند و فرح بخشد که گاه بود که از غایت فرح به دیوانگی کشد
و وی دافع معده بود بسبب عفونت که دارد و مقوی معده و جگر بود و مقوی دماغ
بود و مثانه و گرده را پاک گرداند و سپرز را به غایت نافع بود و چون بر آب حل
کنند و بر سر ریزند بیخوابی را نافع بود که بسبب آن بلغمی شور بود و ورمهای گرم
که در بن گوش باشند و حمره خون که بدان طلا کنند و اگر با ادویه خلط کنند بعوض
آن ادویه ها در جمیع بدن بخشد و درد سر که از سردی بود و شقیقه را نافع بود
و اصل وی که با شراب بیاشامند بول براند و تریاقی از وی نیم درم تا دو دانگ درم
و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح او انیسون بود و گمضوری گوید که
مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره ریباس بود و صاحب منهاج گوید ملطف
حواس بود و مصدع و مسموم بود و چون سه مثقال از وی بیاشامند کشنده بود
مفرح و مسبح گوید مضر بهضم طعام بکند و رازی گوید که اشتهای طعام ببرد و مغثی بود
و در خواص ابن زهر آورده است که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در
انجا نبود و رازی گوید که بدل آن که بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه
اترج بود و دانگ و نیم آن سنبل و نیم نک آن قشور سلیخه و گویند که بدل
آن دو وزن آن خلط کنند و نقل روغن آن بود زعرور جبلی تفاح بری خوانند و
والبج بیر گویند و او نیاد و ذو ثلاث حبات نیز خوانند و درخت وی را ملک گویند
و زعرور بتیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا ملهاجون خوانده است و
بهترین آن سرخ بود و آن لبنانی بود و گفته شود بعد از آن لعل نوع زرد طبیعت
آن زرد و خشک و قابض بود و قابض تر از سیحرم بود معده را نیکو بود و شکم
به بندد و بول براند و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت جگر گرم بدهد
و صاحب تقویم گوید که غذای بدن بدهد و مقوی و مسمن بود و قوت شهوت بدهد
و داء الفیل را نافع بود لیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی گلنگبین است

رو صاحب منهاج گوید که ادر مداومت سه درم بکار برند مصدع بود و قولنج
آورد و گرده را مضر بود و مصلح وی انیسون است و اولی ان بود که زعافت
رسیده بود زعفر در بستانی عجم متلث خوانند و بشیرازی کبل برنج
و بهترین رسیده بود و طبعه ان سرد و خشک بود و گویند که تر مستولد نعم
بود و معده و گرده را مضر بود و مصلح وی رازیانه است زعفران الحدید صدی
الحدید است و زنجار الحدید نیز گویند و آن از آهن تیز گیرند صفت آن بکسنا سوس
و از ار بروی صحیفه کنند و نم کنند و بر آب و سهند تا خشک شود و بکوبند ان
زمان که تیم زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار است این یک نوع که
اسانت و قابض بود و سرد و چون کهن گردد گرم و خشک بود در دوم و چون
زن بخود گیرد قطع حمل کند و چون بیاشامند منع استسقی کند و چون
با سرکه بیامیزند و بر پا بمیدارند نافع بود و جهت داحس که بر ناخن بود تراند نافع بود
و حشونه اجفان بود و اسیر گرسته باشند در مقعد نافع بود و بن دندان را
محکم دارد و چون بر نقرس مینداز ند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند
زنجبیر مر سفید است و در میم گفته شود صفت ان انواع زفت رومی
سه نوع است بری و بحری و جبلی و بهترین آن صافی براق بود پاک املس و
طبیعت آن گرم و خشک است و عرق النسا را سود مند بود و نقرس و فالج
و مفاصل و بادهای سرد و درد زانوها و زانوها را نافع بود بر جذام طلا کردن
نغانه نافع بود خاصه که ادمان بر آن کنند و مقدار کیدرم تا دو درم استعمال
کنند و استحاق گوید مضر است بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن جاوشیر
و علک البطم و گویند که بدل آن قطران است زفت یابس زفت بری
که خشک شود بطبیعت خود و آن را بوسعاس خوانند و نیز از بلوط
و از کرنه و صنوبر خرنوب است از صنوبر است که بر بهی دهد و طبیعت

ان

ان گرمست در اول و گویند که در دوم و خشکست در دوم و جالینوس گوید گرمست در
سیوم و وی خشک تر از زفت رطب بود و قوبا را نافع بود و زخمهای فاسد
از رطوبت پاک گرداند و زخمهای سر و گوشت در زخمها آورد و منضج و ملین بود و حرا
ورم موضع حدب طلا کردن نافع بود و منضج ورمهای صلب بود زفت رطب
زفت تر است و آن را و ند بود و در قرابها کنند و آن از فراست و از بلوط
و غیر آن از انواع صنوبر است که گیرند و زفت زدنک به قطران بود و روغن
وی فسالان خوانند و آن چنان گیرند که زفت ذرنجی بر بالای صوفی پاک نهادوزند
و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار که دان صوف را فشارند در ظرف
با دردیع انبیق نهند تا بچکد و آن را روغن زفت خوانند و چون به آرد جو بر داء
الثعلب ضماد کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط
غلیظ بود و بر صلابت ناخن غلیظ بوسید و طبی و ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند
و چون با سرکه بعوز بشسته را پاک گرداند و اگر بر ریش چهارپایان و خربت آن
مینداز ند نافع بود و اگر چند نوبت بر عضوی که خواهند طلا کنند فربه گردد
و بر شقاق پای طلا کنند نافع بود و منع نفث دم کند و مسهل بود و نیز نفث گوید
چون بر فتیله حقنه کنند بر گزیدگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان ... بریزند
کسی که علق فرو برده باشد و بر آن روغن چرب کرده با قطران علق بیرون آید از
حلق و صاحب منهاج گوید که چون بگیرند از روغن تا ده درم و با عسل بیاشامند بر ناک
زهرها بود و بر گزیدگی افعی طلا کردن نافعست و دودهای وی موی چشم برویاند
و ریش آن را زایل کند و در قوه مانند دخان کندر بود زفیرف بزبان اندلس عباب
و گله شود زلابیه بشیرازی زلالی خوانند و حلقی نیز گویند و آن سکتر از لوزینج بود
و قطایف و زود تر هضم شود و سرفه نزرا نافع بود و رطوبت سینه و شش و مولد
سنحی بود و مصلح وی سکنجبین است که بعد از او خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد

کند کسی را که مجاری حلق تنگ بود زمرّد ارسطاطالیس گوید که زبرجد و زمرد دو رنگ
رنگین بود و در معدن زر از مغرب زمین خیزد و طبیعت سرد و خشک بود خاصیت وی
آنست که چون بیاشامند از وی بقدر [illegible] از گزندگی جانوران و زهردار و سمهای
کشنده خلاص یابد و یابد که مثل آنکه و [illegible] ازو برکند بیاشامند از مرگ خلاص یابد
و موی بریزد و پوست رها کند و صحت یابد و اگر از وی گردن بندی سازند
و با کسی آن خود نگاه دارند و چون با کودکی خورد او بزند خاصه در زمانی که نزا ماند از صرع
ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون رفتن و اسهال چون
بیاشامند و یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد چون حک کنند و بیاشامند مدام را
نافع بود و در خواص آورده است که افعی بر زمرد فایق که نظر کند آب از چشم
وی روان شود و آنکه گوید کور شود خلافست و چون سحق کنند و چون بادویه
که سعفه استعمال کنند نعامة نافع بود و داء مان فطر بران کردن کند چشم زایل کند
زنجبیل مرغیست که بدان تصید کنند بفارسی چرخ گویند و تعریف گوید گوشت
وی خوردن و مداومت بران کردن ضعف دل و خفقان را نافع بود و زهره
وی چون در کحلها کنند تاریکی و شب کوری چشم را زایل کند و سرگین وی چون
بر کلف و غش طلا کنند نافع بود زنجبیل بهترین آن چینی که لون آن بزرد
مایل بود اندکی و طبیعت آن گرمست در آخر سیوم و ترست در اول سودمند
بود جهت سده جگر که پیدا شود از سردی و تری و مجامعت را قوة دهد
و محلل ریاح غلیظ بود و جالینوس گوید فالج و لقوه را و راغمار را نافع بود و مجموع
دردها که از سردی بود و چون بعسل سرشته کنند و بادویه های قوی ترکیب کنند و
قولیس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و لقوه و خدر و جمود و سده دماغ و اخلاط
بلغمی را نافع بود و در کسر که از سقیفه بود و سردی چون سحق کنند و با روغن خیر طلا
کنند

کنند نافع بود و چون دو درم از وی با قند آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ [illegible] آورد
و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و نیز
نش کند و منی افزاید و بلغم و مره سودا از وی [illegible] آورد و مقدار دو درم [illegible]
بود و سحق گوید مضر است با فلفل سفید و گویند که بدل وی یک وزن و نیم
راسن بود و گویند که بدل آن عاقرقرحا بود زنجبیل [illegible] فلفل الماء است و ورق
وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود و طعم
زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از تهران گویند که سنگ را بشکند و طبیعت آن
گرمست در سیوم و خشکست در اول و چون تر بود بکوبند با تخم وی بر کلف
روی و نمش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهای صلب ضماد کند از تند زنجبیل عم
اشتر خارست و گفته شد زنجبیل شامی و زنجبیل البلدی راسن است و گفته شد
زنبق گلیست سفید که از [illegible] گل وی دو سه شاخ زرد باشد و فلان شاخ
و فلان شاخ که گل ندارد یک باشد و زیاده نباشد و کوتاه تر گل بود و بوی
خوش دارد و برگ که بر سر شاخ مانند برگ مورد بود و دراز تر و برگ اصلی مانند برگ
گشنیز بود لیکن ستبر تر بود و صاحب جامع گوید که زنبق دهن الحله المربا الکسنر
و خطا کردست و صاحب منهاج نیز گفته است که زنبق سوسن الابیض و مولف
النخه مصحف بود گفته و اگر گویند که نوعی از سوسن است شاید و مولف گوید از افر
زنبق است باقی همه خلافست و طبیعت آن گرمست در اول و معتدل است در
در تری و خشکی زنجار بفارسی زنگار است و بیونانی [illegible] و معنی آن
مجرود بود و آن دو نوعست معدنی و عملی و بهترین آن بود که معدنی بود که در معدن
مس حاصل شود و از آن بیونانی [illegible] و معنی آن [illegible] بود و طبیعت وی
گرم و خشکست تا چهارم نیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و ترص و بهق را

سودمند بود و در مرهم استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در بدن بود و قوة
زنجار مانند قوة مس سوخته بود ولیکن زنجار بقوة تر بود و چون در بینی دمند کند
بینی ببرد و ریش آن و باید که دهن پر آب کنند تا گرد آن بحلق نرسد و اگر بباد و به
کر نافع بود و جهت چشم ها مثل ناخنه و سبل و سپیدی چشم و جرب و سلاق نافع
کند و تیزی چشم زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند تا غایت و تو اسیر باد
ناصور که در مقعد بود و چون با رازیانه و روغن گل آمیزند سودمند بود و چون با عسل
بسرشند و با بر که برشند سودمند بود و جهت ریشهای که اعضای خشک
مزاج مانند ریش دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش و سرها را سودمند بود
و جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند و عیار وی مفرد بود و مداوی وی بسیار باشد
و ... کنند و وی از جمله سموم بود و چون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد
تقیح کند و مضر بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی مغص
سحجت و لذع و قونجی از حلق و از احشا ... رسد تا شود و قی آورد و معالجه آن بود
که جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرقهای چرب بیاشامند و مثل
آن نوزن آن افلیمیا و آب هم گرم و نیم وزن آن زنجفر یک سنگ سیمرغ و نیز
و ... ازی صفر و آن مخلوق بود و سوتانی میلون خوانند و آن حجر الزیبق بود و
آنچه مصنوع بیونانی قنباری خوانند و آن قنبار بود و آن از گوگرد و زیبق سازند
و آنچه مخلوق بود از گوگرد خیزد بمعدن زیبق رسد و مستحیل شود بزنجفر و قوة
زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوة سادیج و طبیعت آن معتدل بود در حرارة و
در وی قوة محلله بود و گویند گرم و خشکست در دوم و گوشت و ریشها برویاند
و مرد و ورم حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک و ورم جگر و معده را
نافع بود و چون با روغن و گلاب طلا کنند و فولس گوید نافع بود در آنها که در زیر و لب
پیدا شود و چون با اسفیداج رصاص با روغن گل بسرشند و بر آن طلا کنند کال مفید

بود

۱۲۳

بود و چون در مرهم سوختگی آتش طلا کنند سودمند بود و جراحتها را اصلاح آورد و
... کنند برای آنکه ... بود و در ریشهای عفن و در دارو های چشم استعمال
کنند بقوة تر از زنگار و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم قتاله بود و چون
بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای که گفته شود و گویند که بدل
آن مرداسنج است و گویند که بقوة بسنادیج است و اسفیداج زنک دو سرد
و گفته اند زوفرا تخم خراست و گفته اند در آخر اصفهان لیکن طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود و گزندگی عقرب را نافع بود و خوردن و
طلا کردن و مجفف منی بود و جرب و حکه را نافع بود و چون با عسل کف گرفته
بیاشامند و چون سحق کنند با روغن طلا کنند در حمام ماخوار را نافع بود و
خند زدان سنبل است و گفته اند زدار و قارادوف است و گفته اند زرد بابلی
گیاهیست که برگ آن بسیای کی ماند و حبلی ماند و آن بنانت ... آن بود که از کوه
نبت المقدس خیزد و آن مسور بود بزوفای مصری ماند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم در خره و لطیف بخار طبیخ وی چون بخور بود در دگوش را نافع
بود و بادی که در گوش بود تحلیل کند و چون بسرکه بپزند و دندان مضمضه کنند
درد دندان ساکن کند و چون با آب و انجیر و عسل بپزند و تر کنند و بیاشامند
نافع بود و جهت ورم شش گرم و ربو سرفه کهن و نزله که از سر فرو ریزد بود
ریزد بحلق و تنگی نفس و دشخواری نفس گرم باشند و حب الفرح و اگر با عسل لعوق کنند
نهر و مسهل بلغم بود و دوا الثعلب و دوا الحیه و ریش روده و عرق النسا را نافع بود
و مفلوج را نافع بود و درد معده و سپرز و درد پهلو و را انها و سحج امعا و سده
جگر و قولنج را نافع و چون طبیخ وی بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود
و اگر با فودنج ... ساختن کنند مسهل قوی بود و چون با انجیر و نطرون بسرشند ضماد
کنند و با شراب جهت ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و چون با آب بجوشانند

وضماد کنند بر خون مرده که در پشت چشم بود بگدازند واگر با طبیخ انجیر بیاشامند
خنازیر را نافع بود بغایت ولون بغایت نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند
چند روز متواتر مستسقا و گزندگی جانوران را نافع بود و چون با آب نرم و در چشم
نهند سودمند بود جهت نزول آب و مقدار چهار درم مستعمل بود و اسحق گوید
مضر بود بحلق مصلح وی صمغ عربی بود و گویند که عناب و بدل آن بوزن آن
بود و نیم وزن آن مرزنجوش نوع فاتر طب وسحیت کرد نهای مس از من جمیع موید
نبت گیاهی که شیر دارد و آن از منومات بود چون بخورند نیست شده و قوه و جمیع
بر دست ایشان جمیع مستود بمند که را او لود اثر آرند و لقوه آم آورند و گویند که مکاه
که اهل افعی را بخورد و قوه ضعیف اهل داغ شمشیت حرکت کند تا دفع مضره سم کند
عرق بسیار بر تنهانی وی جمیع شود و لسف کرد د از از و فادزهر خوانند و این نوع نیز
بغایت قوه بود و طبیعت رو فاتر گرم است در سوم و گویند در دوم تر است
در اول محلل اورام صلب بود و شیر چون بر آن ضماد کنند و باوره و آخر بر شیر ز
ضماد کردن نافع بود و جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند بود و محلل
صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم باشد و نافع بود جهت سردی گرده و چون با
اکلیل الملک و مسکه بیامیزند و زن بخود کشد حیض براند و بچه آسان بیرون آورد
و چون با بیسر فرج الی بیامیزند ریش گوشت و فضب و مقعده و براموں آن سود
بود و تشنج را نافع بود و صاحب نقرس را گویند که مولد صداع بود و مصلح وی روغن
گل و سرکه بود و مولف اسخه ممنوع بود دیگر بدستها که در میان زان گوسفند بود
و جرک آن ذردگی کنند و بخوشانند با قدری آب چربها که بر سر آب اندر ها کنند
که بر دست شود و اثر ابر دار ذو استعمال کنند و گویند که بدل آن مغز ساق گاو بود
زهر الحجر حزاز الصخر است و گفته اند زهم رزینا داست و گفته اند زهرة
الملح نباتیست که بر رود نیل مصر بر روی آب بود و در آبهای ایستاده و بهترها

تر

ز بود و در زمینها و در زمینهای شور روید و بهترین آن زعفران رنگ بود که به
غایت منتن باشد و در طعم وی شوری و گزندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح
ریشهای بلغمی بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب
و شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند
صرع را نافع بود و فی الجمله در حدت و تدریع مانند نمک بود زهره ان خرست
که چون نحاس بگدازند و در کوی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند ما تنبد و
اجزای مس یک جمیع شود و آن آب که جمیع شود کفی مانند نمک و آن را قصر النحاس خوانند
و بهترین آن سپید بود و وی اکال و لذاع و قابض بود و گوشت زیاده بخورد و گر
کهن را ببرد و چون سحق کنند و در گوش نهند مسهل آب زرد بود و نیز را خشک
کنند و ورمها تحلیل دهد و ریشهای بلید عفن را به اصلاح آورد و چون با شراب
امیزند بر زایل کند و چون با ل امیزند و بدان تحلیل کنند و ورم ملازه بگدازد زیتون
آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند که گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت
سرد و قابض بود و در زیتون بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد و
خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از انواع زیتون دهد و طبیعت آن
گرم و خشک است و زود از شیر منهضم شود و چون پیش از طعام بخورند جهت
ربو و مرضهای شش نافع بود لیکن چون زرد وی بیخوابی آورد و صداع و خلط
سودای از وی متولد شود و اولی آن بود که در میان طعام بخورند و سرکه کبر
بعضی سردی بشکند و مقوی معده بود و اشتهای طعام آورد و مجامعت را
زیاده کنند و قوه ذکر بدهد زیتون کوهی گرم و خشک بود و آن را غنم
خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده بود سرد و قابض است و آنچه رسیده بود
معتدل بود در حرارت قوة اشتها بدهد و معده خاصه چون با سرکه بود و چون
سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکین را پاک گرداند و سوختگی آتش و زبان

سر طبیعت رسند و معده را دباغت کند و قوة غذا دهد خاصه که نمک سود کنند اما دیر هضم شود و غذا اندک دهد و چون در سرکه نهند زود هضم شود و کم شر شود و غیر نمک سود اسخن گویند چون بخورم از آب وی بیاشامند نافع بود جهت مره صفرا و گویند که مضر بود بعصب و گویند اصلاح وی بعسل بود و عصارهٔ زیتون که بخور کنند در زالیسیلان چشم و چون آن بازدارد و معز استخوان وی چون با نبیذ دارد بیامیزند و برص و باخیه سرد و نمک آلی که از زیتون در وی بود و مدان مضمضه کنند بن دندان و دندانی که متخلل بود محکم گرداند و آنچه تازه بود و تلون با قوة بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و رود تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف تر از آن بود که در آب تنها نهند زیتون بفارسی روغن زیتون خوانند بهترین بود از زیتون رسیده گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گویند آنرا زیت الانفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند رطوبتی در وی بود و معده را نیکوست و آنچه از زیتون رسیده گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالها و سود مند بود جمره و تر یبنی و جرب و قوة باه و صداع و دندان متحرک را محکم کند و سبوسه زر زایل کند و اگر موی را بر موی مالند رها کند که رو و سفید شود و آنچه زیت کهن بود بقوت روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود در اعتدال و میل برطوبت گذشته باشد پس اگر گویند معتدل بود میان تری و خشکی در گذشتن وی چنان بود که در آب سرشتن کنند و بدست بزنند چند نوبت پس صافی کنند بعده بکار برند و مالیدن کوه گرمیست در دو م و کهن وی که در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند و بر کلف طلا کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب و نقرس بود و با حوابت خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن قی کردن کسور مر حفا کنند ورت

زیت

الفق

انفاق زیت الاصح گویند بهترین آن بیشترین تازه بود و معده را نیکو بود و دندان را محکم کند و چون در دهان هر زمانی نگاه دارد تن منع عرق کند و چون در زنگی مستی و بحو بشانند با نقوام عسل آید منفعت وی مانند حفض بود و مجموع زیتها مع سرما کنند از بهر زود و در بدن نقوط کند و تلین طبیعت کند و جهت قولنج که سبب آن از ورم امعا بود و یا از سده که عارض شود از جمیع با نیس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن بکسی که در چشم او سبل باشد یا در اجفان وی رطوبت غلیظ باشد بمالش بارد و چون در چشم کشند زایل کند و قوة باصره بدهد و روشنایی افزاید و زیت یکساله که کهن شود مرحشم کنند فاصلتر بود و اگر بر گزندگی عقرب گرم گرده در مالیدن بماند در دساکن شود و بدل زیت کهن و گویند روغن خروع است و گویند روغن قحل و درادویه فالج زند البحر است زیتیاره مثل زیت است و بیونانی اموریغی خوانند و بعربی عسکر از زیت و بپارسی دردی زیت و چون بیز طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و منفعت آن در باب عین گفته شود در عسکر الزیت زیت رکابی زیت انفاق ... داهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بیشتر از بلاد شام و اهل مصر زیت فلسطین خوانند و گفته شد منفعت آن و در زیت زیتون الحبشی و زیتون الکلبه زیتون بریست و گفته شد انواع آن در زیتون زیتون الارض مازریون سبب و گفته شود در بر نوف بزر عرار درختی هست در دمشق که بر نمی دهد و گویند که عرار صنبر در عین گفته شود زیت السودا گویند که زیت الهرجان است و اهل مغرب الاقصی ارقان و ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوعست یکنوع بود چنانک ... و ثمر آن با دامی کوچک بود و روغن از آن بگیرند و شیرازی درخت و براحن گویند و یکنوع دیگر با دام کوهیست شیرازی بخورک گویند و بعربی لوز البر خوانند و گویند زیت شود آن غیر نیست مرجان است و آن زیتیست که از بلاد سودان آورند و او بغایت گرم بود نافع بود جهت درد ها و طلیهای سرد اما منفعت لوز البر زیر در

در صفت جوز کهرست زهر کنایت و کفه شو زیرا هر صراست وان حیوانیست
کو مانند ملخی و بر الشیرازی حرا و سک خوانند و لشب اواز کند و منفعت آن
در ضماد کفه شو ذریت اهر جا در بیت السودان کفته شد صفت آن زیبق در
فارسی سیمات کویند لغت الکرمان العیان الغلیظ الزموم الحی المار السحاب
النور الزواد دق الروحانی عین الحیوان العبد التحل الدهن الابق الفرار الروح النادق
این مجموع بزبان الکرمان است و بشیرازی جیواه خوانند و جیواه بترکی مانند و طایفه دیگر
سیماب میخوانند و بهترین آن بود که زنده باشد و مستعمل نکرده باشند و نقاب
جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید و چون کرباس سیاه شده باشد
استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق گرم و محترق بود و گویند که سرد و تر است
در دوم و وی مصدع و فالج بود و مقتول وی جهت قتل شپش خصوص دارد و مردار
حیوان همچنین باشد و دود الشیرازی کنه خوانند و با روغن گل جهت جرب و حکه
نافع بود و خاکستر وی که چون با طعام بر آمیزند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب
و حکه طلا کنند نافع بود و خام وی از جهات بد پیدا کند فالج و رعشه و کری و خلل را زایل
کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و حسن اندامها پیدا کند و بوی دهان و
خشکی دماغ و در موضعی که در وی ریزد و بخار دهد عقرب و گزندگی همان بگریزند و اگر بر زیبق
بمیرند و زیبق مصدع و کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کنند
و باشد که صرع و سکته کند و مداوای آن بود که میلی از رصاص در گوش کنند تا زیبق
در گوش وی جسته بیرون آورد و آنچه مصدع بود نه مقتول چون بیاشامند درمان
از شکم بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق
خورده باشد کنند صفت [illegible] است این یک نوع کفه شو دلستاند
زیبق و پامر دانیم وزن او [illegible] یا قلع و لستاند با همچندان زاج سوخته و
همچندان [illegible] و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه بر صلایه بسایند و آ

حامض

حامض اترج بر آن ریزند آهسته آهسته و میسایند که به غایت سوده گردد پس آن را بر
آتش نهند و نشسته به گل آمیزند و ده کنند تا دیگی بر گل اندوده و سر بسته بر آتش نرم هفت
نوبت همچنین کنند بعد از آن بسایند و سر بسته به گل حکمت اندوده کنند و تصعید
به نوبت که سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک بود و نعوذ بالله منه
الباب الثانی عشر فی اسمین سارج صاحب منهاج گوید که میفند را مهمان
خوانند و مالاترون و مالاترون نیز گویند و آن نوع رقیق مانند ورق گرد گان و بر روی
آب بند شود و در اسبی بود مانند المار و بهترین آن بود که تازه باشد و یک روز
وی بزردی مایل بود و یک روی لشری و آنچه بوی قوی بود و لون آن سیاه بود و برگ
فلفل بود و طبیعت سادج گرمست در دوم و گویند تر است و رازی گوید گرمست
در سوم و خشکست در دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه برا کنند از بید
ایمن باشند و اگر در شراب نهند بوی دهان خوش و معده و جگر سرد را خوش کند و درد
جگر مزمن و درد سپرز و روده را نافع بود و مقوی بدن بود و مسمن و درد معده و باد
که در روده متولد شود و دود خماری را زایل کند نافع بود و در چشم مخلص را بیرون آورد
و چون بخور کنند و با سرکه بر سر طلا کنند و حیض و شیر براند و تری معده را زایل کنند و
قوه نزدیک سنبل الطیب است الا از وی نرم بود و مقدار کمتر بعد از وی استعمال
و اسحاق گوید که مضر است به شش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود به مثانه و مصلح وی
شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه با طالیفه سادج
قطار خوانند و مغنی ساذاوران به پارسی سواد القصباة بود و زحم الملک نیز گویند و گویند
سپهک و داران گویند و صاحب منهاج گوید صمغ و صاحب جامع گوید خرشت
مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گرد گان که مجوف شده باشد باشند و مؤلف
گوید که آن خرشت که در میان درخت بطم طعن می باشد و از این گوید
و صاحب جامع گوید از درخت جوز یا درخت بطم گرد هست و بهترین آن بود

گلسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در سوم و
و گویند گرم است و خون را ببندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخود بر گرفتن و
چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون ببندد و
هم قطع اسهال کند و اگر بسیار کوفته شوند و فرزجه سازند و بخود بر گیرند قطع خون [illegible]
کنند و قوه عروق رحم را بازدارد و [illegible] بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند
و چون حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حک کنند در آب [illegible]
خود را [illegible] مختلف کنند و [illegible] موی با آب مورد [illegible] در وی حل کرده [illegible] کنند
چندانکه بخورد قوه موی بدهد و از [illegible] منع کند بخاصیتی که در وی است و
اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده را و امعا را پاک گرداند و اگر بر ورم [illegible]
بر [illegible] طلا کنند نافع بود و [illegible] گویند که بخاصیت موی را قوه دهد
و خوردن وی گویند مضر بود [illegible] و مصلح وی زعفران بود و بدل وی بوزن [illegible]
و دو دانگ [illegible] شریف گویند درختیست در هندوستان [illegible]
درخت از وی بزرگتر شود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد
و خشک بود و چون بسوزانند و در آب [illegible] اندازند و بعد از آن سحق کنند و [illegible]
و در چشم کشند قوه [illegible] بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی حک
کنند با آب [illegible] بمالند [illegible] صداع گرم زایل کند و همچنین [illegible]
و در موی مالیدن [illegible] خاصه چون [illegible] که طبیعت وی سرد بود و از [illegible]
[illegible] معروف بود [illegible] کنند
و بدان عوض [illegible] کنند [illegible] زنان [illegible] کنند [illegible] چوب [illegible]
چون بیاشامند [illegible] بیرون آورد و نفعی که در وی است [illegible]
و گفته اند [illegible] است و گفته اند سام ابرص [illegible] خوانند و صاحب
جامع گوید وزغ است و سهو کرده است و [illegible] سام ابرص [illegible]

[illegible]

[illegible] شیرازی ملک خوانند و به اصفهانی مالوانی و طبیعت آن گرم و خشک بود
بهترین آن بود که در بستانها بود و [illegible] عفونت چون [illegible] و بر آن [illegible]
ساکن شود و با زیت [illegible] طلا کنند موی [illegible] و بول وی و خون
[illegible] کودکان را [illegible] نافع بود و چون بزنند و در آن [illegible] بول وی و خون
وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان مالند [illegible] بول را سود دهد
و مگر وی چون در سوراخ دندان [illegible] ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع [illegible]
بنهند بیرون آورد [illegible] سالیوس و [illegible]
[illegible] است و [illegible] خوانند و گفته شود [illegible] گویند و آن
لقاح است گفته شود [illegible] است گفته شود [illegible]
عضایات است و چهار پای دارد و در [illegible] بسیار بود و دنب وی کوتاه
بود و آن بزرگتر و بهتر از سام ابرص و گردن وی باریکتر بود و لون وی ابلق بود از
سیاه و زرد و گویند که سنگ چون بر وی زنند [illegible] شود و گویند که چون در
آتش اندازند نسوزد و اگر [illegible] سیاه بود [illegible] سموم [illegible] است [illegible]
و علامات او کسی که خورده باشد درد معده سخت بود و ورم [illegible] و اگر [illegible]
احتباس بول بود و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون [illegible] سیاه گردانیدن باشد
مانند [illegible] باشد و منفعت آن در باب [illegible] ذکر کرده شد ساق البقر
چون بسوزانند و بکوبند و بیاشامند نافع بود جهت خون رفتن از [illegible] سپستان
[illegible] گویند و [illegible] و بعربی [illegible] خوانند و بهترین وی [illegible] تازه
و فربه و صمغی بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم و تر بود و گویند سرد بود نافع
بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و گویند که سینه و حلق را نرم دارد و شکم
نرم [illegible] تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منفعت [illegible] بود و [illegible] و امعا را از اخلاط
پاک گرداند [illegible] نیکو بود و فعل وی [illegible] گرم که از سبب وی خون [illegible]

صفرا بود و آنچه از بلغم بود سود دهد و مقدار مستعمل [illegible] بود ولیکن چندانکه دهد و
مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی آب عناب بود صبر حب
جامع گوید سنگی بود سیاه براق از هند و سیستان آورند و صاحب منهاج گوید
آن حجر [illegible] بلکه سنگی باشد که با [illegible] لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید
دو نوع است یکنوع از دربند قفچاق آید و آن آنست که بمرور ایام منجمد گردد و صمغ منزل
شانزده بود و یکنوع از خیلان آورند و آن کانی بود و بهترین آن در هندی بود
و نقار [illegible] کشته گویند و دشتک گویند و بشیرازی سنوق گویند و طبیعت آن سرد
و خشک بود و مولف در خواص آورده است که هر که آن با خود دارد از زخم
ایمن بود و اگر جهت درد سر او بر بندند درد سر زائل کند و [illegible] ارسطاطالیس گوید
کسانی که ایمن باشند از خشم ایشان صعب بود مانند خیالی یا مانند [illegible] همچو
ابرخیری بود بر آنچه خشم ایشان آید و خیری کند [illegible] از وی بیاز بند و بر آن
نظر خود دارند و منظور نظر خود دار بدانند که زایل کند و از نزول آب ایمن بود
هر که مهره از وی با خود دارد از علت ایشان ایمن بود و میل آن در چشم کشیدن روشنایی
بیفزاید و قوة باصره را نافع بود [illegible] سبع الله [illegible] شعر المرة است و کزبرة البئر گویند و آن [illegible] سیاه
و گفته شد [illegible] یاسمین است و گفته شود [illegible] خلالی مامون گویند و آن
ادخراست و گفته شد [illegible] گرم و خشک بود و مقوی معده بود و [illegible] مگر
بگشاید تلخی که در وی هست و هضم طعام کند و بخاصیت قطع بلغم لزج از معده بکند
و سده بگشاید و باد را بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود بمحرور مزاج و بدل آن آورند
سدری [illegible] خلالست و گفته شد [illegible] تلخ است و گفته شود [illegible]
به پارسی گلنار گویند و آن دو نوع است یکنوع خار دارد و یکنوع ندارد از انواع گویند و
آنچه خار ندارد [illegible] گویند و در [illegible] گفته شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و پهن
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود [illegible] وی [illegible] صاحب منهاج گوید که

صمغ

شعر الغول [illegible]

صمغ وی جراحات را زایل کند و موی را سرخ گرداند و ملین ورم بود و محلل [illegible] گوید که
دو درم از وی مقوی امعا بود و مضر بود بسر و مصلح وی کثیرا بود و سذاب [illegible] خوانند
و [illegible] نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی بود و بهترین وی بستانی سبز بود که بزرگ
درخت [illegible] رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک
آن گرم و خشک در سوم و طبیعت بری در درجه چهارم و گویند در سوم
و بستانی منقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود بهق را زایل کند و ثالیل و چون بخایند
بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خمار بود و چون بر آن ضماد کنند فالج و عرق النسا
و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن سود مند بود و با سرکه ضماد کردن بر ریش
جهت رعاف بند و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم
[illegible] کند و موافق [illegible] زان بود و چون با [illegible] خشک بربند و بیاشامند [illegible]
ساکن کند و چون استعمال کنند چنانچه رفت دفع سموم و درد پهلو و درد سینه
و دشخواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد
مفاصل را نافع بود و چون با زیت [illegible] و بدان حقنه کنند نفخ امعا که از قولون گویند
و نفخ رحم و نفخ معا مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بکشند و
بر فرج زنان یا مقعد بمالند سود مند بود و در درد رحم که از اختناق بود و چون بار
بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک بود [illegible] نیز
چشم زیاده کند و در چشم کشیدن [illegible] و چون استعمال [illegible] و روغن
کل صداع را سود مند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون
بالطرون و [illegible] بنوشند [illegible] و با انجیر استسقای لحمی ضماد کردن سود مند
بود و چون ضماد کنند بر ورق [illegible] نافع بود جهت ورم گرم که در انثیین عارض شود
و چون با شب و عسل [illegible] بمالند سود مند بود و عصاره وی چون در پوست
انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد نافع بود و اگر [illegible]

[illegible]

۹۰

ودروغن گل بر چهره و غیره و بر شیهای زرگر ... بود مالند نیکو بود و نزف گوش را نافع
و درعش و تشنج را نافع بود و چون ... وی بیاشامند و اگر ... تشنج
وی مقدار سکرجه با ... در خل بیاشامند قراقر زایل کند محرک ... و اگر بیاشامند
باه را کم کند جهت که ... عفونت ... و سنگ ... نفاخ ... مند
و روی وی دافع زهرها بود و ... کرم ... کنند و طری ... چون
کوبند و گذرند ... و در عسل ... ضعف نافع بود جهت فواق ...
در معده ... شود نفاخ را نافع بود جهت صرع و ... و دو ... و چون ...
کنند و چون ... جمد کنند عسر البول را نافع بود ...
... ضعف ... نافع ... و ... در موضع ...
... کنند ... و ... و ...
... در موضع ... کنند موی بروید ... مسهل ... [illegible]
و اگر ... و ... سنانی ... و ... منی ... و ... شود ... بود ...
... که ... ام الصبیان گویند ... منی را خشک گرداند ... مقطع ...
و ... بود و ... منفعت ... و صداع ... بود و مصلح آن
... مقدار ... از ... بسیار سرد ... بود ... بود ...
... گویند که ... و قولنج بود ... گویند ... چون گویند در ...
... کنند ... گرم ... شود از خوردن وی ... فانی ...
شود ... کنند و ... در ... شود ... منی ...
گویند و آن قطف است ... شود ... و آن ...
... صفت ... و ... و جمان و ... گویند
و ... گویند و ... و آن ... و ... دو ...
... دو ... آن بود ... و بزرگ بود و چون ... کنند و آن ...

بود

۱۲۸

و در طبیعت گرم و خشک بود در دوم گرم کند و ... و ... دیگر ... شد
... و ... گو ... مثقال از وی ... العمل بیاشامند ...
... و ... و ... و چون ... خشک ...
... و ... گو ... از وی چون ... بیاشامند ...
... و ... و ... آن بود ... خشک ... و اگر ... درم ...
... گرم ... و ... نافع بود ...
... و درد مفاصل را نافع بود و چون ... بیاشامند ...
... از وی ... درم بود ... و ... بود ...
... کنند و ... که مضر بود ... و مصلح ... بود و گویند ...
وی ... بود و گویند ... مصلح وی ... و ... سفید ...
... منی بود ... است و ... گفته ...
... خشک ... بود ... بزرگ بود و ...
... شود ... مسلول را سود ... خصوص ... و چون ... سود ...
... و ... وی شقاق ... ها ... بود ... و ...
زایل کند و ... استعمال کردن ... سود ...
و اگر ... و ... خرد و ... شقاق
... بود ... چون خام ... کنند و ... بیاشامند
... و ... و عفونت ... و چون ... آن بیاشامند
... مند بود و چون ... عفونت ...
... اگر بیاشامند ... سفید عسر البول را نافع بود و سنگ ...
... و چون ... کنند و ... آن بیاشامند
مقدار ... درم ... و اگر ... کنند و ... بنوشند ...

سرسام

بدان مقدار که گر خناق و وجع و لوزتین بود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم
وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سرطان
نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند که چون با کشنیز بسرشند
بود جهت ابتدا سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید که شیخوار او هضم
شود و غذا بسیار دهد و مصلح آنست که با کشنیز بپزند یعنی نیک و گویند که مضر بود بمثانه
و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک بود و ازان صدف بود و ازان
زبیر گوید اگر بپزند سرطانات بلشت و ملسوع بمرق آن غرغره کند صحت یابد و اگر
پای سرطانات بما و بزند مرده درخت میوه دار موش نیفتد و علتی و اگر بسوزانند و طلا
کنند بر کسانی که سرطان داشته باشند شفا یابد و مؤلف گوید که صفت عمل در
خیانت که بالهای بیندازند و شکم وی بشکافند و بجای او چوب زرد و نمک بشوند
و بعد ازان بپزند با کشنیز با جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنانست
که دیگ مسی سرخ بر سر آتش نهند و سرطانات زنده در آن نهند و آتش برافروزد
تا سوخته گردد مانند خاکستر و بهتر که در تابستان بود و بعد از طلوع شعرا عبور آفتاب
چون در سرطان بود و قمر بینده شب گذشته بود سرطان بحری نوعی از خرچنگ است
دریای بحری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف محرقات بود و صفت
سوختن وی چنانست که در کوزه نو کنند در گل حکمت گرفته و یک شبانه روز در تنور
نهند و بردارند و آن سرد و خشک بود در سیوم سوخته وقتی که چون سنجی کنند
و میل آن شیشه سازند جرب را جلا دهد و کلف و عش زایل کند و ریشهای چشم
زایل کند و زلیش رطوبات از شفاف وی کنند و تقویت شفاف و عضلات
و اعصاب چشم کنند و روشنایی افزاید و در کحلها که مستعمل کنند جهت چشم و ناخنه
آن و نوعی از سرطانات هست در دریای چین که چون از بحر بیرون آورند و هوا گم
که بوی برسد صلب میگردد مانند سنگ سرطان هندی سرد و تر بود و گویند که مسلول را

نافع

نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان ازرق که کلنجک خوانند سرخسیو گرم مسطح است
و گفته شود سراج القطرب و سراج القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن خرمیت
و آن نباتیست زرد رنگ زردفام و مشتعل از وی چشم وی بود و بهترین وی تخم آن
بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک است در دوم و قابض بود و قطع خون
رفتن بکند و ریش روده را سود دهد و چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع
گوید سراج القطراب بروح الوفا است و شجره الفهم نیز گویند و هم گوید شجره سلیمان
بن داود گویند و شجره ذوالقرنین الملک الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار
آورده است و خود نگفته است که آن قنبوس است که آن حرفی گویند و قول
رازی آورده است که آن نباتیست که یونانی لوسیماخوس و دیگر گفته است
که آن را یونانی لحیس گویند و قول غافقی آورده است که آن نباتیست که در میان
کتان روید و تفاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول
شریف آورده است که نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود و چون
زبون شود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که
بیخ سرو در خانه نهاده بود و آن سحر از خواب بیدار شود مانند نوری پیدا شود
و چون برخواست بیخ سرو را دید و نازبود چنان بود و چون خشک شد فعلش
باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده است که علت
و صاحب منهاج گوید مطلقا کرفس است و آن خرمست و صفت بروح در بابش گفته
شود و سرد در طبع وی حدتی و حرارتی بود مداوتی و عفونتی و حرارتی بود
و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است
و رق وی قابض بود و محلل خون را قطع کند و چون بکوبند و بر سر کاسر یزند
موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر جمره و دمل و در جهات
گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت سرشته بیامیزند و بر مقعد نهند

بوی تند وی بود و طبیعت وی بارکه در دندان را سود دهد و خاکستر وی چون بر
سوختگی آتش افشانند مجموع ریشها را سودمند بود و دیگر نباشد و ورق
و حرب وی و حوز وی چون دو کیل بستانند بکوبند و ورق برفتق طلا کردن
سود دهد و مضغ حوز وی در حسیم گفته شد و از آن ملک وی در هضم گفته
شود و بدل وی هم وزن وی پوست انار بود و بوزن آن از بیخ و ترنج
بود سیر و جملی غرست گفته شود سریع اترج گویند و آن اسفیداج سوخته
بود و قوة وی نزدیک بود بشادنه ملکه بقوة نراز وی بود و طبیعت آن سرد و
خشک و قابض بود و چون به آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود دهد و اگر
از بیت بر تر چون مرهم شود گوشت در جراحتها برویاند و پاک کرداند از گوشت
مرده و خوز را ازدارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود ۵
سیسالیوس سیسالی گویند و ساساالیوس و سیسالیوس هم خوانند و طرفیلون نیز گویند
و آن انجدان رومی است و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود و لیکن برگ او ازتر
از وی بود و اندکی و تیز فایت سفید بود و آنچه رومی بود و بهترین آن رومی بود که ورق
آن کوچک بود و بیخ آن ناخوشبوی بود و صمغ آن ملتبت طلب بود و تخم آن را
کاشم خوانند و سیسالیوس هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
محلل بود و ملطف و دردهای اندرونی ساکن گرداند و بلغم لیسه گداراند و گویند
که چون چهارپایان بیاشامند بزیر ماکنند و سفرها و در دست را نافع بود و مصروع را
بغایت مفید بود و مقدار استعمال دو درم بود و ربو و ضیق النفس را و سعال مزمن را
نافع بود خاصه که تخم وی و بیخ وی چون با عسل بسرشند و لعوق کنند و وی معده را
نیکو بود و مغص رحمی را نافع بود و سده بگشاید و زاییدن آسان کند حیوانات را
و عسر البول را و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح خاصره و طالبیر
سود دهد و گویند که بدل وی حزر دل بود سفید و گویند که انجدان طیب و مثل

ان

آن و بسیار از وی مشتعل کردن معصر جگر بود و مصلح وی عصاره زرشک بود
سیقلیون زوفراست و گفته شد سیقلیون عود بلسان و گفته شود
سطرونیون گویند کندش است و از الاذریون گویند و گفته شد در الف و اگر از
آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد دندان را سودمند بود و چون با جاوشیر
و بیخ کرسنه با مانند سنگ بریزاند و با بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند
و حوزن نخود ذکر در بول براند و بچه بیفکند مجرب و چون با سرکه ضماد کنند بر
جرب آتش زده نافع بود و ذلی متحرک عطسه بود و چون سفوف کنند و با عسل
بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بگشاید و طبیعت وی گرم و خشک
بود در یک مرتبه چهارم و لیکن به بیشگو بود و بپارسی از اکلیم سوی و قصلبیا نور
گویند و در صفت غمر ملتبا گفته شود و تیز ازی از آن ... خوانند گویند
و بدل آن در الف گفته شود سطراطیوطس یونانی است که و برانیج و بر روی آب پیدا
بود و ورق آن مانند ورق ها در مثونه ماند کوچک تر از نعناع بزرگتر طبیعت وی
سرد و تر بود و چون بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع
ورم از جراحتها کنند و جمره و ورمهای بلغمی را نافع بود و سطراکس سطو اک نیز گویند و
آن رزیناست و گفته شد سطاخس برنانی ... بود و از اسطاخ
گویند همچون حرسا و امثال سطراکس اصطرک و اسطرک نیز گویند و گفته شد سطاریون
و سطاریون گویند بپارسی برایران خوانند و آن گیاهی است و طبیعت آن گرم و تر بود
و ورم سپرز بگدازاند و چون بکوبند و بر آن نهند و بر گزیدگی عقرب ضماد کردن
نافع بود سطاخینس نباتی است که در کوهها و سنگها و زمینهای خشک روید و مانند فراسیون
بود و لیکن بسیار بود و خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان
وی سفید بود و قضبان و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود
در سیوم بول و حیض براند و بچه فاسد کنند و مشیمه برآورد و دم شود پاک کند و

و ماخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب بود و نفس بود
و بیخوابی را زایل کند و گزیدگی سگ دیوانه را سود دهد و چون در زیت بجوشانند
در درد دندان نافع بود و در اندلس بقاوه خوانند سطیوس طبیعا رست و گفته‌اند سعد
انواع است بهترین آن کوفی بود فربه و خوشبوی بستانی سفید و فربه بود و در شیراز
نوعی هست که آن را سعد ریحی خوانند و در میان ریگ و گل زرد در کنار رود و جاها بود
و آن نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت امزرون وی سفید و خوشبوی بود و آن
نوع را هندی بود که اندرون وی سفید شود و سعد را مرکبی بلاق خوانند و
زرفون نیز سعد است و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم و مسحق
بود و محقق آنک کرده در وی قبض بود دل را نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و چون
سحق کرده استعمال کنند آکله زایل کند و ریش معده و سنگ بریزاند و بول و حیض براند
و کند بینی و دهان خوش کند و قلاع و ... خالشه را غایت نافع بود و حفظ نماید و مسحق
معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و ... کهن را
نفع عظیم دهد و ... را سود دهد و اعصاب را قوه دهد و قطع قی بکند خوردن و
ضماد کردن و چون با زرفت بیامیزند و آنها که بر شیر کودکان بود سود دهد و مقدار
یک درم مستعمل بود و در درد و ... کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد و چون
با شراب بریزند مقدار ده درم از آن شراب بیاشامند و وی مضر بود بریه و مصلح
آن بود که با قند و صندل بیامیزند و سحق گوید مضر بود به ریش و مصلح وی انیسون بود
و سعد و سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی
هست که بر نخل ماند و چون بخایند رنگ زعفران بود و چون بر پوست طلا
کنند در زمان موی بسترد سعد بنفشه ... است و گفته‌اند ستفنین و صعتر
بر گویند و آن سکنجبین است و گفته شود سقوحل بپارسی آکی گویند و ... خوانند و به
یونانی قوقو نیامیلا خوانند و بهترین وی بزرگ و رسیده بود و طبیعت وی سرد بود

در

در آخر درجه اول و گویند که در آخر درجه دوم و گویند در سوم و بهترین وی سرد و تر بود
و گویند که معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض تر بود که بهترین بول براند و
ترش مقوی و قابض بود و کل وی سکنجبین و سفرجل منع سیلان فضول
احشا کند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس و ربوه و منع نفس دم کند
و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی فاضلتر از جرم وی
بود در تقویت معده و بول براند و آنچه پخته باشند ادرار در وی زیاده تر بود
و ذوسنطاریا را سود دهد و خون ریختن باز دارد و نافع بود جهت حرقة البول
چون عصاره وی بر سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر طعام خورند شکم براند
بقوه عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام منهضم ناشده بیرون آورد و اگر پیش از
طعام بود شکم ببندد و بطبیخ حقنه کردن شقاق معده و رحم را سودمند بود و بوییدن
وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غشیان و قی بکند و چون اگر بسیار خورند زرد
اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود و سحر از هضم شود و مصلح
وی رب العسل بود سفید اسفید خردل سفید است و گفته‌اند ... و بکوب
نوعی از بهار برست و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود و خام خورند و پخته خورند
سفید و لیمون ... ترنیت و گفته‌اند سقن بپارسی سیلان گویند دانه عسل
رطب بود و بعربی دبس گویند و گفته‌اند سقوقندریون اسقولوقندریون گویند و
گفته‌اند در الف صفت آن اما منفعت آن آنجا گفته شود و بیونانی اسقلیس
گویند و سقلیون خوانند و املنون نیز گویند و قطار نقار نیز گویند و مورلف نیز گویند
شیرازی زنگی دارو خوانند و بیمانی صخری بود و مشابه گرز دالنمر و طبیعت آن گرم است
در اول و خشک بود در دوم و گویند که معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف
و محلل بود و عظیم جهت ... نافع بود و چون ... با سکنجبین و ... بیاشامند
بیاشامند فواق و ... را سود دهد چون سحق کنند و با شراب بیاشامند تقطیر البول

نیز نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار دو درم مستعمل بود و دیسقوریدوس
گوید نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را نافع بود و فولس گوید صلابت
سپرز و غلظ آن سودمند بود و بار دیگر بنفشه سقوط کردن فالج و لقوه و سکته را
نافع بود و گویند که چون از خود بیاویزند منع آبستنی بکند و اگر بسیار زاید تر بود و نیکوتر بود
وی مضر بود به دل و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود به مثانه و مصلح وی عسل بود
و بدل آن دو وزن آن اکارقرحا است و گویند بوزن آن پوست بیخ کرفس و نیم وزن
تخم بیخ کرفس سقمونیا محموده گویند و آن عصاره گیاهیست از ینتوعات
که برگ آن بلبلاب ماند و درازی نبات وی سه گز تا چهار گز بود و شاخهای
نبات وی سه گز تا چهار گز بود و شاخهای بسیار از بیخ بود و گل وی سفید
بود و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم بود و چون
در شیر بمالند خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و آنچه مانند سبز بود
آن انطاکیست و آنچه سیاه بود بازرد که سخت بود بسیار الحبث خرد نشود
آن نوع بد بود و تا در میان سیب و به مشوی نکنند نباید که استعمال کنند
و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنانست که در کیسه کتان کنند و به او سیب
خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز خالی بنهند و بجای محکم کنند و در میان
خمیر کنند و در تنوری که آتش برد نهند و رها کنند که بخته کردند بعد از آن بیرون
آورند و در سایه خشک کنند بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و گویند که در دوم و حرارة وی زیاده از یبوس بود و برص و بهق طلا کردن
نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی تسوجی تا دو دانگ بود بر
حسب مزاج و هوا و تا ده آرتسوجی بدادانی بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن
و خوردن سود دهد و وی مضر بود به احشا و معده و جگر و دل و کرب و غشیان
و تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح آن بود که با کثیرا و انیسون و دوقو و نانخواه

تخم کرفس کوهی

درغن

در روغن بادام شیرین ممزوج کرده بوزن آن و چون بیاشامند از وی
مقدار بسیار دل آن بگذرم بود اول امساک کند و بعد از آن کرب و غشیان آورد
و عرق سرد و اسهال به افراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن بخود گیرد بچه بکشد
و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید یک جزو از وی با دو جزو ترید بیشتر
تازه بیاشامند بنات الکرم بزرگ بکشد و بیرون آورد و محرقست و اصل
نبات وی که بسیار گزند و بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بعرق النسا نافع بود
و رطوبت بیخ وی چون زن ابریشم پاره بخود گیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند
در جراحات بیندازند و چون تنها که بر حرب آتش شده بمالند سود دهد و بیخ
وی برص طلا کردن نفع عظیم دهد و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد
به روغن و سویق و تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند حب
منهاج گوید بدل وی خربق بود و گویند که سه وزن آن و مؤلف گوید شیخ ادویه
حمل وی بکند و بدل وی بکند در مسهل صفرا چندانکه امتحان کنند که قوه سقمونیا
نامی سال باقی ماند سقاقل سقاقل است و گفته اند سیسر دشتی بوم بری بود
و انرا اسقمور گویند و گفته اند و سفردیون نیز گویند و گفته اند طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و ملطف بود و مفتح جراحتهای عظیم و حقیت
به اصلاح آورد و ضیح عصب را نیکو بود و باقی منفعت او در سین گفته شود اسقنقور
و آن ماهیست و سقنقس نیز گویند و گویند که از نسل تمساح است و آنچنان است
که نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهند و بچه می آورد هر چه در آب می افتد
نهنگ بود و آنچه در ریگ ماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند بود
و وی از نر و ماده هر دو متولد شود و صاحب جامع گوید که گرفتن وی حمله شیر در زمستان
بود در شده سرما از آب بیرون آید و روی به بیابان نهد و صیادان صید کنند
و این قول صاحب جامع است و تمو نقل از این جمع میکند که سقنقور در رمل در کنار

نیل ماند نیز در صعید در رمل و در آب نیل میرود و بدان سبب ورل ماهی خوانند و ورل
از بهر آن خوانند که مانند ورل است و ماهی از بهر آن خوانند که در آب میرود و فرق
میان سقنقور نیل و نزدیکی آن بود و ورل در بیابانها و سر ورل پهن بود و سر
سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورل زرد بود که سرخی و تیرگی زند و پوست
وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و ابلقی دیگر زرد و
و پوست وی املس بود و محمد ابن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور
دو قضیب وی برسر دو شاخ بود اما این آن یک بود و نر آن دو خصیه دارد
مانند خصیه خروس به مقدار آن بود و سیم در موضع آن بود که از آن خروس و ماده وی
در بالای بیضه در رمل دفن کنند و حرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید
و غذای وی در آب ماهی بود در بیابان عصابات و غزان و صاحب جامع گوید
که از اهل صعید شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد
رسد و عضوی از صیاد بگزد آب طلب کند اگر آب یافت در آب رفت و
و اگر نیافت بشاشید و در بول خود غلطید صیاد بمرد در حال و سقنقور سالم ماند
و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور نیز در قفا افتد
و بمرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیبست و اختیار وی و اجود وی
تر بود که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای
وی ناف گرد و بر گردان و گرده و بن دنب و پیه آن بود که از موازی ناف بر گیرند
که قوه گرده و ناف و پیه با وی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که سرخی مایل
بود و بر هم چسبیده بود و آنچه سفید و در نیران بود نمک گل بود و سقنقور که تازه بود
گرم و تر بود در دوم و چون نمک سود کنند و خشک کرده حرارت وی زیاده
شود و رطوبت کمتر بود و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در

ادل

اول و موافق کسانی که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و
خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود
از آنچه در مرکبات مستعمل کنند و شربتی از گوشت وی یک مثقال بود با مثقال
و بحسب مزاج کسی که مستعمل کند و سن وی و شهوری و وقت استعمال
تا در کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال کنند سحق کنند و در شراب
مانی بر ما العسل یا نخته یا نفیع السیب شرب بار بر زرده تخم مرغ
حران نیمبرشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در اطعمه ماهی از یک درم
تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکنند اگر بر زرده تخم نیمبرشت
کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن شغل را العابت مفید بود و سقنقور
سودمند بود جهت مرضهای عصبانی سرد و کسی را که در مجامعت ضعفی و
تقصیری بود منی بیفزاید و قوت شهوت بدهد خاصه که نیمکرده وی و گویند
چون بکمتر آب بیاشامند از حرارت گرده وی شهوت تا هیجان بر انگیزد که
ساکن نشود مگر مرق عدس با عسل و تخم کاهو را آب بیاشامند ساکن گردد
و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید در ادویه ماهی
چند آنچه امتحان کرده است هیچ از وی بخصی الثعلب نیز شد خاصه چون
با شراب بیاشامند و گویند که سقنقور در هندوستان میباشد و در
بحر قلزم نیز و گویند که در بلاد حبشه نیز می باشد اما بهترین نوعها مشهور مصرست
و گویند بدل وی خصی الثعلب با خردل و مولف گوید اولی آن بود که بدل او در
در معاجین و تراکیب بوزن آن خصی الثعلب فربه و بوزن آن قضیب گاو
خشک حران شود و نیم وزن آن تخم للذر کنند شکر پارسی شکر گویند
و در منهاج مراد شکر الموج اینست و نیز گویند آن انست که سفید و شفاف بود و از
طرف هندوستان آورند و بعضی داورافند خوانند طبیعت وی گرم است

در آخر اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهنه گردد میل بخشکی
داشته باشد و وی ملین بود نافع بمعده گلابی که در وی هست و در طلا زدنگ
بعسل بود و شکر سلیمانی لین در وی تیز بود و عسل قصب ملین در وی تیز بود که در
قابض و عسل طرزد تلیین در وی تیز بود که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از عسل قصب بود
و شکر مصلح ریاحی بود که عادت شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده
و جگر بود و مفتح سده جگر بود و مقدار شربت از وی ده درم بود و اگر با روغن بادام
شیرین بیاشامند منع قولنج کند و لیکن وی مسود منی بود و جهت بلغم که در معده
بود الا شکر که آورد و خونی در داثر از وی متولد شود و صفرا را انگیزد مصلح وی
رمان فرود و شریف گوید که چون با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند از احتباس حجر
بول را سود دهد و مجربست در این زحمه و چون ده درم از وی که خسته در پنج درم
روغن گاو نیم گرم بیاشامند در زناف و اندرون را سود دهد و زنانی که زائیده
باشند پاک گرداند از مولد و مجربست و به آب گرم آشامیدن و ادمان آن
کردن سرفه را زایل کند و آواز بگشاید و نزله را سود دهد و کهنه و تیش را نافع بود.
و نرم گرداند و خشونت شانه را زایل کند و موافق مرد ود مرد در اعتدال دارد
و محتاج مصلح شود و سده بگشاید و گرده را نافع و اگر بخور کنند قطع زکام کند
و سودمند بود جهت جرب جفون چشم و چون سائیده شکر حک کنند تا خون آلوده
شود و اگر جهت ناج بود و بتندد و بکرات مکرر کنند و اگر در دارو وی چشم کنند
سفیدی را رقیق برد و چون نرم بدر کف از وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن
بود که کسی در طبیعت لینت داشته باشد و سنج امعا الساز خوردن وی
حذر کنند و گویند که بدل وی الوی سیاه بود و گویند که مصلح وی به است
و طباشیر و بدل آن مویز خراسانی صاحب منهاج گوید که صمغیست که از
درخت عشر بیرون آید در موضع گل وی که خشک گردد و جمع کرده شود و اسکر العشر

گویند

گویند و سمو گویند طلبست که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود
همچون زر بخش با هم افتد مر خارهای مانند پاره نمک و در وی حلاوتی بود و اندک
عفوصتی و سفید بود و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مؤلف
گوید بر خار مانند نکیس بزرگ اشتاره می سازد و آن کرم در میان اشتاره ماند و ازرا
بتازی خردلک تنغال گویند و اشتاره را بپارسی تنغال خوانند و طبیعت
وی معتدل است و میل بحرارت داشته باشد و نزد بعضی مزاج او شکر بود
و وی لطیف تر از او بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم
کشند سفیدی چشم زایل کند و روشنی زیاده و شریف گوید سفید و متوالی از
وی بیاشامند مر روز ده درم به آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را سود دهد
و مجربست و ماء الجبن لفاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش شود
مانند انواع شکر از بهر آنکه حلاوت وی اندک است و وی معده و جگر را
و مثانه را نیکو بود سکنجبین صمغ نباتیست که بر شکل مانند فانید بود و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن بود که بیرون وی سفیدی زند و اندرون کبود
و تر بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهترین بود و صاحب جامع گوید
که نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی
سفید بود و رایحه وی متوسط بود میان رایحه حلتیت و فنه و خربق بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم محلل بود و ملطف فالج را نافع بود و مسهل
ماده بود که در ورکین باشد و قولنج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین
باشد و قولنج را نافع بود و چون بیاشامند با در حقنه کنند و اوجاع را
سود دهد و چون تنها بیاشامند و یا سرکه بکدبارانند و سردی که در معده
بود و چشم و امعا را نافع بود و حبس بول براند و بچه بکشد و مسهل است زرد
بود و ضعف تری معده بکند و برگرفتن عقرب و دار طلا کردن سود دهد و چون

سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند و حلتیت نیکو بود و
شیح ارمنی گویند سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را سود دهد و خوردن
و طلا کردن با سرکه چون بگدازند و بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلعه بگدازاند و ضماد
کردن حدبه و شوک بیرون کند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد و چون بیاشامند و گویند
که نقرس که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را سود دهد و سینه را
پاک کند و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و
درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع
بود و وی قاطع تر از زراوند بود و دفع نزول آب [illegible] استعمال کنند و چون در سرکه
بگدازانند و بر شقره که بگدازانند [illegible] تمام زایل کند و شربتی از وی یکدرم تا
نیم مثقال بود و [illegible] و غلظهای سر را سود دهد و محرور
مزاج را به غایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و زهرها [illegible]
نافع بود و گویند که مضر بود به مثانه و مصلح وی [illegible] بود و صاحب تقویم گوید که معده را
[illegible] بود و مصلح او مصطکی و انیسون بود و بدل وی قند سفید بود و گویند نیم وزن آن
جاوشیر بود و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق بود و جاوشیر است از هر یک ربع
وزن و صاحب منهاج گوید که نوعی از قند مستحیل میشود در سکبینج سک [illegible]
بود و آن عصاره امله بود و نوعی دیگر مرکب بود از عفص و [illegible] ترکیب
کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو و خوش بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم قابض بود و تقویت احشا [illegible] کند که از رطوبات بود [illegible]
و چون [illegible] ضماد کنند قوت اعضای اندرونی دهد و باه را زیاده کند و [illegible]
[illegible] در مفاصل نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف کند و درد
دل را سود دهد و مقدار [illegible] مستعمل بود و [illegible] گرم را صداع آورد
و مصلح وی کافور بود سک المسک مرکب بود از [illegible] فاغره و قرنفل [illegible] سنبل

مقامری

مقامری و سنبل الطیب و عسل در وی کنند [illegible] صمغه آن سکبینج [illegible]
غنطومن است و غاغاطیس هم گویند و گفته اند [illegible] سغرر طانز گویند و [illegible]
معنی آن به یونانی [illegible] گویند و آن اسفانج است و گفته اند سکبینج [illegible]
و [illegible] نیز گویند و آن [illegible] نیز گویند و حب الفقد هم گویند و گفته اند
که در صفه آن سلیخه دو نوع است [illegible] پارسی جعفر گویند و بهترین
آن [illegible] بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول گویند در کتب القوت
بود و گویند که تر است در اول و در وی قوة [illegible] بود و ملطف و محلل و
مفتح بود و در سیاهی [illegible] بود و در سفیدی جلا و تحلیل و کلف و داء الثعلب
و جراز و ثآلیل را نافع بود و [illegible] با عسل طلا کردن نافع بود و اگر بر سر [illegible]
بالند [illegible] و اگر آب وی در موم روغن کنند [illegible] و بر ورم نهند ساکن کند
[illegible] زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود
دهد [illegible] و غثیان را سود دهد و قطع بلغم کند [illegible] اگر در بینی
مصروع چکانند [illegible] اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در
دماغ بود [illegible] نافع بود و زایل کند آورده اند که آب [illegible] وی بر خمر [illegible]
[illegible] سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر
آب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را
سود دهد و چون ده درم آب [illegible] در وی حل کنند خلطهای
غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ [illegible] وی [illegible] بود و
مصلح وی سرکه بود و [illegible] دل و اصل وی [illegible] معده [illegible] و مصلح آن رب
غوره یا شراب [illegible] بود سلیخه جبلی بری است [illegible] آن را [illegible] گویند
و آن [illegible] است پارسی [illegible] آن را دار [illegible] نیز گویند و طبیعت
آن گرم و تر بود و بر نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع بود [illegible]

با نبات سفوف ساختن بغایت محللست در عضوهای که کوفت خورده باشد
ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود و سنقه و در باب ما در حماض بری گفته‌اند سلیق
الماء جار النهر است و گفته‌اند سلیق بری سلیق جبلی است و آن نوعی از حماض است
و گفته‌اند در حاشیت بپارسی جوز هندی گویند و یونانی طراغیس گویند و آن
مانند گندم بود بی پوست و در صفة سعم گفته‌اند سلیخه قسیا خوانند پوست
درختیست که آن درخت را سلیخه خوانند و سلیخه بدان سبب گویند و آن
انواعست نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و بیشتر بود و در طعم وی اندک
تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند مانند زر بود لحم بود و قصبه وی دراز بود
و سوراخ وی تنگ بود و مانند فرفه [?] سحیده بود و آنچه سیاه بود دون باشد
و آنچه رقیق بود کسلا بود که به قلب سلیخه فروشند و صفت وی در کتاف گفته
شود و گویند که نوعی از سلیخه هست که ملتحی بود به دارچینی و آن نیکو بود و
طبیعت سلیخه گرم و خشکست در درجه سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی
اعضا و حیض بگشاید و بول براند و اگر با داروهای چشم ملطف کنند تیزی چشم
زیاده کند و درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سودمند
بود و مسهل نفث دم و شراب وی جهه معده و جگر سود دهد و چون دود کنند
بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسده و عفن و بوی آن نیکو گرداند
و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای لثنی [?] که در روی بوده باشد بمالند زایل کند
و گزندگی افعی را نافع بود و چون بیاشامند مجموع ورمهای گرم که عارض شود
در اندرون و درد گرده را نافع شود و بدل وی [?] مثل وی و نیم وزن وی
بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند که
مضر بود به امعا و مصلح وی کثیرا بود و یحیی بن ماسویه گوید که بدل وی نیم وزن آن

دارچینی

دارچینی بود و سلیط زیت است و گفته‌اند سلیخ شلیخ است و گویند
سلیخ الحیه پوست مار بود و نیکوترین آن بود که پوست مار نر بود و گویند
سپید بود و از بیابان سوسن گویند هر دو خشک بود بغایت محقق بود و اگر
به شراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم سود دهد و اگر
بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در داروهای چشم ملطف کردن سود
دهد و خاصه چون خشک کنند و سحق کنند به عسل یا شراب و در چشم کشند
تیزی چشم زیاده کند و اگر در سرکه بزنند و بدان مضمضه کنند همچنین عمل کند
و اگر بسوزانند و بر داء الثعلب ضماد کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم
از وی به آب خرما بنوشند و بمالند و بخور بزنند البیل [?] را زایل کنند و اگر مقدار یک درم
پاره پاره کنند و باد و ذرم [?] از دهر بنوشند و در شب زفن [?] کنند تا بچه گردد
و بخور دهند صاحب بواسیر را سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغن
سازند نافع بود جهت لبان و مقعد و چون در انگبین حیض کنند بار دیگر بر دهد از
آن موضع و چون بر ورک زن حامله بندند آسان بر آید با بچه در شکم وی
مرده باشد هر کدام که باشد بیندازد و محللست و چون در زیت بجوشانند
و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش و ماده که از وی روانه بود سود
دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم او نهند سودمند بود جهت
غلط اخفان و مرض و ریشها که در جفون پیدا شود بحل کردن سلوی [?] سمانی است
و گفته‌اند و سلو جزی گفته شود و آن ماهیست که در نیل و صفت آن هم در باب
در صفت سمک گفته شود و سلحفاة بپارسی سنگ پشت گویند و تازی لاک پشت
خوانند سنگ پشت دریایی چون بیاشامند تریاق و زهر مار و خرگوش دریایی و مگوان [?] سود دهد
بود جهت گزندگی جانوران و کسی که ضفدع مرغزاری اجامی خورده باشد و هر نوع که
خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و

وچون لطوخ کنند خناق را نافع بود و جهة التهابی که عارض شود در دهان کودکان
که آن را قلاع خوانند زایل کند و بیضه وی سرفه [?] کودکان را نافع بود و سنگ پشت
دریایی اگر بسوزانند اسفید گردد و با روغن گاو سحق کنند و بر مرهمی که طلا
و بر سرطان ریش نشده نهند جرک آن پاک کند و گوشت برویاند و دیگر عود نکند
و مجموع سوختگی آتش و ریشها زایل کند و تریف [?] گوید که سنگ پشت سه نوع است بحری
و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری را بگیرند آنچه در شکم وی بود بیرون آورند و
وی را بسوزانند و خاکستر آن با اندک فلفل بیامیزند و با عسل سرشته کنند و مفلوج را بامداد
و شبانگاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون مقدار چهار مثقال باشد
و از ادویه ده درم و نیم شود مفید بود و نهب [?] را چون خون سنگ پشت بحری
با آرد جو و عسل سرشته کنند و مانند فلفل حبها سازند و مصروع هر روز یک حبه ناشتا و شبانگاه
بخورد عجایب نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست و پا مالند درد مفاصل
و نقرس را سود دهد خاصه که بیاپی بمالند و چون پیه وی در تشنج و کزاز بمالند
سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و خون وی که صاحب تشنج
چون بیاشامند همین عمل کند و چون با خنده [?] ... خفه کنند تشنج را به غایت
کال مفید بود و چون سنگ دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سفید تخم مرغ طلا
کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها سخت شود و زایل کند و گویند چون سوخته وی
بر دیگی که جوشان بود بنهند از جوشیدن ساکن گردد و گویند که چون بیاویزند بر صرع
صرع وی ساکن شود و صاحب فلاحه گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار آید و رنا [?]
د هر یکی بر سنگ پشت و وراز گونه بر زمین بدارد و دستها و پایهای وی بر هوا
کنند و بسحان [?] رها کنند دیگر تگرگ در آن موضع نبارد و ابن زهر گوید زهره وی
چون خشک کرده بعلی که دود دهنده باشد سحق کنند و در چشم کشند سود مند
بود جهة نزول آب و گویند که چون بزنند به آب وکودکانی را که فتق بود در آن آب

نشنند

نشنند سود دهد و سیلابیون [?] درختیست که بالای وی از زمین مقدار سه گز برآمده
باشد و گلی سرخ دارد و بعد از آن دانه کند بمقدار کشنیزی و آن نبات باحب و نمی
جهة گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود دهد و چون بیاشامند غشیه و حلق را
از خشونت پاک گرداند و او را زانکو بود و سلاجه [?] بر آن زکو هست که بهنگام نضج
سنگ گرده باشد و سنگ سیاه شده باشد مانند فرتو [?] دبلک و در ادویه
استعمال کنند که جذام را سود دهد سماق شود که قطیلیه [?] است و گفته شود
سماق ثمثم [?] خوانند و طمطم گویند و عرف لسماق الرباغین خوانند و نیکوترین وی تازه
سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم
و خاصه قابض بود و منع نزف کند الحدی [?] که بعضی گویند اگر از خود بیاویزند همین
عمل کند و قوة ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه
گرداند و جهة امعا را سود دهد خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش [?] چکانند حرکی
که از گوش روانه بود ... ورق خشک وی چون بر آب زنند تا القوام عسل
آید مانند حضض بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر همچنین کنند همین فعل بود و موافق
بود و چون در طعام اندازند جهة کسی که اسهال مزمن داشته باشند و فرجه امعا
و چون بر آب ضماد کنند منع حمره و ورم از مجف [?] بر کند و چون با عسل امیزند حشو ته
ابجا [?] را نافع بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم کند و بواسیر زایل کند و
چون با فحم حوب بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند و نقیع ثمر وی چون بر بزند تا غلیظ
شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر وضع وی چون بر سوراخ نهند درد ساکن
گرداند و چون برند و آب وی بر دملی ریزند نورم نکند و رازی گوید چون سماق
بر سرایی قابض بیاشامند قطع اسهال کند و نزف دم از رحم کند و کثرة
بول را نافع بود و بعضی گویند که اگر بر بندند در مغفی [?] زنگ سرخ و بر کسی که خون از
روانه بود از هر موضعی که بود ببندند قطع خون کند و ابن ماسویه گوید اشتهای

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

طعام باز دهد کنند بخصوصیتی که دارد و اسهال صفراوی که از مرض بسته باشد سود
دهد و چون بخورند با مدان صبغ کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت
دارد و اگر بر معده و بر شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم زیاده
ز بندد و چون در گلاب خیسانند و از آن گلاب در چشم کشند سود دهد در ابتدا
در چشم که از گرمی بود یا ماده و حدقه را قوه دهد و سویق وی شکم ببندد و معده
سود و شنجان صفراوی اسهال و اسحاق بن عمران گوید اگر در چشم کشند
از نقیع وی سلاق و سوزش چشم و خارش آن زایل کند و اگر کسی قی دایم کند
و هیچ در معده وی نگردد از طعام و نه از شراب سماق و مکون چون بکوبند
جرس و با آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مغز
آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی قوتی ساکن کند و سحج را سود دهد و ذو
سنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و سلف
گوید که اگر بر بند ده درم در مضا درم آب تا قوه دهی بر آنت دهد بعد از آن خرقه
پاک در آب فرو برند و بر چشم که جرب بود و کله و سلاق تکمید کنند بغایت نافع بود
و مجرب و چون بکوبند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از هر موضعی که باشد
کنند و اگر در چشم مخمور چکانند چون سرخ شده باشد ایمن باشند از آنکه آبله
در چشم وی بر آید و چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ورق وی
همچنین چون بر شکم سحج ضماد کنند ملتصق باشد و چون ورق وی بپزند و عصاره
وی بگیرند خاصه غلیظ بود و قوه اعضا بدهد و منع ماده از جستن بغایت شود و
و چون حل کنند به آب لسان الحمل طلا کنند بر ریشهای بلید مرحه بود و حک
بر کرده اند و چون ضماد کنند بر ناف و بر قضیب سودمند بود و سلس البول که سبب
آن استرخا بود و سماق مضر بود بجگر سرد و گویند که مصلح آن مصطکی بود و سماق
مر بخوش است و در اذان الغار گفته شد سماق بی گوشت بگویند ان

ان در

آن بود که حیوان مکمل کرده طبیعت آن گرم و تر بود و شکم براند و زود منهضم شود
و باه را زیاده کند و صداع بود و تلیمی مطفی طعام بود و زود مستحیل شود بصفرا
و مزاری اولی آن بود که اندکی خورند بقدر انگشت میدهد و مصلح وی نمک و لیمو
بود و در تحلیل ورم تحلیل سمسم بیابانی گویند بهترین وی آن بود که
تازه و فربه بود و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است
در میان درجه اول و تر است در آخر آن و گویند که در دوم ملین بود و محلل
خون بسته بود و اثر کبودی که از ضربی حادث شود نافع جهت شقاق پایها و
خشونتی که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد کردن سود دهد و محلل خلط آن بود
و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نفع سمسم حیض براند و بچه بیندازد
و چون مقشر کرده بریان کنند غذای نیکو بود و فربهی آورد و چون بسیار خورند
در معده فربهی آورد نیکو و حا و لعوق و مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع
بود و خونی که از وی متولد شود از خلطی تر با از شرب شراب دارد
گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیاده کند و گزندگی مار را سود دهد و اگر بزرگتان
بخورند قوه باه افزاید و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و
بوی دهان بد کند و مرخی معده و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلط غلیظ باشد
و بطی الهضم بود و باید اول آن بود که بریان کنند بریان کرده سبک و با عسل
بخورند و جالینوس گفته که بدل وی در تملیس خاصه بزرگتان بود و اگر در سمسم چیزی بخورند
و قدری مری بر سر آن بیاشامند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق موی را بشویند
نرم گرداند و دراز کند سیاه و نیکو سیاه گویند و آن از کسی بر لب است و گفته شود
صفت انواع در کاف سمسق است و گفته شد سمسم بری ملهنک است
و گفته شد سماقیل سماق است و گفته شد سمسم در حا گفته شد صفت حب ان سم الحمار
دفلی است و گفته شد سم الکلاب اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس بیخ الفار
الفار

گویند و آن مسکنت و گفته شود سم السمک ماهی زهره است و گفته شود سمن بپارسی
روغن گاو و گوسفند گویند و فعل وی مانند زبد بود و در الفالج و ارخا و تلیین امعا نافع بود از
وی و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارة وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو
منع سموم افعی کند و رها نکند که بدل رسد و رازی گوید که شخصی را افعی گزیده بود در بادیه
روغن گاو و کهنه اشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن هر چند کهنه تر گردد حرارة
وی زیاده گردد و قوة جلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج بود و محلل و تر
و فعل وی در بدنهای مسکه و مبارز بود در جاهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم
بن گوش و خاصه از آن کودکان و زنان که سینه را نرم گرداند و منضج فضول بود که در
وی باشد خاصه که با شکر و بادام تلخ و تخم کتان بنشند و براید و وی تریاق زهرها
بود که خورده باشند و شریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند زحیر و قرحه امعا را نافع بود
و چون بر بینه نهند و ضماد کنند بر قرحه و خشک ریش را زایل کند و اگر بر بینه نهند و
بر دهان جراحت نهند و خواهند که بر آن باز هم بنا و منع گوشت رستن کنند و بر آن
جراحت فراخ گرداند و چون خنازیر روغن کهنه بریشند و بر جرب کهنه طلا کنند زایل
کند و چون بیاشامند از وی مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال این مجربست
و چون نقرس و چه نخود بر کشد ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود
دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شصت درم آب انار و حنظل را نافع بود
نفاخت و چون بر چشم طلا کنند راحفاسی که جرب داشته باشد سودمند بود و چون
در چشم با آب عنب الثعلب بچکانند نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن و درد
گوشها را سودمند بود و چون ناشتا لعق کنند سرفه خشک را زایل گرداند و نافع بود
و اولی آن بود که اگر کسی علة باطنی داشته باشد اعقبات نماید از وی و چون روغن بر
وی طلا کنند منفعت بیند و بر آن خشنید روی را پاک گرداند و حسن وی زیاده کند

شحرف

و جلای تمام دهد و زهر سمن عمل کند در طلای روی سمینو سمنه است و
گفته شد و مرکبی که بدان زراقه کنند از اسفنه گویند سمن و شیر خوانند و آن
و رد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در ضفة ورد گفته شود سمار روغ
فطر است و گفته شود سمک بپارسی ماهی گویند و بعضی بقیاس بعضی گرم بود
همچون کوسج و مارماهی و مارماهی منی بیفزاید و بیشتر گرده برد و نیکوترین ماهی صخوری بود
که پوست وی رقیق بود و فلوس کوچک و متوسط بود در خوردی و بزرگی و فربهی
و لاغری و شوک نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع آن اسبوط بود و
بابلی السیتی و شبوط در فرات و دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه آن
جایگاهی بود که سنگ ریزه بود و افضل آنچه خورند جهت ترتیب اسفیداج
بعد از آن مشوی رطبستی و آنچه با آتش بریان کرده باشند بسیار سبکتر بود در معده
از آنچه بروغن بریان کنند و آنچه در ارد بلوط کرده باشند و بر روغن بریان کنند
بر بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در
درجه دوم و باه را زیاده کند خاصه بازلی و منی را که عرق کنند فربه کنند و عرق وی
نافع بود جهت زهرها که خورده باشند و گزندگی نیز و چون دوام کنند بدان گزندگی
مار شاخ دار و سگ دیوانه شود دهد و جری که آن را اسلور خوانند و آن در رود نیل
و مصر بود و وی را فصوص و ریش بود و طویل و املس بود و سر وی دراز و مایل بود و
دهن وی گشنده بود مانند خرطومی و ذنب قوی مدور و شیخ گوید که اسلور سیاست
و وی فربه بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند
و در مصر وی را انسولس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود
وی کوفته ضماد کنند پیکان و خار را از اندرون بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ
نمکسود وی چون در آن نشینند در اول علت قرحه امعا موافق بود و سلب حدب
مولد که بظاهر بن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر همچنانکه

کفته شد ضماد کنند بر پیکانها و زجاج از بدن بیرون آورد و بقوت جاذبه و قوت وی مولد بلغم
بود و چون تازه بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کنند برص آورد
و نیز بسیاری رطوبت و لزوجت که در وی بود دیگر آنکه نمک سود کنند و نیز که خورند
که بقوت نمک فضول وی کمتر شود و پاک گرداند و انواع ماهی مولد بلغم ماهی باشند و مرض
اعصاب و موافق نبود الا معده گرم و تشنگی آورد و مصلح تملیت با عسل بسیار
که عسل وی را گرم کند و لطیف و زود در بیرون رود و جالینوس گوید دشخوار هضم
بود و دشخوار خون از وی متولد شود و چون متولد شود مملو از لذعات بود
و بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود و از آن بلغم مرضهای غلیظ متولد شود و ماهی که برد
شده باشند در موضعی نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان عارض شود
که از خوردن قطر و ماهی آنچه نمک سود بود دشخوارتر بود که کهن نباشد و نزدیک بود که
که نمک سود کرده باشند و اولی آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند
و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک باشد و بسردی نافع بود جهت ورم ملازه و
شقاق مقعد و سر ماهی شور که انرا سمارتیس گویند چون بسوزانند و بر گزندگی سگ
دیوانه و عقرب بنهند نافع بود و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و
تشنگی بیش از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که کرکه و صعتر و کرد با معمول کرده
باشند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و شیرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد
و معده که بلغمی را مضر بود و نفاخ بود و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب و
دماغ پیدا شود و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد بزرد و غن گردکان
در روغن بریان کنند و فلفل خورد و کوفته بدان افشانند و بخورند و بعد از آن
زنجبیل مربی یا شراب صرف محکم و آب بخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد در معده
پیدا شود قی آورد و نیکوترین آن بود که آب بخورد و الا اکثر در پی عزم قی کردن آن
باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد و بعد از آن دارویی مسهل بیاشامد تا از معده و

بدان

و بدان بیرون آمد و الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود بسیار و ازان سبب قولنج
سخت و سکته و فالج گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب وی بخورند و بلغم برا
و تغیر در مزاج پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح وی و سمک مملوح ممقور نیکو
ترین بود که تر و فربه بود و وی نمک سود کنند و در سرکه نهند و کشنیز خشک اضافه
کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و اشتهای غذا آورد و تشنگی کم از نمک سود
کند و آن تازه بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سودا وی مزاج و مصلح وی
زیره مربا بود و سمک مسلیج نیکوتر بود که بهار نا بود و آن آنست که راست و اولی
آن بود که سرکه بجوشانند با شراب و کرفس و زعفران بعد از ان ماهی را بریان کنند
و در آن اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود تا بدر که بعد از آنکه
صید کرده باشند زمانی رها کنند چندانکه منعفن شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد
و معتدل بود در رطوبت گرم را نافع بود و یرقان و مرضهای صفراوی و
مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمکه صیدا در شام سمکیست انرا خراطین نیز
گویند وی در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین شام و وی مانند ورل کوچک
بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوان گرد الا در بهار که وقت
هیجان ایشان و بسیاری حرکت ایشان بود و نیکوترین نر بود و مادام که زنده بود
فرق نتوان کرد نر و ماده را و چون مرد و خشک شد علامات وی پنهان شد و
چون صید کردند نمک سود کنند و خشک سازند و چون استعمال کنند تخم درم از وی
سحق کنند و در شراب سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بجلقید
و شهوت مجامعت برانگیزد و نعوظ بر وی آورد و بعضی گویند که فرق میان نر و
ماده آن بود که سر کوچک و بدن دراز بود و این جمیع گوید در کتاب ارسطو نیکوتر آن
بود که سر کوچک و بدن دراز بود که بعد از آنکه فرد انرا و ماده انرا مهیج باه بود زانرا
و نیز بیضه نمه بشکنند و بخورند سمانی شریف گوید که مرغیست که از دریا

ببرد و برا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد زمرد وی را
چون لعق کنند مرغ را سود دهد و خون وی که چون در گوش چکانند درد زایل گرداند و
چون بخور کنند دادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند که این خاصیت
در دل وی است و این زهر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در
مزاج میان کنگ و مرغ بود و قوت وی میان مرغ نزدیک بود و لطیفتر از وی و میل
بگرمی داشته باشند و کیموس نیکو دهد و خورش طعم بود و نافع خصیت ترین در بستان و
نافهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن
بود که مخالف وی تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل را سود دهد
و شیخ الرئیس گوید که خوردن گوشت وی باشد که بهمد و تشنج پدید آرد چون حریق
خورده باشند بلکه در جرم وی این قوت هست و ظن آن بود که حریق خورده باشد
بمناکلی که میان انسان هست و مصلح وی آن بود که بر گرد کشنیز زند و در تازی
و برار و منی خوانند سنا جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک
باشد و بخوریت وی زیاده از همه حیوان سبعی بود و پوست وی زود تغیر
پذیرد از بهر آنکه دباغت همچنانکه همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق
نزدیک یکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را
سود دهد و عمران گوید پوشیدن سمور و جسته و کرده را نیکو بود
نیکوترین وی حجازی بود که برگ وی لطیف بود برگ مورد بود و طبیعت وی گرم
و خشک بود در اول و مسهل مره صفرا و مره سودا بود و بلغم بود و عوض درد
مفاصل کنند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط
مره صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم
بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و بسفوریدوس گوید سودمند بود و مصلحان
سوداء را و مسهل بود مسهل محکم و قوت بدن دهد و اسحق بن عمران گوید از قول

بولس

یونس که وی سودمند بود جهت وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پدید آید
شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و شپش که در بدن پدید آید
شود و صداع کهنه را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را سودمند بود و نزف
گوید چون با زیت بخورند باتفاق نبات مانند در دل نیست و در کهن را سود
دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند که مصلح وی بنفشه است و اسحق گوید
مضر است بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و مطبوخ صالحتر بود که مدقوق و ورق
وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه گرداند و ورق وی مستعمل کنند سنبل صاحب
جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و هندی چهر گویند سنبل الطیب
هندی بود و سنبل العصافیر گویند و رومی را ناردین گویند و در ترکی گفته
شود و نیکوترین سوری بود تازه خوشبوی میل بسعد و اشقر بود و بیخ آن
که خاک بود و محقق زبان بود و بوی خوش وی در دهان دیرتر بماند و چون
کامند که از آن طرف سوریان است و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود
از اغسطیطس گویند و این اسم مشتق از اسم بحری است که بجانب کوه غسطیطر
بود و نزدیک آن روید و در قوت ضعیفتر از سوری بود و سنبل رطوبتی
که در موضع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل
الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند که در سیوم و وی مفتح
و محلل بود و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی مانند گل خیری بود
آن خاک وی برگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوشبویی و
و بعد از آن سنبل مستعمل کنند و در وزن وی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود
و معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند محلل اورام بود و مقوی
دماغ و اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان و چون با آب
سرد بیاشامند غثیان ساکن گرداند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه

افلنطر

از وی بسازند وزنان بخور کنند قطع نزف کند و رطوبانی که روانه بود از رحمها
خشک گرداند و چون بپزند به آب وزنان ابزن کنند و در آن آب نشینند ورم گرم
که حادث شود در رحم زایل کند و سینه و شش پاک گرداند و بر فالج نافع بود و سده
جگر و معده را بگشاید و قوت دهد و مسخن ایشان بود و همه اعضا و لون را نیکو
گرداند و ضیق النفس را زایل کند و استسقای لحمی را نافع است سودمند بود و ممسک
طبیعت بود و نفخ بلغمی را باز دارد و محلل ریاح بود که متولد شود در معده و مقوی قوه
ماسکه بود و بر دن بدن و مجموع سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و
درد سر را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند که مضر بود به گرده مصلح
وی کثیرا بود و جالینوس گوید که بدل آن اذخر خوشبوی بود بوزن آن و گویند بدل
وی سادج بود سنبل هندی صاحب منهاج گوید درستی که آن دار شیشعان است
و خلاف است سنبل هندی سنبل الطیب است و گفته شد و دار شیشعان نیز هم
گفته شد در باب دال سنبوت کمون است و گفته شد سنبل الکلب صاحب جامع
گوید که شجره درداراست که معروف است بالسنة العصافیر و سهو کرده است در
دار اسفندار گویند و به عربی شجر البق گویند و السنة العصافیر درختی که بپارسی
انرا زهره گویند و سنبل الکلب بهار ولیست سندروس صمغی زرد است
مانند کهربا الکن سست تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب
منهاج گوید گرم و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید از قول ابن ماسویه که
گرم و خشک بود در اول خوردن او بسیار بندد و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند
و قطع فضول بلغم از معده و امعا کند و کرمها و حب القرع بکشد و سودمند بود
جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت و امتلا
و اگر روغن وی در ناصور نهند خشک گرداند و دخان وی همین عمل کند خاصه
که در جراحتها که در بینی بسبب سفل (?) بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کرده بر جراحات افشانند

خشک

خشک کند و چون بیامیزند با روغن گل چندانکه ملطخ شود و شقاق فرمین که در
گوشت دست و پای پیدا شده باشد بمالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس
و ربو که از تری بود و نیز زور و اسهال فرمین بغایت نافع بود و چون با ماء العسل
بیاشامند حیض و بول براند و چون در چشم حکاکند جلای تمام دهد و چون که
بیاشامند خون از هر موضع که آید ببندد و دخان وی نزله و زکام را ببندد
و جهت درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وی بود در بن و مانند کهربا بود
و در قوه و در ربودن کاه و در وی قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر
روز از وی قدری با سکنجبین بیاشامند سنند و قسی صریح است است
و گفته شد سنجفر زنجفر است و گفته شود سنباذج ارسطوطالیس گوید طبیع
حجر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن وی در جزایر دریا
چین و در وی جلای تمام بود و دندان را از چرک پاک کند و جلای عجب دهد و چون
به آتش بسوزند و سحق کنند و بر زخمها و ریشهای عفن که در آن گوشت زیادت شده باشد و گوشت
بسته شده باشد بر آن کنند زایل کند و سودمند بود جهت استرخاء و نفاخات در جلا
کنهها و غایتها استعمال کنند سنج گرمی وی کمتر از سیوم بود و گویند وی سرد
و تر بود و گویند شدن وی محرور المزاج را و حرارانکه بود و کسی که شرب دائم
کند سنبل تمارت درخت بلوط است بنزدیک اهل شام بی خلاف سنبق تابان اندر ضی (?)
فراسیولت و گفته شود سنده هعو دهندی طبیعت وی گرم و خشک
در سیوم لقوه را سود دهد چون بیاشامند و بر آن ضماد کنند سیور و دور
انچه هندی بود گرم و خشک است بغایت مسخن بود و قائم مقام فلفل
بود و نیز گوید چون بسحوقانند و بر البسوزند در دیگی بگیرند تا همچون کرم
خاکستر گردد و با سرکه آمیزند و طلا کنند بر رو بر شقاق که در انگشتان دست
و پایها بود زود زایل کند و عافقی گوید گوشت گربه گرم تر بود و سودمند بود جهة

درد بواسیر و منحنی کرده بود و درد پشت را نافع بود سنگبویه سنگبویه را سبت

سورنجان

و گفته‌اند سورنجان در مصر حکنه خوانند و در عراق لعبه بربری و بیونانی قلمخون خوانند
و بعضی ملبوسا و بعضی افارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون وی زرد
سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود ده کند و
عیش التحیس گویند طبیعت وی گرمست در اول درجه دوم و خشکست در اول
درجه دوم و بعضی گویند که خشکست در سوم و گویند که سرد است در دوم و در وی
قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل
و نقرس و صدر در بدن تسکین کند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد
کنند از وی ورم صلب گرداند و وی تریاق بود و جمیع مفاصل و منمی گوید و مر اخاصه
عجیب است در بواسیر باطن و چون مستحق کنند و نیم درم از وی بر روغن گوسفند
کهن بر شند و به پنبه پاره نحو در برگرد در مقعده دوستر را نافع بود و منهاج نیست سموم
بود و در درد مفاصل را طوخ کردن با بعضی ادویها درد ساکن گرداند و منصوری گوید که
منی افزاید و مجهول گوید که سورنجان سفید باه را زیاده کند صاحب منهاج گوید خاصه
با زنجبیل و فونج و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون
جهت مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون و فلفل امیزند و ابن ابی صلت گوید مسهل بلغم
خام بود و سودمند بود جهت درد مفاصل و نقرس و ماده که در اسنان بود بر اندرون
پاک گرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اسکی زعفران و چون با ادویه
امیزند نیم مثقال با کندرم باشد و اسحق مضر بود با ریه و بمعده ضعیف را مر بود و
مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود دفعانه مضر بود و اگر با ادویه مسهل
بیامیزند ادویه مسهل را در معده بر بندد و آفتی عظیم پیدا کند و آن مرد و نوع است بر
که استعمال کنند که در انسان سمیت پیش و بدل سورنجان سفید بوزن ان زرد
دو دانگ وزن ان افتیمون بود و ده یک آن حرنق سفید و گویند در درد مفاصل بدل

آن

آن مقل الیهود و گویند بدل آن بوزن وی لست و تربد سولیغیون خصی الثعلب است و
گفته‌اند سوری نوعی از سیاح است و گفته‌اند سوسن مبک خوانند بپارسی
مهک گویند و مالینوس گوید که منفعت وی در بیخ ولست و عصاره وی که سود
در صبن و اصل آن گفته‌اند در الف و طبیعت سوسن گرم و خشکست و گویند که معتدل است
و گویند که سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
نیم مثقال بود و گویند که مضر بود شش و مصلح وی ورق گل سرخ بود جهت بوی بغل
و عرق ان و از ان پای ... بود چون استعمال کنند همچنان سوسن چهار نوعست
یکی سفید و از آزاد خوانند و یکی ازرق و از آکبود گویند و یکی صحرایی بود و آن
الوان رنگ بود از ازرق و زرد و از آسمان گونی خوانند و بیخ وی ورا ...
گویند و یکی زرد بود و از اخطابی خوانند و قد شاخ وی دراز و بلند بود و لون
بری بود و بستانی و نیکوترین آن آسمانگون بود طبیعت آن گرمست در
اول و معتدل از خشکی و در تحلیل و تلطیف بود و گویند که معتدل است و گویند
سوسن سفید بستانی گرم و خشک بود در سوم و در اول معتدل است
و گویند که سوسن بری گرمی و خشکی وی زیاده بود و جلا دهد و کلف و غش را سود
دهد و چون روی بدان بشویند پاک گرداند و جرب رئس نشود و خشکریشها را
سود دهد و بستانی فاضلترین انواع بود جهت شوخشکی آب گرم استعمال
کنند در دمسر و گزندگی جانوران نافع بود خاصه عقرب و بوییدن وی محلل
بود فضلهای دماغ و بیخ وی مسهل آب زرد بود و چون با آب عسل بیاشامند و تیز
از نیم مثقال تا سه مثقال بود بوییدن وی مضر بود بمزکمزی که از گرمی بود و مصلح
وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید سوسن ازاد طبیعت وی نزدیک است به زعفران
و بحکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و آزاد و بهای قلبی بود و تفریح در وی
بود و سواد بقضاه عرضی است و گفته‌اند و سواد لهند نوعی از سلیخه بود و از ا

سلیخة السواد خوانند و از او به زباق بود و صفت آن در سلیخه گفته شود سولان
شیح الرس گویند دوای رومی است گرم و خشک تا چهارم و یک شعیره از سلیق
سعوط کنند لقوه را نافع بود سوار الهند صاحب جامع گوید گشت بر گشت ست
و گفته شود سود ایات مرضیت که او را بپارسی دار بر گویند و به شیرازی دار ملک
گویند طبعش گرم و خشک بود باه را زیاده کند مضر بود به دماغ و در گوشت وی
صفی بود از بهر آنکه حشرات میخورد و بوی تیز دارد و وی بد بود خاصه که لاغر بود
سورج نوعی از کف دریاست و در موضعها که سنگ بود نزدیک دریا منعقد
شود و در قوه مانند نمک بود و مانند زهرة الملح و لطیف تر از نمک بود بسیار
ملطف و محلل بود سویق الشعیر بپارسی پست جو گویند و نیکوترین آن بود که
معتدل بود بریان کرده باشند و نخاله وی اندک بود و وی سردتر از پست
گندم بود و بسیار وقت شکم ببندد و چون به آب انار ترش کنند یا سفوف کنند
همچنان نرمی معده را خشک و نفی صفرا وی باز دارد و تشنگی را سود دهد
و غثیان ساکن کند و قوت معده بدهد و اگر از وی ضماد عصیده سازند با قدری نرمی و
عضای دهد اطفال از آن کنند بدن انسان را فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی
قند بود سویق الحنطة نیکوترین آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبعش گر
گرم و خشک بود در اول و گویند نرم است و چون بفتح کنند طبعش دیگر
گردد و چون بیاشامند حرارة بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد
و کثیر القبح بود و اولی آن بود که به آب گرم بشویند و قند اضافه کنند سویق النبق
بپارسی پست کنار گویند معده را سود دهد و شکم را ببندد و تشنگی بنشاند
سویق التفاح قی و غثیان ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد
سویق القرع طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و در سینه که از گرمی بود نافع
بود سویق الرمان سرد و خشک بود مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبع ببندد سخت

دارد

دارد و اشتهای طعام باز دهد کند سویق بعیر طبیعه ببندد سیسنبر بپارسی
سیسنبل گویند و نمام نیز گویند و نمام و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و وی حشیشی است میان نعناع و بادرنجبویه و بوی تیز دارد و تخم وی
تیزتر بود و مدر و لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع بود و تخم وی
که بیاشامند با قطر البول و سنگ گرده و مثانه را نافع بود و برگ وی زنبور ضماد کنند
گزندگی را سود دهد و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن گرداند با فی منفعها
در باب نون گفته شود و مدر وی در تحلیل و تلطیف بادروج بود سیساب
بلغة و ادی قری خلالست و گفته شد و گویند که ملح است سیسان صاحب
منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی آورده است که سیسارون حب
سونیز است و در وی مرارتی و قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و در وی تحلیل بود و طبیخ بیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب
جامع گوید و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس روشن میشود که
سیسارون فلفاس است و ثیمون گوید که روشن نیست و جای تحقیق است
سیسبان صاحب منهاج گوید حب الفقد است و گفته شد سیبیا
صیاست و گفته شود سیبیا ماهی است معروف در ناحیه بیت المقدس و خزر
که در اندرون وی است از لسان البحر خوانند و بعضی ساحل مغرب به آفتاب
خوانند و چون بر زنند و جر صلیر وی بخور زند و تشحوار مضیم شود و شکم براند و چون
بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب زایل کند و دندان را جلا دهد
و لعالی سیاه که از وی بیرون آید موی بردارد از الثعلب برویاند و مانند مداد
سیاه بود و اگر سیاه کنند بدان توانند کرد سیف الغراب نوعی از ستوس است
و از او لیوتش خوانند و گفته شد سیسنبرون حرف المارست و گفته شد
سیکران به عربی بنج است و گفته شد سیکران الحوت ماهی حفرج است و گفته شود

سیسبر جرجیر الماء است و کرفس الماء و قرة العین و بهتی نیز گویند و وی در آب
ایستاده بود و عطری در وی بود و مسخن و محلل بود و حیض براند و سنگ گرده
نافع بود و موفق گوید که در آبهای روان نیز میشود و صفتش در باب قاف در
قرة العین گفته شود و سنبل با سیسبر است و گفته شود در باب الثالث عشر فی الشین
شاهلوج نوعی از اجاص است و وی را بپارسی آلو گرده خوانند و از اجاص اسعیر و
اصغر خوانند و شاهلوک گویند و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین آن بود که زرد
بود و بغایت رسیده باشد و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود و تسکین غلط و قلت
و رطوبت و آنچه بار رسیده بود به باشد و اجاص خشک گرده اشتهای طعام
برد و محروری را نافع بود ... اگر بخورند در حال باید که مصطکی و کندر قدری استعمال
کنند که از معده بگذرد که آن در معده ماند و ده شود و اسحق گوید چون ترش
بود سرد و خشک بود گرم مزاج را موافق بود و قطع قی کند و ساکن گرداند و حکیم برد
و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود نفع وی در انواع صرفه
نافع بود سیما آنکه سرکه در انواع آن مضر است و آب وی حیض براند و طبیخ خشک
وی که با قدری قند اشامند نافع بود جهت تبهای صفراوی و شکم براند شاه بلوط
نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است که بپارسی انجیر زری گویند و در بیابان
صفت بین گفته شد شاه اترج دلیسقوریدوس ... افیقص گوید و فالیوس
و وی را فالیوس خوانده است و ایرا بیونانی فانیوس گویند و معنی آن ... نیز
بود و حنین در کتاب خود ابراهیم خوانده و وی ملون زری بود و وی را گزره
الحمام خوانند و بقلة الملک گویند و نشان ازهی سیاه تره گویند و نیکوترین آن بود که سبز
و تازه بود و به طعم تلخ بود و ورق آن بشکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن
معتدل بود در حرارة و خشک بود در دوم و گویند که سرد و خشک است
در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون بیاشامند

جرب و حکه را بغایت نافع بود و بن دندان را سخت کند و مقوی معده بود
و دافع انسداد بود و حکه گشاید و بول براند و مرد محرور و طبیع را زیان دارد و چون
آب وی بر وی سیخمان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه که
سبب او از خون عفن و صفرای سوخته بود همه را نافع بود و این از خاصیت
در آب تر وی گشربتی از ده درم تا نیم رطل بغدادی بود با قند اگر بخو شامند
و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم و از جرم وی گوفته و بیخته تنها
از سه درم تا هفت درم بود و جالینوس گوید قوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن
هلیله زرد اضافه کنند شاید و اگر سرکه بر وی ریزند و بخورند ... ساکن گرداند و غثیان
زایل کند که سبب آن بلغم بود در معده و امعاء را از فضول محلل پاک گرداند و نزف
گویند اگر حشیش وی در آب خرد باشد و بعد از آن سر و ریش بشویند شپش
کشد و زایل کند و چون عصاره وی حنا کشند و در حمام بر اعضا مالند جرب
و حکه را نافع بود و چون بر آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان را سخت
گرداند و حرارة زبان زایل کند و چون بر آب تازه وی تمر هندی بمالند و
بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوة معده و سده جگر بگشاید و رازی
گوید مزل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن ستای مکی و چهار دانگ
وزن آن هلیله زرد بود شاه بلوط قسطل خوانند و آن ... نیز از بلوط بود و فاضلتر
و خشکی وی کمتر از و بود و نیکوترین آن بود که رسیده و نیز بود و طبیعت آن معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند که در دوم و گویند که در وی
اندکی حرارة بود و گویند گرم است در اول و گویند که سرد است در دوم غذا آمیزد هر از
حبوب و در جلا بی بود و سموم را نافع بود و ترخر و اسهال کرد از رطوبات معده
بود سود دهد و مثانه را نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط بد و دی منفخ بود و چون
بکو بشامند در آب نفع آن کمتر بود و طبیخ آن بیشتر بود و ابو جریح گوید که فربهی آورد

و مجرب است در شهرها اما بطی الهضم بود و غذای وی نامحمود بود و آدمی را و خوک را نافع
بود و مصلح وی قند بود و گویند که بدل وی بلوط و گویند که خرنوب شاه‌چینی
گویند که عصاره وی عصاره کیانیت صینی و گویند بتحقیق چنانکه سحق و [illegible] کرده شند
و لوح [illegible] طبیعت وی سرد بود و صداع تب و ورمهای گرم را طلا کردن سود دهد
شاهسفرم حبق کرمانی بود و نیکوترین آن سغدی بود و آن را شاهسفرم خوانند کرمانی
و ریحان نیز خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد
محلل فضلات بود و چون آب آن بر وی ریزند و بویند مخمور و مزاج را
نافع بود و ورق وی قبض لطیف و [illegible] دماغ [illegible] سرد را از بخار
ممتلی گرداند و فلاغ را به غایت سود دهد و مفتح امعا بود و [illegible] و تشنه را
پاک گرداند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون برآب بر سر ریزند و بویند
خواب آورد و گویند که مصلح وی نیلوفر بود و [illegible] گویند سودمند بود جهت
حرارت و سوختگی و صداع آورد و خواب شادنج سنگی است شادنه و عرب
حجر الدم خوانند و آن انواع است عدسی و جاورسی و هندی نیکوترین
آن عدسی بود دیگر جاورسی که آن را [illegible] خوانند و بعد از آن هندی
و عدسی آن بود که از عدس بهتر بود و به غایت سرخ بود چنانچه به سیاهی مایل بود مانند
گل بحری و چون بشکنند اندرونی آن سرخ بود و زود شکسته شود و آنچه کوچک
تر بود و دیگر چون در آب بمالند سرخی وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود
مانند آن نوع نبود و از آن شادنه عدسی خوانند و شادنه ختایی [illegible] سرخ بود و لفظهای
ران و شادنه هندی حجری صلب است [illegible] و شادنه [illegible] باشند
گرمست در اول و خشکست در دوم و شستن وی چنان کنند که بسایند شادنه
خوب بکوبند و به غایت سحق کنند و بر آب در کاسه چینی کنند که آب از سر
وی برود و در کاسه دیگر و باز آب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود

به آب

به آب روانه کرده و بر آب نماند بعد از آن آنها بنهند تا شادنه در آن نشیند آب
از وی بریزند و شادنه خشک گردد و در وی قبضی سخت بود و تحقیق و چون
بر گوشت زیاده و افنا کند [illegible] و ریشهای چشم را به غایت نافع بود و مانع
که با سفیده تخم مرغ جهت خشونت اجفان و ورم گرم را به غایت نافع بود با سفیده
تخم مرغ یا [illegible] که جلد بر روی [illegible] و چون با شیر زنان ملطف کنند در چشم
و اشک که روانه بود و سنونش آن نافع بود و چون طلا کنند و چون با خمیر
مانند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت
زیاده بکند و ریشها و خون را قطع کند و بهند و صحت چشم را نگاه دارد
و چون به آب انار [illegible] مانند نفث دم را نافع بود و چون شیافه سازند و به اقاقیا
بیامیزند و در چشم کشند ریحهای چشم و جرب آن را نافع بود و وی مضر بود به معده
و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل آن هم وزن آن روی سوخته
بود و چهار دانگ آن توتیا و سابور گوید بدل وی حجر مغناطیس است و
گویند که چون مغناطیس بسوزند شادنج بود و در عمل شاهبانک و شاهدانک
و بتازی نیز گویند و [illegible] و به تازی هم گویند [illegible] و بعضی گویند شجره ابراهیم
کوچک است و بعضی از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و از اقوال صاحب
حاوی چنین مفهوم [illegible] است و مولف گوید این همه اقوالها خلاف است آنچه
محقق است تنقیح الکلام نیز از وی ارش [illegible] خوانند و گرم و خشک
در دوم [illegible] را سود دهد و قطع آب [illegible] دهان بکند خاصه از دهان کودکان
و محلل ریاح [illegible] التبان بود [illegible] و قایم مقام [illegible] شاهطل
و شامل نیز خوانند و آن دوایی هندی است ماننده گیاه خشک و گویند عروق
خشن برگزیده مانند سنفانج [illegible] مانند با فلانی و مولف گوید قول اول صحیح است
که آن مانند گیاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آرند

ازار و سنک خوانند بمثی کوید طبیعت وی کرم و خشک بود در درجه سیوم
مسهل کیموس است غلیظ بود و فالج و لقوه و درد السرع و از لعاس و سنک مثانه
و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و کویند مسهل کیموسات عفنه
بود و شربتی از وی نیم درم بود تا وزن ان نبات که به اب کرم اشنا مند شراب ادم
قاقل سفید است و کفته شود نشاه دانق تا دنیم است و شهد انیم کویند و کفته
شیرم نباتیست که در لب نهارو و بر کنار جویها و صحراها و مولف کوید شیرم بزار
دیراکا و شطومک دکاو نطوسک خوانند مال شتیب که هلکا و و براخور دیم د
دکو سفندم چندکه بخورد به ستیح مفرة بوی رسد و بهترین وی سنک بود که لون
ساق ان بسرخی مایل بود و بدترین انواع ان پارسی بود و صاحب منهاج کوید
کرمست در درجه سیوم و خشکست در اخر درجه دوم و وی از جمله منوفات
بود ولیکن کرم و خشک بود در اخر درجه دوم و صاحب منهاج کوید لیکن
وی دندان مسکند بدرد و اید که شیرم اصلاح ناکرده مستعمل کنند و اصلاح
چنان بود که شناسند تا تازه و شیرم ناکوفته همچنان دران فشانند یکشبانه
روز و زیاده رها کنند و دران یک شبانه روز دو نوبت یا سه نوبت شیر
تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از ان در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته
بیامیزند تا دو بهار مسهل که ملایم بود مانند افسنتین و رازیانه و کمون کرمانی و زیره
و بلیله بسر اکر در این ادویه در بعضی فیض بود بدرستی که بر خلاف شیرم
بود از بهر انکه در این ادویه مزاجهای صالح است در نفع طبایع وادران
خلاف انکه شیرم است از بهر انکه ملطف اند و حدة وی را زایل کنند و اکر در معالجه
قولنج بسبب ان رباح غلیظ بود مستعمل کنند با مقل و سکنبیج و وشق و برکین کرک
حب سازند و اکر در معالجه اورام و شدة و اب زرد و بلغم سود استعمل
کنند و اب کاشنی و اب رازیانه و اب عنب الثعلب صافی کرده خو بباشد

سیسنبار روز

۱۴۷
147

سیسنبر وز خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و زیره و بلیله
و بعد از ان دوای نیکو بود ولیکن وی باید که قطعا بنشاسند البته که بیخ
تلخی زر و یی شود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی با ادویها
که کفته شد از دانکی تا دو دانک بود بحسب قوة و صاحب جامع کوید مقدار شربتی
چهار دانک تا دو دانک بحسب قوة و صاحب منهاج کوید شربتی از وی قیراط
بود فی الجمله مضر بخاصیت مزاجهای کرم و مضر بود معده و جکر و مثانه و منی و
عروق و سفل سیفحر کرداند و لیکن وی دو درم کشیده بود و معالجه وی بمسکه
و روغن کاو کنند و مولف کوید که اکر لیکن وی بر قوبای تر و خشک طلا
کنند البته که زایل کنند و بکرات امتحان کرده اند ولیکن مجموع منوعات ان
خاصیت دارد و مدل وی مازریون بود و شبث و سیسنبر از بی شود کویند بهترین
ان سبز تازه بود که کل وی شکفته بود خوبروی میان درجه دوم تا سیوم
بود و حقاقت میان اول و دوم بود و باسخی کوید کرم و خشک بود و در دوم
و وی منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و حزن بر بود حرارة وی کمتر بود و
رطوبتی در وی بود الفاج وی سخت تر بود و حزن خشک بود تحلیل وی زیاده
تر بود و سلب منضج و رمهالو و اکر در زیت سیسنبر از ان روغن مخلل و مسکن
وجع بود و منضج ورمی که نفخ نیامد و خواب اورد و خوردن شبت لنبوز اسدازم
و خشک بود در سیوم و ماکثران باز نشها که حادث شود در سفلی ذکر و
ریشهای کهن چون بر ان افشانند نیکو بود و اکر بر لواسیر که ریشه باشد
ضماد کنند سود دهد و مقدار ما خورد از شبت سخت تر بود بلغم لزج که در معده
بود و در سینه و در شش را نافع بود و فواق امتلایی و معطش را نافع بود
و رطوبتی که در وی بود خشک کرداند و طبیخ وی که با عسل بلغم و صفرا پاک
کرداند و چون مستحیی کنند و با عسل بر زند با منعقد شود و در مقعد با لکند تکم

اسهال براند و طبیخ وی در دشتی بادها را نافع بود و ... بود و محرور را
موافق بود و اگر بخورند بعد از آن سکنجبین ساده اشامند اگر محروری بود و طبیخ
وی در درد گرده و مثانه چون اشامند و در ریاح بود نفع دهد و سنگ مثانه بریزاند
و ادمان خوردن وی مضعف بود چشم و معده و گرده و مثانه بود و مصلح
وی لیموست و گویند عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلحش دارچینی بود و از فلفل
و بدل وی تخم اسپست شب انواعست از زاج بلور خوانند از کوه فرد
جلد و نقره مانند یخ انچه از کوههای یمن خرد لون او سفید بود و گرد زردی مایل بود د
فائض بود و در وی حموضت بود و دیگر نوع انواع شب بود و انواع ان به
یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است اما انچه مستعمل
بود در معالجه ظاهر سه نوع بود مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود و طبع
وی خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود و چون با دردی برگه
برد نافع بود جهت نزف دم از هر موضعی که بود و چون بکار گیرد و عسل مضمضه
کنند دندانی که متحرک بود محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و اگر با
عصی الراعی بیامیزند بهق را نافع بود و سیلان ماده که از گوش اید نافع بود
و چون با ورق الکرم یا با رب العنب حرب ریش شده را نافع بود و چون با رب
بیامیزند جهت حکه و برص ناخن بود و داحس و شقاق که از سرما بود نفع دهد و چون یک
جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند سودمند بود جهت ریشهای بد که منتشر
شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بر سر مالند شپش را زایل کند و چون
با آب مالند شپش بکشد و سوختگی اتش را سود دهد و در ریشهای ... طبیخ کردن نافع
بود و در شب بغل مالیدن گند بغل را زایل کند و چون اندکی از وی به پشم
پاره بر نهند رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منع ابستنی و بچه
بیرون اورد جهت ورمهای لثه و طعات و نفاخات و قلاع فم و وجع اذنین و وجع

وزما

و قرحا و اذنین به غایت نافع بود و در خواص رازی اورده است که وی چون
در آب تیره اندازند آن را صاف کند در اندک زمانی و گویند که چون زیر سر
نائم خواب کسی بنهند که در خواب بانگ و فریاد کند بکند و خوردن وی مضر بود
انسحجی که رسیده باشد و تیره و سخت پیدا کند و باشد که بزبل انجامد و تدارک
تیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ و نمک سیاه بوزن آن
شب اللسانکه ذنب الاصفر سنب العلی است و در قاف گفته شود شبطاط
عصی الراعی است و گفته شود شبوقه ضمان بزرگست و گفته شد شبوط
نوعی از ماهیست در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در دواهای
چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب سین سمک گفته شد شباب
درخت ماهودانه است و گفته شود شجرة حره آزاد درخت و گفته شد شجرة الله
اهل هندیست بپارسی دیودار خوانند و گویند که صنوبر هندیست و در دیار
گفته شد شجرة تبنی در دار است و گفته شد شجرة الله شجرة اللدا است
و گفته شد شجرة الحیاة درخت سرو است و گفته شد در سین و ان با اسم
دار الصب نهاده اند که جایگاه مار است شجره بارده لبلابست
و گفته شود شجرة رستم زراوند طویل است و گفته شد شجرة موسی
ملبق الکلب است و گفته شد شجرة التین لوف کبر است شجرة
الخطاطیف عروق الصفر است و گفته شود شجرة ... الجدی ابیست
و ان نباتیست که بر سر درختی که نزدیک آن بچیده شود و آن نوعی
از فاوانیاست شجرة الغنفلاغ کبیکج است و گفته شود شجرة الدم
سنجار است و گفته شود شجرة ابراهیم خافقی گوید ... و
بعضی گویند ... سیاسنج است و صاحب فلاحه گوید درخت برم است
کران مغیلانست شجرة الکف اصابع الصفر است و گفته شد و

شجرة البهق قنابریت و گفته شود شجرة پای ملک در دمشق صابون القاق خوانند
و آن نباتی است که در موضعهای نمناک روید و در میان نهرها و در جامه کردن بیخ آن مانند
صابون است و مولف گوید آن نوعی از کلم سنوی است و صفت کلم سنوی در باب
الف در اصل العرطنیثا گفته شد بیخ آن مسهل مره سودا بود و اسهال برفق شود و منفعت
جمیع زحیرها حتی الجذام شجرة الدب درخت زعرور است و باقی اقوالها گفته شد حلالت(?)
شجرة البق درخت سپستان است شجرة التیس طراغیون است و
گفته شود شجرة ابراهیم طباق است و گفته شود شجرة مریم صاحب جامع گوید اقوال
مخالف که گفتند بسیار آورده است و محقق کرده و صاحب منهاج گفته که آن بخور مریم است
و آن سه نوع بود یک نوع بر مثال هر دو و نوع بر مثال هر دو بیخ آن عرطنیثاست و
گفته شد صفت در بخور مریم شجرة الیهود(?) سوسنست(?) است و طبیعتش گرم و خشک
بود در سیوم منفعت آن در غار گفته شود شحم در سندی(?) سار(?) و منا
مینا گویند صاحب منهاج گوید بهترین آن کوچک بود و گوشت وی گرم و خشک بود
و دشوار هضم شود الصلبی(?) که دارد و غذایی مر بود و خونی گرم و خشک از وی متولد شود
و روغن بسیار مفرط(?) وی کم کند و صاحب جامع از قول رازی آورد گوشت وی نر
بود و کیموس وی محمود بود و زود منهضم شود و فراطس روحانی گوید در رستی(?) که
فاضلترین غذای اصحاب ماخولیا بود و بیمارستی(?) و برادزه گویند و از مرغان خوردن آن [?] او از
بود شحم نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه گیرند که مستعمل گردد و طبیعت
آن گرم و تر بود و مختلف بود بحسب حیوان که از وی حاصل شود و در رطوبت وی
از سمین بود از بهر آنکه چون بگدازند زود ز وی بسته شود و گویند خشکیت خود مند(?)
بود و جهت خشونت حلق لیکن مرخی و معفن(?) و مدهن بود و دفع مضرت وی لیمو و نمک
و زنجبیل و راسن محلل کند شحم البط گرمتر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود و
چون به موم و روغن بسازند و بر دملها مالند رو برا پاک کند و ملائم(?) شحم الزجاج

گرم

گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زنان و درد رحم را
نافع بود شحم الاوز داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و ورد [?] نافع بود شحم الارض
صاحب منهاج گوید قیطن(?) است و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین است
و مولف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند و گفته شد شحم الفیل گرم بود
چون بر خود مالند گزندگان بگریزند شحم الایل بغایت گرم بود و تشنج را سود دهد
و لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرمترین شحمها بود و رطوبت
وی کمتر بود و خشکی وی زیاده بود و لقوه را بود و جهت تحلیل اورام غلیظ صلب شحم الحمار
نافع بود و جهت اثرها که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی
با روغن قسط در دوشت(?) را سود دهد که از باد بود شحم المعز فاضلترین شحمها
بود و شحم تیس تحلیل در وی زیاده بود نافع بود جهت لدغ امعاء و ریش آن و شحم
عنز لقوه را بود و از شحم حمر [?] از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان شحم معاء
و ترحر(?) را نافع بود دیگر از خنزیر حیوان گیرند و رطوبت زیاده از جمیع شحمها بود و
فعل وی بر نیت بود لیکن نمین(?) و نضج در وی زیاده بود که در رطوبت و گرمی آن
کمتر از گرمی شحم بز و میش بود نافع باشد حقنه و رحمها و قرحه امعا ساکن گرداند و
نافع بود که بزکی حالوران(?) و مقدار ما خورد از وی تا سه درم بود و اولی آن بود که عوض
وی بیستر(?) کنند که قائم مقام وی بود در ریش رحمها و وی حرام بود و گویند بدل
وی شحم کلب الماء بود شحم الخنزیر گرمتر و خشکتر از پیه میش و بز بود و متوسط بود میان
پیه شیر و بز و بدل وی گویند بط بود شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم بقر بود شحم
الدب لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما بود
نفع دهد و جهت خلع و وثی و نفقد(?) [?] داء الثعلب و برص سود دهد بود و
و نرلف(?) گوید پیه وی که در پوست ما گرم کنند و با هم چندان زیت امیزند
بعد از آن برابر وی طلا کنند موی بسیار رویاند و چون با موم بمالند زایل کند و اگر

و کسی که ذراریح خورده باشد بغایت نافع بود
شحم الخنزیر نیکوترین آن بود ع

ابقر

و اگر میوه وی سحق کنند و بر مفاصل منعقد طلا کنند سودمند بود و چون در افتاب
در عصب غلیظ مالند مالیدن نرم نا اعضای و بر آخور داعصاب لطیف گرداند و در
غایت نفس بود و بدل وی سحق الکلب بود و این زهر گویند چون بردار الثعلب
مالند موی بر ویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده بکند دیگر نروید
و چون کدخسته کنند و مو کودک که زاییده باشد از بهر اقتها امن باشد و خوردن
اعظم بود و بر اشحم السمک البحری نرمی چشم را زیاده کند و نزول آب را سود
دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تیز بود و بعضی اطبا معتقدند بر آنکه منع نزول آب
میکند از چشم و بدل بن عباس گوید که منع موی زیاده که در چشم بود کنند و ستی که کنند
و بدان بمالند و سستی گوید مقدار دانگی از وی باده و دانگ زهر ها ولز دیکها را
سود دهد و مضر بود و بدل منع مضرة وی بعل الفارمی کند شحم قاوندی عاوند
گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب در گوش را ساکن گرداند و چون در روغن
سوسن بگدازند و رفیه پاره در گوش بهند و درد دندان را سود دهد و گویند که
چون بگدازند و بر نقرس مالند زایل کند و اگر طلا کنند بر خاری یا چوبی و در گوشت
فاره کنند بر اعصب بروی جمع گردند و بر غوث به پارسی کیک گویند شحم
جالنسوح گویند که پیه وی چون بر گزندگی وی نهند در ساعت زایل کند
شحم حنظل چون از حنظل بیرون آورند بعد از شماه قوه وی ضعیف
شود و منفعت وی در حنظل گفته شود شحم المرح خطمی بر لب و گفته شد
شقارشنجره فلی است و گفته شود در قاف شربت فراسیون آن
و گفته شود شتری شنجره حنظل است و در صفت حنظل گفته شد شیرین
درخت قطرانست و آن از جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر صنوبر بود و
لیکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و این دو نوعست دراز و کوتاه و در پوست وی
قبضی بود و وی گرم و خشک بود تزدیک در درجه سیوم و چون ورق وی با سرکه

برند

بزند و دندان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و ثمر وی سرفه را سودمند
بود و حکه را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول براند با فلفل استعمال
کردن شکم ببندد و ثمر وی که با شراب آشامند کسی که احرب نحری خورده باشد
سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بر نامسیح کنند مسیح کرده گرد وی گرد
و ثمر وی معده و لذاع بود و در سر آورد و بیمنیرا زد اصلاح وی بعصاره لسان
الحمل و جلاب کنند شقشق قل انشقاقل است و گفته شد شنبیدان
فارسیشین است و گفته شد شنشره فوا است و گفته شود شیطرج نوعی از شتر
و ورق دراز بود و بستانی بود و بنزدان ابرام زه خوانند و در صفت شعر و
منفعت آن گفته شود شعور الصقالبه زعفران الشت و گفته شود شو طلح
و شعر البجات و شعر الارض و شعر الحمار و شعر الخنازیر و کرنره السیرانی جمله آنهم
برسیاوشانست و کرمانشان و برا گرشو خوانند و زنان شیراز و برا کیس برنز
خوانند شعار یر قثای صغر است و گفته شود شعیر رومی چند نوع است
شعیر نوعی از وی بی پوست بود و از اسلت خوانند بپارسی برهنه
جو گویند فعل وی نزدیکست بفعل با پوست نیکوترین چنان بود که تازه و
سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند
در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلای مقشر بود براندک چیزی اما در همه خصلتها مانند
وی بود و چون از بیرون استعمال کنند و چون پخته خورند فاصلتر از باقلا بود و در وی
تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند
سود دهد و بر جرب ریش شده با سرکه گرم طلا کنند نافع بود و با سرکه بر نقرس
طلا کنند خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل کند و آرد وی با پوست خشخاش
و اکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود و چون با انجیر بزند بتهای مغز
را نافع بود و چون بر مرضوض کنند و بر آتش گرم کنند بر وجعی که از حرارت بود

بود و تحمید کنند ساکن گرداند و اگر بر ورمهای گرم همین عمل کنند گداز اند و وی باد انگیزد
و مغص آورد و از بهر آن و را بجوشانند و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی انیسون بود
وارد و چون با شحم بزند و بر ورم بلغمی و ورمهای گرم بنهند گداز اند و چون با زرنیخ و
زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و موم
و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند نضج دهد و چون
با عصاره سرد بسرشتند مانند کاهو و تورک و آب روناه ترنگ ضماد کنند بر چشم
ورم کرده و زخمی که گرم بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر ورمهای گرم مسوون
چمره و حمره و فلغمونی و امثال آن ساکن گرداند و همچنین یا باد و به که موافق بود استعمال
کنند قلاع زایل کند شعر جالینوس گوید که موی را بسوزانند و در قوه مانند چشم
سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سوم و اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزیدگی
سگ دیوانه ضماد کنند درد ساکن گرداند و در ساعت زایل کند و گویند که سحق کرده بسرکه
ترکنند و ضماد کنند بران و اگر شراب صرف و زیت ترکنند و بر جراحتهای سر نهند
منع تورم کند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و منع سیلان آن شود و دهد و موی
سوخته چون سحق کنند بسرکه و بر بثر باهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل و بر قلاع
که عارض شود در دهان کودکان بمالند بغایت کال نافع بود و چون بالند سحق کنند
و بر جراحتها که در سر پیدا شود در فشانند نافع بود خاصه که تازه است و اگر سحق کنند بر خمر
که حرب و ملح داشته باشد طلا کنند بگرداند و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش
چکانند درد دندان ساکن گرداند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سود دهد و ابن
زهر گوید که اگر بیاویزند موی طفل پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد
با عروقی که زده بود نافع باشد و درد ساکن گرداند و اگر موی آدمی بخور کنند بحجر
از دکر داند و آب مفطر وی چون بر داء الثعلب بمالند موی بر وباند و صفت سوختن
وی چنان بود که دیگی نو پر کنند از موی آدمی و طبقی بر سر آن نهند که

سوراخی

سوراخی در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش تا بسوزد شعر الجن
و گفته شد شقایق ثمر آلاصف است و انرا فنا بالکبر خوانند و در تحفه
شد شقایق بری مرصعت که و برا ابهام و بپارسی بوتمار و صاحب منهاج
گوید بهترین وی کوچک بود و طبیعت گرم و خشک بود در خشکی وی لقوه
و مفلوج را سود مند بود و بیخوابی آورد مصلح وی سرکه و گشنیز بود و نشاید
که اگر از یکسال گذشته بود خورند بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از شش ماه بکرور
زنده رها کنند بعد از آن بخورند و رازی گوید برانست که بود و ارسطو گوید خاصیت
وی دار در قوه ماسکه و درین باب از کنک بالغ تر بود و ابن زهر گوید گویند
بام حفظ را زیاده کند و ذهن را تیز گرداند و قوه حواس منبه شقایق بحری
جانور دریایی است بشکل خفاش و بلون هم مانند بالهای خفاش و بلون ذنب وی
ذنب موش بود و در بن آن خاری بود سفید از نیش و بدان بگزد و درد سخت
پیدا کند اگر بگزد وی را مع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس و برا ابرق خوانند و
ترنف گوید اگر زنی با مردی بول کنند در موضعی و در آن موضع خار بنام بحری فرو برند
انکس که بول کرده باشد شورش تمام و دردی سخت پیدا کند مادام که خار وی در
آنجا فرو برده باشند و مهرالیس رومی گوید بنهند در زیر جای خواب کسی که جفت باشند
مادام که آن نهاده باشند بخواب نرود تا آنکه بر گیرند و اگر دفن کنند در بن درختی
بار آور نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی آن قوم تفرقه گردد و اگر بسوزند و
سحق کنند و خاکستر آن بر دو کس افشانند از یکدیگر پراکنده گردند و دشمن یکدیگر شوند و
بعضی از احوت الثر خوانند شقایق النعمان شقر خوانند و بیونانی ارامونی خوانند و بربری لودر
لسانی و گل وی بزرگ بود و بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که انرا در بولی
خوانند و گفته شد طبیعت هر دو نوع را صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و

وگویند گرم است در دوم و تر و عیسی بصری گوید گرم و خشک بود در دوم و وی محلل
منضج بود و طلای و مدتی در وی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز تر با هم بزنند موی را نیک
سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کنند و در شیب و بالای وی [illegible]
روی سوخته بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در [illegible]
موی را خضاب کنند بنهایت سیاه گرداند و عصاره وی سفیدی چشم کند خاصه از چشم
کودکان و چون گلهای مرکب با وی مربا کنند قوه چشم ببرد و [illegible] گوید چون آب
وی در چشم کشند [illegible] را سیاه کند و منع نزول آب در چشم کند و تری وی زیاده کند
و قوت وی ببرد و اگر یک رطل شقایق و پنج رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن
کنند و در سرگین گرم ده هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون [illegible]
آبگینه پر کنند و در شیب آن جا از روی سوخته بنهند و در بالای آن نیم خمیر
و سر آن بگیرد و در سرگین دفن کنند تا سه هفته بعد از آن بیرون آورند آب سیاه
غلیظ باشد موی را بوی شانه کنند سیاه گرداند بغایت و اگر دست زنان بوی
رنگ کنند خضابی نیکو و عجایب است و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر
هر روز به آب سرد آشامند از برص شفا یابد باذن الله و گویند که [illegible] بخور کرده
و مجرب بود و دیسقوریدوس گوید چون بخایند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند
سر را تنقیه کند و چون بخایند قطع بلغم کند و چون بزنند بشراب و تر و ورم گرم ضماد
کنند زایل کند و آثار قرحه که در روی بود پاک گرداند و [illegible] ضماد کنند
زایل کند و چون زن بخود گیرد حیض براند و چون ورق و قضبان وی با حشیش بزنند
و بخورند شیر را براند و شقایق نافع بود جهت غش و جرب و ریش [illegible] و قوبا و شقاق
اسفلقل(?) است و [illegible] نیز گویند و [illegible] منفعت بعضی از آن در باب الف
انجا ذکر کرده شود منفعتش تمامی منصوری گوید مرباهای وی قوتی و گرم بود و منضج معده

وجگر

وجگر بود و منی را زیاده کند بسیار که چون ادمان کنند و ابن وافد گوید گرم و تر بود
در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ
آورد خاصه مربا بالعسل و جالینوس گوید تر بود در سیوم [illegible] بفزاید و قوت باه بدهد
و حیض فرود آورد و مقوی اعضای نازک بود و دیسقوریدوس گوید در آشامیدن از
استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و مدر و منی افزاید و نعوظ تمام آورد و [illegible]
واربیاسوس گوید که مقوی صلب بود و ذکر و منی بفزاید و لذت زیاده کند و بچه
فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزندگی سگ دیوانه و گزندگی سباع و
گزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سود مند بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم
بود و شیخ الرئیس گوید ظن آنست که [illegible] وی لطیف بود و [illegible] وی قوه در
روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن بوزن بدان بود و گویند که بدل آن دار
چینی و تخم گزر بود و بسیار خوردن وی مضر بود [illegible] مصلح آن [illegible]
اناب(?) بود که جلاب سازند [illegible] شقایق است و گویند [illegible]
به آب دستنبوه گویند و بپارسی کاسه گینه گویند و [illegible] کاسه شکنک گویند
گرم بود و در وی [illegible] قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن
وی [illegible] بود و شقر دیون اشقر دیون خوانند و آن اسقوردیون خوانند و
گفته شد منفعت آن بعضی در باب الف و تمامی انجا گفته شود و آن نوع بری
بود و حافظ الاحیا و حافظ الموتی خوانند بغایت گرم بود و بول براند و چون
تر بود بکوبند و چون خشک بود بزنند بشراب و بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه
کشنده را نافع بود و [illegible] را از [illegible] غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل
بیاشامند قرحه امعا و عسر البول و لدغ معده را نافع بود و چون بکوبند
با آب بزنند و بر موضع نقرس نهند درد ساکن گرداند و اگر به آب ضماد کنند همچنین و
چون زن بخود گیرد حیض براند [illegible] نیز گویند و آن خشک [illegible]

[illegible]

شند شکاعی صاحب منهاج گوید حشیشی است در قوت مانند بادآورد و نیکوترین
وی سبز بود و گویند زرد طبیعتش گرم و خشکست در سیوم و گویند گرمست
در اول و خشکست در دوم محلل لطیف بغایت و گویند که خون از گوشت خام
خراب گرداند بهتر سود دهد جهت آب رفتن دهان آنان و بر قالج
طلا کردن و سعوط کردن و بشراب آشامیدن نافع بود و رطوبت معده
که در جسم بود سود دهد و مقدار مستعمل ازو درم بود و مالیس گویند سودمند بود
جهت مره سودا و بلغم و مقوی بود و امعا را پاک گرداند و فصلهای مد و جذام را نافع
بود و فوبیس گوید جذام و برص و بهق را نافع بود و چون با انگبین بر وی و عسل
بیاشامند و مسمن بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل ازوی یک درم بود و
گویند که مضر بود بشش مصلح وی صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم لثه
و ورم مقعد و بیخ وی قطع سیلان رطوبت کند که فرو نزد از رحم و چون
زنان از سینه بخند و جمیع سیلان از بدن بخند و بیخ آن گویند سودمند
بود جهت سینهای کهن خاصه صبیان را و مولف گوید بشیرازی انزادار محک گویند
وی نبات کوهی بود و در زمین کشتزاران باشد و جهت تب ربع مزمن
با جلاب خوردن بغایت نافع بود شکوتا الشوکت و گویند شک
ترب الهالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب زرنیخ الفار گویند و مغربی سم الفار
خوانند و بشیرازی مرگ موش کانی گویند صاحب منهاج گوید دو نوعست که از
خراسان می آرند و گویند دو نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل شود
و مولف گوید آنچه محقق است از طرف دریا آورند از کولکوت و ملوی گویند وی
کاشفت و اگر آن و برای زرنیخ سفید خوانند و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که آن
خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسی که زرنیخ خورده باشد مشکل خلاص یابد
مهلکت و اگر در میان خمیر کنند با دخیری دیگر در میانه خانه بنهند که موش بخورد

هر موشی که خورد بمیرد و هر موشی که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد که آن خانه
از موش پاک گردد و این مجربست شلیم و شلجم نیز گویند و آن لغت [illegible]ست
پارسی شلغم گویند بری بود و بستانی طبیعت وی گرم است در دوم و تر
در اول غذا بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم گرداند و باه برانگیزاند و بول
براند و مسهل بود و اشتهای طعام و چون با سرکه و خردل بود مقوی معده بود و آب وی
را سود دهد و آن رحمیست که بیشتر ازی رطوبت گویند و در وی غلظ و نفخ
بود و محرک شهوت و جماع بود و چون بخورند احساس نفخی در خود یابند بعد از آن
گوارش تناول کنند مفید افتد شل اسحق بن عمران گوید شنک در هندستان
شعر حل هندی خوانند و آن ثمری مدور بود مانند بزر دالو و قوه وی مانند زنجبیل
بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و تر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و جلا
اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و تیز و فالج و بادها بشکند
و در وی تحلیل عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس و تمدد و علل
نافع بود در ریاحی که عارض شود در رحم زنان و تخمه را آنگاه دارد در رحم و چون با عسل
ناشتا بیاشامند معده را پاک کند و کرم امعا بیرون آرد و لثه رطوبات کند و مقدار
مستعمل ازوی یک درم بود و گویند که مضر بود بشش مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم
گوید صداع آورد و مصلح وی خشخاش سیاه بود و شکر و صاحب منهاج سهو کرده
که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بر جانب صاحب جامع است
که او از سنگ [illegible] سهو کرده است شمع به فارسی موم گویند دیسقوریدس
گوید که نیکوترین وی سرخ رنگ بود و خوشبوی که بوی عسل از وی آید و غلیظ
بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده ورمهای سرد بود و گرم
و در وی انضاجی اندک بود و ملین و خشکی ریشها و شقوق سینه را نافع بود طلا کردن
و با لعوق سفید لعوق کردن و منع شیر بستن در پستان زنان بکنند و چون در خشکی

انزفاد وی بخند از بیخ و بجوز مرقوم و امعا را نافع بود و بند بیسیر و گشند و بر جراحت ار
و بر جراحتها گذارند سکان زهر دار بود و طلا کردن بیخ او نافع بود و تنقیه گوهر حون مدور
زبیخ بر وی طلا کنند لون را صافی کنند و بیخ او گر را ثمر و کلف برد و منفعت دهد او بود و
استسقا را نافع وی در زمان نافع بود و خوردن وی تشنه و طعام را ضعیف کند
تشیر مور کون شت و صفت آن در باز ان انفاد گفته شود و شمار باز نبه بخند
خاصیت در باب بالکه بند شم تخم بار باز کونند خاصیت وی در باب ها از تشخیص بار ایخ
گفته شد و میل وی بخشم گرفتن بود مرحیض را و تول بود کو با کمیت سخان ها ابخ
گفتار گردد و معاینه و بر بیند و تنشیش تو تشنر گویند و این قا قوالصغار بود و گفته
شود شاه و کسنواست و می گویند تخم اسپار بیخ تشنیم گویند و ان
ابو علیا است و گفته شد در باب و القلیلانز گویند و رق وی چون بیاشا تمند تم
بیند و ورق آن و رق کاهو ماند اما خشن بود و آن گاه زمان سخت و در کو ساهی
رد مرطوبه که در گلیدان شته بود در قبیت و گفته شد شبلیه صاحب جامع گوید
از قول تمیمی که تشنید فقاح سوریخان است و قول آن اصح است که آن فقاح
سوریخان است و بیگو تر آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و بیبدل وی صداع سر را سود دهد و نامه های غلیظه که در دماغ بود مسکن و بسند
دماغ و بینی بکشاید و چون اول بار آن بهشتند که شکوفه سفید گیرد در نبسته بهمه
شکفته باشند بهار باز تبخ شکفته بود و شکل و قد او بی و اشته باشند بتشنیج
نوعی از عطر و قشت بار سی کرکت و بتر آن گویند و ان گوید بود و بزرگ
بود و صاحب جامع گوید سطبر و بزرگ و سپید بود و لون ظاهر آن زرد بود و باطن
آن سفید و عطاران بتر آنه و بتر الوبیا بی اگر کوبند و آن و رع است و در یا و گفته
شود بیخ تشنیج تازه سفید املس بود و چون قشر آن اسنده و مهوار و با بیخ سپید شبیه تعمیل
کند صفت سوختن وی چنان بود که تشنیج و کل گرم بتر کاه در مر کمی و روی بر سنه
باشند

باشند و در بتوری بخت سده که آتش آنرا بود و اما سوز د علامت سوختن وی آن بود
که سفید گشته باشد و اگر سفید نشده باشد هنوز از کل گرم و در آتش بر نهاده از و
گواری نگشته و در کل گرم در آتش بر نهاد تا هم سوختن شود و سفید نشود و بعد
آن بر آب سحق کنند و لیتونند که خشک کنند و دیگر باره سحق کنند و مستعمل کنند
آن بر ود خشک بود و گویند که ضعف دهد آن که سفید در چشم بود
زایل کنند و تشنج رطوبت از چشم کند و آب در فش باز دارد و طلای تمام مرهم
و اگر نسوخته در چشم کشند طلا زاید و هم و اگر سوخته از چشم بشند نفث
رطوبت بر کنند و تخفیف در وی زیاده بود و اگر بعیان سوختن عسل کرده به نسه
نغف طلع کنند بکستردن کردن و مقرر اطلاد هم و شکل و جهای کرم بود و
بعد از نقره و ما بعضی بود و آتش بمعلج و بی عسل بود و مثلا آن و رع شنفار
سجاد است و گفته شد سنان و بسو تیت و گفته شود و شوبیزه
شنیز است و حبة السودا بر گویند و بپارسی سیو نیز گویند و شیراز بی سیاه دانه بر و نیز
کلونجی خوانند و حبة الخضرا نکو تر آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سوم قطع بلغم کنند و طلاء مرهم تحلیل ریاح بود و تعفن بود و در جاهای بلغمی
شده و ورمهای صلب حول بگوشند و انفر بود کان منافع نند و بکستر ند
کمر الناسر و بسبر که وقت سیو یز نزر و مر و مار بغمه کنند و در ود
شو و و بره و حل بگوشند و سات بر کنند و بر نافه طلا کنند گرم در از بروات او
و اگر بیات حنظل بر نفر نشند تا کوبناشند و بر نافه طلا کنند حب القرع
بر رون آورد و اگر بیاب و خسته بر نشند و طلا کنند جمیع کرم ها بیرون آورد و ورم
سحق کنند بر آن کرده و در قرو هند مقام بو بسیاران زکام سرد با نافع بود
و اگر سحق کنند باقدری و حق حبة الخضرا با هم بر هم قطره در بینی چکانند

نافع بود وجهت سردی وباد وسده که در گوش بود و اگر بر بالای کنند و کوبند و
در زیت غلیان دهند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره در کافور
که عطسه بسیار آرد سودمند بود و اگر بسوزانند و از روغن سوسن یا روغن حنا که
موم در آن گداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند فالج و لقوه را نافع بود و
چون بکوبند و بیزند هر روز مقدار دو درم با آب نیم گرم بیاشامند تب
ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر برص و بهق طلا کنند سودمند بود و اگر با عسل
و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن گاو بخورند
سودمند بود جهت درد رحم و زرد کرده و درد دمی که نفخ را بود در زمان اعتدال
خون نقاش کند و درد آن ساکن کند و چون سحق کنند با بول و بر زانو نهند
نهند و مالان اومان کنند در ابتدای نزول آب بکشند تا مالان سقوط کنند منع
آن بکند و قطع ثآليل و خیلان و بهق و برص و جرب ریش شده بکند و در پیشانی
طلا کردن درد سر که از سردی بود بکند و مصطکی کنار و چون بخسب در سرکه
بخیسانند و بر آماس سحق کنند و مالان سقوط کنند در سر کهنه و لقوه را زایل کنند و اگر ادمان
خوردن وی کنند چند روز بول و شیر و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را
نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند کرم تنگی بکشد و سود دهد
و چون در غاره دود کنند گزندگان بگریزند و سخافتهای بلغم و سوداوی از عنکبوت
زایل کند و حب القرع را بکشد از بردن طلا کردن سودمند بود و چون روغن
نافع بود فالج و کزاز و قطع ترنی و بنی دهی بکند و اگر جمع شود از آن اطلاح عادت
شود و چون سحق با خون اخوین یا خون سنگ بوک و طلا کنند بر سفیدی که بر اعضا ظاهر
ظاهر بود لون آن بگرداند و چون لون آن بگرداند و چون بریان کنند به آتش
و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر ربیع کژ بر ساق [illegible] دلعبا را که آتش را

برک

برکشته بنشیند زایل کند در حال و بصحت آورد و چون ضماد کنند از و مفاصل را
سود دهد و چون بخورد حیض براند محکم و بچه مرده و زنده را بیرون آورد و بسر بیندازد و نقرس
کوهر چون سفت دانه نیز پر از آن بخیسانند یک ساعت و سعوط کنند در بینی کسی که برقان
داشته باشد و چشمهایش زرد شده باشد لعاب نافع بود و زود اسحال صحت آرد
و زایل کند لذت بنفسج شده و کوبند که مصفر بود دیگر دوم علیح کرا بود و بدل وی
بود و بکوبند و بسیار خورد دان از وی کشنده بود و نوع از وی نبت و خناق و هیتان
آورد و اول آن بود که قی کند و شیر بیاشامد و مداوای کسی که کند بس عرق دیگر بشد
شواصرا نوعی از بهار لوست و از امشک الجن خوانند و طبیعت آن کرم کبیلت
در حقنهای نرگسند سودمند بود و حب عشق النساء و اوجاع مفاصل سرد از بهر آنکه سهل
اخلاط غلیظ بود و دیگر شو خطخرته از رنست شو بپار بر نجاس است و گفته اند
شوع درخت بان است و صفت بان و حب آن گفته شد شو شیر
خبر بو است و سبل بوا و بال بو انر کوبند و آن فالج صفار است و گفته اند شوبد الدراحیب
منط الراعی است و بیونانی وصاکونس کوبند و گفته اند شو اعرابی شکاعاست
و گفته اند شو قنطیمه فرط است و گفته اند شو گرشیها سنوه است و گفته اند شو کیه
منتنه متن کوبطبافت و گفته اند شو دطمان خار ال مست که از اشو که خوانند
شوکم بیضا یا داور دست و گفته اند شو که مصریه شو که قبطیه است و گفته اند شو کران
حقطط کوبند و بیونانی قومیون و میقومیون و باربقون و طفیقون نیز کوبند و آن طعات
و کوبند تخم نیخ رومی است و دسقوریدس کوبند آن مانند ساق رازیانه بود
و ورق آن مانند ورق خیار زه بود و کل وی سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود
اما سفیدتر بود و ورقش کوید ورق آن مانند ورق بروج زرد زردی بغایت بود و بیخ آن
ابرکی بود و تخم آن مانند نانخواه بود و بشکل به طعم و لعابی داشته باشد و مولف
کوید که آن بیخ کونست سیاه بسی دور بس کوبند و سخیر آن بود وی بود که از ولایت برد

شوکران عکوت کنده شود
شوکران حکی التحیض است
دکعر شر
مع

از تفت خرد و از ادویه تقطیع خوانند و آن سنوکرانست و طبیعت آن گرم
و خشک است تا چهارم کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند پس از آنکه تخم وی خشک
شود و در آفتاب نهند تا منعقد گردد بسیار منعقد نشود و در اطلیه و در شیافها
جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود و چون ضماد کنند جرب و نمله ساکن کند و اگر
نبات او سیحان با ورق کوبند و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرت اشتها و احلام
و چون ضماد کنند بر قضیب سستی آرد و وی پیدا کند و چون بر پستان دختران بکر
ضماد کنند رها نکنند که بزرگ گردد و اگر پستان ستبر دارد ضماد کنند قطع کنند و اگر
بر موضع نهار موضعی که موی بود طلا کنند و اگر بر خصیه‌های کودکان ضماد کنند نگذارد
که بزرگ شود و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زائل شود و چشم وی
تاریک شود تا حدی که تشنج بهم رسد و فواق آورد و اعضای سرد شود و در آخر
کار تشنج اعصاب آورد و خناق را مانند که در قصبه شش و حنجره گردد و علاج
مضرت وی شیر [illegible] تا حدی که قی کند و مداوای آن قی بعد از آن شراب عرق
کنند و فلفل [illegible] با افتیمون و فلفل و چند بیدستر و سداب اسفیداج و فودنج
و میعه و فلفل و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت و روغن و
افربیون [illegible] کنند و اگر تخم وی اندکی در شراب کنند تا منوم بود و بدل
آن و وزن آن بزر البنج بود که [illegible] بزر اج سفید است و گفته‌اند شواذ [illegible]
سود [illegible] است و گفته‌اند و غذا اندک دهد و کمونوس وی کمتر بود [illegible]
بزر السعف است و آن بری بود و بستانی در [illegible] گفته شود [illegible]
عصاب خوانند بزبان بربری و یونانی و یونانی لسیون خوانند و آن انواع است [illegible]
آن صاحب منهاج گوید هندی بود و بحری و مولف گوید چندانکه امتحان کرده‌اند
بهتر از پارسی نیست که در قحط [illegible] محقق است که هند وی زیاده از هندی بود
و این نوع نیکوتر است [illegible] اکثر معتبر بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است

در

در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم و شیخ الرئیس گوید بهق
سفید و برص و جرب و قوبا را طلا کردن که با آن لعابه نافع بود و چون ضماد
درد مفاصل را نافع بود و همچنین طلا کردن که با انگور و ورق وی سبک گویند
و با پیه [illegible] بر عرق النسا ضماد کنند و اندک ساعت رها کنند نافع بود و [illegible]
نهادن سودمند بود و بر جرب [illegible] لعاب آن مفید بود و
چون از او [illegible] در دندان ساکن گرداند و مولف گوید که از خواص وی است
که اگر کسی را درد دندان کند و شیطرج را در کف دست مخالف نهند و بر
[illegible] وی نهند درد دندان ساکن گرداند و این مجربست و جهت قوبای سر
کهن طلا کردن لعاب نافع بود مجرب و مقدار مستعمل شربتی از او یک مثقال بود و گویند
که مضر بود به شش مصلح آن مصطکی بود و بدل آن فوه و گویند که بدل آن بیخ کبر بود و شیخ
پارسی در [illegible] گویند بهترین آن ارمنی بود و از اد [illegible] ترکی خوانند و شیخ الرئیس جبلی
[illegible] خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک در اول محلل ریاح بود
و مقطع و در وی قبضی بود دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر وی را
روغن بادام بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود و منع آکله کند و علل النفس را سود
دهد و کرمها و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند و جهت گزندگی رتیلا و عقرب
و زهرها سودمند بود و مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریشی که [illegible] بود [illegible] موضع
که از [illegible] باشند طلا کنند موی بر روید و وی مضر بود به اعصاب و مصدع بود
و معده را زیان آرد و مصلح وی [illegible] بود و گویند که مصلح شراب [illegible] بود
سداب [illegible] و بدل آن در [illegible] دو وزن [illegible] کابلی و در [illegible] دیگر غیر ارمنی بدل
وی کنند [illegible] و انست بهترین وی آن بود که [illegible] و فربه بود و طبیعت وی
گرم بود در سوم و گویند در اول و گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و طلای
[illegible] بود و با [illegible] طلا کردن سود دهد و محلل ورم خنازیر بود با [illegible]

کبوتر بر وی نشیند سوراخ کند و با گندم بر فو باد و ریشهامی زور کردن نافع بود
و بخور کردن بدان نشستی را باری دهد خاصه چون با سویق و مر و زعفران کنند بود
و چون کوبند و بر ریشند و بر عضوی نهند که سلی یا خاری بود بیرون آورد و وی
مسکر و منوم بود و بتازی سلمک خوانند و اگر در میان گندم بود نان از آن
سدر و سکر آورد و بدل آن چند قوقی بود و اگر در میان شراب افکنند و بیاشامند
بغایت منوم بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن
گندم نیکوتر بود و چون بر صدغین بمالند خوابی معتدل آورد و رازی گوید بدل گوید بدل
آن فوانست شیرج دهن الحل است بپارسی روغن کنجد گویند و بعضی شیره گویند
طبیعت وی گرم و تر بود سودمند بود جهت شقاق و خشونت سوداوی خوردن
و طلا کردن و چون موی در وی بپزند موی را نگاه دارد و قوت دهد و وی را که موی
ملکه دموی و بلغمی خوردن زایل کند و ضیق النفس را نافع بود و خشونت حلق و سینه را
دهد و سهولت طبیعتها زایل کند و چون در طبیخ کنند و در وی غلظتی بود معده را [illegible] بود
و مرخی وی بود و اگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی آنکه بود که بریان کنند
و بعضی گویند که سوداوی را سیح نفع دهد شیبة البحر [illegible] است و گفته‌اند شیبان
دم الاخوین است و گفته‌اند شیر زقا و شیرزج بر گویند صاحب جامع گوید شیر گز
خفاش و گویند بول آن و صاحب منهاج گوید بول خفاش است و گویند که [illegible]
و مولف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغی شیر ندارد الا خفاش
و شیر مرغ که مردمان به افواه گویند شیرزق است طبیعت آن گرم و خشک [illegible]
گرم منفعت آن آنست که سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که در چشم بود
چون در چشم کشند زایل کند شیرانه خشخاش است و گفته‌اند شیلینر شونیز است
و گفته‌اند شیطرج حبشی فلفل سیاه است و گفته‌اند شیخ البحر حیوان دریایی است
که سر و مبنی آن مانند لوسالو بود و گویند که زود رستنه الله از دریا بیرون نماید شیاف

خوزی

خوزی بوش در هند است و گفته‌اند شیر آملح الملح چون در شیر افکنند از اثر ملح خوانند
فیض وی کمتر از ملح بود و بهتر آن بود که چند روز در شیر افکنند طبیعتش سرد و خشک بود
در سیوم و گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را اکل کند و قوت شهوت دهد قطع قی کند و
آب رفتن از دهان باز دارد و حرارت چون بخاند مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود
و گویند که مضر بود به مثانه مصلح وی سرکابه و عسل بود شیر زن بپارسی زرجان گویند
شیرخشت [illegible] در رنگ کار فرمایند و نان آورند طبیعت آن گرم و
خشک بود مسهل مره صفرا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و ماده‌های
فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود شیرخشک بپارسی شیرخشت گویند و طبیعت
وی گرم بود به اعتدال و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی بهترین وی آن بود که
شفاف بود مانند صمغ [illegible] في الصاد صابون گرم و خشک
بود در چهارم و مفرح اعضا و [illegible] و قولنج [illegible] و مسهل خلط خام بود و چون بسایند
از وی [illegible] در بهار [illegible] گوید که چون در میان خرقه [illegible]
نهند و حوارد و قوبا را بدان بمالند [illegible] زایل کند و اگر با اسفیداج نمک بیامیزند و در حمام
بمالند حکه و جرب [illegible] را نافع بود و اگر با اسفیداج [illegible] بیامیزند و بر زانو طلا
کنند درد زانو ساکن گرداند و اگر بر [illegible] طلا کنند زود زایل کند و مجرب است
و چون [illegible] بسایند با روغن گل و بر ریش بمالند و بر سر کودکان طلا کنند زود زایل
کند و چون طلا کنند بر ریشهای [illegible] نهند و سفید روز گذارند بعد از آن بر آب
گرم بشویند هیچ دوا بهتر از آن نبود و چون ده درم از وی با اسفیداج نوره
آب دهند بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه نشسته باشند پاک و نیم ساعت
بر کشند موی [illegible] گرداند و [illegible] تمام [illegible] و نیز گویند بغایت مجرب است
و اگر سر را بدان بشویند در حمام [illegible] را [illegible] و سر را پاک گرداند از شوره و گویند
و گویند اگر با ادویه [illegible] جهت [illegible] مناسب بود و فعل وی زیاده گردد و [illegible]

ISFAHAN MINA

زایل کند و چون بر اورام بلغمی و سنجو از نضج دهند تنها یا با ادویه که موافق اورام
بود نضج دهد و نگذارد و چون نرم شده با ادویه که گشاینده اورام بود مانند حرف
و سرکه و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند که سر را چون بدان بشویند موی
جعد گرداند و در سر جراحتها طلا کردن نیک باشد و آب وی اگر بخورند گشاینده بود و بزرگ
و نزدیک بخوردن بوزن ده درم و مداوای نفی را آنکه گرم گشته در روغن کنجد بعد از آن
گوشت از مرغ بر روغن با دام صابون البق و شنجره آبی مالک است و گفته شد صاب
گویند فثاء الحمار است و گویند که بتحقیق نوعی از تنوعات صاره لوف الصنوبر
و گفته شود صاحبه فرز است و گفته شود صبار نیز تسدلت و گویند
صبی گویند که عصاره اشنان است و گویند که عصاره زرد رنگ است طبعت
آن سرد است نقرس گرم را نافع بود و صبر سه نوع است اسقوطری بود و سقوطره جزیره است
نزدیک ساحل یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره بند باشند و ساحر
محکم و اصل ایشان از یونانیت اسکندر از زمین یونان بدان جزیره فرستاد
بجهت ساختن صبر و زنان ایشان جمیع ساحران باشند با تحدی که اگر خصمی
کسی داشته اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل آن شخص در ضمیر خود در آورد و قدحی
پر آب نزد خود نزد خود بنهد و افسون کند تا آن زمان که نقطه خون در میان
قدح پیدا شود و بعد از آن قدح در میان دل و جگر و شکم ریزند آن شخص
در حال بمیرد و شکمش بشکافند جگر پیدا در شکم آن نبود تا بدین حد مبالغه میکنند
در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری آنکه بود که لون آن مانند لون جگر
بود و بوی مر بود و براق بود نزدیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند زود
خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند آید و قطعها
سنگ ریزه در وی نبود و نوعی عربی را عدنی خوانند و سمنی خوانند و وی
میانه بود و سمجانی بد بود و از اصبع زردی خوانند و صبر گرم و خشک بود در دوم و

گویند

و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سوم و جالینوس گوید خشکی وی
در سوم بود و جالینوس گوید خشکی وی در سوم بود و گرمی در اول جهت
معده از همه ادویه سودمندتر بود و در ریشهای که مشکل نیک شود خاصه در
ذکر و در بر چون بر آب بگدازند و طلا کنند و همچنین سود کند بود جهت در بهار
گر درد باشد و بینی و ریشها بود فی الجمله خواص وی البته که منع ماده کند
و اگر جمع شده باشد بگدازاند و منقی معده و دماغ بود و از دماغ بادها
کمند و مسهل صفرا بود و رطوبت بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر
بگشاید و چرب اگر مضر بود و جگر و زایل خشم و جرب آن و درد و سوزش
آن زایل کند و رطوبتش خشک گرداند و سودمند بود جهت ابتدای
نزول آب و سر و معده و جمیع بدن را از فضولی که بایستاده باشد جمیع
پاک گرداند و عروق و اعصاب را از او بسیار پاک گرداند و ذهن را
صافی گرداند و عیسی بن الحسین گوید صبر در جبرها و لرزهای مستعمل کنند مضر
بود بمقعد و ببندد که اسهال زموتی آرد از بهر آنکه مرخی عروق بواسیر مقعد
بود و بس افواه آن بگشاید و خون روان کردد و صبر عربی و معض آورد و قوه وی
از طبقات معده دیگر و زیاقی ماند و سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند
بخاری لطیف از وی متصاعد شود و بس قوه باصره مدد دهد بدان سبب که چون منبعاید
شود و بس از وی بخروج لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند و نور بصر
خشم افزاید و دیگر سبب است که صبر در امارات و معاصر میکنند و صبر چون
نا شسته باشند زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوه دوائی بسیار
نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون آید و صفت شستن وی صاحب جامع
گوید که بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و منخل صفی نیز بعد از آن
افستین ربع رطل و ازاد و مهیا آماده مصطکی و حب بلسان و دار چینی و سلیخه و عود

بیان کمستیل و اسارون از هم ... در هر این دارد با در دو رطل ... شربن ...
نامیمه ... ما را امر فرو و کم مزه در دست مالند و صافی کنند و هر کرفته و بنجه در با ...
کنند و آن آب ... وی رنز و ... و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از هم جدا شود
و دیگر باره در با ... ریزند و دو مار ... بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک
گردد بعد از آن آب از وی ... و در ظرفی با ... ریزند در هر زعفران با وی ...
و بر دارند و بوقت حاجت استعمال کنند مقدار شربتی از وی ... یک درم ...
و بر خوردن ... کرده ... شود و ... وی ... مضعف ... و گویند
مسهل شود ... و ... معمول بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی ... و نیم
درم بود تا دو درم ... مستعمل ... بود و اگر ... مقدار شربتی از دو درم ...
درم بود و مضر بود ... و بعد از آن ... کند و مضر بود ... و مصلح آن ...
و ورق ... و ... بود و ... گوید شربتی از وی ... مثقال و ... مثقال بود و ...
... بود و ... استعمال کردن ... مضر بود و مضعف ...
وی ... سوم ... مفعول ... است و مزاج ... خشک بود و
چون ... کند و خشک مضر بود ... و ... و چون ...
کنند و طلا کنند ... و ... مضعف ... باشد ... و گویند ...
... بود و ... اگر ... روغن گل سرخ ...
... باشد ... و اگر ... کنند و ...
... طلا کنند ... و ... کنند و ... طلا کنند نافع
و ... حصف بود و ... معده ... بود و گویند حصف ...
... ماهیان گویند طبیعتش گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در ...
و خشک بود در دوم و ... ماهی ... خوانند و گرم ... از

و ... وی ... شود و ... رطوبت معده کند و وجع ... نافع
بود و کنند ... زایل کند و قطع ... کنند و جرب ...
... و ... وی ... و صدف ... آن ... بود
... بود و ... خشک ... و صدف ...
... استعمال کنند ... بود و چون بسوزند قوة وی ...
... بود و ... کند و این باب تمام است ...
... بود و چون ... استعمال کنند نافع بود ...
... بود و ... و چون ... نافع بود ...
... و گوشت صدف ... کنند و طلا کنند ...
... و صدف ... و ... کنند و ... وجع ... و مفاصل بود و چون
... کنند و چون ... قطع رعاف کند و وی ... وجع معده بود و چون
... کنند ... کنند نافع بود و چون ...
... و گوشت وی نافع بود ... و صدف ...
... و ... نافع بود ... و صدف ...
... نافع بود ... و ...
... کنند و چون طلا کنند ...
دیگر ... و ... بود و ... نافع بود ... مستعمل از وی
یک مثقال بود و ... وی ... و صدف ... زایل کند و ...
... که خوردن وی مضر بود ... و مصلح وی ... بود و ...
صدف ... که در ساحل ...
... و چون ... کند ... نافع ... و چون بسوزانند و ...
... قطع ... کند و ... شود ... ماند ... بود ...

طبقات داشته باشد و بوی وی کره بود و لون وی قرنفلی بود که بسیاهی زند
و در قلزم برکه معروف بود صدا الحدید زعفران الحدید است و گفته‌اند عصیمه الطوری
سنجر الطیحال است و گفته‌اند صبر و سنرار است و گفته‌اند صراره حنظل
که زرد خواهد شد صرب صبغ است و گفته‌شود صر بر باد ورج است
و گفته‌اند صرصر برگویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخی که شب آواز کند
آواز کند و بیشتر ازین جز و اسنک خوانند و دسقور مدروش گویند بعد از آنکه خشک کنند
کسی که قولنج داشته باشد یک عدد از الکداز قلقل بخورد و لنوس گویند و شربتی عدد عدد
دارین حیوان بود تا پنج عدد تا هفت عدد تا مثل وی قلقل در وقت سحاب درد
و صغو تران و صاحب منهاج گوید چون ذرنیت نزد در گوشت حکانند درد گوشت
ساکن گرداند صرفان اسم زاصرفان گویند و نوعی از خرمای شیرخ فربه بود
و از اسم مرفان گویند و پارسی یکنوم گویند و در نیم گفته‌شد صعتر لسنرازی اوسته
گویند و یونانی و آن نوعیست دراز ورق و گرد و بری مذع گویند و درقوه مانند خاشا
و دراز ورقست بری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و ملطف و محلل
بود و ردان و دکبیں را نافع بود و دریدان که از سردی بود و چون بخایند ساکن
طبیخ وی اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود
و چون با خیار زه بخورند نیکو بود جهت گرفتگی عصله و جهت معده و جگر
و غایت سودمند بود و اگر با روغن ارسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و
اگر با سرکه بیاشامند مطحول را نافع بود و حیض و بول براند و طبیخ وی که بیاشامند کرم
براند و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعوق کنند ملازه کرم را نافع بود و خوردن
وی عینا را لغایت نافع بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند گرم بکند و دهند الفرع
بیرون آورد و اشتهای طعام تازه کند و باد را تحلیل دهد و فارسی ختم و سبب کور
که از رطوبت حاصل شود زایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود بدل روغن وی سیسنبر و

سس را

وشش را سود دهد و اگر سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن
وی هضم طعام کند و معده و امعا از بلغم غلیظ پاک کند و غذای غلیظ لطیف گرداند
و سدهای معده و جگر را سود دهد و بروسنده بگشاید و چون قضب وی با عناب بپزند
و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است
و اگر به ابخره خشک بخورند عرق براند و لون زرد نیکو گرداند فقاح وی مسهل مرة سودا
بود و بلغم و شربتی از وی یک مثقال با نمک و سرکه بود و صغر قولنج و درد چشم و ...را
نافع بود و چون با عسل و شکر بپزند و هر شب یک مثقال بخورند و بران چشند چشم
دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول ایمن گردانند و ذهن را نیکو گرداند
و چون بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر موضع سحجین نافع بود
و چون صعتر زردک تنقلی که مضعف چشم بود بهیند ضرران زایل کند و نوعی از صعتر
بستانی است که آن را امسکاره ندان ضعیف تر از بری بود و در قوة و فعل و در نیز بستانی کارند
و آن را مرزه خوانند و صعتر مضر بود به ارتیه و مصلح وی سرکه انگوری بود صعفین
سعفین نیز گویند و آن سکنجبین است و گفته‌اند مفصاف خلاف است و گفته‌اند
صفیفه درخت ابهراست و آن عرعر بود و گفته‌شود صفر لغون مرغیست که آن را
ملودس گویند و گفته‌شود صفر مرغیست که گنجشک را صید کند و پارسی خوانند
دو بریری نامنا گویند و ابوعمار نیز خوانند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بپزند
و خشک کنند و سحق کنند و در دوم از وی بیاشامند آب سرد نشاسته روز صرفه
و ربو را نافع بود جهت نزول آب و چون از چشم کشند قوة باصره بدهد و سرکین چون
در کلف مالند زود زایل کند صلوت حرنوب نبطی است و نیز وی در مصر بخت الکلبی
و اما عوربس نیز گویند و صنف خرنوب گفته‌شد و در منفوت نیز گفته شود صلصال
پارسی بگله گویند و آن عفعق است و گفته‌شود صموغ جالینوس گوید که مجموع صمغها
گرم و خشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضل‌تر بود و صمغ لسنرازی از دو گویند و پارسی

صمغ گویند صمغ عربی صمغ عربی بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و حبوبی اندک
داشته باشد سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود گداز شود و طبیعت آن
معتدل بود و گویند گرم بود و گویند که سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و حفاظ
به اعتدال سرفه گرم را نافع بود و آواز صافی کند و قوت معده دهد و استعمال صمغ او ترا
نافع بود و مقدار مأخوذ از وی تا دو مثقال بود و چون بشوید و قصبه شش را نافع بود
و صدر او را نافع کند و اسحق گوید مضر است به سپل و مصلح وی کتیرا بود و بدل آن صمغ
بادام و حب الآس و گویند که مصلح آن شراب معتدل و گلاب است صمغ اللوز
بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل
سردی بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام بهترین در دملق و سرفه و ضیق ربع را نافع
بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض بود و منضج و چون بیاشامند نفث دم را
نافع بود و اگر بر کسی که امیز در برفو تا که ظاهر بود بر پوست بمالند زایل گرداند و چون
با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن و سنگ گرده بریزاند و گویند صمغ
بادام مضر بود به سپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کتیرا بود صمغ الاجاص
بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر
بود و درشتی سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه
بریزاند و چون با سرکه امیزند و بر قوبا و کودکان بمالند زایل کند و چون در سرکه
حل کنند و بر برها بمالند و خصف طلا کنند سود دهد و اسحق گوید مضر بود به سپرز
و مصلح وی قند بود صمغ السماق چون در دندان کرم خورده نهند ساکن گرداند و جراحات را نافع
بود و اگر در شیاف کنند روشنایی چشم زیاده کند صمغ الجوز صلابت ...
و گفته شد صمغ الکرم نیکوترین آن صافی بود و ... مایل بود و در ... حرارة بود
و ... تمام داشته باشد و مولف گوید به شیرازی او و ... خوانند و از صد و ... کاره
خیزد و هیچ جای دیگر نبود و ملطف بود و جهت بادهای غلیظ که در معده و امعا بود

[illegible]

سودمند بود و بلغمی که در معده بود لطیف گرداند و بگدازاند و در قوه گویند مانند صلابت
بود و مولف گوید جهت درد دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب
آن از نفخ بود صمغ السذاب گرم است در سیوم و خشک است در دوم ادرار کند
و ورمهای صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون بر آن افشانند و خنازیر که
در حلق و ... بود بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون مقدار دانگی سعوط
کنند و بدل آن دو وزن آن علک است صمغ الخطمی سرد و تر بود تشنگی ساکن گرداند
و شکم ببندد و نافع بود جهت مره صفراوی صمغ الجوز ارومی کهربا است و گفته شود
صمغ البطم ... است و گفته شد در الف صمغ النعناع کتیرا است و گفته شود صمغ
السذاب ... است صمغ الکمثری گویند نیکوترین آن صمغ امرود آن بود که از درخت
کهن گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و در ... و نهار آن سودمند بود و مقدار
مستعمل از وی دو مثقال بود و گویند که مضر بود به سپرز و مصلح آن گل ارمنی بود صمغ البطم
علک است بپارسی ... و به شیرازی ... خوانند طبیعت آن گرم بود و
محلل و ملطف بود و در خواص نزدیک به مصطکی بود صمغ السرو گرم و خشک بود
مانند صمغ سذاب و صمغ صنوبر بود و چون بر ریشها افشانند با گلنار زایل کند و مجموع
ریشها را اعضا ... صمغ العصفور ... است و گفته شد صمغ الحشف
کنگر زد خوانند و به شیرازی کنگری و آن ... بود و در کاف در کنگر زد گفته شود
منفعت آن صمغ الزیتون اصطرک و گفته شد و صمغ عربی ... و چون در زخم
کنند ... زایل گرداند و تاریکی چشم و ... ببرد و چون بر دندان خورده نهند
درد ساکن گرداند و جرب ریش شده را سود دهد و ... و بدل آن عصاره طرا
ثیث است و گویند بدل آن ... است صمغ ابلاق صاحب جامع گوید ...
کیو فلا خوانند معنی آن بپارسی از سنگ ساخته و آن ... که از رخام و سنگ
... و صاحب منهاج گوید معتدل بود و مرکب بود و آنچه از ... و ...

و علک و از وی بود و مصحح [illegible] و مسک جزو وی اصل [illegible] و ذراریح [illegible]
نیم خرد کوفته و حقنه کنند و در آب منع عرق [illegible] کشند و [illegible] که [illegible]
بکشند زنند و با آنکه خشک گردد و جهت [illegible] شود [illegible] کرده و از وی مخفف
بود و هر اجتماع نافع بود و منع خون ورم کنند و رنگهای [illegible] اصلاح [illegible]
بگویند آن مقادیر بود [illegible] در رنگ و تقطیع [illegible]
خفقان که [illegible] شود [illegible] ماده ورم و صفراوی و جگر گرم و [illegible] گرم و
[illegible] مفرح [illegible] نافع بود و ضعف معده [illegible] و چون [illegible]
کنند و [illegible] ببرند و [illegible] طلا کنند [illegible] حرارت [illegible]
گرداند و چون در حمام [illegible] زایل کند و چون [illegible]
[illegible] العلم با آب [illegible] با آب [illegible] کشند و [illegible] گرم [illegible] کنند
شود [illegible] گرم [illegible] مسهل و مفرح و مقوی قلب بود و چون [illegible] کنند
[illegible] حرارة [illegible] و اگر [illegible] جهت
جهت [illegible] معده و [illegible] بود [illegible] و
مصلح وی [illegible] سرد و خشک بود [illegible]
گویند [illegible] است و گویند [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] گرم بود و منع [illegible] نافع بود و
[illegible] مناسب بود [illegible] کنند و [illegible]
در اعضا [illegible]
[illegible]
و صفت [illegible]
[illegible] نافع بود و چون [illegible]
[illegible] نافع بود و چون [illegible]

[illegible] نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم [illegible]
دوم و خشک در سوم و گویند در اول و [illegible]
[illegible] و [illegible] و طبیخ [illegible] مغز [illegible]
وی [illegible] و جهت [illegible] نافع [illegible]
[illegible] و ورق وی [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] در [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] و ورق چون [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] که [illegible] بود [illegible]
[illegible] و ورق وی چون [illegible] مسهل و چون [illegible] کنند
[illegible] کنند [illegible] طبیخ [illegible]
[illegible] گرم [illegible] خوب بود [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] چون گویند [illegible]
[illegible] و اعضای [illegible]
[illegible] نافع [illegible]
[illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود [illegible]
[illegible] گرم بود [illegible] خشک بود [illegible] مخفف [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

کردد و در ریشها را نافع بود و گوشت زاده که در ریشها و بخورد و پشم ناسوخته که خرگن
بود و چون بهشرکه و زیت نرکنند با زرآب ضماد کنند در جراحتهای حرکتی در اسپند از
آن موافق بود و مرهمهای گرم ضربی زده باشند با استخوان شکسته بود نیم خاییده و با سرکه در
روغن گل کرده و شریف گوید که خرقه صوف بر کردن روندگان بندد خجلی کار کنند
و هیچ زحمت نرسد و چون پشم زده ها کنند میان انگشتان دست و پای کر
شق خورده باشد شقاق آن زایل گرداند و باید که شانزده روز ها کنند پس بیرون آورند
و دیگرباره مکرر کنند تا زود زایل گردد و رازی گوید چون بسوزند صوفی که گوشت آن
گرگ خورده باشد مگر در بدن اکس پیدا کنند و دیمقراطیس گوید اسپانی لیسی در
کردن گاو بندند بد زبون گردد و حکمه ضفوطلا نوعی از سلق است زرد رنگ و
صفت گفته شد در سین الباب الخامس عشر فی الضاد ضال
ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در سلق گفته شد و صفه آن ضبع عرجا خوانند
مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از سهراب صبغه عرجا نام وی کرده اند بپارسی
کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک است در دوم مانند گوشت سگ و خون
آدمی در دست وی خطل بود کفتار از وی بگریزد و چون یک دندان وی با خود
نگاه دارند و لیک گذار نکند و سگ بانگ نزند و چون موشان خون وی بخورند
سودمند بود و چون زهره وی که از شیر با هم چندان روغن الخوان و در طرمر
میش کنند و شیر و زر ها کنند بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه در آن باشد در
مرطافی دو بار سفیدی زایل کند و داء بره و هر چند که این روغن کهنه گردد نیکوتر بود و چون
زهره وی با عنبر بر روی طلا کنند کلف بر دو لون را صاف گرداند و چون زهره وی را
بنهاد در چشم کنند بری چشم زیاده کنند و اگر طبیخ وی بسرشت و بخورند اگرچه نه
باشند سودمند بود جهت درد مفاصل در آن نشستن بر دو زرها کنند و نقرس زایل کند
و بادهای غلیظ برد و جمیع علتهای مفاصل را نافع و نقرس زایل کند و مغز ساق وی چون

نار بند

نار بت الفاق کنند از اسند و بر نقرس طلا کنند بغایت نافع بود و مفید بود و پوست
وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و بیندازد و اگر از مقعد وی کحلی سازند
و بدان کحل تخم بجهت زرع کردن بر بیامیزند زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر
پوست زر فندقی کرده و در آن آب کنند و یکی دهند که سگ دیوانه او را گزیده باشد
و بیاشامند هیچ زحمت بروی نرسد و صاحب جامع که صاحب مفرده است
گوید که پوست پیرامون حاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و بخت درد
بر خورد تا الم دانسته از وی زایل شود و صاحب جامع الذات گوید که اگر مویی که میان
دبر وی بود و خصیه آنچه نر بود درین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کنند و اگر از
ضبعه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که آن رحمت
داشته باشد این مردی غالب شود و این از خواص است و گویند کفتار بغایت
همه حیوانات بود از بهر آنکه مسلمانی گویند که هر حیوان که هم جنس وی که بر روی بلند رود اینکه
زلت وی رود و در خواص حیوانات آورده است که وی سالی نر بود و سالی
ماده می باشد و بسیار آلت که در شب دست وی خطی باشد که به اندام نر
و ماده در رسیده باشد و لیست شکافته گردد و وی موافق خرگوش بود
و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای سر
ایستاده باشد در ماهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد کفتار در سایه
سایه سگ رود و خانه سگ در جای منعرف باشد سگ خود را از بالا فرو
اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی از چشمی کنند که موی زیاده در آن رسته باشد
وقتی که بر کنده باشند کحل کنند دیگر نروید و کفتار در شب هیچ حیوان با آن بر
نیاید ضبت عصاره است و عصاره گویند و آن نزدیک بود زل بپارسی سوسمار
گویند و سرگین وی بر کلف و بغش طلا کنند زایل گرداند و سفیدی که در چشم بود ببرد
ضحاج بکسر ضاد اسم ضبع در ضبت مانند درخت باز و نبات وی در کوه

۶

فهو ان از زمین عمان آید و آن صمغ سپید بود که چون جامه بدان بشویند پاک گرداند
پاکتر از صابون و مردم بسیار بدان شویند و داغ بار آورد و مانند تخم فندق سیاه در
زبان را اگرد و صحاح بفتح صاد نام درختی گرد دو دام و بر او بید مانند خرنوب
و فنت و مطلب صنوبر و درختی در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ
لا از وی بیشتر بزرگ بود و ورق شرقی مایل بود و نرم و وی مانند خرنوب شامی بود لیکن
حب وی بزرگتر بود و ورق وی که بزنند و صافی کنند و بر سر آتش نهند تا بسته شود و نیز نهند تا
نزدیک انعقاد و بعد از آن بردارند و استعمال کنند جهت حبوت هسته و نزوکا از بر دی بود
و درد دندان و گویند که قلاع ساکن گرداند در حال و صمغ وی می آورند مکه و نقوه مانند لادن
بود و بر بوهای خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سوم
و گویند در دوم و تر بود در اول و گویند که خشک است در اول و بعضی گویند که کام ورق
شجر صنوبر است و گویند که کام آنست یعنی پوست بیخ آن و بصری گوید صمغ صنوبر
معروف است به کمکام و طبیعت آن گرم است در درجه دوم و خشک در اول و محلل
و مذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که
ریاح بلغمی زایل کند و رازی گوید بدصبر و جهت دفع قلاع و استطلاق بطن در خانه بیلوسر
بود و سودمند بود و شریف گوید روغن بسیار از حب وی بیرون آید و منفعت
وی آنست که باد ها بشکند و منفعت استسقا دهد و چون با شاهسپرم بمالند از آن زود
در خود و محلل و مخفف بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند درد
گوش را نافع بود و چون با آب بپزند و بر بیخ آن مضمضه کنند درد دندان را محکم
کند و بلغم زایل کند و چون ورق تازه وی در سرکه آمیخته سوده باشند تا خاکستر گردد و با آب بپزند
بیشک و بعد از آن صافی کنند و با شاهتره مقدار سی درم در رد حاضره را زایل کند و
فخه و جرب وی بر جراحتها نیکو بود و قطع خون کند و خاصه خرگوش و کمان و اسحق بن
عمران گوید بدل صبر و یمن ضرو اندلس است و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضراست

ضرب

ضرب صاحب منهاج گوید عسل است و صاحب جامع از قول شریف آورده
که آن حیوانیست بلغت همدان ویرا اشهم خوانند و بلغت دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ
بزرگ است و خار را از دار دو مانند تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد گرد خود و چون
راست شود تیر بیندازد و گاه باشد که سه چهار اندازد و اگر بر اعضای آدم آید مجروح
مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار سگی کوچک بود و
گوشت وی چون بخورند نفس را نافع بود و همچنین گوشت بر قدمین ضماد کنند
نقرس را زایل کند و چون خون در اندام بمالند حرکت زایل کند و کلف را طلا دهند ضرع
بهترین آن بستانی بود دیگر از حیوان گیرند گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود
طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با افاویه خورند تا زود از معده
بگذرد و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی اندک بود چون بخورد شیر وی تازه گردد
ضریح اسطوخودوس است و گفته اند ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا
آید و طبیعت وی گرم و خشک بود و چون بر آب بپزند و در آن نشینند در معالجه
عطش سود دهد و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام را زایل کند و همچنین چون خشک
بود و بدان بخور کنند زکام را زایل کند و همچنین چون خشک بود در حمام بر
بینی بشویند حکه و جرب زنان را سودمند بود ضرو الکلیه اسمی بمعنی عربی است
درختی راکه در کوهستان مکه بود و آن زقوم است و درخت آن شکل درخت ...
بود اما وی مجموع سپید بود ضرس العجوز خشکست و در جا گفته اند ضغابیس
قثاء الصغار است و گفته شود و نباتی دیگر است که ساق وی مانند ملیون بود و از آن بر
ضغبوس خوانند ضغبوس حیف است و گفته اند ضف ... گویند که بر سیاه و سنان
و گفته اند ضفدع بپارسی غوک خوانند و وزغ خوانند ... گویند و ...
بطو اخوانند و گوشت آن به نهری بود و چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزیدگی
جانوران و با درم ضمادم و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند با موم زرد من

سازند موافق جهت مرضهای فرمن که از اثر نیشها عارض شده باشند و مرهمها
بر آن گذشته باشند و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود بارها بر
آن افشانند خون بسته شود و چون با زفت بر ساق زنند و بر داء الثعلب البته زایل کند و گویند
که خون یک سیر چون بر موضع موی زاید که در چشم بود بکشند بعد از آنکه موی بر کنده
باشند دیگر نروید و چون با آب که نزند و دندان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود
و چون با بام بر نصوص لکنند و بر گزیدگی عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر رده بر دیدان
نهند بیرون افتد روی بر آنجا عمل کند و بر میخشنده بود و چون چهار ماهی در میان علف
و بر آخور نهند دندانهای وی بشکفند و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود و در خواص آورده
که زبان وی که در ناف حشفه نهند مرحه کرده باشد گویند اکه و برا خر بود و خون وی که
با خار مور و فندق نوشادر چون بر موضعی که موی بسترده باشند طلا کنند دیگر نروید و اگر
بر کنده باشند سبز بود و استی گویند شخصی را پیکانی در استخوان روی مانده بود و مدتی
دراز و علاج بسیار کرده بود و هیچ فایده نشد صفدع را پوست از وی باز کردند
و بر سر جراحت و بر امون وی که استنبند پیکان نازو زبکان بیرون آمد از سر جراحت
و وی در قوه جادو بود از مهر آنست که قلع دندان میکند و خوردن وی بدن را نرم کند و لون
تیره کرده و قذف منی احداث کند و مرتین صفدع بهار در آنچه گفته شد بر است و در هر
بود بهم سرخ که در دریا بود و دوای کسی که آن خورده باشد قی و آب گرم کند و عسل
و نمک که معده وی پاک گرداند بعد از آن در حمام رود و پس سکنجبین خورد و سعد باج
دارصینی و شراب مثلث و برا نافع بود و مر حربا نافع بود جهه استسقا و چون خلاص
یابد دندانهای وی بشکفند و اگر صفدع زرد خورده باشد قطع شهوت طعام
کنند و لون وی را تباه کند و عشیان و قی و درد دل و ورم شکم و سافین پیدا کند
پیدا کند و علاج وی نزدیک بود به علاج آنچه پیش از این گفته شد و گویند که دل در
خون بیاویزند هر کسی که تب غب داشته باشد نافع بود ضو مسر خوک خوانند

وآن

١٦٥

وآن مادر وج است و گفته شد ضومران صاحب جامع سهو کرده است آن
ضیمران است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن سنبل مشک است و از اینها
گویند و گفته شد ضیمران ضیمران نیز گویند شاسفرم نیز شاهسپرم خوانند و آن
ورد چون کرمانی و صاحب جامع گوید قوذنج جوزبنی است که سهو کرده است و
طبیعت وی خشک است در دوم و گویند سرد بود و محرور مزاج را نافع بود و خامه
چون گلاب بروی زنند و رطوبتی که در حشیه باشد صداع کنند نافع بود و قلاع
بود و الباب السادس عشر فی الطاء طالیسفر
منزنانی دارد که خوانند و ماقر نیز گویند صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود
و آن قشور هندی بود و صاحب اقوال الیسار آورده است اول گفته که
و دیگر قول ابن ملحا آورده است که آن لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق درخت
هندی است و دیگر گفته که عرق درخت طیش که گرم ابریشم برگ وی میخورند و این
قولها خلاف است و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندی است
و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب جامع تحقیق کرده و آنکه صحت
مورلف که پوست بیخ زیتون هندی است فی همه قولها خلاف و خطا کرد آن
پوست [illegible] است و ملینه و [illegible] زند و طعم آن [illegible]
بود و فاضل و آنکه عطری داشته باشد و [illegible] گرمی و
شود و گویند که خشک بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
بود در دوم [illegible] را نافع بود و فالج و لقوه را منفعت بود و مقدار ما خورد از وی [illegible] بود
و چون بسرکه بزنند و دهان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع [illegible] زایل کند
و چون [illegible] وی در دهان نگاه دارند و گویند که [illegible] مصلح وی عسل بود و [illegible]
[illegible] گوید چهار دانگ وزن آن [illegible] بود و [illegible] اهل [illegible]
[illegible] گویند [illegible]

وگویند بدل آن مقل و اهلیلج بود و مساوی طاخلک تره ازاد درخت است وگویند
طاردونس مرغیست معروف و مشهور تر لف گویند که بعد از هر سال پر باز آورده باشد
و هر یک سال یکبار بچه آورد و گوشت وی و پیه وی بخار با سفیدباج تر تر و بخورند
و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و چون زهره وی بگیرند از اسفند و آب
و سداب و عسل بیامیزند در معده و قولنج را نافع بود و گوشت وی و پیه وی
مجامعت را قوة دهد و زهره وی که بر سرکه امیزند کرمکی جانوران را سود دهد و جالینوس
گوید گوشت وی صلب تر از سیقنقور بود و دیرتر [illegible] و غلیظ تر بود و دیرتر هضم
شود و ابن ماسویه گوید گوشت [illegible] بود مزاج را و صاحب جامع گوید از قول صاحب منهاج
آورده است که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود و مصلح معده
گرم بود که هاضمه وی بقوت بود و اولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند
و سنگ در پای وی به بندند و بیاویزند و بعد از آن بکار برند و ابن زهر گوید
اطبا ما تقدم [illegible] گوشت انسان صلب تر [illegible] بتجربه گشته اند
بار او بخورده اند و این از بهر آن کرده اند که بود مضم نشود که چون زیانی و رنگ
کنند مانند خمر که در از [illegible] مضم تا نیکوتر بود و این همچنان است و رازی گوید
که طعامی که سمی در وی بود چون طاووس که بیند رقص آید و فریاد زند گویند طاوس
که سم در وی بود بشکند و ابن زهر گوید اگر مطبوخ [illegible] ریزه وی [illegible] و اگر گرم
بیاشامند شفا یابند و اگر خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و بر ریشهای [illegible]
که اکله کرده بود چون بر آن طلا کنند شفا یابد و اگر بر برص مالند لون آن بگرداند طار طفه
تاسو [illegible] است و گفته شود طاریقه [illegible] ندانسته و گفته شد طالیقون علی بن محمد گوید
طالیقون نحاسی بود که در [illegible] کاو خر [illegible] مسی تمام و بعضی گویند
و دیگری گفته که آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و انواع مس زرد آن
بود چون از آتش بیرون آورند و سنگ زنند [illegible]

و نحو

١٦٦

166

و شکسته کند و با سرد شود و در کتاب احجار گفته که طالیقون از معدن نحاس است و غیر آنکه
گویند با ادویه گرم مدبر کنند تا سمنه در وی املاث کند و اگر از طالیقون مقناطیسی سازند
موی زیاده که در چشم بود بر کنند دیگر بر نروید خاصه چون بمقراض کنند و اگر کسی لقوه داشته
باشد و در خانه بازیک رود قطعه ای روشنی در وی [illegible] از وی در برابر خود
دارد و مداومت کند لقوه زایل کند و شفا یابد و اگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ
گردد و در آب فرو برند [illegible] گرد آن نگردد و اگر قلابی از وی سازند و در آب
اندازند [illegible] ماهی از وی خلاص یابد و طبری گوید طالیقون نحاس مدبر
بود و توبال النحاس و آنچه در زمان [illegible] مرتفع شود نقشه در موضع سکه و در
بول کاو خر با مند و مولف گوید اکثر آن طالیقون را مس رسته خوانند و گویند که در
کان مس روید طباشیر نیکوترین آن سنگ سفید بود که زود خرد شود و طبیعت آن
سرد و خشک بود در سوم و گویند در دوم و شیخ دمشقی گوید سرد است در دوم
و خشک در سوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود و قوه
معده بدهد و قلاع که در دهان بود که آن حادث شود سود مند بود و چون [illegible]
گل سرخ بر آن پاشند و دندان متحرک کرده محکم گرداند [illegible]
و بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم را نافع بود و قوه دل بدهد و خفقان که از حرارت
بود ساکن گرداند و [illegible] و غم را نافع بود و ضعف معده و التهاب آن و منع حلقه
صفراوی [illegible] را سود مند بود و غشی و کرب را نافع بود و مقوی قلب بود و تری
کهن از معده [illegible] کند و قوه اعضا که از حرارت و ضعف شده باشد برهد و سرد
مزاج را زعفران معتدل کند و تفریح و تقویت بود لعابیت و گویند که خوردن وی باه را
مضر بود و [illegible] گوید مضر بود به شش و مصلح وی گلاب بود و گویند مصطکی و افیون
و بدل آن [illegible] وزن آن [illegible] و گویند بدل آن تخم
آن کافور است و گویند بدل آن طین مختوم است بوزن [illegible] النفس است و
تیره [illegible]

و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند وزن آن تخم کاسنی و نیم وزن
صندل طیبر نوعی از انجیر است سرخ بزرگ طباق گویند غیر خاخته است
اما قول اکثر آنست که غافت است و گفته شود در منهاج طبق نوعی از گندم است
اما باریکتر بود و خوشه وی یک بالای مرد بود و در تبریز با کارند و آنرا کاکل خوانند و
مزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی چون گرم بود شکلو بود اما چون
سرد شود بد بود دیر از معده بگذرد و اگر از وی حسو پزند سرفه خشک را پاک گرداند
و سرفه را سخت نرم گرداند و نافع بود و بول براند و گرده و مثانه را پاک گرداند اما مضر بود
معده و نفخ و قرقره پیدا گرداند و اگر آش بخورد ... مفرط بود ... چنانکه
از گندم ... طبرزد اسمی فارسی معرب است و اصل طبرزد است از بهر آنکه صلب
بود درست و نه نرم و نمک طبرزد از بهر آن گفته شود که صلب بود طبیخ نطبیخ
و گفته‌اند طرح مرد کوچک بود و در باب آن در صفت نمک گفته‌اند
طحلب خرء الضفادع است بفارسی جامه خواب ... خوانند طبیعت آن سرد
بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم خون باز بندد و طلا کردن بر ... گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم را نافع و مفید بود و چون ذرور کنند ...
عصب را ... گرداند و اگر ضماد کنند بر قیله امعای کودکان نافع بود طحال بهترین
سپرزهاست که از حیوان فربه گیرند از بهر آنکه بدل آن کمتر از آن لاغر بود و گفته‌اند بهترین
آن سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و گویند سرد و تر و در وی قبضی بود و خون بسیار از وی متولد شود و وی در هضم
شود بسبب عفوصتی که دارد و اولی آن بود که با روغن بسیار و ادویه پخته کنند و بر سر وی
سرایند ... صفای ... طحیح شوکرانست و گفته‌اند طخشیقون
و طفشیقون نیز گویند و آن ... بود از بهر آنکه دوائیست که از فرسکا نزاد ... زهر
آلوده کنند و در جنگها بکار برند و طلب باد ... قولیت ... بر طلاسفی ...

گفته‌اند طرنجوماس شعر الجن است و گفته‌اند طرسنوج بر سنوج نیز گویند و آن
ماهی دریایی بود و یونانی طرنفلا گویند و اهل اندلس بل خوانند و لیسفورید گوید که داد
ماهی خوردن وی شکوری و نارنجی خشم آورد و چون ... افتد و برگزیدگی
بحری و عقرب و عنکبوت نهند شفا یابد طراثیث طراثوث نیز گویند و طرازی بال نیز
خوانند سرخ بود و سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم قطع
خون ... کند از سینه و مقعده و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و قوت مفاصل
سست ... و معده را قوت دهد و جگر و چون با دوغ گاو ... ترنه ... نیز ...
و بنات ... استرخار معده را مفید بود و مقدار ما خوذ از وی یک مثقال بود ... اسحاق
مضر بود بفصل و مصلح وی کتار بود و بدل وی حقیقت طوط بوزن آن و گویند نیم وزن
قرظ ... آن عفص و ده ملک ان صمغ عربی طرخون نیز ... گویند
و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و در وی
قوتی مخدره بود و این بخلاف ... گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و گویند
سرد است مجفف رطوبات بود و بنقی رطوبات کنند و قلاع را نافع بود و چون
بخایند و در زمانی ... در دهان نگاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن دارو وی مسهل
را طعم احساس طعم آن نکنند لیکن بخدر و معده را قوت دهد و در طبع او دیر ... وز بهم
شود و قطع شهوت ... کند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن کند
و زود بگذراند و هضم کند و ... کو ... آب وی با آب ... در شراب هندی کنند که
آن شراب ... و ... خوانند مع الخ و خفه کند و ... هندی ...
ملوک بود و خراسان و خاصه ... زعفران این فعل میکند و منع حدوث علل ... میکند
طریفلن معنی آن ذو ثلاثة اوراق بود و این اسم مشترک است ... فرقی و آن گفته‌اند
و بربنات حصی الثعلب و آن نیز گفته‌اند و دیگر بر دوائی که مخصوص است این اسم
و آن ... است و یونانی نام بسیار دارد و بعضی ... خوانند و بعضی

اسقلطیس و بعضی فیقس و بعضی اکسوفلن و آن نباتیست که درازی قد وی یک گز
بود با برگ و قضبان وی باریک بود و سیاه مانند او خرو در امتداد می شود اسکنه
و در اخر توی ثمر و گل وی زرد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم مانند
حجر الیهود و تخم وی و ورق وی چون ... سانا مانند نافع بود دل شو صفه و عسر البول
و صرع و امتداد استسقا و درد رحم و حیض بدول بر اند و ماده که از تخم وی ... درم و از ورق
وی چهار درم بخورند و ورق وی چون ... سمکیه بیان مانند سود مند بود خنازیر کی
جانوران و بعضی گویند که طبیخ نبات وی چون نابیج وی بود در موضع گزندگی
ریزند در د سال ... گر داند و بعضی ... دان درست ... سر ورق و سر حب ... زور
با شراب سانا ... مند در خیز بیع چهار ورق و چهار حب سانا مانند زان گند و
بیخ وی ... و سامعا ... بود ... بیخ خیلی است و گفته شود ظفر
مارسی درخت که خوانند و آن انواع است یک نوع ثمر وی ... خوانند و آن ا
و ثمر و براحب ... خوانند و ثمرة الطرفا نیز گویند طبیعت وی سرد و خشک بود
و در ... وی قبض و تجفیف بود و ثمر وی غایت قابض بود و گویند که وی گرم بود و طبیخ
وی که از طول کنند ... و چون ورق و بیخ و قضبان وی ... که
ریزند ... نافع بود و در ... نافع بود و ... مضمضه کردن و ... وی
ریزند و ... فرح کنند و ... مانند ... و مواق زمانی بود که
از خون ... بود و زمان دراز گذشته ... و چون از طبیخ ... بشند
غایت نافع بود و خاکستر چوب وی ... دهمن کنند و قطع ... کنند
و خاکستر وی ... نرم ... خشک گرداند و ... ازسالهای ...
... بود نافع بود و ... وی زکام و ... غایت ... نافع بود و این ...
... از طبیخ بیخ وی ... مانند
... و سفید بود و خوردن وی ...

۱۶۸

چون بخور کنند ... پوست ... سر ... خشک گرداند و ... کوه ... چون بخور
کنند ... کسی که ... باشد ... و ثمره وی که ... سود دهد
و دلسفور ... ثمرة الطرفا ... چشم ... کنند ... و طلا ...
طرفا است و گفته شود ... ا ... است و گفته شود ...
... است و گفته شود ... نوعی از ماهی ...
... طرف ... و ... بود ... بند و ...
... گرم و خشک ... ازوی لطیف ... ربع ...
... و معده ... روغن ... بود و ... که در ...
... بود ... حرارة ... و ضع ...
... بود ... چون ... ازوی ...
... و ... مانند ...
... است ... گویند و ... گویند و آن
... است ... عصفور ... عصفور ... گویند
... و ... خشک ... بود ...
... بود و ... دراز ... وی در ...
... ازوی ... و منفعت آن است که ... مثانه ...
... بند ... و ... مثانه ... چون ...
... سنگ ... اعضو ... سیقون
... است ... و ... مانند ... بود
و ... نیز ... خوانند و آن ... بود و گفته شود
... و منفعت آن است که از طبیخ وی ... و ... کند
... عضو ... از ... طفیل

قدسیس مقراست که با سرکه خسته بمنسد طلق کوکب الارض خوانند و عرق العروس
و بیونانی اسطراامی کوکب و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است
بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید سه نوع است بحری و یمانی و هندی و
اندلسی یمانی گوید نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی بسیار تمامی بود لا عمل وی نکند
و اندلسی صحیفه وی ستبر بود و خاقانی گوید که آن نوعی از جص است و آن معروف بود
به عرق العروس و ارسطاطالیس گوید خاصیت طلق آنست که آهن با او در [illegible] و مطرقه
و هر چیزی که خرد کردن آن نتوان کوفت گویند که فه بسود الا حجر الماس بشکند و قطعات او
سحق نتوان کرد الا اگر سنگی چند کوفته با وی اضافه کنند و در خرقه حق و موی بندند
و در آب میجنبانند تا حتم وی خرد شود و بگذارد و علی بن محمد گوید حل وی
چنان کنند که در خرقه [illegible] بندند و سنگی با سنگی چند خرد کنند و در آب نیم گرم اندازند
و به سنگی می جنبانند تا حل شود و آنچه در خرقه برون آید بعد از آن آب از وی
صافی کنند و در آفتاب نهند که خشک شود پس در ظرف نهند [illegible]
خورد و شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است و خشک است
در درجه سوم و قابض بود و خون را بازمند و با آب لسان الحمل و ورم ثدی و کرو خلف
از هر چیز و مجموع [illegible] بود در ابتدا نافع بود و خون که از بینی آید با آب لسان
الحمل ببندد و خون رحم و مقعده ببندد و خون معقول کند و با آب لسان الحمل [illegible]
و طلا کردن زد و سطایا را نافع بود و خاقانی گوید نیکو بود جهت [illegible] که اعضای مجذوبان [illegible]
بند اگر [illegible] و زوال کند و صاحب منهاج گوید مختار قول شیخ که نیم مثقال از وی
سنگ گرده و مثانه بریزاند و گوید مضر بود به [illegible] و مصلح وی کتیرا بود و دهن سوخته [illegible] بود
[illegible] طلع [illegible] گوید که اول ثمر نخل طلع خوانند و فارسی وی گوزی خوانند و خوزی [illegible]
[illegible] بود و بلح خوانند و فارسی بهار خرما خوانند و طبیعت [illegible] سرد است
در اول و خشکست در دوم و گویند که قبض در وی [illegible] وی تر بود و [illegible] گوید [illegible]

نخل

نخل و گرکه بپارسی کشن خرما گویند باه را نافع بود و مجامعت را قوت دهد و ابن ماسویه گوید خشکی
وی غالب بود و خشکی جماع و فساد وی مانند سردی جماع بود و دیر از معده بگذرد و [illegible]
بهند و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و اهل فعل خاصیت وی آنست
و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید وی از نفخ در معده و دیر از معده
[illegible] باکنند [illegible] گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند با سرکه با خردل و مری
و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع و صعتر خورند و اگر خام خورند
با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر
آن خورند طلح میوه ایست که از طرف دریا که از امور خوانند و گفته شود طلیب
نوعی از صدف است کوچک و اهل شام در اطلس خوانند و اهل مصر دلنیس و گفته شود [illegible]
خورند و در صفت صدف گفته شود طلا خمر است و گفته شد و بعضی گویند
مثلث است و این همچون گویند که نوعی از قطران است و مؤلف آمد آنچه
محقق است و مشهور شراب کهنه خوب را طلا گویند طلم [illegible] سماق است و گفته شد
طمر خروع است و گفته شد طواره [illegible] است و گفته شد طوفر نوعی از [illegible]
[illegible] است یعنی اسپست و گفته شد طوط قطن است و گفته شد طولیدون عنب
الثعلب است هندی [illegible] گویند و گفته شود در حمض طوطاق اغریقون حماض [illegible]
و آن نوعی از سلق بری بود و در صفت حماض گفته شد طهن [illegible] گوید [illegible] است و گویند
که طعامیست که از [illegible] طیلسافیون نوعی از حی العالم است و گفته شد و [illegible]
گوید طبیعت گرم بود در اول و خشک بود در دوم با سیوم و چهارم جراحتهای عفن
نافع بود و بهق و برص [illegible] که طلا کردن معقد بود و [illegible] گوید [illegible]
چون ضماد کنند [illegible] برص [illegible] ساعتی رها کنند برص را نافع بود و ماده که بعد از
آن از وی ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه آمیزند و در آفتاب بر بهق مالند و رها
کنند تا خشک گردد و بهق را زایل کند طیفقی و طیقی نیز گویند و آن دانه ایست و گفته

صقیقوح بپارسی بتهو گویند و بزبان انزلیی ذرسین و نیکوترین آن فربه بود که در رنگ ملن
خریف کرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی راه بندد و ناقبار را نافع بود و تا
که اضحاک ادمان اکل آن کنند خصوصا اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند مرتب
نه یزد از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود و طبیب الوب از حراست و گفته شد طین گرانتر
و گفته شود طینوث حیوانست مانند در دراریج اما کوچک تر بود و گردتر و سر خان سرخ
بود و نقطه سیاه بران و همان فعل در دراریج کند و مولف گوید تزازی و براعو سنگ گویند
و بدل آن در دراریج است و گویند که گرمی سرانست در درخت منور و آن لفوه در دراریج
بود طینا نونسا دراست و گفته شد طین مجموع کلهای مردلود و مجفف بود
طین الحکمة بپارسی گل حکمت خوانند و صنعه الکبار است مولف گوید بهترین آن
نوع است بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبند و بیزند و نیم من کاغذ و نیم من نمک ذرات
کنند و مدتی نمالند که گل شود بعد از آن گل بر سر آن کنند و چهار من موی سر آدمی
بمقراض چیده و چهار من سرگین اسب گرمی بیخته بر سر آن کنند و نیک بمالند
چندانکه بمالند نیکوتر بود آنگاه عنده عنده بنهند تا خشک گردد و هر زمان که خواهند
کوفته و به آب صافی خمیر کرده و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت بود و گفته شد
و نوعی دیگر صاحب منهاج آورده است که بگیر خرده گل و کلمه و پنجم کوفته و بیخته و بحر
نمک و بحر و خطمی و موی چیده کرسند و نیک بمالند و استعمال کنند طین مختوم
گل سرخ رنگ نقابت املس و از آن حجره ارمه و گویند و در آن زمین قطعه سیح سات
و چندین بت و بسیح سنگ در آن زمین شود و قربی در آنجاست و آن گل را معروف المال
خوانند و طین الکاهی گویند از بهر آنکه زن ساحر آن گل یافته است و معره المنه خواتم
نیز خوانند و صورت ارطامیس بران بود السناد و دیعقور بدوس گوید که از جزیره ملیوس
که نحوان نیز لوهی مهر شده و مهر بران می نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند
که صورت ارطمیس بران بود و اقوال بسیار آورده است بوی تعبت آمد خوبتر ابندند
وچون

علاحده علاحده

١٧٠

وچون در دهان کنند بزبان بچسبد و مولف گوید امتحان وی اولا آنکه گفته آمد که
بچسبد و دیگر بار بزبان بچسبد و باید که بچسبد و نقابه نرم و املس بود و براق و گویند
آن زمین که گل مختوم آورند از زمین یونان بود و این زمان از اسکندریه و منصب مسیح
ارس گوید طبیعت وی سرد است از طوبت بود و در وی تبی و طلوبی که موشح بود و مسکنه و در دور
خاصیت عجیب بود و در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاوم سمها مجموع بمرا
بخنند و مولف گوید بود که بیاله و بید و مثقال دانگ بر دوانک که آن از سموم
فناله بود خورده باشند در زمان قدری از طین مختوم با شیر یا در شکر نرد با ما شعی کردن
کنند خاصه مجموع که خورده باشند در سنو و دیگر بار هم قدری با شیر ماده زنوبی و از دیگر
فی کرده و مجالس طبیعت بماند و از آن زهر خلاص گردد و مجموع زهرها که خلق را و ابود
چون بران بنشیند خون بزنند و چون بدان حقنه کنند و سطار با مثال گل را نافع بود
مقدار ماخوذ وی تا دو درم بود و جهت گزندگی جانوران که ننده با شیر افعی و سگ
دیوانه با شراب بیاشامند و با شیر کرطلا کنند نافع بود و دفع سیران بکنند و کبی که
زراریح خورده باشند از بین بحری و طین مختوم بیاشامند در حال فی کنند و اگر بیارند
دفع سم آن بکنند و حب الغار نیز همین عمل کنند در دفع سموم و مسیح گوید تجربه کرده
بیاشامند منفع در زمان و با دفع و با بکنند که استحق گوید مصر است اسپیس مصلح
وی کلاب بود و بدل آن در نقص حرن طین رومی بود یا طین ارمنی که با خون تر
کوهی سرشته بکنند و گویند بدل آن معره است اما در بیرناق بدل وی نیست
طین ارمنی گلیست سرخ رنگ که نیز گی زنند و اسحق بن عمران گوید سرخی است
که سیاهی زند خوشبوی و مذاق وی نزلی بود و در زمان بچسبد و طبیعت وی
سرد و خشک بود در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که در وی نیست تریخ
رملی نبود و چون بکنند و چون بزبان بچسبد و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک در
دوم و خون را بندد و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها و قلاع را

زایل کند و نیز [illegible] و از آن ضیق النفس [illegible]
[illegible] بغایت نافع بود و مقدار استعمال [illegible] کنند و حمل [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] عظیم نافع بود و گویند [illegible]
[illegible] عظیم بود چنانکه گویند که جهت [illegible] باشند [illegible]
و آن [illegible] به تحقیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دوست [illegible] آورده و گویند که [illegible]
[illegible] معروف بود [illegible]
[illegible] مخفف بود و [illegible]
که در حیوان [illegible] و چون [illegible] طلا کنند و چون [illegible]
طین [illegible] خوانند و [illegible] گویند [illegible] آن بود [illegible]
بغایت [illegible] زبان [illegible] باشند [illegible]
از [illegible] خشک [illegible]
[illegible] طین مختوم بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاصیت چون [illegible] عضو [illegible]
نفث الدم [illegible] گلنار [illegible] خورد و چون [illegible]
[illegible] روغن [illegible] قطع کنند و چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
وی [illegible] زبان [illegible]

طینه

وطبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود سود مند جهت مجروح
و اعضا و در جا طلا کردن و جهت سستی اعضا و گرمی در زمان افتادن از جایی بلند
طلا کردن بغایت سود دهد و مقدار شربتی از وی یک درم بود و از [illegible]
معاجین و [illegible] سود مند بود و [illegible]
[illegible] و مطبوخ سود مند بود و مثل آن طین مختوم بود و [illegible]
خوانند و آن مانند [illegible] گویند از وی [illegible]
[illegible] و چون تازه بود [illegible]
و [illegible] است [illegible] سفید [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] از وی [illegible] و طبیعت وی سرد و خشک بود و چون [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] آتش را نافع بود و [illegible] خالص بود [illegible]
و چون [illegible] طلا کنند [illegible] مجموع [illegible] معده بغایت نافع بود
[illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طین [illegible]
[illegible]
[illegible] بغایت سود مند بود [illegible]
[illegible]
[illegible] سفید بود [illegible] بغایت سفید بود
[illegible]
[illegible]

الوبر و در خشک بود به اعتدال نزدیک بود و جهت سمه جراحتها و اگر با سرکه بر گزیدگی زنبور طلا کنند درد ساکن کند بهترین وی سرخ بود و بهترین از وی و برا گل ارمنی بوند
و طبیعت وی سرد خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در دشتن را نافع
بود و خوردن دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی ابت
ربّ طایات بود. طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزدیک طلیطله است
آورند یعنی دو کوه در میان دو کوه و لون آن زرد و تیره رنگ بود و در آنجا بتها
باشند که برین گل مهر نهند و آن طین را کسی نداند خوانند و نداند که صنعت بعد آن است
و اگر کسی دیگر بسازد از طین بشناسند و آن عنبر بود و طبیعت آن سرد و
خشک بود و بر ورمهای گرم طلا کردن سود مند بود و خون رفتن باز دارد
و خوردن وی و در بستن خون از همه طینها بهتر بود و فاضلتر صفت آن در طین قیمولیا
گفته شد. طین مختوم المصطکی. طین جزیره مصطکی طین حبا خوانند و حبوس نیز خوانند و دیسقوریدس
گوید نیکوترین آن بود که سفیدتر بود و بلون خاکستر مایل بود و این رفتن بود
و صفائح داشته باشد و بار با مختلف شکل بود و چون در جام خوردن از آن کنند
و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلترین ادویه بود جهت آن است که از سوختگی آتش بود.
مستعمل کنند. طین اقریطس مضعف تر از طینها و دیگر یاد کرده شد و مضعف
حواس بود و در نیمهای چشم را نافع بود و چون زنان بنشستن بخورد او نزد بچه نگاه دارد
و وی جلا دهد بغایت. طین گرمی بیونانی اسانطس گویند و معنی این اسم گرمی بود
و بعضی فوما فیطس خوانند و این اسم مشتق از فرمان بود و معنی آن ذوالود و آن
گل از مدینه سلوقیا تا ملاد سوریان بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند
فحم گل از حوب صنوبر گیرند و آخر خاکستری رنگ بود و جالینوس گوید که این رنگ
طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول امتداد آنکه درخت کرم در رفی بیرون کنند
این گل بر درخت وی بمالند کرمی که در ورق انگور می خورند بمیرد درختها تباه نشود

بجند

بجند و دیسقوریدس گوید قوه وی قابض و طین و مرد و بود در کحلها مستعمل کنند و مردم
بر موی بمانند و جالینوس گوید خرم وی نزدیک بود طین مصری الهرز خوانند و جالینوس
گوید مطحول لان و منفخ ستیفسان دندم که بسیار که استنکد ربه طلا کردن مانع بود
و رمهای کهنه و دردهای کرده را بغایت سود دهد و صاحب منهاج گوید طین هالکرمکی خوانند
و طین جمرا سانی خوانند و آن کلنبت کرمام در بریان کرده خوردند و بدان مشتعل کنند
و وی نوعی از طین الجحیب بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج و
شیرازی گل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود
بسبب اندکی شوری که دارد فم معده بر بد و غثیان را نافع بود و منع قی کند و دیگر
معده را زایل کند و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و تا یک مثقال و الکرم باد کنند
مقعد فراخ بود و سده آورد و سنگ در گرده و مثانه کند و افیون و تخم کرفس
ضرر وی ببرد و مار کم و صواب آن بود که نرگس بند از بهر آنکه فساد وی زیاده از صلاح است
و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوه کردن گلی عطش تاسیم را نافع بود و دل
غثیان و کرب و منفعت نیز بسیار سود مند بود. طین اصفهانی است و گفته شد
طین قبنا نور است و گفته شد. معروف است و در تبیم گفته شود
الباب السابع عشر فی الظا. و ظفره فرفوح ری البت و گفته شد
ظفر و التجوز نیم خشک است و گفته شد در تا شیئان ظلیم ذکر النعامه
و در نون گفته شود ظلف المعز سیم بر سرد و خشک بود در سموم دار الثعلب را
نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با عسل طلا کنند داء الفرس و
مفاصل را نافع بود و اگر بول کودکان بریزند و بر سنگ ضماد کنند فروالج کرا نیز سودی
ملغم لیج و ریاح بود نافع بود و مسهل آب زرد بود. ظلف التیس بسیم دیگر چون بسوزانند
و سحق کنند با عسل بسرشند و به آب بسرشند و به آب بیماران مبتلا نافع بود جهت کمتر
کردن در جای خراب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف معز بسوزانند و

ازین اسپ ... [illegible]

سحق کنند و زر تنها نافع بود و طبیعت بهم تمر خوردن است نزد اهل عرب تفروان
و غزان و طیبان بلسمن زنجی است و بربری انزر خوانند و بلغطی دیگر سر بر دو فو
خوانند و معنی آن عشبة النار بود و نبات وی میر در بنا تنها و تنها بود مانند کیلاب
بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود و کو خاک و بر تنها خاری و ز
خار بود مانند خار گل و ثمر نبات وی با حلق بود بهشته دار و بیخ چند انبوان کرد و بیخ
وی سیاه بود و دار بود و در فصل المدحرون سیاه بود که حرارة وی زیاده بود در گرم
و خشک بود در چهارم و چون در عضوی بهند چشم بسوزاند ز دو ماشد سطری
و جون سحق کنند و بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن در بر رها کنند و چون
ضماد کنند بر عرق النسا عضوی را ارش کند بغایت نافع بود و چون نبات منند
از وی چهار دانگ در شیمی با سنجدان بسفایح و تم خشخاش مقل ازرق دوازده
مجلس غلظ سودا وی براند و در بود و غیر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد و ریا
غلیظ از سر بکشد و چون سوخته در روغن گرم لطیف بود محلل و مقوی سودمند
بود جهت العقده و فالج و عرق النسا و عشر و سیم مر مضاهار سر ذات الله تعالی
الباب الثامن عشر فی العین عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی
فوریون و بشیرازی اکلوا و بهترین آن بود که تیز و محرق بود و بزبان غایت بسوزاند و
بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی است
و گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و چون سحق کنند و با
بر بدن تمسیح کنند عرق براند و اکثر خار اعصاب نافع بود و منع تولد کلف کند
و سده مصفات بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در دندان کرم
که در دندان که از سردی بود ساکن گرداند و چون بعسل کرده در دندان مضمضه کنند
سودمند بود جهت درد دندان و چون بخایند بلغم را از دماغ فرو آرد و موافق اعضا بود که سردی
بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده باشد و حرکت و مفلوج و مفرد

را

نهایت مفید بود و چون با عسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده که از تر و مجامعة
افزاید و فراخ جانب نشر در انافع بود و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم و
اسحق بن عمران گوید سودمند بود و چون بسرکه تیز کنند و بدان مضمضه کنند جهت ورم
ملازه و اکثر خار زبان که سبب آن بلغم بود و او صلت کرد و چون نبات آمیخته
دو از وی مسهل بلغم بود و تریاق گوید روغن وی القوه و اکثر خار اذ فالج
نهایت نافع بود و چون با عسل معجون کنند در قضیب مالند پس از مجامعه
بر انگیزد و عاقرقرحا گوید عاقرقرحا نکوبند و با عسل بسرشند و بنا بنامند و بمالند و ...
نافع بود و اسحق گوید مضر بود در شش و مصلح وی میوزج بود و مثل آن در ...
بوزیج بود و در مرضهای معده زراوند و گویند مثل آن دارفلفل و عقاقیر بود ۳
عاقرشمعا نسخ را است و گفته‌اند عاقول گویند که نوعی از خرنوب است
و خلاف است عاقول درخت حاج است و گفته‌اند عنب و عنف
بز گویند و آن ثمر کالنبج بود و گفته شد عیبهر بر خس است و گفته‌اند عنم زیتون
گوشت و گفته‌اند عجب حب النیل است و گفته‌اند عجم از زبیب فضل او خوانند و بتازی
دانه مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم شکم ببندد عدس
بلس خوانند و بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب از قوه قابضه و ماله و پوست وی
بغایت قابض بود و شیرین وی سفید بود رنگ او و بهترین گرز و پخته شود و چون در آب
کنند سیاه شود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و
گویند پوست وی گرم بود در اول و مقشر وی گرم و سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک
بود در سیوم و در سفوف مدرس گویند مداومت اکل وی کردن تاریکی چشم آورد با سویق
بر نقرس ضماد کردن نافع بود و با اکلیل الملک خوردن و روغن گل و سفرجل بر ورم
که از گرمی بود و ورم پستان ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب
که عدس در وی پخته بهتر شکم براند و خناق را سودمند بود و عدس مولد خلط

شود او بود و خوابهای اشفته بیند و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود
و مولد ریاح بود و در معده و امعا و اعصاب کشش و سر را مضر بود و چون همیشه با
ولسان الحمل یا سلیخه یا حب الاس یا افسنتین یا ورق گل خشک یا زعفران یا
سفرجل بریزد قوت قبض وی زیاده گردد و اسهال ببندد و خنده و دم ساکن کند و مقوی معده
بود و چون معتدل کنند و سر را نه از دهن فرود آرد بکشد فم معده را نافع بود و چون عسل
با مفرد و رنگهای عمیق را اصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید خون را غلیظ کند و ربا کند گرد
عروق روان گردد و خلط سوداوی وا امرض سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی
جذام آورد و ورمهای صلب و سرطان و بنا بر که عدس با ترنجبین خورند مذکر شده بسیار ورمها
پیدا کند و مضر بود به اصحاب عسر البول و منع ادرار و حیض و بول کند و مدبر وی نمک
سوده بود و گویند که شستن عسل را نافع بود و صاحب مدری گوید ورمهای گرم را نافع بود
و چون بمسکه و عوزه نیز بود و دفع ضرر وی آن بود که با گوشت فربه نیز بیار و عسل و
بادام و روغن بادام و مثل وی طبیخ ماش بود و عدس [illegible] شیرازی سوسنگه گویند و ان نوع اعدس
بری بود و وی گرم بود و بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند که در وی تریاقیت
و مثل وی نوبنج بهری بود و گویند مثل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و وزن آن عدس
علانا کنند بس و گفته شود عدسیه خرفانج است و گفته شود عرف بلغه اهل نجد فصلک
و گفته شود عرق الحلیمعنف آن در باب الف گفته شد در اسحار غبر خبر سر و گومیت
گو ملک بود و بزرگ بود و شیرازی آن را اوبل خوانند و گویند در خف وی گرم بود در سیم
و خشک بود در اول و منضج بود و ملطف و دخان کردن وی از مکان بگریزد و نافع
بود جهت اختناق کوسنده یک ما مرد بول و حیض براند و دفع کرمکی جانوران کنند عداد
بهار است و گفته شد عرطنیثا مستعمل از وی بیخ وی است و اهل هند خوانند
و اهل شرق قلیقی و بعضی ملیح خوانند و شیرازی حرمک سنستان خوانند در الف و ابو
درصفت آن گفته شد و مثل ان نیز آدند طول بود و بوزن آن فونج بود و دانه ازرق

عدس الما صاحب منهاج گوید بپارسیان ... جامع گوید ... ع

لوزن ان عروق صف مارسی بیخ گرگویند و بهترین وی با رنگ بود و طبیعت وی گرم
و خشک است مسهل بلغم بود و مفوی معده و مقدار هم مثقال مستعمل بود و مضر بود
بمثانه و مصلح آن عسل بود و خرد کرده شده عروق الزعفران است و عروق الصباغین تیز گویند
و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و وی به پارسی زردچوبه گویند و عربی هم دو گویند
و کوچک وی گویند مامیران بود و گفته شود و طبیعت دارد گرم و خشک بود
در سوم و گویند در دوم و در وی جلای قوی بود و مالیدن وی در رد درد را نافع
مانا مانند
بود و عصاره وی در دست خشم افزاید و سفیدی برد و بمثل سفید و انیسون
برقان که از سده جگر بود و سود دهد و اگر گویند و برگ نهاده است خشک کرده اند و اگر
در چشم کشند قوت باصره دهد و مثل وی نیم وزن مامیران بود و گویند نیم وزن ان
مازریون عروق حمر فوه و گفته شد عروق چمن کمستعمل است و گفته شود عروق حشیشا
عروق الصفر است و گفته شود عرق الحارور زرنباد است و گفته شود عرق یابس
قلقونیا است و گفته شود عرف آن خرنب که زیاده شود و ظاهر میگردد نزدیک
انوی است و سمهای وعرب آن را عظیم السن خوانند و دنیفور هرکس که هر جران گویند
وسخن کنند و مادرگه جانشانند مرغ برا کنند و در مداوای کرمکی جانوران مستعمل کنند و
گویند نیم درم از وی چون بخورند کسی را که سرطان ربع بود از وی زایل شود عرقیم
اسم نبتی است بادنجان بری یا و بعضی صدق خوانند و گفته شد عروق از بیخ
اصل السوس و گفته شد عشر مامیثا که اصل مغرب سردین خوانند و یونانی بسیار
عرصفا کما فیطوس است و گفته شود عوسج نوعی از کنار است و از النار نیز
خوانند و نوعی دیگر وخار دار در دشته باشند مانند منقار مرغی و بعضی قلاب کج بود عرف
نزدیک اهل مغرب عوص خوانند و دوم خوانند و بلغه اهل نجد فصلک عرقف
خشک بود و گفته شد عرق برى البمولنت و گفته شد عرز ابکیم فطوریون غلیظ است
و گفته شود عرز العجم فطوریان دقیق است و گفته شود عسابیج لوف الکرم است

عرقب

وگفته شود بپارسی انگبین خوانند عسل البنز مسعو سالمه است وگفته شود عسل النحل
بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود و خوشبوی و سفید بود و گویند که فاضلترین
عسل آن بود که بسرخی مایل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی آنچه شتایی بود بدترین
و نوع عسل خنی بود که چون بنوشند عطش آورد و آن آن است که بخورند و گویند بوئیدن آن
غشی آورد و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بخورند لابد عقل زایل کند و عرق سرد
آورد و مداوای او قی کند بعد از آنکه ماهی نمک سود خورده باشند و چند نوبت شراب
تا معده پاک کند بعد از آن تفاح مر و کمثری بخورد و حکم دیگر نوع عسل بود که حکم وی حکم سکران
بود و سمان علامتها حادث شود و معالجه آن چون معالجه سکران بود و آنچه عسل نیکو بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در سیوم و بعضی گویند بقوة جالیه رطوبات
از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون بپشت زیر زد و بر قوبا مالند زایل کند
و اگر با فطر بر کلف مالند زایل کند و چون بمالند شپش بکشد و دفع کند و اگر با نمک
اندرانی سوده با مغز تخم گرم بود در گوش چکانند درد و دوی آن زایل کند
و چون بدان غرغره کنند باغرغره ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و حنک
و لوزتین که بتازی آن را کونسگک گویند و خناق بلغمی نافع بود و بول براند و چون
گرم با روغن گل بیاشامند سرفه را نافع بود و گزندگی جانوران بد او کسی که افیون خورده
باشد و خطر که چون لعق کنند یا بیاشامند نافع و گزندگی سگ دیوانه سود دارد و اگر با
نمک بر سیاهی که از ضرب بر اعضا پدید شود بمالند زایل کند و مصوری گوید که زود
مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و آن سر دفراجا را نافع بود و در اسنان مزاجهای
گرم را بد بود و رازی گوید که جهت لثه و دندان و در سفته و جلا و در گوشت رویانیدن
نه راز وی شود و جسم مرده را نگاه دارد و اگر با الحنت سنون کنند دندانها را
سفید گرداند و صحت آن نگاه دارد و شریف گوید که چون با روغن گل بر رشتهای
سوزنی و مجموع رشتهای بلغمی شود بمالند زایل کند و مجرب است و چون با ادویه غلیظ
کنند

کنند که درد و ظلمتی بود چشم را روشن گرداند و قوة باصره مدد دهد و چون با آرد جوار
برشتند و بر سر دبیله بحته بود نهند بگشاید و حرکت آن بخشد و چون با آرد
طویل یا گرسنه برشتند بر جراحتهای عمیق برویاند و اگر جنب مخلف و مادام تلخ و
اردوم از آن اضافه کنند و چون بر بدن طلا کنند عرق براند و چون با آب بیاشامند
سینه از فضله که بود پاک گرداند و شهوة مجامعه برانگیزاند و نفاث مفلوجان را
نافع بود و چون کف گرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون با دهن برد رض
بوی گرسنند جلا آن زیاده کند و چون به آب بیاشامند زلش زوده پاک گرداند و
مطبوخ وی سموم را نافع بود و چون نمک از وی متولد شود حاجه ذر برستان
و هو از امضر بود و کسی که بر وی مرار غلبه کرده باشد و تشنگی و حرارت بسیار خورد منی آورد
و مصلح وی زمان فربود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن منضج ترین بود در
عسل الطبرزد و القصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم
براند و عسل طبرزد بپارسی شکر نبات خوانند و از آن قصب آنچه اول از نی شکر
گیرند عسل البلادر منفعت آن در بلادر گفته شد و صفت یکنوع گفته شد و آنچه
شود و آن زعفران نوع خوانند ما بند روغن گندم و نخود گیرند و از زعفران نوع خوانند ماند
روغن گندم و نخود گیرند و در شیشه کنند و در گل حکمت گیرند و بلادر در آن اندازند بعد از
که سر وی بر دو بسته باشند آتش زیر نشسته آهسته بر افروزند بعد از آن سرنگون نهاده
باشند و قدری موی اسب بالین ما بر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون چکد و بردار
و بوقت استعمال کنند و مولف گوید اینجانبی آتش گیرند بهتر بود دیگر بلادر و لشکافد و تر
دست گردکان خایند مالند و آن بلادر را از دست مالند و بکار عسل از دست در
حاصل میکنند و آن مقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع است و مولف چند نوبت
خود امتحان کرده است و مبیح مضره گرسنند عسل داود مالی است و گفته شد
عشرق برزالمرو است و گفته شد عشر صاحب منهاج آورده است

که درخت بانی اعرابی بود و آن یک نوع از منوعات بود و تمر و براحیع خوانند و فقاح وی
مانند فقاح دفلی بود و گویند که نوعی از وی هست که اگر در شراب نهی مست کننده
بود و طبیعت وی گرم بود و خشک در درجه چهارم و در وی قبضی با اعتدال بود و
لبن وی سر و گردن را و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهان بود کار فرمایند
سود مند بود و دوستکم را اندر و ضعف احشا بود و لبن وی سر را درم کشنده بود و شکر
درمیان کفه شود عشقه نوعی از لبلابست و گفته شود عصفیره
بزبان بغدادی موصل خیری زرد است و گفته شد انواع آن عصفر بپارسی
حسق خوانند و به اصفهانی گل کاوبه و رنگ زعفران نیز گویند و آن نوع است
بری و بستانی نرم است و طبیعت بستانی گرم بود در اول و خشک بود در سوم
و بری معتدل بود به انضاف کلیچ را زایل کند و برقوبا یک کرمالیدن نیکو بود و در مهک
گرم با عسل جهت قلاع که در دهان کودکان بود زایل کند و چون تیر مبان نالند خاصه
بری وی بالسوس گویند مل وی نرم والملح است عصبه صاحب منهاج گوید
جمیفرم است و گفته شد صاحب جامع گوید ملعلاست که یونانی و برافنوس گویند
و گفته شد صقه آن و صاحب جامع گوید که لبلابست که یونانی و برافنوس گویند و گویند
عصی الراعی بطباط خوانند و بزبان [illegible] دارد و سیم خوانند و بشیرازی گشته خوانند و به لفظ
دیگر سرخ مرو رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند
که خشک است در سوم و گویند که نرم است و طبیعت وی قابض بود و منع خون ریختن
کند و طبیعت وی بندد براورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتها را اصلاح
آورد و عصاره وی که در گوش چکانند گرم گوش بکشد و ریش از آن خشک و درد را زایل
کند و اگر زن فرزجه از وی بخود گیرد قطع سیلان خرفه از رحم کند و چون آب وی بیاشامند
جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود مند بود و از بهر آنکه ادرار بول محکم
کند و قولنج را سود دهد و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون بشراب بیاشامند

کرندکی

گزندگی جانوران زهر دار را نافع بود و چون پیش آمدن تب یک ساعت بیاشامند
سود مند بود جهت تب و ادرار کند حیض و گویند مضر بود بشش و مصلح وی صندل
بود و بدل وی عنب الثعلب بود عصب بیونانی تورانس گویند و گفته شود
عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها فرو کنند
و اولی آن بود که از وی اجتناب کنند که خونی که از وی متولد شود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سوم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود و باه را زیاده
کند خاصه دماغ وی و ابو العلی بن زهر گوید جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استرخا
و مجامعت را زیاده کند لیکن مجربست و مزاج را موافق نبود و اگر بخورند باید که سکنجبین ترش
بر آن بخورد تا مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و ملطف صفرا و تب از
وی متولد شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون بمری مطبخ
گویند که زود بگذرد که بریان کرده باید که قطعا استخوان وی بخورند که بسیج از
درمی و امعا تند کند عصاره مسلسل استاف ماميثا خوانند و بهترین آن بود که زرد بود
و [illegible] و عمل سلیمان که در نواحی موصل سازند طبیعت آن سرد و خشک
بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارة او بنشاند و در چشم کهن را نافع بود و ضعف
وی خاصیت که آب وی بگیرند و بخورند تا که غلیظ شود [illegible] سازند
و بدل آن حضض است با گوشت در بندی عصاره حبیس سیاه افیون است
و گفته شد عصاره اکلیل عصاره السوس است و رب السوس نیز گویند و طبیعت وی
معتدل بود در حرارة و رطوبت و در وی قبضی اندک بود و خشونت قصبه شش را
نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوة او حاره حاده بشکند و بدل وی
دو وزن وی از اصل السوس بود عصاره الوسطی قاقیاست و گفته شد عصاره انوفث
گفته شد [illegible] نیز گویند و آب آن بگیرند و در آفتاب بنهند که منجمد گردد و بر دارند
و استعمال کنند و در خانه تلخی بود بیاشامند و طبیعت وی سرد و خشک بود

وملطف ومقطع جرب ومکه بود و چون با شامزج و سکنجبین بیاشامند سودمند بود
بر تبهای کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند که مضر بود به امعاء
و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن هم وزن ورق سماق و گویند که سه وزن آن
نافع بود عصارة شبرم آن تازه بود وصفه آن مانند صفه خافت است که گفته شد و طبیعت
آن سرد و خشک بود و در ... و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند و اگر ضماد کنند بر اعضای ... قوة آن ...
و اسحاق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی ماء العسل بود و بدل آن اقاقیا عصارة الکرم الحمار
گرم بود در سیوم مغثی بود و ... عظیم ... با حدی که خناق کند و ...
آورد و افتادن و مداوای وی قی کنند و ... مداوای کسی که بخورد ... داده باشند
وصفه آن در باب ... در صفت قثای الحمار گفته شود و بدل آن عصارة ...
فاوس است عصارة الشنتی صفت آن مانند صفه نافه است که گفته شد و طبیعت
آن گرم و خشک و منضج و مقطع بود و تبهای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار
ماخوذ از وی ... درم ... و صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ... بود و
گویند بدل آن سه وزن آن ورق السنا عصارة الهندباء سرد و قابض بود
حرارة جگر و معده و ورمهای از آن نافع بود و قوة ... و ... صنعت آن ...
... تازه ... و آب بگیرد و صافی کنند و ... تا غلیظ شود و
بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که ... کنند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر ...
... خشک ... و بالا ... صافی کنند تا در آفتاب نهند تا تمام ...
با خیال کنند که گفته شود و بدل آن ... بود عصارة الکرم گرم بود
در درجه دوم عصارة الرمان اسحاق گوید که گرم بود در درجه دوم عصارة اذان الفار
گرم بود در دوم عصارة بخور مریم گرم بود در دوم عصارة شقایق النعمان
گرم بود در سوم بدل آن عصارة بخور مریم بود عصارة البنج بدل آن عصارة

حب النیل?

عصارة ورق الغرب
سرد بود در سوم

عوسج

عوسج است عصارة شجر الجوز بدل آن مرزنگوش است عصارة الطراثیث سرد و
خشک بود و قابض بود و بدل وی عصارة قرظ است که آن اقاقیا بود عصفور الشوک
و عصفور السباخ نیز خوانند و آن طیر ... است و گفته شد ...
خطمی بری بود و گفته شد ... و ... گویند و آن صمغ است و گفته
عصاره در لغت ... گفته شد بر درختی از درختهای خارناک مانند
عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال عضل فاضلترین گوشت ...
ترین عضله است و بشیرازی ... خوانند و در بعضی ...
اعتدال رطوبه که عصب ... است عطفل ... است و گفته شد
عصب قطن است و گفته شد عطارد سنبل رومی و گفته شد ...
... که ... گویند عظام سوخته وی محلل و مجفف بود
و گویند که استخوان آدمی صرع را ... جالینوس گوید ... استخوان
آن صرع و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان که بسوزانند سودمند بود ...
... که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن
و نیز گوید چون ... استخوان گوسپند سوخته را ... درد ...
بود و به گلاب ... و بر ... ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و با
... و طلا کنند ... زایل کند ... چون بسوزانند
و خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند ... و چون با عسل ...
... و چون استخوان ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصارة عصی الراعی
بیاشامند قطع ... کند ... و اگر استخوان مرده سحق
کنند و بخورد صاحب ... دهند چنانچه نداند نافع بود و مجرب و خافقی گوید
خاکستر آن سوخته اگر با سرکه ... ضماد کنند سودمند بود و در خواص
آورده اند لعاب عنکبوت چون زنده بود ...

نشود و در خواص ابن زهر آورده است که دندان کودکان بخسا اول منعقدش از انکه بزمین
رسد در صحیفه نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان آدم مرده بر آب
آویزند دردی که داشته از وی زایل گردد و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر
چند ناخن ده کاو بسوزانند و خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت بسیار شود در
دل انکس و اگر از دندانها که از جانب راست است یک سنگ بود کنده و بر بازوی راست مرد
ببندند قوه مجامعت بسیار کند و اگر دندان انکس روا بر موضع او بزنند [illegible] از وی
زایل شود و اگر دفن کنند کله سر آدمی مرده کهنه در برج کبوتر زیاده گردد
و [illegible] شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر صاحب شقیقه بندند نافع بود از آن
راست تر راست و از آن جهت ترجیح [illegible] تاب ترتاب [illegible]
و گویند که در طرف [illegible] استخوان که سوراخ دارد و اگر از آن بر صاحب
تب ربع دایم آویزند شفا یابد و هم [illegible] استخوان چون بر آدمی یا بهایم آویزند منع تعب
و تشنگی کند و دیسقوریدس گوید [illegible] یعنی [illegible] سنگ کبر [illegible] در باره توت
[illegible] بندند [illegible] از سنگ [illegible] در خواص ابن زهر آورده است
که آن سنگ چون بر کسی ببندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند
دندان بزحمت بر آید و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود فی الحال و چون با خود
دارند سنگ [illegible] غلطه درخت سنگ [illegible] است [illegible] عصاره
ولیت [illegible] خوانند و گفته شود [illegible] گویند عفص بپارسی مازو گویند و بیونانی
[illegible] و بهترین وی آن بود که [illegible] و سوراخ نداشته باشد و از افاقالیس خوانند و آن
غوره [illegible] رسیده بود [illegible] رنگ [illegible] و بزرگ بود و این نوع ضعیف تر
[illegible] و سوختن وی [illegible] بسوزانند تا سوخته گردد و از [illegible] سیاهی
موی [illegible] نیکو بود و طبیعت وی سرد [illegible] در دوم و گویند در اول و خشک بود
در سوم و گویند در دوم و [illegible] قابض بود و چون [illegible] سحق کنند مانند ضماد بنهند

درسوم

١٧٨

درسوم و رحمی و در بر آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزانند قطع خون [illegible] کند و اولی
آن بود که بر روی آتش بشوی کنند و در شراب [illegible] بر کر [illegible] کنند
و چون [illegible] طلا کنند زایل کند و آب وی خضابی بود موی را و چون [illegible]
و بر گوشت زیاده [illegible] بخورد و منع رطوبت کند [illegible] نافع کند
و قلاع را نافع بود خاصه که کودکان را و چون سحق کنند در غذا [illegible] کنند [illegible]
کهن را باز دارد و قوه [illegible] ضعیف [illegible] و آنچه در اندرون مازو بود در [illegible]
دندان نهند درد ساکن گرداند و طبیخ وی در آن نشستن جهت مقعد [illegible]
آمدن و رحم و سیلان رطوبات که از رحم روانه بود و کهن [illegible] عظیم
و چون بغایت سحق کنند و در بینی دمند خون از بینی باز دارد و چون [illegible] سحق
کنند و طلا کنند بر ساق که در وی [illegible] زایل کند و اگر [illegible] که [illegible]
طلا کنند سود مند بود و ضع نمله کنند طلا کردن و احتیاج بود که [illegible]
جهت امساک سیلان بخصوص نمر [illegible] عربی در آب حل کرده [illegible]
و بدل وی ثمره الطرفا بود و وزن آن و گویند عفص بود و [illegible]
و قشور رمان و ملیلج زرد و ثمره الطرفا و دارچینی همه مانند [illegible] عقار آدم
[illegible] است و گفته شد عقیق ارسطاطالیس گوید اجناس وی بسیار است
و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ بود و
[illegible] سوخته کنند [illegible] و حکمت بود و قوه [illegible] دندان [illegible] را
محکم گرداند و اگر انگشترین عقیق در دست کنند و در برابر خصم رود [illegible]
و قطع خون رفتن کند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روانه بود
و اگر [illegible] گرده [illegible] سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و رنگ [illegible]
سفید گرداند و [illegible] خاصه [illegible] عقرب [illegible] اسقولوفندریون [illegible]
و گفته شد عقرب بپارسی کژدم خوانند و بیونانی سقولوفندریوس [illegible] بهترین

بهترین زر بود و نشانه زران بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی ستبر بود و ماده زرک و
نیش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن
زیت در گوش چکانند درد را ساکن گرداند و اگر خرد کنند و در کرمکی وی بهند زایل
گرداند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و نیف گوید اگر خاکستر وی در چشم کشند
ضعف چشم وی زایل کند و اگر سوخته وی سحق کنند و با هم وزن آن [illegible]
با مغز مرد در چشم کشند ناخنه چشم زایل کند و جرب را زایل کند و اگر بزرگ بساید چند
کرده سحق کنند و در برص طلا کنند شفا یابد و اگر بسوزانند تا سوخته گردد و در شیشها
کرده نگاه دارند بسود خون در آن بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بر آن [illegible]
کمال صحت و صلاح آید و عبد الرحمن بن [illegible] گوید چون [illegible] عقرب [illegible] که
سه روز یا چهار روز بماند تا باقی بماند در شیشه کنند و در روغن زیت [illegible] آن کنند
و سر آن محکم کنند و در [illegible] کنند که زیت قوه وی اخذ کند و جهت [illegible] و در آن
استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن چون بر بواسیر طلا کنند خشک گرداند
و بیندازد و اگر عقرب [illegible] در زن [illegible] انداز [illegible]
دیگر [illegible] محفوظ ماند بفرمان باری تعالی و این [illegible] گوید اولی آن بود که عقرب
بسوزانند [illegible] و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی [illegible]
[illegible] عقرب را در آن [illegible] و در تنوری گرم [illegible]
[illegible] حب
منهاج گوید صفت سوختن چنان بود که [illegible] و در [illegible] گل
گیرد و در تنوری [illegible] سوخته [illegible] آتش [illegible]
[illegible] استعمال کنند و منفعت [illegible]
سوخته وی چنان است که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ از وی [illegible]
و اگر نیم درم از وی بیاشامند [illegible] مار و عقرب را نافع بود و صاحب منهاج گوید

چون زرنیخ بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند آنجا موی برویاند
و گویند که مجرب است و اسحاق گوید خوردن وی مضر بود دل و شش را و مصلح وی تخم کرفس بود
و گل ارمنی. عقرب بتازی [illegible] زهر وی گویند اگر دم در [illegible] ماهی کوچک است تیره رنگ که
[illegible] سفید بود که [illegible] چشم وی [illegible]
بزرگ از [illegible] وی بود و اگر [illegible] سخت حاصل شود [illegible]
گوید [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] که عارض شود در چشم [illegible]
خوانند [illegible] عقار [illegible]
عقیده [illegible] گویند [illegible] خوانند و بتازی
[illegible]

گویند اگر کس تحمل از آن از بهر خورش خود دیگران آورد و از مجموع گلها و آن الوان بشد زرد و سفید
و سرخ و بنفش و نفاخت نفخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند و صفه و سنج اللور
گفته شود علک الزیت بپارسی در ذی زیت گویند و بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود درد و رم نافع بود جهت بادی که نزدیک کشتر زود و در چشم کشند محلل
آب نزول بود و مجموع جراحتها و رشتها ناسور که در بدن پیدا شود نافع بود و دلسعور گیرد
گویند که در ظرف مس و رسی نریزند تا غلیظ شود مثل عسل بود و بر دزان خورد مالند نفند ارد
اگر با ماء الاوان بیامیزند با نقیع و در موی شستی بطوح کنند خرت ایشان زایل کند و اما آنچه
تازه بود و چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل مالند نافع بود علک دهن السوسن
در وی روغن سوسن که در چشم کشند محلل نزول آب بود علیق بپارسی در گویند
و بیونانی بطس و بتازی توت سگ خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته شود
و عود سیح هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که آفتاب خشک کرده باشند
و طبیعت آن سرد و خشک بود و برگ آن و اطراف آن چون تر بود خضابی نیکو بود
موی را و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع سیلان رطوبت کهن کند از رحم و موافق بود
جهت گزیدگی حیوان که وی را افسطس خوانند و آن مار است که شاخ دارد و برگ وی
چون تر بود بخایند قلاع و ریشها که در دهان بود زایل کند و چون خشک گردد خشکی
وی زیاده شود و گل وی همان قوه کرد که در نشج وی موجود است در گل موجود است
بعضی و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و خون و برگ وی ضماد کنند بمله و ریشهای که در سر
بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود بریزاند و بواسیر که در مقعد بود و بواسیر که خون از
وی روانه بود نافع بود و چون برگ وی بهم بکوبند و بر مقعد علیل نهند که ضعیف شده
باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و غضاره ثمر وی که نه خام شده باشد و
درد دهن را مفید بود و چون ثمر وی بخورند نا پخته شکم ببندد و نزف گویند چون گویند
و برگ وی و اطراف وی تازه ضماد کنند سیح را بیز از ورنسوزد و هر دو اخر شیاف

سازمر

۱۸۰

ساز مر نافع بود و صفه ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و افشار نرد و صافی کنند و سحق
کنند بر صلایه تا غلیظ شود و صمغ عربی بر آب حل کنند و صافی کنند که ممزوج شود با آن
اندکی و تنافی کنند و توقف حاجت استعمال کنند علیق الکلب علق العدس خوانند و هم
سگ گل خوانند و در اندرون وی مانند پشم بود و گل وی را ورد السیاح خوانند و نسرین
السیاح و بیونانی اقولطس باطس خوانند و ثمر وی رسیده شود سرخ گردد جالینوس
گوید ثمر وی نفاخت قابض بود و برگ وی قبضی اندک باشد و اولی آن بود که از ثمر
وی چندان کنند که آنچه در اندرون بود مانند پشم که مضر بود بقصبه شش و دلسعور گردد
گوید که ثمر وی چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی بود دور کنند بشکند و کنند منبج مضره
قصبه شش نرساند و با شراب که بنوشند شکم ببندد و بول هم ببندد و مثل آن شود که المضره است
علق رطبه است و گفته شد علیق مفر خوانند و بپارسی مر بر خوانند علق
نزف گویند که چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قائم مقام حجامت بود و ماه
بود که آن دم برشتها کرد بر وسعفه و قوبا نهند خون فاسد بکند و چون بسوزانند و
خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه برکنده باشند
دیگر نروید علف بتازی وزن خوانند و به اصفهانی قرزان خره و بلفظ زلوبی و در
خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آنکه هر چند اندکی بود شکسته گردد
علک بر موضعی که از آن آن خاسید از او علک گویند و علک الانباط صمغ
البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم و گویند که
نیز است و بهترین آن سفید بود که تر بر وی زنند و در طبیعت نزدیک مصطکی بود و علک رومی
مصطکی است و گفته شود صمغ البطم در گوشت رویاندن در ریشها مانند راتیج
بود و در مرهمها بدل وی کنند و اسحاق گوید مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند
علک یابس فلعونا خوانند و آن نوعی از راتیج است و گفته شد علقمه گویند قثاء الحمار است
و گویند که حنظل و هر چه تلخ بود آن را علقمه خوانند علت بیونانی حنده بل گویند و گفته شد

علیجان منافعش آنکه آنرا افراح خوانند و گفته‌اند عمره و کرفس است و گفته‌اند شود علیج
نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سرد بود و تر بود و بعضی آن تخم
و آنرا خربزه زمستانی خوانند و صفت الطبیخ گفته‌اند عماره انداخت و گفته‌اند عنب
بپارسی انگور گویند و سفید وی بهتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازقی و متقالی بود
و پوست انگور سرد و خشک است و گوشت وی گرم و تر است و دانه وی سرد
و خشک در دوم و غذای نیکو دهد و قوت بدن دهد و آنچه رسیده بود ضروری کم
بود و غذای انگور بیشتر از غذای عنصر بود و فربهی آورد و خونی نیک از وی متولد شود
و سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود و انگور وی هم مضر بود بمثانه
و تشنگی آورد و مضر بود بحلق و تیزی که غلیظ بود و دفع تشنگی زبان نکند و صاحب منهاج
آورده است که انگور آنچه دور و زخیده باشند بهتر از آن باشد که در تر خیده
حیده باشند عنب الثعلب عنقا خوانند و زرق و ملتان نیز گویند بپارسی روباه تربک گویند
و سگ انگور گویند و بلفظی دیگر طولید و نی و روباه تر گویند و بهترین آن رز تازه بود و
طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در حسن دوم و گویند گرم و تر بود و ورمهای
گرم را از حسن ضماد و با اسفیداج و روغن گل بر نمره و نکلا ضماد کردن سود دهد و در
وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و متقالی از پوست بیخ وی بمشراب جوان
آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند
قوه چشم دهد و چون زن بخود کند قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را
نافع بود و استسقاق گو که مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد
کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و هر که زبانش
سنده بسته ساکن گرداند و چون بیاران ادمان کنند اصلاح آورد و خوردن
وی و تخم وی قطع احتلام کند و آنچه سیاه بود زهر باشد و مجنون کند و جنون آورد و نوع
ست که چهار درم از وی کشنده بود و فدا وای نفی بود بعد از آن شیر تازه و اسفناخ

۱۸۱

ماء العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی گویند لطباط است
و گویند شاه او ز آن است عناب نیکوترین آن جرجانی بود تازه و خورده شود
و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در
میانه در درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول شود
بود جهت خشنده دم و خلطی نیک از وی حاصل شود و چون بخورند ماید در
بابا نیند و معده و ترا و دم ساکن گرداند و سرفه و درد سینه و گرده و مثانه و در
سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی اندک
بود و دیر هضم و دیر گوار و متولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی سمن بود
با مویز منقا و ترنگبین گویند ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر اطراف
افشانند نفانه مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن برموع و عسل بدان طلا کنند
و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با سنجیدان اسفیداج بیامیزند و بر
لیمه النده پاک کرده اند سفا دهد و چون ورق وی بکوبند و صافی کنند و پنج روز هر
روز نیم رطل بغدادی بقند بیاشامند بدکوزا زایل کند از بدن و چون استخوان وی مطحون
کنند و سونی بنازند بیاشامند طبیعت محکم دارد و دست بندد و اگر
سمحان با استخوان مطحون کنند قرحه و امعا را نافع بود و صمغ وی که با سرکه حل کنند
و بر نو طلا کنند و سر نوبت بیاشامند که زایل کند و ورق وی چون بخایند
نیکوتر از خون بود جهت کسی که داروی مسهل خواهد خوردن و غثیان بیاورد و عناب
مضعف باه و مقلل منی بود و لشرازی سنبلانه خوزمی درخت
کوهست و آنرا غاليس خوانند و ثمر وی بمقدار کنار کوچک بود و سرخ رنگ
بود و در اندرون وی دانه کوچک بود چهار نخی و طعم وی قابض بود و ثمر وی بشرابن
بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجه و قبضی تیز و از خشک وی سوی نیاز ند
نافع بود جهت اسهال کهن و گل وی همانا بود به گل حنا سرخ بود و الا گو مکر بود

ولون آن میان زردی وسبزی بود وتمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیه
تمر فرا رحبان است وآن کرم البیضا است وگفته شود یونانی تمر کر را این اسم خوانند
عنبر این حیان گویند دابه بحری است وگویند که خزی است که در قعر دریا میخورند
ومیرود وشیخ الرئیس گوید که از چشمه دریا حاصل میشود واقوال بسیار آورده اند
ومولف گوید که محقق آنست نرمی است ونیکوترین آن اشهب بود که از آ [illegible]
خوانند ودیگر ازرق که از فستقی خوانند ودیگر زرد که آن را خشخاشی خوانند وعنبر [illegible]
که خوب بود هر چند سفیدتر وسبکتر بود وسبکتر نیکوتر بود وطبع آن
گرم است در دوم وخشک است در اول ومر از را نافع بود وحواس ودل را سود
دهد ومقوی جوهر همه روحها بود ودر اعضای رئیسه ودر معده سرد را سود دهد وبادها
غلیظ که عارض شود در معا وسده وچون نبات امنده از برون طلا کنند
نافع بود ودر درد شقیقه وصداع که از خلطهای سرد بود که بخور کنند سودمند بود
ودر مفاصل که از رطوبات ورباح غلیظ بود ضماد کنند بغایت مفید بود واگر در روغن
گرم مثل روغن قرنفل [illegible] روغن بابونه یا قیحوان حل کنند ومنع سقوط علتی که از بلغم بود
غلیظ ورباح در دماغ بران تحلیل دهد واگر از وی شیافه سازند در منافذ بینی در پوشند
فالج ولقوه وکزاز را نافع بود وچون در روغن بران حل کنند نافع بود جهت درد اعصاب
وجدر مقوی اعصابی که عصبانی بود همه واگر گویند اگر از وی اندکی در قدح شراب
کنند وبیاشامند مستی آورد وصاحب منهاج گوید قوت دل ودماغ وحواس
دهد وتقویتی عجیب در روح افزاید ومقدار شربت از وی دانگی بود ومضر بود به اصحاب
مثانه ومصلح وی کافور بود وخیار واسحاق گوید مضر بود به معا ومصلح وی
صمغ عربی بود وبدل آن دو دانگ وزن آن مشک بود دانگی ونیم دانگی زعفران
وگویند بوزن آن مشک دم وزعفران بدل آن کنند عنصل اسقیل است
وگفته شد عندم بقم است عنقر مرزنجوش است وصف آن در ادات

العاذ

العاذ گفته عنز روث ازروت است وگفته شد عنب عجم الزبیب وگفته شد
عنکبوت منفعت نسج وی در باب الف در اسر کالبا گفته شد غبه گویند
علیار است وگفته شد عود الصلیب فاوانیا است وگفته شد عوسج نوعی از علیق است
ونوعی از عوسج امغیلان خوانند ودر بیابانها بود ونیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود
ودر طبیعت وی سرد بود در اول وگویند در دوم وخشک بود در سوم وورق
وی بر حمره ونمله ضماد کردن نافع بود ونیز گویند عصاره ورق وی چون بیاشامند حرب
صفراوی والتهاب صفرا را نافع بود وچون بکوبند وآب آن بگیرند وحنا بدان گرم کنند
ودر حمام بخود مالند جرب وحکه را نافع بود وبرگ وی چون بخایند قلاع
زایل کند وچون با عصاره وی دود کنند که زنبورکان بگریزند وچون بکوبند وآب
وی بگیرند وسفت بیاض در چشم چکانند سفیدی چشم را زایل کند خواه کهن خواه
نو وتمر عوسج چون بکوبند وآب آن بگیرند ودر سایه بنهند که خشک گردد بعد از
آن مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر تازه حل کنند ودر گوش چکانند [illegible] نافع
بود ودر دهای چشم خاصه سفیدی آن وصاحب منهاج گوید چون بر تن [illegible]
طلا کنند نافع بود وفضلات آن که در چشم آید بتوسط فضولی که در وی است
ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود وگویند که مضر بود بدل سپرز ومصلح وی
کثیرا بود وگویند بدل آن در ورق بوزن آن اشنه بود وبوزن آن فوفل بود
عود الوج است وگفته شود عود بلسان نیکوترین عیدان وی
املس اسمر بود وخوشبوی وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم وسدده بکشاید
وعرق النسا وصرع را ودوار را نافع بود وبار [illegible] بود وگزندگی افعی وسردی معده
ومکر را سودمند بود ورطوبات از دماغ پاک کند ومقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود ومضر بود به معا ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی حب وی بود عود الفاونیا بود
سنجار است وگفته شد عود [illegible] گندنش است وگفته شود عود الخوج

و بلنجوج نیز گفته اند و آن انواع است و بسیج الوس گویند بهترین آن عود مندلی بود و
وسط آن را دهند اورند و بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از همه بود و از هر
انگشتی در جامه رها کنند و بعد از آن در آن فرق میان مندلی و هندی گویند و یک
سیندوری بود و از سفاله سپید خرد و از فاضلترین بعد از آن قماری و آن از سفالی بود
و بعد از آن قاقلی دکری و قطعی و صنفی و از قسمی خوانند و آن نزدیک ترین بود و مندلی
مجموع وی منیلو بود و بعد از آن سیندوری ازرق فرو صلب و سپید آن که تیز بود و قطعها
سفیدی در وی بود و فربه بود و در آتش با ترسید آب بود و بالجمله فاضلترین عود آن بود
که سیاه و سخت و گران بود و در آب نشیند و چون گویند تسبیح ان در وی شود زود
گرفته شود و بخار در روی آب فتد بود و عود شیخ زرعیت که میکنند و در زمین دفن
میکنند تا همه از وی متعفن زایل شود و بعد از وی هدایا میکرد و عود خالص شود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم و لطیف بود و سده بخار را و باز کند و خاییدن
وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب بود و دماغ و خوشی دل بود و مفرح
آن رطوبت عفن از معده ببرد و چون نیم درم از وی بیاشامند با ملک درم و نیم قوت معده
و جگر دهد و شکم ببندد و استطقا را نافع بود و خاصه سودای وی و مغز بود و سدد ان
وی مغزهای گرم که در دماغ عارض شود و اسحق بن عمران گوید که چون بخور کنند نفع از زکام
و روی اورا که در وی مثانه بود دهند و اسحق گوید که خوردن وی مغز بود و نقل
و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در ... سلیخه مثل وی بود و اگر زیاده
معین احتیاج بود بدل وی زعفران بود در افتیمون و زراوند مدحرج بود و از ملک و دو دانگ
و از آن قایم آن بود بدل عود هندی در بخور قسط و بون ما رنگ کنند عود الصلیب
نیز گویند بنات وی بهم سود آن بود و مشهور مانند عود سوس بود و ملک بود
و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از مرضهای که بهمند سنجاند
خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند تسبیح وار گردان گفتن کرده و گویند که

جون

جون در دست گیرند و چشم انگشت بر مار افکنند مار حرکت نکند و بیخود شود و چون بخایند
و ثقل آن در دهان افعی اندازند بمیرد و بمرد و عود الریح است بترکی در شام فاوانیا نیز
بستم خوانند و اهل مصر مامیران و سیم اهل قسطنطنیه امرمارنس که از آن نیز بعلیه لیلیه گویند
و عود الوج نیز میان اسهیم خوانند و صفت وی بیکتا خرد و بعضی گفته اند و بعضی
گفته شود و تمیشت و در لغت صوف ربیث و گفته شود حیون سبعیت بیخ جوزور
از اطراف سیسنه اورند و مولف گوید که درخت نیست و ایرانیان سی خیم
خروس گویند و طبیعت آن گرم و نر بود و آماده را قوه دهد و منی زیاده کند بسیار چون
چون گدر را از وی بیاشامند عین آن زعرور است و گفته شود عینی ... گویند
خراست و گویند که بحقیقت بنجم انست عینی ... اسم ساخت با فرنغم که معروف است
از آن العاقر و می گویند و نزد یک مجرب جهت عسر النفس و جراحات باشد نیز بیش
سحور میبن منقبر اهل مغرب و از ترس ابلیس عین الشمس خوانند و الوسیفا گویند ...
الشمر نوع از انگور سیاست مدور بزرگ مانند فلفل و در شیشام شجره دلبستند
و گفته شد در وی اصفهان عیسوب مرز کوهستان است و گفته شد صفت آن زر
زان الشد عینی بعض حرب عصی الراعی است و گفته شد عینی امرب ترنجف
که در چشمهای خروس و چون در چشم فرونشینند و در جنه بیرون او ... خار بود
رطب خرف شود ان شاء الله تعالی و این خاصیت است ... اسراب آن صمغ
ذ عینی ملفت ... بهترین وی فارسی بود که از کوهستان فارس آورند و در وی ...
بود و آن کلمت ما حور و زمین ... از شکل و شاخهای وی باریک بود و بر ... از
یک و جب بود و کوتاه تر بود و گل وی و شاخ وی و ورق بمبر تلخ بود و تخم از تمر و طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود ... ...
گویند سرد و لطیف بود و در استدرار از النقلب عظیم نافع بود و مانعیه بر بیشها و سرد
بود و اصلاح او رود و در دیگر بیشه ها آن و صلابت بر درد فرحه و امعا و منیا نی ...

و صفراوی محترقه بیرون آورد و مقدار شربت یک مثقال بود و وی حیض براند و گویند که
مضر بود به سینه و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن افسنتین بالنگ و وزن
آن اسارون بود غافث بلغت عمان فوذنج است و گفته شود غافث [illegible]
ورق وی درازتر از ورق بید بود و [illegible] که مکتر بود و مقدار فستق و
و صفت آن گفته شد و میوه آن [illegible] بود و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی
پهن تر بود و هر نوع در زمین سنگستان رود و بهترین آن بری بود و وی در ورق
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و وی طلا کردن به شراب
بهق نافع بود و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و ورمها و ضیق النفس و انبات
را [illegible] کردن [illegible] بود و سودمند بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده
نرم [illegible] فی رحمه که زهره و در رحم و مثانه را نافع بود و حتی در آن کشتن بکند
بر زانو و شربتی از وی یک مثقال بود و دادن دو درم از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید
چون بیاشامند فی معده بود و فی راحرکه و ورق وی که تر گویند برگ [illegible]
و [illegible] ضماد کنند سودمند بود و بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب [illegible]
بیاشامند سنگ بریزاند و علق را زایل کنند و صاحب [illegible] گوید اگر یک ورق از وی
بجنبد و رها در پاخنه که بر زمین افتد و تکلف از وی خود نگاه دارد و چند اگر [illegible]
خورد دست نبود و گویند خوردن درخت وی چون [illegible] بر موضع [illegible] طلا کنند
و در خواب سرد دیگر نهند و ورق وی چون [illegible] که [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سود و [illegible] است وزن آن غافث [illegible] است و
گفته است غاریقون غاریقون دو نوع است نر و ماده و بهترین وی ماده بود که نهایت سفید
املس بود و منفعت [illegible] گویند غاریقون ماده سفید بود و سبک است
و آنچه نر بود [illegible] و طبیعت آن گرم باشد در اول و خشک بود در دوم و وی محلل

و

و مقطع بود اخلاط غلیظ را و مفتح سده بود و رهبار سود دهد و عرق النسا را و ورم
سپرز را با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و
شربتی از وی [illegible] با نیم درم بود و صرع و ربو و لقوه [illegible]
و [illegible] و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند
سودا و بلغم و احتباس حیض را سودمند بود و تبهای کهن چون [illegible]
با شراب بیاشامند و ضماد کردن آن بر گزندگی گزندگان و جانوران سودمند بود و شیخ
الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق سم زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی قلب بود و
مفرح و مسهل اخلاط بود و اگر با وزن آن زراوند استعمال کنند [illegible]
و در دل [illegible] که از خلط خام بود سود دهد و چون با انیسون بخورند دردهای [illegible]
[illegible] بود مجموع را سود دهد و اگر با [illegible] استعمال
کنند قولنج بلغمی و جمیع آن را [illegible] و گویند که چون با خردل و زعفران [illegible]
گرد در استعمال کردن آن [illegible] موضعی [illegible] و گویند و آنچه
سیاه بود [illegible] بود و خناق آورد و [illegible] کسی که آن خورده باشد
[illegible] آب گرم [illegible] و مجموع [illegible] که در [illegible] مسهل
سودا و وزن آن [illegible] افیتمون و [illegible] آن [illegible] سفید بود و [illegible]
گو [illegible] هم وزن آن [illegible] بود و گویند که بدل [illegible] وزن آن [illegible]
غافث [illegible] است و گفته شود غالبه شیخ الرئیس گوید [illegible]
گردانند و اگر روغن خیری با روغن [illegible] بود و در گوش [illegible] حکما [illegible]
[illegible] کنند [illegible] مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن گرداند و چون در شراب
حل کنند و بخورد [illegible] منفعت [illegible] مفرح دل بود و وی جهت
[illegible] درد رحم [illegible] سودمند بود و ورمهای صلب بلغمی [illegible]
براند و احتباس رحم را نافع بود و پاک گرداند [illegible] غافث [illegible]

مرهم از جهة نمسو و امراض دیگر

توتیا هندی ۲ م

کافور هندی ۲ م

زبد البحر ۲ م

کعب الحروق ۲ عدد

دهن لیه ... م

لب الخوخ ... و قطع ...

سنان است و گفته شد غبیرا بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن بود که گوشت مند
تر بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آخر درجه دوم
یا در اول غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن گرداند
و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا ساکن کند و چون مداومت کنند منی را [illegible] و سرفه گرم
نافع بود و بول ببندد و بیخ صمغ وی نافع بود و صداع موافق اطفال بود و چون
بر ایشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود
بمعده و منضج و مصلح وی قاقند بود و بعضی گویند بود بسیار غبیرا قوتی عظیم دارد
و در شهوت زنان را بجنبش غبار رحی بپارسی گرد آسیاب گویند که بچشم رود بکند
خاندن محقق بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند
غبار [illegible] عنب الدب و گفته شد غزالجلود بپارسی ابریشم خوانند و طبیعت
گرم و خشک بود و اگر با جوز بری [illegible] ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن
سودمند بود و سوختگی آتش و بر [illegible] پوست گاو و گاومیش چون بر سر طلا
کنند بر قوبا و جرب شده [illegible] نافع بود غراء السمک بپارسی سریشم ماهی خوانند
و آن مانند سپیدی است که در شکم ماهی دریایی باشد و طبیعت آن خشک بود
و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونت بود
قولنج گویند موافق بود [illegible] مرض و در شقاق روی و در مرهمها کنند جهت [illegible]
جرب [illegible] استعمال کردن نافع بود و اگر [illegible] کنند نفث دم را
نافع بود و اگر در [illegible] گل کنند بقوام لعاب دهان [illegible] دندان [illegible] ضماد
نافع بود و [illegible] گویند سریشم ماهی چون [illegible] طلا کنند نافع بود
و [illegible] درختی که آنرا [illegible] خوانند و [illegible] ترک خوانند و آن درختی
بزرگ بود و [illegible] شقاق وی [illegible] که [illegible] گردد و آن صمغ از وی بر آید

مابد

کبوتر ۵ مثقال
توتیا ... ۱۰ مثقال
... الفار
نیم مثقال
... مرغ
... و قلیه
... بکذارد
... نرد
...

و بیخ [illegible] و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی و برگ
وی و قشر وی و عصاره وی قابض بود و [illegible] خاکستر قشر وی چون با سرکه
بسرشند و بر ثالیل کرده [illegible] ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی در
خضابات مستعمل کنند و طبیخ وی چون [illegible] طلا کنند نافع بود
و [illegible] و صمغ وی و گل وی [illegible] چشم را سود کند و [illegible] وی نفث
نافع بود و [illegible] عصاره وی علق از حلق بر آورد و ورق و پوست
وی [illegible] کنند و با روغن گل در [illegible] گوش [illegible] نافع بود و [illegible]
نفث دم را نافع بود و ورق وی و گل وی در [illegible] مرهمها [illegible] و خاکستر
پوست بیخ وی چون با سرکه [illegible] در قلع کردن ثالیل [illegible] و ثالیل خاکستر [illegible]
که در جلد بود [illegible] از خاکستر پوست ساق وی بود و آن [illegible] گوید در ورق
غرب چون بیاشامند [illegible] آورد و قذف دم را نافع بود و
گویند عصیر ورق وی نیکوترین ماده بود که از گوش روانه بود و سده [illegible] را
نافع بود غبیرا [illegible] نوعی از عوسج است و گفته شد [illegible] اسم نوعی
عصی الداعی [illegible] است که معروف باده و گفته شد [illegible]
و گفته شد غزبیب نوعی از انگور سیاه است غزال بفارسی آهو گویند
منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما [illegible] وی اگر با سرکه [illegible]
در ورمهای بلغمی بنهند [illegible] غسل خطمی است و گفته شد [illegible]
[illegible] و گفته شد [illegible] بلح است و گفته شد در باب ها غلیجن
فودنج بری است و گفته شد علق [illegible] خوانند و مولف گوید که آن گیاهی است
که [illegible] برگ و ساق وی [illegible] و در صحرا [illegible] بسیار [illegible] و [illegible]
[illegible] بسیار دارد و [illegible] دیگر آن آب [illegible] رحم
آن [illegible] و اگر [illegible] با [illegible] غلیجن [illegible]

و گاه شود غلوفیرا یا اسفنج البحر است و گاه شود غنقیلی بضم غین مثلم بود
و گاه شد غوشته و نوعی از گیاه و فطر است و جامع گوید در زمین کنت المقدس
بسیار بود و آنجا که رسته خرامند و چون خشک بود بدان مانند شود و در مجموعات
چونزند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چنان نشر دشود که گیاه و آن
ملطف کرد از گیاه حاصل شود از وی حاصل شود غوک صفدع است و گاه شد
غیم غمام است و گاه شد الباب العشرون فی الفاء فاشرا
اسمیت سوریانی دم ارخان و مرارخان نیز گویند و بیونانی ابیلس لوقی گویند
و معنی آن کرمت البیضاء بود و معنی مرارخان مرا زکر بود و به بربری ارجالون گویند
و بپارسی کرم دشتی گویند و بشیرازی نخوش گویند از آنکه نبات وی در
زمستان خشک نشود و فاشرستینی نوعی از وی است و نبات وی برم درختی
گیرد و بک لو بیچیده شود و خوشه وی فرست ده دانه داشته باشد و دار
اول سبز بود و در آخر به غایت سرخ شود و گل وی آلاحمر دی بود و به شیرازی ورا
سیاه دارو گویند و منفعت وی نزد بحت فاشر الملکی ضعیف تر از او بود
و فاشر المعظی دیگر تر دانا و خالق الشعر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرسفید بود و بیخ
وی گرم بود و خشک بود در سیوم و حدت و حرافت در اشته باشد و جلا بی تمام
دهد و ملطف بود و چون بسیار نیخته شده و جرب و … که در بدن بود … دهد
ثمر وی که مانند خوشه بود زرد گویند دباغان مستعمل کنند جهت … و بیخ وی
چون با کرسنه و خل بدن برآمدن نسوند پاک کرداند و صافی و از کلف را
زایل و ثالیل قلع کند و از سیاهی که در ریشی مانده بود برد و چون بسیار آب
برد … ضماد کنند برد و سمر ورمهای گرم را تحلیل دهد و دملها که نیخته باشد و با روغن بر هر
نا کرده چون موم کرده شود ضماد کنند بود جهت بواسیر که در مقعد بود و حصف و ماده
آن و اگر با کتیرا ضماد کنند ورم زاسه دگرداند و ورمهای گرم را … بد
و شکر

و شکنگی اسقنقوز را نافع بود و اگر هر روز مقدار یکدرم بخورند صرع و فالج و سده را نافع بود
و چون ده درم بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و مجموع گزندگان و بیخ وی که زن بخورد
بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون اول آن بود که نبات وی بر آمده چون بر روی
چون بخور کنند … بول و مشیمه برآرد و طمث … و چون با عسل العقیق کنند … ذات الجنب را نافع بود
و عصاره وی چون تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پیدا کند و باصره و ورم سپرز ضماد
نافع بود و اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم را پاک گرداند و ثمر وی را چرب
و خشک چون با لند ضماد کنند نافع و عصاره نبات که بیاشامند … آورده …
خلطهای غلیظ بیرون آورد و مثل آن بوزن او در ربیع بود و شم و وزن آن الاسانه بود
فاشرستین بپارسی سپندان گویند و بیونانی اجالس البا و معنی آن کرم لاسود بود
و اندلس معروف بود … و به بربری منیمون گویند و بشیرازی سیاه دارو خوانند
و ورق وی بهتر از ورق لبلاب بود و مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت و آن
نوعی از فاشرا است … آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن بیرون سیاه بود و اندرون
زردی مایل بود و وی گرم بود به اعتدال و در همه مانند فاشرا بود ولکن ضعیف تر از
وی بود و … و اول اگر نبات تر و هر … بخورند بول و حیض برآرند و محلل ورم سپرز
زرد و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین بیونانی دافع … بود فانجشه
چند بید … گفته شد فانید بهترین آن بود که از قند سفید سازند و …
غلیظ تر بود از شکر و طبیعت وی گرم بود و تر در اول و گویند حرارت وی در سیوم بود
و آنکه سنجری بود گرم و خشک بود در دوم شود … جهت سرفه و سل را … خونی
معتدل از وی متولد شود و سینه را نکو دارد و مولف گوید این فانید که منفعت
آن گفته شد بشیرازی کعب الغزال گویند و باید که … در آن شود و فانیدها
و فانیدهای که این زمان مستعمل کنند مجموع از … شود پس اولی آن بود که در هر …
که فانیده بود قند بجای وی کنند با کعب الغزال که آن فانیده اصل است و …

خانت کرفته بقوام آورده ومهک شنند تا وقتی که تمام شود بعد ازان پاره میکنند تا بی
کوهک فالیش الیونانیه فلاست وگفته شد فابیش القبطی فلار قبطی بود وان کمسیه است
وگفته شد فاغیه صاحب منهاج گوید که گل حناست وبهی فو رنر گل خوشبوی بود انرا
فاغیه خوانند وان معتدل بود در گرمی وسردی ومتمی گوید که گل حنا چون در میان
جامه صندوق نهند ودر بسته خوشبوی بود وبا ختند که شتو پس انرا تباه کنند وبخورند
فافیر بردی است وگفته شد فاغیه نیخ نیلوفر هندیست وازانل خوانند
ومقعه آن گفته شد بعد ازان فانافیس فلیوس نوعی ازدو فوکسیراست فانافیس خرد میوه
نوعی از بیخ دو فو اکوهک است وگفته شد صفه ان فانافیس ارافیلیون یونانی درخت جاوشیر
بود وصمغه جاوشیر گفته شد فاغیره بپارسی فاخره گویند وبتازی کبابه سکافنه
وازسفالیه هست خرد وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وگویند در دوم قدر وی
قبضی بود وتحلیل ومصلح معده وجگر بود وسوراکسیموا که از سردی بود سکم رسند
فاغوس نسطرج هندلست وگفته شد فارسطاریون رعی الاحام لغت وگفته شد
فارغوس للارح است وهوامند وان لعلق است وم غیر مشهور بود ودر خواص اردو
که استخوان وی چون با خود ارند عشق زایل کند وصاحب منهاج گوید صفت وی حصای ملو
بود وموبرا فاخته گوشت وی گرم وخشک بود وفالج را نافع بود ومضر بود بدماغ ومستهر
آورد وسرکه وگشنیز ضرر وی کم کند ومجهول گوید که سرگین وی اگر کودکی بندند که
مصروع شود نافع بود فالنحیف وبل وی یونانی رتیلا بود از بهرانکه گزندگی ویرا نافع
بود فالنخطس وفالاخیطس فالنحفون نیز خوانند ولوفافیس نیز گویند وان نباتیست
که گل وی مانند گل سوسن بود وتخم وی سیاه بود مانند تخم محلب گویند وبیخ وی نازک
وکوچک بود واول که از زمین بر آید سبز بود وبعد ازان سفید گردد وبرنگها خاک
رویند وورق وی بتخم وگل وچون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب ورتیلا را نافع
بود وتحلیل ومفتن بود وقوه وی تلطف وتجفیف بود واز بهر انست که مغص را نافع بود.

فانافیس ابراقلیون

فاط

فاط صاحب منهاج گوید وصاحب جامع گوید که آن دوایی ترکیب کرده مجموع زمرها کنند
وگرند کهباوچون با آب بر دهیا تا شامند و وردها ن سخت ساکن کرداند ومولف گوید سن
من الشت که هند وارا ست که از طرف خطا اورند فادج مولف گوید که سنگیست زرد
که بسفیدی زند وسبزی وهر رنگی دیگر که بر وی ظاهر بود وان سنگ از آخر هندوستان
ارند وقعر حسن نیز ازند ونیکوترین آن چینی بود ونیز از وی کسی را که زهر داده باشند
دوازده جو نیم باشد که با آب بر دهیا تا شامند وان سنگ در آتش نسوزد وچون بارزد
جوه بر سنگ مانند تمام وماز بر همه زهرها بود خاصه بر طلا کردن وبعضی گویند فاط است
وگفته شد فاوانیا فاونیا گویند وگهانا وان عود الصلیب بود وبروماده ونر بود
ورق وی مانند جوز بود وبیخ وی سبز بود وسفید ومانند الحنی ودر طعم وی قبضی بود
وانچه ماده بود کزالسعب بود وبیخ وی مانند بلوط بود وسفت بانست عدد بود ونیکوترین
آن سبز بود زود وی فاصلتر ازهندی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود
در دوم وگویند معتدل بود در حرارت ودر وی تحفیف وقبض با تحلیل بود ومنفتح
ملطف بود وبی آثار سیاهی از تره بر دوچون بر طفلان او بزند تا دام که با آن
بود صرع زحمت ندهد وسعال بدان صرع وچون با شراب بیاشامند شکم بندد
وانچه ماده بود در ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف باقلا وچون بشکافند
شود خسهای سرخ بسیار بود مانند خون وبشکل نار دانه بود ودر میان ان حب سیاه
رنگ بود وچون از این حب سرخ پانزده حب با شراب سیاه بخورند نفع الرحم بیاشامند
قطع ترف دم از رحم کنند وچون بخورند نیکو بود جهت درد معده ولذع که عارض
در ان وچون کودکان بخورند تو بیاشامند در اندار سنگ مثانه نافع بود وانچه حب
سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بخورند [illegible] عرض شود دار
در در رحم وکابوس وتهار را نافع بود خاصه ماده ودیگ وبعضی گویند اگر چون براهن کنند
این خاصیت از وی بر طرف شود ونقرس را نافع بود وصرع وسقوط را نیکو بود

و صرع را عظیم سود دارد و چون تخم وی بخورد تمر کنند مصروع و مجنون را نافع بود
و اگر از تخم وی گردن بند سازند و در گردن کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل
شود و اگر عود وی و سحق کنند و در هر دو چشم مصروع دایم بود نافع بود و بعضی اطبا
گویند که بیخ وی و تخم وی نافع بود جهت مرغی که بپشت ... دهان کردن و چون بیاویزند
کسی که در بیابان بود ... افتد ... بکشند و سحاق گویند عود الصلیب مفرد و معده
مصلح وی کثیرا بود و گویند که مثل آن زفت و گویند مثل آن عاد ... بود و وزن او ...
و بدل وی ... گویند که پوست اندرون ... آن و ... و سمور ... القرلان چون
با هم جمع کنند مثل ... فادانا ... پارسی ... خوانند ... و ...
قطع ... کنند ... وی ... خار ... کنند ... غوب ... سود مند بود
و چون ... کنند و کودکی ... که ... از دهان وی ... و ... دارد
و اگر در آب ... کسی که ... باشد در آن ... نشینند سود مند بود و ...
وی ... آورد و ... معده ... بود و چون ... کنند و بر موضع ... نهند که ...
بود و ... آورد ... وی در ... الغار ... شود و ... وی در ...
را در ... الغار ... شود و ... منش ... دهند ... در ...
که حافظ روح بود و ... دفع ... کنند ... گویند ... مخصوص است ...
النفس است ... پارسی ... گویند ... ازی
... تخم وی اقوی بود ... از آن ... وی ... کوبند ... آن ...
و ... طبیعت آن گرم بود در اول و گویند ... سوم ... بود و گویند
خشک بود در دوم ... گرم بود در سوم و خشک بود در دوم ...
... الثعلب ... وی ... بود ... معده ... بود و ... بود و
و ... آن ... که چون بعد از طعام بخورند ... که ... الرس ...

و ... بار ... از معده و اگر پیش از طعام بخورند ... کنند از آن ...
... و چون بعد از طعام بود ... طعام کنند ... ورق وی ... آورد و ...
وی ... نافع بود و چون در ... حکا ... گویند ورق وی ...
... زیاده ... کنند و چون ... بخورند نافع بود ... غلیظ ...
... بود و ... وی ... چون ... گویند ... نافع بود ... ناخ
... و اگر ... وی ... عفونت ... مفرد وی ... کنند و چون ... بود
... کنند و چون گرم بود و خناق را نافع بود و ... در ... نافع بود ...
... که ... را نافع بود ... بود ... و ... خشک ... معده و
... طعام بود و ... بود ... و ... کنند ... صاحب ... کنند
... و ... را نافع بود ... و چون آب وی ... بود
... جانوران سود دارد و تخم وی ... جانوران ... بود
... که ... وی ... طلا کردن ... بود و دهان ... وی ...
... الثعلب ... وی ... گویند ... ورق و آب
... مثانه ... سنگ ... و بخورد ... مثانه بود
... سنگ ... گویند ... و ... وی ...
... سنگ مثانه ... گویند ... زیاده ... و ... و اگر تخم
وی ... گویند ... در حمام ... طلا ... زایل کند ...
و ... وی ... وی ... روغن ... در وی ... گرم
... و ... حکا ... زایل کند و ... در ... آورده
... وی ... روغن ... کنند ... گرم ... حکا ... کند
... زایل کند و ... وی ... چند درم
تخم ... و ... نهند و ... جایی ... و در میان ... و در میان

تا پخته شود بعد از آن بیرون آورد و اندکی سرد کنند و بخورد سه روز بیابی سنگ
بریزاند و بغایت مجرب بود و جرم وی معتدل بود و قروی و ورق وی با سکنجبین و عسل قی براند
و ریزد فربیون افربیون و فربیون نیز خوانند و اکوب خوانند و باید که چون فربیون از درخت
بگیرند و دهان ببندند که غبار آن بر رود که جمله دماغها بریزاند و چون تر بماند که با فلافل
مفتر در میان وی بر نهند تا قوه وی نگاه دارد مدتی در ظرف کنند و آنچه تازه بود زرد
بود و زود در زیت گذارد و آنچه کهنه بود بخلاف و لون او برخی مایل بود و گویند که قوه وی
بعد از سه سال تا چهار سال متغیر گردد تا هفت سال و ده سال باطل شود و نیکوترین
آن صافی بود و زرد که بر آنچه وی در غایت حدت و حرافت بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم و گویند که خشکی وی در سیوم بود و در این قوه ملطف و محرق بود و لغات
عرق النسا را نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای بلغم از مفاصل و اعصاب
پاک گرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج گرد و کهن و کثیف بود و گرم مزاج را مضر بود و
کسی که خون بروی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها استعمال کنند و مضر بود به امعاء و چون بر دو عضو
حرب کنند حدة وی شکسته گردد و مقل و رب السوس و کتیرا و صمغ اضافه وی کنند
اگر خواهند که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی بود تا دانگی و وی تغاة رحم را مدر بود و انضمام
بند الکند تا حدی که منع ادویه کند و مسقط کنید اسقاط جنین و چون با عسل بیامیزند و در چشم
چشم را جلا دهد لیکن بسوزش آن دو روز باقی بود و قطع نزول آب کند و سردرم آورد
گشنده بود و در سه روز زیانش در معده وا معاینه کند و از خوردن وی گری سخت
و لهیب عظیم پیدا شود و لذع و فواق در شکم پیدا کند و باشد که اطلاق با فراط آورد و
مداوا مانند مداوای کسی بود که فرفیل خورده باشد مثل دو نوع و آب انار مرادوه
و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن مازریون بود و گویند که مازریون سبب
و گویند بدل آن بوزن آن مازریون بود و مانند آن چند بدانند بوزن آن مازریون
زامیون فراسیون گویند و خشیشه الکلب خوانند کلب خوانند و صوف الارض نیز گویند

در نسخه

مالن

طراسیون کوهی
و آن گیاه جبلی است مانند سکیکنه ای کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود و سرخ رنگ
تلخ بود و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز
بود و سینه و شش را پاک کند و بول و حیض براند و عصاره وی درد گوش کهن را نافع بود
و با عسل چشم را نور دهد و تحلیل کردن و عصاره وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و نخانه
و با نمک برگ نمکی نیک دوا ضماد کردن سود دهد و گل وی اگر خشک کنند و در آب
بزند تا تخم وی چون تر بود بکوبند و آب وی بگیرند و با عسل بیامیزند و قرحه و ریش را شفا
دهد و ربو و سرفه و اگر با بسیار خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان
چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری زادن را سود دهد و چون
ضماد کنند برگ وی و عسل ریشهای چرکن پاک گرداند و داحس و گوشت زیاده
قلع کند و درد پهلوها ساکن گرداند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک کنند شیر
عمل کند و عصاره وی درد ارو پای چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب را که
چشم را زایل کند و چون به آب انار ترش حل کنند ملکه جرب چشم پاک گرداند و طلا کنند و در کحلها
کحلها کردن جهت آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شابها
طلا دهد جهت غشاوه چشم و تقویه آن نیز و باصره مستعمل و اگر استعمال نمایند در
طبیخ و قانکاه از آب و در روغن بادام سرشتن و بیاشامند سینه را پاک گرداند از
رطوبات لزج و قرحه که در عمل خواهد انجامید بتعجیل صحت بار آورد و اگر نیم درم در
نزله نفث با جلاب بیاشامند برقه نیز درد ریش سفید زایل گرداند و رطوبتها بیرون آورد
و چون عصاره وی با قدری آب بگداز آمیزند و با قدری عسل بیامیزند و در سوراخهای منخرین
ضماد کنند پاک گرداند و به اصلاح آورد و چون ضماد کنند برد ما حیل [illegible]
و حصار برنجل دهد و متصیح و ملین آن بود [illegible]
بادهای غلیظ نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را
نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود و نیز جمیع که متولد شده باشد

در معده و امعا روان و چون با آب بپزند و زیت و آب بها بخمند کنند بر زبان
ورم و مان نیکو بود جهت دردی که عارض شود در مثانه از احتباس البول و ارد ماج و از
جمیع اصناف ارجاع و ورق آن و چون بپزند و با گردنه بکوبند و بر ورمها نهند
کم از امد و هم چنین بر جراحتها و چون ورق وی با عسل بپزند و بر ریشها بکوبند سود
مند ترین معالجه بر قه بود و ضیق النفس بود و اگر آب بخاله وی بگیرند و حشوی سازند و
در رحم نهند بسیار بجذب رحم و ورق آن صافه وی بکشند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت برقی
مفرط و غلیظی بغایت و ملاید کوش روز بهایی استعمال کنند که عجایب مجرب بود
و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند نقرس امعا و وجع آن بغایت نیکو بود و اسحاق
بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تحدی که خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم
را از بار دفع مضره آن بکنند چون با وی خلط کنند نانخواه از وی با اعداد وی ماءت مند
و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه و مصلح آن ... الطب بود
و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن اسارون بود و چهار دانگ وزن آن
آن لبان و گویند بدل آن انیسون و افسنتین است و گویند که بدل آن بوزن آن عیب
و صاحب منهاج گوید بدل ... از وی مقدار آن درم بود سده و حکه و سزانه و حصر
را نه فر بخشک اوزنج نمسک خواسته و گفته شد و ذی نوع آن را نافع بود و مره
افزاید و تخم وی که بیاشامند مجفف منی بود و نوع آن را نافع بود و وی معتدل تر از
مرزنگوش بود و سنبر و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل آن گویند که فرنفل بود
و گویند که قرنفل ... آنرا ... و گویند ... بوزن آن و با زبان و نارمان آنرا
بالنکو گنده خوانند و ضماد لوت است و در تا گفته شد فر فنین نقله الحمقات
و گفته شد در فیم و در هم شیخ است و گفته شد در نیقه هیله است و گفته شد در فسلون
طلق است و گفته شد در فت شاهترج است و گفته شد در فجر و فخ بقله الحمقا
و گفته شد در افخ الکام تاربسی لبو ترنجه گویند و در وی حرارة و رطوبتی فضلی بود

و غلیظی و ابن ماسویه گوید گرم تر از گوشت جمیع مرغان بود و دشخوار هضم بود و خون
بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت
وی خوردن بسود مند بود و گوشت وی کثیر الفضول بود و سریع العفونت بود
تحدی که سهرا ورد و مصلح وی گشنیز و سرکه بود و محروری مزاج را اولی بود که آب
غوره و گشنیز و مغز خیار با آن بکار خورد و رازی گوید گوشت گرم و خشک بود
و در وی حرارة ظاهر بود و موافق محروری نبود و اسهال نرار گوشت فرج از شکم
بیرون آمد خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد
مزاج را و کسی که شکم وی قبضی داشته باشد و در دلیست که سبب آن غلظی غلیظ
قوی بود و گرده و زهره کند و باه را زیاده کند اما مضر بود و تخم ذکر دماغ حاصل
بریان کرده و اولی آن بود که زیر وی بسیری بیاشامند که منع صعود بخار از سر کند و چون
آب وی که مینه در آن بسیار باشد موافق گرده بود و باه را زیاده کند و نزف کوید
کرادمان کل بریان کرده و وی کردن خوز السوز اند و تبشند که بخذام کند کاسه که در
مزاج کودکان کومک و صاحب فرامان گرم و بیمان گوید که حرق کبوتر بچه از دیک
انداز بند و روغن گتنجد در آن انداز و چند اگر او را پیوسته باشند و نمک و بیخ
و بیخ و توابل در آن نکنند و بپزند که چون بچه شود کسی که تشنگی در گرده داشته به
بخورد بفرمان خدای تعالی از وی زایل شود فرد که گرم ترین گوشتی رو ماه بود بعد
از آن سمور و بعد از آن فنک و فاقم و بعد از آن سرم وهر یک که جای خود در صفه حیوان
وی گفته شود فصل است و گفته شود فستق ماهی فستق بله گویند
گرم تر از گردکان و بادام بود و نیکوترین آن تازه و بزرگ بود و طبع وی گرم بود در سوم و
خشک بود در دوم و گویند گرمی آن در آخر درجه دوم بود و گویند که خشک بود در
سوم و گویند که در وی رطوبتی فضلی بود و گویند که تر است در سوم منفعه وی اکثر
گرده و جگر کشاید و منع عثیان کند و قوه معده و فم معده دهد و شکم براند و تندر

وگزندگی جانوران را سود دهد و باه زیاده کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گزندگی عقرب و غذا
اندک دهد و سردی آورد و مصلح زرد آلو بود حسک بود و تیز نیف گویند از خواص وی آنست
که بوی دهان خوش کند و مغص زایل کند و گویند که پوست بر وی و وی نشر که در آن طبخ کنند
و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده و منفعت
که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حب الخضرا بود و گویند که تخم و وزن
آن مغز بن فستق است حب البان است و گفته‌اند فشاغ بلفظ اندلسی ربوله خوانند
و صاحب جامع صفت وی گفته است و منفعت آن فاتر است با فاتر سنبر
منهاج صفت وی گفته است که نبات وی که بر شاخهای انگور پیچیده شود و معد
وی بود و مولف گوید که اکثر ازین ازارم خوانند فصفصه بپارسی اسپست خوانند
و چون تر بود فصفصه و رطبه گویند قت و علف گویند و نیکوترین آن سبز املس
ورق بود و در وی نفخی بود و تخم وی تیز و شیرین اوراق درازی گویند که چون و برابر تر و گویند
تا چون فربه شود و ضماد کنند بر دست که بر بعضه باشد
رعشه زایل کند و روغن وی بر رعشه زایل کند و خوردن وی نرم لیح کردن و خاقفر
گرم دو استسقا کند و
سینه را نافع بود فصا عجم الزبیب و گفته‌اند فصفصه این بمنسوب گویند که سحاق
وی سر دو خشک بود و اعتدال و گویند که معتدل بود در گرمی و سردی و گویند که
قابض بود و طبیخ الزبیب گویند که سحاله وی که با او و برابر مضعفا زرا نافع بود و سحر و رطوبه
لزج را سود دهد و جرب و حکه زایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی
بود و فعل وی حکم فعل او قوت داشته باشد لیکن بجای ضعیف تر از وی بود و گویند که ترار
از نقره خورد دل را مستی زود آورد و نقره که بود کونی گردانیده شود سیاه گردد و چون سمک
نسوزند منعقد گردد و طلای وی بر هر دو سحاله وی چون بازرنیخ بر موی سر طلا کنند نافع بود
و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود فطر سماروغ گویند و آن انواع است

کمنوع

191

کمنوع فقع خوانند و کمنوع دیگر فرشته خوانند و فقع را بپارسی سکل خوانند و کمنوع
فقع و مجموع انواع را کاه خوانند و بهترین همه فطر بود و کمنوع صحرایی بود و کمنوع
در شب روید و نوعی در زیر خم شراب روید و پوست وی و وی بار کنند
و حسک کنند هر گاه که احتیاج باشد بر انگشتری سفید سهو کرده و پوست وی زبره بود
و گویند که هم بنام کمی سماروغ خورد نیل وی مقطع گردد و دو کمر او را شود و
غلطی غلیظ بر از وی متولد شود و خناق کرده وی گم بود و طبیعت وی بقطر
سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم و صدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر کند
سفه و عسر البول احداث کند و چون بسیار خورده بود وی دیر هضم بود و وی
غش و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز بکشد و آن در موضعهای عفن
یا در موضعی که مقام گزندگان بود یا در سبب درخت زیتون روید و مصلح وی
آنست که مسلوق کرده یا کمرنی و خردل بخورد که بخاصیت دفع مضره وی کند
و شراب بر سر آن خورد و معالجه کننده وی مقطعات کنند مانند سکنجبین فطراسالیون
تخم کرفس کوهی بود و دانه وی سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل آن تخم کرفس بود و جالینوس
گوید آن تخم و وزن آن فستین فنجلاسوس مثلا طوس گویند و آن بجور مریم بود و گفته‌اند
فقولیون خناست و گفته‌اند فقع نوعی از کماه است بپارسی سکل گویند و آن در
لب چاهها و در اندرون چاه و کنار آب روید و آن سالم‌تر از فطر بود و طبیعت آن
سرد و تر بود و غلیظ فقد فنجنکشت و گفته‌اند فقاح اثار خرم نوری و بر نرمی که
بود از افقاح خوانند بهترین آن بود که خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول خشک
بود در دوم چون حیض براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و نفث الدم را نافع
بود و طبیخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند بافراط گویند درد رحم و گرده را
و نزف الدم و ورم سرد که در جگر و معده بود سود دهد و اگر از ماندن لوبیدن کنند

زیرا گران و خراب آورد و اسحاق گوید معطل خون بود و مصلح آن با رزد است و بدل
آن قصب الذریره بود فقاح الشوا صیع مریس است و گویند فقاح الکرم بپارسی بل خوانند و آن
شکوفه انگور بود و طبیعت آن سرد بود فقاح الملح زهرة الملح است و گویند فقلامینون
فعلا سوس است و گویند   حرنمبه الحدی است و گویند فلنجه افلنجه
و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و بهترین آن بود که چون در دست
بمالند بوی خوش کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل کنند
و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید و قوت دماغ بدهد و اسهال زرد و
سیاه بدهد و چون سحق کنند و با زیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود   فلل
صاحب منهاج گوید فاغره است و آن بیخ نیلوفر هندی بود و قوت وی مانند سروح
بود و گویند گرم و خشک بود و صداع را اصلاح کردن نافع بود و اسحق گوید که نیم درم از وی
سحق کرده در معده را نافع بود و مضر بود به مثانه مصلح وی عسل بود و بدل لفاح و نبات
جامع گوید از قول اسحاق بن عمران که فلل ثمری هندی است مقدار فستقی و لون قشر
وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود و مانند مغز جلغوزه زردی که بسپیدی
مایل بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم اسهال خام اعصاب را سود دهد مسند
بواسیر فلفلمویه الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن چیزی حریف
بود و بشکل قسط بود   و طبیعت آن گرم و خشک بود و خاصیت وی آنست
که دردهای سرد و تشنج امتلایی و لقوه را سود دهد و قولنج و بادهای سرد
و بر ورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود و فاغره گوید که لوزا اسکو کرد آمده شود دار
او بدو بکار برند ادویه مسهل بیرون آورد و باه را زیاده کند و چون با شکر آمیزند و ضماد کنند
نهایت امتد و ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با موز بخایند و بدان غرغره کنند اسموز ریح
بلغم را قطع کند و بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن مازریون و بدل آن دو دانگ
سورنجان و نیم وزن آن مغز خشک دانه   فلفل ابیض درخت فلفل مانند درخت

فلفلمویه
بهندی ...

انار

انار بود و جالینوس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود و از هر امنیت که دار فلفل بزر از فلفل بود
و صفت دار فلفل نگفته‌اند و سهو کرده که فلفل که او رسیده بود فلفل سفید بود و چون
رسیده گردد سیاه شود و مؤلف گوید که چندانکه تفحص کردیم از تجار که از طرف
هند آمدند و این خلاف است دار فلفل درخت او غیر درخت فلفل است و تر دار
به کاله می‌آیند و اکثر می‌گویند که فلفل سفید هم از درخت سیاه است این نیز هم خلاف
و صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس که بهترین وی آن بود که سبک بود
و گرمی وی ضعیف‌تر از سیاه بود و لون وی به زردی مایل بود و بمقدار نخودی کوچک
بود مدور و بمقدار نخودی کوچک بود مدور املس و طبیعت آن گرم بود در سوم
و خشک بود در چهارم و چون در کحلها کنند جلای تمام دهد و هضم طعام
کند و اشتها آورد و ورم سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و طبیعت
نرم گرداند اندکی و بسیار در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سعوط ... کردانند
مقدار ماخوذ ازو تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و مخدر و چنین بود ... بود
و مصلح وی عسل بود و این که مشهور گویند بدل وی زنجبیل بود   فلفل اسود میوه ای ... خوانند
و وی گرم‌تر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در حدیث و تحلیل
بود و جلا دهد و بلغم لزج را دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسکن اوجاع ...
بیامیزند تحلیل بخار کند بود و چون با ... بیامیزند بهق را زائل کند و غذای غلیظ را
صافی گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برکشد آبستن نشود و وی جهت
بارگی چشم و آب رفتن آن نافع بود و درد فراج را ... بود و مسخن معده و جگر بود
و مقوی اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کنند و با ... آمیزند و بر داء الثعلب
ضماد کنند بعد از آنکه ... مالیده باشند و آن موضع موی برویاند و
چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند بمالند فالج و لقوه و صدر را نافع بود و اعصار
که سردی بر وی غالب بود و چون با ادویه بیامیزند که در وی قبض بود و بقطیر البول که

فلفل

کار نرزدی بود و سود دهد مجنون فالج و خدر رعشه را معتقد بود و فی الجمله سودمند
بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند که بدل آن یک وزن و
نیم فلفل سفید بود و فلفل الماء میونانی او ذرابا ری گویند و آن نباتیست که در آبهای ایستاده
روید و آبهایی که آهسته روان بود و ترکان وی را فلفل غیر خوانند و گویند که خوان کرکس و ترنجو ریزد
بمرد و در غایت او دو دست دارد و ساق وی گره گره شده باشد و درازی وی یک
گز بود و بوی وی خوش بود و تخم وی کوچک بود در رسته بر شاخهای کوچک آن در
مجمع بود و بعضی مانند خوشه و طعم تخم نعایت حریف بود و چون ضماد کنند ورمهای
دمل وی ورمهای فرمن و بادهای فرمن بغایت تحلیل دهد و نشانها که در زخم بود
زایل کند و بشکافد و بمسکه بر روی بود و ضماد کردن شود و هر بیخ وی دراز بود و هیچ
منفعت ندارد و مؤلف گوید که از تحمیل الکلالیب وگفته‌اند فلفل السودان
حبیست مانند طلبان و طعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آرند درد دندان را نافع بود فلفل
الصقالبه بزر فنجنکشت است وگفته‌اند فلفل بافردون حب الکتم است وگفته شود منفعت
آن در کتم فلفل الکواهی ماهو دار است وگفته شود فلیفله اسم بر نوعست وگفته
که آن تخم عود بود وگفته شود در اندلس ماهیزان را بدین اسم خوانند و بعضی تخم فنجنکشت
بدین اسم خوانند فلفلمون حب جبلی بود بپارسی بود نه کوسی گویند و آن نوعی از بود نبات
طبیعت آن گرم و خشک بود و بیشترین آن ضعیف بود و تمشقال از وی شیر بیرون آورد
و مضر بود در قسم معده و مصلح آن بوذربی بود فلنجمشک تخم مشک است وگفته‌اند
فنجنکشت ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع گویند وگفته‌اند فنا عنب
الثعلب است وگفته‌اند فندق بندق است وگفته‌اند فنطافلون فنجنکشت و
فنجنکشت نیز گویند وگفته‌اند فنک گرم تر از سنجاب بود و سردتر از سمور و رازی گوید
فنک و فاقم و حواصل معتدل بوند در حرارة فوم حنطه است وگفته‌اند فوفل
غمول و نمول گویند و فوم سیر را نیز گویند وگفته‌اند فول خرخر گویند و آن باقلاست

وکفته

193

۱۹۳

وگفته‌اند فونیون جعده است وگفته‌اند فوشینه غوشنه گویند و آن نوعی
از فطراست وگفته‌اند فیغن نخست که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود
بزرگتر و گل وی مانند نرگس و زرتر و ساق وی یک گز و زیاده بزرگ بود و املس بود و
لون وی مایل بفرفیری بود و سبزی اعلا وی مانند سنبل بود و در بسیار خرنیکو نیارد و بیخ
بزرود ادرار و بول بیش از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در دنبلو را نافع بود و
و بول و حیض براند و خشک و نکی و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد و مقدار
ماخوذ از وی سه مثقال بود و گویند که مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید
کبابه در طعم و قوه مانند وی بود لا الطیف تر از او بود و گویند که بدل آن نیم وزن آن سنبل
و کبابه بود و گویند که بدل آن فلفل سیاهست فوفل ثمریست که در قوه مانند صندل
سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بود بقوه و یابس بود و فاضر
ورمهای گرم طلا کردن نافع بود و اعضای مسترخی را محکم گرداند و بوی دهان خوش
کند و قوه دل بدهد و منع التهاب چشم و خرسان کند و حرارة دهان باز دارد و قوه لثه
و دندان بدهد و گویند که بدل وی نیم وزن وی صندل سرخ و نیم وزن آن گشنیز فوتنج جبلی
و فوتنج نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و بری و نهری و مؤلف گوید جبلی دو نوع بود یکی
مشکطرامشیع خوانند وگفته شود و یک نوع فلفلمون و هم گفته‌اند و یک نوع دیگر بود در صحرا
بود و آن مطلق بوذنه بود و نهری یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی بود که خوشبوی و تازه و تیز
بود و ورق آن کوچک و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم بلطف بغایت قوه بود
و عرق براند و برازهای سیاه که در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه که با شراب سکنجبین
بیاشامند و طبیخ وی در حمام حرب و حکه زایل کند و جذام را نافع بود در تشنج و هم
و فواق زایل گرداند و چون با عسل و نمک بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون
آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و بسحق کنند و صنعه استرخائی را نافع بود و چون با سرکه
ضماد کنند و تخم گرم ساکن گرداند و برقان که هستند را نافع بود و مسهل شود اوبد

تریاقی یکدرم بود و دو دانگ بود بدلش و وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصارهٔ او
و مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بزنند و بیاشامند بچه بکشد و اسحاق
گوید که مضر بود به امعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم فوتنج نهری بود فوتنج
نهری قوة نزاب وی مانند نزاب ماشا بود و بهترین بود تر و خوب که سبز بود نه فارسی
قوی بود از مجموع بود بها و طبیعت آن گرم و خشک بود در سموم چون بخورند و بعد
از آن مار الجبن بیاشامند خندروس و بیابانی دار العل اسفند بود دوا ای و طبیخ وی
اسفاد بعض را سود مند بود و چون بمته که نزدیک منی بزند غش کرده بکشند نافع بود
وغش از وی زایل گردد و منع احتلام کند و طبیخ وی ناقص را نافع بود و در روغن وی
تمریخ کردن بسمی تسهیل و خوردن وی و ضماد کردن گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب ماشا بیاشامند
دفع سموم قتاله کند خاصه که پیش از آن خورده باشند و از دهان و ورق وی گزندگان
گزند و خاییدن وی بوی سیر زایل گرداند و مقدار شربتی یکدرم بود و چون بکشند آب
بزند و بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از تخم ضروری کرده و بوسیدن
و گویند که مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعناع بود فوّه معروف بود و عروق
الصباغین خوانند و بپارسی روناس گویند و آن نبتی سرخ و بهترین آن بود که تازه و سرخ
بود و باریک که از ارمن آورند و آن معروف بود مدر بندی و طبیعت آن گرم و خشک بود .
و گویند که زردی بعض سردی بود و ملای را اعتدال دهد و در بهق سپید و قوبا با سرکه طلا
کردن نافع بود و ملش را از هر اثری که بود پاک گرداند و یکدرم تا دو درم جهت سقوط
و ضر را نافع بود و چون قدری بکشراب بیاشامند و نم وی بسکنجبین بیاشامند ورم سپرز
بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و بیخ وی که زن بخود
برگیرد حیض براند و بیخ وی نقاره مدر بود تا بحدی ادرار بول کند که چون بماند و نکرد و سپرز را
پاک گرداند و سده بگشاید و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع آن و رگ
و استرخا اعضا را نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند سمن سهیل و اولی آن بود که کرکمان

بیاشامد

بیاشامد مرد و بحمام رود و گویند که مضر بود بسر و مصلح آن انیسون بود و مدنغورس گوید .
بدل وی در منفعت جگر و سپرز و انزال حیض و بول نوبتی آن سلیخه بود و دو دانگ وزن
آن موز سیاه بود و گویند که بدل وی در برص و بهق سنبل سلیخه فلنجوش بپارسی

فلنجوش

فلنجوش خوانند و آن لوف است و در لام گفته شود فلنجمشک سد الف گفته شد
فیز هیج درخت حصص است و ثمر وی مانند فلفل بود و حصص عصاره و لبت و معدل
بود در حرارة و برودة و در موی طلا کردن قوة آن مرده و چون بیاشامند در کسر
و بیرقان را نافع و طبیخ طبیخ فروع حصص رانده و بدل آن حصص فرفرنج نوعی از احجار است
زرق و بهترین آن مشا نوری بود و گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کنند
و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و گویند که چون در روغن بوی رسد خراب شود
و عرق بمحین و لون آن بگلیه سیاه گردد و تمسک بمحین بیاده و باطل شود و لون آن و حسن
آن وارسطو طالیس گوید مرحو مرتی از احجار که از لون خود بگردد و گویند آن بد بود فیل
میوانی معروف و دندان و برا جاج گویند و دسقوریدوس گوید براده عاج فالقی
بود و چون بر داحس ضماد کنند زایل کند و نزف گویند چون براده عاج مرروزی دو درم
با ماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی خافزه بود و ضعف روز بیابانی مرروزی دو
درم براده وی با ماء العسل بیاشامد بعد از آن جماع دهد آبستن گردد بفرمان الله تعالی
و مولف گوید که امتحان نوعی دیگر کردیم سه مرتبه سه مثقال براده عاج با یک مثقال
نبات مصری ساییدن زن صفوف ساخت و شب سیوم و چهارم مرد با وی مجامعت
آبستن گردید بفرمان الله تعالی اما شرط آنکه بعد از طهر بود و اگر براده وی جزوی با هم
وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر نواسیر مقعد بکشند بغایت
نافع بود و طبری گوید که چون دندان فیل خرد در گردن طفل آویزند از وبا
اطفال ایمن شود و سرگین فیل با عسل فرزجه سازند و زن بخود گیرد آبستن نشود و بخود ور
صاحب تب کهن را سود مند بود و چون بسوزانند و برنشفه طلا کنند زایل کند و چون

و چون بر موضعی که شپش بود بخور کنند بکشد و هر که را بخار زند و این هم در خواص آورده است
اگر درخت انگور و زرع و درختهای دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطع کرم کند ازان
بگردد و اگر پاره از دندان وی در خرقه نهاده بر گردن گاو بندند از دمان ایشان [illegible]
بنشیند و اگر تراشه وی مقدار ده درم با آب بود بدهند [illegible]
مجذوم را نافع بود و [illegible] که زحمت زیاده شود و اگر پاره از عاج بر عضوی نهند که در
وی استخوان شکسته باشد جذب کند و به آسانی بیرون آید فیطل آبل اندلس طفله
خوانند و آن بکون زیبی بود و سفید و لیمون گویند و در صفت بلون گفته شود فینک
فنج گویند و آن قشور است و گفته شود باب الحادی والعشرون فی القاف قاقله
دو نوع است بزرگ و کوچک اما بزرگ از جوز بوا بزرگتر بود و حب آن مانند دانه
بزرگ و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخ بود که به سیاهی زند قاقله کوچک
[illegible] خوانند و خیربوا و هال بوا و هیل بوا گویند و آن سه نوع است یک نوع به مقدار استخوان
لیلو و یک نوع به مقدار جوز بوا الکن مثلث شکل بود و این [illegible] نزدیک [illegible] بود و یک نوع
دیگر [illegible] است و گویند که وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و
و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند با اعتدال
نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود و قی و غثیان را نافع بود اما این [illegible]
را با ری [illegible] معده و امعا را پاک گرداند و مقدار مستعمل از وی [illegible] بود و زرد [illegible]
سرد را نافع بود و چون هر روز از وی دو درم بیاشامند صرع را نافع بود و چون هر روز
از وی دو درم [illegible] کرده [illegible] و کوچک وی [illegible] رطوبت [illegible] سینه
و حلق بود و معده و هضم را قوت دهد زیاده از نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض
وی کمتر بود و حرارت تیز و گویند قاقله مضر بود [illegible] و مصلح وی قند بود و بدل قاقله
کبار یک وزن و نیم صغار بود و گویند که نیم صغار بود و گویند که نیم وزن آن صغار و
گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار نیم وزن آن قرنفل قاقلی

نباتیست که بر مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبضی و تلخی گویند مانند کشوث بود
در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل بود و آب زرد [illegible]
و [illegible] بود و بول و منی و مسهل صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود
و در معده ثقلی پیدا کند بسبب اندکی لزوجتی که در وی هست و [illegible]
دو دانگ رطل تا نیم رطل بود تا ده درم سکنجبین با قاقلی و بادرنج و لبلاب نیکو بود
و قوی از سکنجبین قاتل النمر خانق النمر است و گفته شد قاتل النحل [illegible]
و گفته شد قاتل اسد [illegible] گویند و گفته شد قاتل نفسه نوعی از استخوان
و گفته شد قاتل الکلب و رازی گویند و آن خانق الکلب است و گفته شد قاره
به یونانی سطاخیس گویند و گفته شد قاتل العلق نوعی از اناغالس است افتی که زهر وی ازرق
بود و او اذان الفار است و گفته شد قاطون ارمنیا است و گفته شد قاوند
قیوند خوانند به پارسی پیه فارندی خوانند و در [illegible] خوانند
و آن از سند و ستان آورند مانند پیه [illegible] بود و طبیعت وی گرم بود در درجه [illegible]
سردی بود و مالیدن سود دهد و سرفه کهن و سرد را و درد خاصره و لثه که از سردی بود
و چون یک درم از وی که در [illegible] بود بیاشامند نافع بود و مجرب و مالیدن [illegible] سود
دهد و صاحب جامع گوید و برا از ثمره گیرند که مانند فندق بود [illegible] خرد کنند
و روغن وی گیرند و رها کنند که منجمد گردد قاقیا اقاقیا است و گفته شد قاتل اخیه
اخیه حصی الثعلب است و گفته شد و از مهران سروی نهاده اند که ایشان دو
مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سالی دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد
و آنکه لاغر بود فربه گردد قانصه به پارسی سنگدان گویند و صفت آن در فواید
بعد ازین گفته شود قارصیا فراسیا است و گفته شود قبج [illegible] خوانند و
به پارسی کبک گویند صاحب منهاج گوید که نزدیک [illegible] لطیف بود و [illegible] لحم وی الطف
بود لحمها و گرم و تر بود و چون بریان کنند [illegible] ببندد و سمین بود و باه را زیاده کند

قاتل الذئب خانق الذئب و گفته شد

[illegible]

قبج

و دل را روشن گرداند و غذا لسان دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و بر نفس گوید که گوشت
وی معتدل بود و غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند
صاحب یرقان را سودمند بود و جگر وی که چون گرم بود مقدار یک مثقال فرو برند صرع را سود
دهد و جگر وی که چون گرم بود مقدار یک مثقال فرو برند صرع را سود دهد و زهره وی با شکر
و تاریکی چشم را نافع بود و کحل کردن و چون بر سر وی سعوط کنند در ماه ذهن را زیاده
کند و نسیان کم کند و قوه باصره دهد و اگر از زهره مرغوار مسقه و مثل آن مشک و احرا
ماوی سحق کنند و کحل کنند سفیدی چشم زایل کند و غشا و جرب را سودمند
بود و بیضه وی با شکر که در عسل زنند و بخورند درد شکم و مغص را سود دهد
بود قنب رطبه خشک است و آن قصفصه است و گفته شود قثا د
خارشت که صمغ وی کثیر است و لیسرازی و براکم خوانند و خار وی بسوزند و چوب
وی لیسر دهند و گاو و غذای نیکو بود انسان را و طبیعه آن گرم و تر بود و ... را
سودمند بود و قرحه شش و سقعه گر در کافی گفته شود قثا قشع خوانند
د کومک آن شغاعر و شغالس گویند بپارسی خیارزه گویند و تکیار و خیار
دراز هم گویند نیکوترین آن مشاوری تخته بود و طبیعه آن سرد و تر بود در سوم
تسکین حرارت دهد و صفرا و بول براند و تشنگی نشاند و مثانه را موافق بود و بوتند
بسیار قند بخوردی که از حرارت بود انعاش بخشد و ورق وی با عسل بر تری بلغم طلا کردن
نافع بود و خوردن وی گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و تخم وی بود و منفعت عفونة
بود و منهای صعب آورد و درد معده و دفع ضرورت بغل و مویز کنند با انجوان و
رازی گوید مستک بر از خیار بود و زود تر بگذرد و خیار و خیارزه و کدو و بطیخ در مزاج را
نافع بود و محتاج اصلاح شود لیکن اگر بسیار خورند نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح
آن جوارش کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود و اولی آن بود که بسیار بخورد و
شراب لقوه صرف از پی آن نبات آمد و جوارشات گرم قثاء هندی خیار چنبر است

و

و گفته شد قثاء هندی ... است و گفته شد قثاء الحمار بپارسی خیارزه دشتی گویند و آن
خیار بری بود و اهل اندلس علفم خوانند و از دناقی بزرگو مند یونانی اسقرا اعریوس و
عصاره ثمر وی اطریون گویند و نبات وی مثل کرنابد اما خار ندارد و لون وی سبز
بود که بسیاهی مایل بود و صفت عصارهٔ وی چنانست که ثمر وی در حزیران که
زرد شود بگیرند و در حریره کنند و بمالند که آب از وی بیرون آید و صافی کنند با منخل
بپالایند و بعد از آن صلایه کنند و سحق کنند و قرص سازند و طبیعه وی گرم و خشک
بود در اول درجهٔ سوم و گویند که حرارهٔ وی در دوم بود و ملطف و محلل بود و بیخ وی
که بدان مضمضه کنند با سرکه ... بلغم کهن که بود تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحت
نهند مرهم بود و بگشاید و چون با سرکه بزنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و
طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود مقدار یک درم و بدان مضمضه
کردن درد دندان را سودمند بود و چون خشک کنند و بهق و جرب را سود دهد
و قوبا و اثرهای سیاهی که از دمل و ریش بر روی ماند سود دارد زایل کند و عصارهٔ ثمر او بول
و حیض براند و اگر وی بخور در کرمه بچه ساقط کند و اگر بیشتر سعوط کنند یرقان سیاه را
نافع بود و صداع کهن و عصارهٔ وی که در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و خون
بازیت کهن با عسل یا با زهره گاو و بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق
را نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مره سودا و ماء اصفر بود باید که با ادویه موافق
بود خلط کنند صبر و قنطوریون با ربک و سورنجان و نوره ان و کافیطوس و قسط و مر و
زعفران و سنبل الطیب و فطراسالیون و جاوشیر و سکنجبین و مقل و مر و نمک
هندی و حب بلسان و چون با بعضی امیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون درد
مفاصل و نقرس و قولنج و درد پشت و پای و دردهایی که از مره سودا بود و باید
که با ادویهٔ حاره مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانگی بود
باد انگشت و ... مزاج و مضر بود ... و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و

ونشاسته بود و اگر قثای الحمار با روغن کنجد بپزند و بر لوبیه که ظاهر بود بر اسوق مقعد طلا
کنند بالعرض روغن خیراع کنند نافع بود و خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن
وی که از اب وی و زیت گیرند او را فات و آتش نزند تا اب سوخته گردد و روغن بماند
نافع بود جهت سردی اعضا و چون بدان بمالند و کلف و اثرهایی که بر روی بود زایل کند
و نافع بود جهت دودی که در گوش بود و گرانی گوش که از ریاحی غلیظ بود و نزلهٔ
گوم گر چون طبیخ وی و بیخ وی با نانا منند مخدوم را نافع بود و اگر بیخ وی بستجی
در ورم گرد در بن گوش بود و ورمهای بلغم که در گردن بود حمله بنهند بگدازاند و روغن
وی بقوة دو درم بود که تا دو خورسا منند و وی خلط خام و لزج بیرون اورد و نبود و صبی السقر
نافع بود و عصاره وی درخفته گردان شود منند بود جهت دردلشت لکن بنسج اورد
و مسهل چون بود و بهادر حقیقت گردان خطر بود الا اگر خلط کنند بادویه که موافق بود از کدرم
تا یک مثقال بحسب مزاج و بیشد که فرو افراط اورد و مداوای وی زلست خونبر اب
و مرگ کنند و قرباز دارد قثاء النعام حنظل را گویند قثاء الحیة از قول صاحب جامع
زراوند طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل و صفم دو گویند قنب
بپارسی خیار گویند و گویند درفا قدمیا قلمیاست و گفته شود قداح رطبه است
و گویند قدح قدح مریم نباتیست که بیونانی فوطولیدون گویند و گفته شود قدید
گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوان تر بود و حرارة وی کمتر بود و از نمک سود
و قوة بدان بد مستسقی را نافع بود خاصه که در سرکه خیسانیده باشند تشنگی کم کند و گرسنگی
که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن و سرکه بپزند فرع
دوبا خوانند بپارسی کدو گویند نیکوترین آن بود که فربه تر بود و طبیعت آن سرد و تر بود
در سیوم و غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود و اگر با خردل بخورند
خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مالح از وی متولد شود
و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد بلغم بود و مجرّد از

وصفرا در

وصفرا وی مزاج را نافع بود و حرارة بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت و سرفه را که از جگر گرم
بود و تب گرم را نافع بود و چون با جواب و مشمش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و
بخورند سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا را نشاید که بخورند که قولنج غلیظ اورد و اگر
خواهند که بخورند تا زیت مطبوخ کنند و مطیب بفلفل و خردل کنند و آب و کرفس
و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن بخورند و جوارشات و خردل و مری تر مصلح وی
بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام
و زیت به اتفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی سرفه و درد سینه
که از حرارة بود نافع بود و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود بهر حرارة
سود دهد و به آب وی صداع را زایل کند و چون با سنامند بادر لشوند و اگر با روغن
گل در گوش چکانند درد آن زایل کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر گیرند
و در میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن گرفته بیاشامند
تبهای سوزان گرم زایل کند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون با سنامند بعد از آنکه
آب فلوس خیار چنبر و ترنجبین و خمیر بنفشه حل کنند صفرا محض براند و نزف گوید اگر کدو
کوچک که اول بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند زردی چشم که از یرقان
بود زایل کند و چون به آب گل وی کحل سازند در چشم گرمی زایل کند و شفا دهد و پوست
که خشک کنند و بسوزانند و بر موضعی که خون روان بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و بسرکه
سرشند و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی که مقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد
گوش ساکن گرداند و درد امعای گرم شود دهد و کدو که به آخر رسد و بن آن بکشایند
و سوراخی گشاده در میان آن کنند و خبث الحدید بیندازند تا ممتلی شود بعد از آن بستند
و آنچه اندرون وی بود بیرون آورند و بفشارند آبی شود از وی بیرون آید و در
شیشه کنند که بر ستو دور باکنند و چون خواهند که استعمال کنند حنا بدان بسرشند
و بر موی خضاب کنند موی سیاه گرداند بغایت و سفیدی زایل کند و خضابی

بغایت نیکو بود و جهت اره که وی تر که ضماد کنند چون ضماد کنند و استدار در چشم که از حرارت
بود نافع بود و درد ساکن کرداند خاصه که با آرد جو سرشته کنند و بیحاصل صداع گرم چون بر موضع
در دلطوخ کنند خواه در شب و خواه در غیر شب چون ضماد کنند بر حمره لدریع نافع کند
و درد ان ساکن کرداند و پوست کند درسش ذکر را نافع بود و خشک کرداند و بخور
ریشها که بر اعضا باشد که یابس المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود و چون با روغن
گاو سرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود و سود دهد و مطلق شکم بود و مقطع بسیل
چون ذراب نالند و سوزش مثانه که از خلط تیز بود نافع بود و وی مولد نفخ معده بود و اولی آن
بود که با سکنجبین استعمال کنند و در مسلوق کردن نعناع از آن بادامی و سعتر و فلفل و خردل و فودنج
استعمال کنند ؛ قرنفل بتازی منحاکی و بهندی لونگ خوانند و بران مانند اسپغول — و بهندی لونگ گویند
زیتون بود و دراز بود و نبات سیاه بود و علک وی بقوت علک البطم بود و نیکوترین
آن تر بود بیشتر طعم بوی با تیزی و تلخی اندک بود و چوب وی با رنگ بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کرداند و بیشتر کوری را حل
کند و تحلیل کردن و قوت جگر بدهد و دق و حصاة را نافع بود و سلس البول را و تقطیر را قطع کند چون از
سردی بود و منع زحیر زنان بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و با شراب تازه بیاشامند
قوت مجامعت بدهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و در
مقوی دل و مفرح بود و سودا وی فراج را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و مجموع اعضا
بود و منفخ آن و استسقاء لحمی را بغایت نیکو بود و مقوی اعضای رئیسه بود و مدر حیض بود
که مجامعت را قوت دهد و وی هضم را یاری دهد که متولد سودا و از فضول غذا از معده
و مجموع شکم را کند و لب را قوت دهد و گویند که مضر بود به معاء و مصلح آن صمغ عربی بود و
گویند که بدل آن قرفه بود و گویند که بدل آن نیم وزن آن قرفه و بخمنک بود و نیم وزن آن
خولنجان و گویند که بدل آن قرنفل یا وزن آن خولنجان و نیم بزر لاغر است و گفته شد
قرنفل بستانی و بخمنک است و گفته شد قرفه القرنفل قرفه الطیب خوانند و بهترین آن هر چه

و

و دارچینی بود از اقرفه خوانند و قوت وی نزدیک به قرنفل بود و آن پوست درختی
بود لیمون قرفه و طعم قرنفل داشته باشد غیر علاوه دارچینی و اگر تیز بود از قرنفل
ضعیف‌تر بود از قرنفل بعمل و طبیعت آن خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود ؛ قردمانا گروهی بری بود و گروهی جبلی
گویند مولف گوید که شیرازی تخم زرد خوانند و تخم مرزان تر گویند و در طعم وی تلخی بود و
نیکوترین آن تازه رزد بود و فربه و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک سینه را
پاک کند و چون به آب بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا
و فالج و استرخا و مغص را نافع بود و کرمها بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را نافع و موافق گزیدگی عقرب و مجموع گزندها
جانوران زهردار نافع بود و چون بیاشامند از وی مقدار یک درم با پوست بیخ
کبر سنگ بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دهان
بچه بکند در شکم و مقدار مأخوذ از وی یک مثقال بود و گویند که مضر بود به سپرز و مصلح آن
افسنتین بود و بدل آن ادخر و حرمل بود و گویند که بدل آن سنبل الطیب بود ؛ قردمان
سعد است و گفته شد ؛ قراصیا حب الصبار گویند و مولف گوید که شیرازی آلو ابو علی — آلوبالو
خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص و بهترین آن شیرین بود گرم و تر
بود در دوم زود از معده بگذرد و در وی خمی بود و مستعمل شود بعد از طعام که غالب
بود و شکم براند و طبع نرم دارد و منع ذلک نفوط زیاده کند اما سپید عدالود و
مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده و بلغم که در عملول فضول
بود سود دهد از آنچه اگر تخفیف در وی میل بود که در عفص و آنچه عفص چند ترین
بود و دیسقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد
و صمغ وی که با شراب و آب امیر مدر قرفه را زایل کند و تو تر انکو کرداند و چشم را روشن
کرداند و مهیج شهوت بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند قر فو

زعفرانست و گفته شد در قرقوما و فرقوم عامه گویند و آن ثفل روغن زعفران بود و بیونانی
و بهترین آن قرن خوشبوی سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگدازند
بلون زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن
و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم زایل کند قوة العین کرفس الماء
و حرجر الماء خوانند و بیونانی سلینون خوانند و آن بیشتر در انهار الستاده بود و رسد در آب
روان سبز روید و ساق و شاخهای وی رطوبتی لزج داشته باشد چنانکه بر دست
بچسبد و در وی عطری بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود و به اندکی مسخن بود
و محلل بود و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آید خراه خاتم خوزی بود و خراه
بخته و بخور بیرون آورد و خوردن قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند قراقر گرم کند
بحدی که روی و تن را سرخ گرداند و لون و برص را نیکو گرداند و درد پهلو را سودمند بود
و محلل و مفتح بود سده را و مسخن معده قاتیشا درختیست بزرگ در کوهستان
سردسیر روید و ورق وی مانند ورق افرا درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود
و نارسیده بود سبز بود و چون رسیده گردد سرخ گردد مانند خون و آنرا خورند و در
طعم وی عفوصت تمام بود و طبیعت وی گرم بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود
و در طبیخ کنند و بخورند و در نمک اندازند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی
چون تر بود حاصل گردد و لیسو رانند و برقوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی قابض
عفص بود و تجفیف قوی بود قصعنه و در اندلس بستو بکرا از اسم خوانند و آن انواع بسیار است
و نبات وی در سنگلاخها و زمینها روید که خشن و رنگ بوم بود و آن یک نوع از خار است
و چون اول بیرون آید ورق او بر روی زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون
بزرگ گردد خار گردد سفید و نقدرنگ و خشب زیاده تر بود و ساق وی انبوه بود
و گل وی لیرحی زند و گرد بر گرد گل وی بستن خار بود و بیخ مانند سنان ثعلب بود و بیخ
وی ستبری انگشتی بود و درازی سه گز بلکه زیاده بود و موکف گویند بزبان آن قوم که گلسر

عس

عسل میدارند از اخار خشک گویند و بشیرازی سبزه خوانند و در صحراهای شیراز
بسیار بود و مگس عسل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران
محللی ضعیف بود و چون بشراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران و زهرهای
کشنده را نافع بود و اگر بانگبین بخورند تخم گذر بیاشامند حیض براند و محلل معض بود و
بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و خافقی گوید ملطف بود و سریع التحلیل
و مولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق از معده بگدازاند و از امعا و بول براند و بیخ وی
که بر بخور دهند با عسل مربا کنند اخلاط را نیکو بود و اگر یک جزو از وی با یک جزو آرد
جو در آب کاسنی بسرشند و طلا کنند بر ورمها که در ساق بود که آب از وی روانه بود
نافع بود و در ابتدای داء الفیل سیم چنین و ابن رشد گوید طبیخ وی چون بیاشامند
ایمن باشند از ورم پهلو قاطاغوسیناقیت گیاهیست که ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخ
بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیخ در موضعها که شاخ
بود روید و دقایت خریف بود و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی تمام دهد و گویند که
چون زن حمل نیابد تا بیاشامد با آب بعد از طهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند
مرد نیز بیخ وی بخورد کند بعد از آن با زن مجامعه کند فرزند نرینه آورد قرملان چون نبت گه
در میان منقل بلی بود و منعدی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم اکتحالا بنند
جهت قوت بن گوشت دندان و دندانها را پاک گرداند و سفید قرمز و ذو الصبغ
گویند و آن حیوانیست کوچک بر خاری می باشد و بر نباتی که از امسوزانند و خاصیت
این حیوان آنست که رنگ ابریشم و صوف به آن دهند و کتان و پنبه نتوان کرد و
دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا قرفر خوانند و قفص خوانند و شریف گوید طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز از ابتدا
هر روز دو درم بعسل حیض کند و مجربست و چون بسیار استعمال کنند قطع نسل کند و اگر
در ارنب کشند و در مخموم او زر نذ شفا یابد قسطاریون سطاریونست و گفته شد در ط

اسم ثمر خارلست که از اصطخر خوانند و از این ثمر عصاره گویند و از اقاقیا گویند و گفته شد و آن
ثمره بپارسی کره خوانند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید بود و ضعیف تر از وی برد و قاضی
بالویج است و گویند افحوان و صفت مرد و گفته شد قرن الیخر کهربا است و گفته شد
قردل و فرالیون نیز گویند و آن لسد است و گفته شد قرداس یونانی حرف است
و گفته شد قرنیاد کرویا است و گفته شود قرنفان هم کرویا است و گفته شود قرداموس
یونانی قردمانا است و گفته شد قرطم حب العصفر است بپارسی خشک دانه
گویند و یونانی قنقس و طبیعت آن گرم بود در درجهٔ دوم بشکم نرم دارد و اگر بنجدرم از وی کوفته
در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و مارجرجیه
گوید که دفع ریاح بکند و منی افزاید و شیخ الرئیس گوید شسته را پاک گرداند و آواز صافی کند
و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و ابن ماسویه گوید خاصیت قرطم و مغز و
آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی ده درم بود بعد از آنکه نیم کوفته بود در نیم رطل آب
بنوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند
و اثولسلت گوید بمحکس سودمند بود جهت استسقاء زقی و لحمی و ابن سرابیون گوید اگر سه تر
از مغز وی پنج مثقال بود با اندک نمک بسایند بیاشامند جهت مسهل بلغم و مار الحیر که بجوز
لسته باشند و چون بماست آمیزند با افتیمون بالیخولیا و جذام را نافع بود و چون مغز خیار منبر
در آن بمالند سینه بلغم را نافع بود بامدکه سه دو رطل و خشکدانه کوفته بیست درم و در
وی بمالند بعد از آن بنهند تا متغیر گردد و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند که بدل
آن حب الخضراست - قرطم هندی حب النیل است و گفته شد قرطم بری یونانی
انطر فطولس گویند و بعضی قنقس اغرلون گویند و آن خار لسته باشد خار قرطم بستانی
و مورلف گوید بیشتر از نی از انکرمز خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید مسخن بود
به اعتدال و مجفف و دیسقوریدس گوید که چون بسحق کنند و رقی و بی با جبنه و یا فلفل
و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند چون بلسنوج استعمال کنند

درد

دردر ابل کنند و چون بگزدیده بکشند و استعمال همان وجع پیدا کند که از گزندگی
و مولف گوید که طرنق آن گویند و گفته شد قرطمانا قردمانا است و گفته شد
قرجان نوعی از گیاه است سفید گوحلب قرطان مرطمان است و گفته بود
قرطاس بپارسی کاغذ گویند و اسحاق گوید که نیکوتر آن که مصری بود و پاک
سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مفرح بود و گرده سوخته وی سعفه را
نیکو بود و منع نزف دم و رعاف بکند و ریشهای معفنه را پاک و چون یکدرم
از وی بیاشامند و قرحه شش را نافع بود و اگر سرطان بخضری بخته قرون
مجموع بود و قرن بپارسی شاخ گویند و سر ذا خوانند قرن المعز ... نیکوترین آن
بود که از ابل برگیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت وی سرد و خشک بود
و سوخته وی ترند از اجلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی صفت وی در صفت
ابل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان مقدار
از وی مستعمل کنند از وی یکدرم بود و در دمشانه و زیر ... نافع بود قرن البقر تراده
شاخ گاو چون به آب بیاشامند رعاف ببندد و چون بسوزانند و به آب بیاشامند
نفث دم را ببندد قرون السنبل بعضی گویند که نوعی از سنبل سفید است
گشنده بود و در مبارک سنبل باشد و گویند که بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج
گوید دوائی گشنده بود نزدیک بنیش و چون بخورند مزاج بعوض بول بیاید و زبان
سیاه گردد و دهن مختلف گردد و مداوای وی قی کنند و بعد از آن دو مثقال دوغ
کافور به گلاب و آب انار و تخم خرفه که به برف سرد کرده بکشند یا جلاب یا
کاو یا قرص کافور بدهند و شراره بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر
به آب برف و جلاب خاند و جواب بدهند و مکرر و دل وی سرد کرده اند
بصادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند آن قسرط نوعی از رطبه
بود که در مصر بسکار ... و ورق آن بزرگتر از ورق بود و چهار پایان بخورند و فربه شوند

وطبیعت آن گرم و تر بود و چون زن بر وی نشیند و بر قبه حیض و سهند را نافع بود
و او را بپارسی ... خوانند و باصفهانی ... و بمروزی ... خوانند و بقوه تر از
نبات وی بود و از وی قیصی ... بندند اسم نوعی از کرات است
که معروف بود بکرات المایده و کرات النول و گفته شود از انواع آن قرفه الدارصینی
بپارسی دارچینی گویند و آن باریکتر از قرفه قرنفل بود و بهترین تر از وی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سوم قوه بر بد اعضای باطن و حرارت قوی بارا نافع بود و طلا
کردن و مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود
در فلفل از دارچینی و در تقویت معده و جگر سود دهد و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم
وزن آن دارچینی بود قرداح اسم نباتیست ماند کاکنگر و گلو سفید بود و ...
و مولف گوید که او را بشیرازی ... خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و بول
براند و دردهای ... اندرونی نافع بود و محلل ریاح بود و وی در این ... بقوه بود و
چون ... آب آن نبات مانند مسکر بود و او را ملخان ... خوانند قسطوانیون چند بند است
و گفته شد و منظور ... گویند قسولیدون کار گنج است و گفته شود قسیطر کیمیا گویند
و آن رصاص است و گفته شد قسط بیونانی قسطس گویند و آن انواعست و جمله
بیخ است یکنوع است که عربی بود و او را قسط بحری گویند و آن سفید رنگ بود و یک نوع
هندی بود و آن سیاه رنگ بود و او را قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند و نوعی
بود سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط هندی سیاه و تیزتر بود و قسط بحری سفید
و تلخ بود و سهو کرده است قسط سفید و تیزتر بود و آن رومیست و قسط سیاه تلخ بود
و آن هندیست و یکنوع دیگر هست که لون وی سیاه بود و بوی ... کند و بهترین سفید بود
و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت آن گرمست در سوم و نافع بود جهت هر
عضوی که محتاج گشودن بود و جذب خلط از عمق بدن کند و اگر با عسل ... بر کلف
... کنند زایل کند و ... عصب و عرق النسا ضماد کردن و ... سود مند بود

و بول و حیض براند و خوردن و در شب ... بخور کنند و درد ... را نافع بود و چون ... او
فرزجات ... بالطول کنند و چون با ... ماننده ... و ... بگدازند ... و ...
مجموع کرده ... نافع بود و درد ... و ... عسل و ... و ... سود مند بود و چون
... و عسل ... ماننده ... شهوه جماع بود و چون با آب ... ماننده جهت
... و ... نافع بود
و ... در وقت ... بطوخ کردن در ... نافع بود و درازی ...
نافع بود و چون ... بخور کنند و ... گوید چون ... کنند ...
... خشک کرده ... گوید که چون ... بخور کنند ... براند
و ... کنند و ... گوید چون ... سده ... بود و گویند که چون بخور کنند
... را نافع بود و ... عفونه و چون ... کنند با عسل ... و ...
درد معده و ... و ... نافع بود و چون ... و ... با ... القطران
زایل کند و موی ... داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط ... کند و مضر بود ... و مصلح
... و ... گویند که مضر بود ... و مصلح آن انیسون بود و بدل آن هم
وزن آن ... بود و گویند بدل آن ... است و مصلح آن ... و مولف گوید
قسط رومی و قسط ... خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن ... بود که در میان ... خوانند
و او را ... و ... اطراف ... و معروف بود ... و ... مورد ...
قسط شامی ... است و گفته شد قسط هندی صاحب جامع سهو کرده است
که آن قسط ... است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط تلخ است
و گفته شد انواع قسوس ... گویند و آن معروف بود ... المساکین و آن ...
بزرگ بود و ورق وی ... کوچک بود و ... بشیرازی ... گویند
و آن اصناف ... است نوعی سفید گویند و ... سیاه و ... [illegible] سیاه
بود و بعضی ... مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان ... ...

خوانند و حب مسموم که از افرس خوانند آن مسک بود و بسیج نم بداشته بعد
و شاخهای باریک و ورق وی کوچک بود و مجموع اصناف قسوس حریف بود و
قابض بود و نیکوترین نوع از آن حاصل شود و آن نوع گرم بود و با فراط اصناف سرد بود و عصب
را مضر بود و گل وی که چون شراب بیاشامند فرح المعار را نافع بود و الرا احتیاج خوردن
وی بوده باشد که در روزی نوزن بخورند و چون بکوبند و سحق کنند و با
موم و روغن زیت کنند مرهم روغن سازند سوختگی آتش نافع بود و موافق ورق وی
که چون زبول دکر به بریزند و بکوبند و آب آن بگیرند و با برگ و روغن بر سر آن ترکنند دارد سر
زایل گرداند و نوع سیاه اگر آب آن بیاشامند بسیار مردان را ضعیف گرداند و ذهن
مشوش گرداند و چون بگیرند با سرها نیج عدد بیک کوبند و آب آن بگیرند و در پوست
انار گرم کنند با روغن گل در گوش مخالف دندان چکانند که درد کند درد ساکن کند
و وی مغز سر سیاه گرداند و چون ورق وی شراب بخورند و از وی ضماد کرده بنهند بسیار
ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف بر زوالد ورشن خوانند سرهای
وی که چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان و ورق از عسل فرو برند و بخورند بر کرد
سخن حیض و بچه باستانی بیرون آمد و چون بکوبند و آب وی بگیرند و در بینی چکانند
کند بینی زایل گرداند و عفونتی که در وی بود و اصول آن چون بکوبند و آب آن بگیرند و بجمر کر
بیامیزند بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه وی که آن را صمغ وی خوانند و دمعه
الشجر گویند چون بر موی رطوبت کنند سیاه کند و موی بسترد و صاحب منهاج گوید
چون به شراب و دم بیامیزند و بر موی طلا کنند منع انتشار بکند قسب
خرمای رزون خوانند و آن نوعی از خرما بود خشک و اهل مغرب مقلقل خوانند و اهل نجد
عرق و سنوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی بود و وی قبض
بود و گویند که گرم بود در درجه دوم طبع براند و قوت معده دهد قسا سلیخه است
و گفته‌اند قشر بپارسی کشش گویند و وی لطیف تر از گوشت موز سبزین بود

و نیکوتر

و نیکوترین و بدل آن موز مقشی بود قشر الجوز الاخضر پوست سبز گردکان چون بر زنند
و رتبی از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود قشر الجوز الصلب
چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک گرداند محقق نیکو بود بغیر از نوع
قشر الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی بد زایل کند و چون بخورند
بوی اخشام برد و مقدار ماخوذ از وی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود و چون اندکی
از وی بخورند و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضر بود به سحک معده و مصلح وی عسل
بود قشر الکندر طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود و چون بر جراحتها
بنهند گوشت بر رویاند و اگر بر ریشها دشخوار افشانند بصلاح آورد و شفا بخشد و
چون زنان بخور برند رطوباتی که از رحم روان بود و قرحه که بهم ببندد بازدارد و در
قرحه امعا و نفث دم چون بیاشامند نافع بود و داروهای چشم که استعمال کنند
جهت ریشهای آن نافع بود و گر بریان کرده بود جلای چشم زایل کند و اگر چون ام هم
بر شکم بنهند و بدل آن دو وزن کندر بود و لوزن آن زفاق قشر اصل الکرفس
گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت وی
در صفت کرفس گفته شود قشر اصل الرازیانج گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک
بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی در صفت رازیانج گفته شد قشر اصل الکبر صفت آن در
الف گفته شد در اصل الکبر قشر اصل الهندبا در صفت هندبا گفته شود قشر اصل الرمان
پوست بیخ رمان سرد و خشک بود و کرمهای حب القرع بکشد قشر ابیض
انجه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود در
ورمهای گرم در بیخ ضماد کردن نافع بود و چون به نبیذ با ریج و خوش شفند کرده و به
آب حقنه کردن نافع بود و ریش امعا و اسهال و چون به آب وی مضمضه کنند
مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی معده بود و قطع خون بواسیر کند و اگر
سحق کنند ده درم از او سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند

کرمها بیرون آورد مسح کنند کرم ببرد و درد و ورم و خشک و ملّه و حرق چشم را
نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده کحل سازند سپیدی که در چشم بود زایل کند و قوت بصر
چشم را و نسف اسهال کند و منع ماده آن بکند و قرحه و قروحی که در چشم بود زایل کند
و چون با تخم حرزه در کلف طلا کنند قطع کند و تمکاسن چون را [illegible] حل کنند و در
بینی چکانند قطع رعاف کند قشر الارز پوست برنج از جمله سمومات بود و چون بیابان [illegible]
در دهان و زبان و ورم زبان و باشد که ورم در مری و معده و امعا و التهاب مجموع بدید
پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که دراریح خورده بود قشر القصب الفارسی
پوست نی فارسی گرم و خشک بود در سیوم و اغلب اوقات سوده [illegible] بود
و سپیدی چشم را زایل کند قشر فلفل الحار است بلفظ اهل یمن گفته شود قصب السکر
نیشکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی در ملینی زیاده بود و نیکوترین سپیدترین او بود
و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و گویند که در وی قبضی بود
و مانند صمغی از وی گیرند سپیدی که در چشم بود زایل کند و نیشکر فرا آورد و سینه و سرفه را
نافع بود و مثانه را پاک کند و اندرون گرده معتدل از وی حاصل شود کرانه و رطوبت سینه را
زیاده کند و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود که آن گرم بشوید بعد از آن مقشر کنند
که نفخ از وی زایل شود قصب الذریره نی [illegible] مانند قلم و بادگیرتر بود و آن دو نوع
یک نوع گرد و سخت ماند و آن نوع کوتاه قد بود و مقدار انگشت [illegible]
زاده تر و نوع دیگر املس بود و قد دراز بود و طعم تلخ و تیز بود و برنگ زرد
بود و چون بشکنند مانند عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و آن نوع [illegible]
و آن طرف آورند و از ارمنیه خوانند و نیکوترین و خوبتر بود و آن نوع که نبات
[illegible] ماند بر شاخهای و تخم بود و مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع [illegible]
خرد [illegible] بود قصب الذریره گرم و خشک بود در سیوم ملطف بود و باندک قبض
محلل اورام بود و گرفتگی عضله را نافع بود و ورم و جگر و معده با عسل نافع بود

خاصه

خاصه چون زن در طبیخ آن نشیند و با شیافه در رحم برد نافع بود و در دل [illegible] مفسد
و مفسد [illegible] از وی گیرد گرم بود و بدل آن اظفار الطیب است [illegible] صندل و
عدس [illegible] و گویند بدل آن عدس است قصب نی [illegible] بود و خاکستر وی گرم
و خشک بود در آخر درجه اول تا اول دوم و در اصل وی جلا اندک بود [illegible]
ورق وی و اصل وی با [illegible] سیل کند و وی بود و حیض براند و گزندگی عقرب
را نافع بود و گل وی که در گوش افتد کری آورد و بیرون نتوان آورد قصقصه
[illegible] است و گفته اند قصب بوا قصب الذریره است و گفته شد قضبا
قطن عتیق است و گفته اند قضم قصقصه است و گفته اند تقم قریش
و قسم قریش نیز گویند و آن تخم سنجره الست که آن را افرنجی گویند و آن [illegible] است
و گفته اند و حرنوت نیز گویند و گفته اند و صاحب جامع گوید منثور صغار است
و کبار گفته اند [illegible] اسم نوعی از عصی الراعی است که آن را ذکر گویند و گفته اند
قطران روغنی است که از درخت [illegible] گیرند و بهترین آن بود که [illegible]
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند که در سیوم [illegible]
تا حدی که از آن مواشی و [illegible] گوشت [illegible] بود و جرب را نافع بود و حتی جرب
و ذات الاربع مانند سگ و شتر و دراز گوش و [illegible] و داء الفیل [illegible] را
مفید بود و مالیدن بر سرطان و طلا کردن صداع سرد را مفید بود و [illegible] را
محکم گرداند و چشم را روشن گرداند و از ریشهای چشم [illegible] ببرد و کرمها بکشد و چون
بر قضیب مالند پس از مجامعت منع آبستنی بکند و بر گزیدگی مار [illegible] ضماد
کردن با نمک سود دهند و چون با شراب بیاشامند دفع زهر [illegible] کند
و چون در [illegible] اند و بر اعضا [illegible] کند [illegible]
اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت و اگر بخور [illegible] زنده [illegible] مرده
بیرون آورد و قوه دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در حلق

:7

خناق و ورم لوزتین گر ترازی گویند نافع بود و اگر بر دندان خورنده بهند
بریزانند و درد ساکن گرداند و چون بسیار که مضمضه کنند سستی فعل کند و با سرکه در گوش چکانند
درد ساکن گرداند و دوی و طنین آن زایل کند و وی مقطع امان زننده بود و حافظ [illegible]
مرده و مدر نسب است که ویرا حبوات المونی خوانند و نرم دستحری وی معده را بد بود
و مفسد منی و گویند بدل آن نفط و نیم وزن آن خلاف با ورق آن و گویند بدل
آن نفط سیاه است و جاوشیر قطف سرمق است و فرازی اسفاناج زوفر
گویند و بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در
اول و در وی قبضی بود و زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم و حمره را نافع بود و تخم
وی یرقان را سودمند بود و وی چون بپزند و آملی بخورند شکم براند و چون خسته
ضماد کنند ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی غذایی نیکو بود و جگر گرم را نافع بود
و محرور مزاج را احتیاج به اصلاح نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه که با ترت
بزند و سرد مزاج را العدا زانکه بپزند باید که زیت بر آن کنند و از ابزارهای گرم و مری و مطیب
گردانند و بخورد و گویند که معده را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و نفع دهد اسحاق بن عمران
گوید تخم وی ورمهای گرم را نافع بود و اگر ده درم از وی بعلل و اسکرم بیاشامند
مرة سودا آورد و تریف گویند که تخم وی با حبداق [illegible] سحق کنند و کحل سازند
جرب چشم را نافع بود و محلل ورمها بود و ملین سینه بود و تخم وی در غایت نهایت بود و در
شفای ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند و بر آب قطن ترکنند و طلا کنند
و آنچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با شربتی مانند سکنجبین و گلاب و جلاب و آب [illegible]
دوایی نیکو بود جهت استسقا چون سه نیم از وی بیاشامند هر روز دو درم
و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامه ابریشم و حریر [illegible]
به آب طبیخ وی بشویند پاک گردد و هیچ لون بگرداند اما نوع نزی و چون تخم بگیرند مقدار
سه درم و بجوشانند در مقدار ده مثقال آب تا با نیمه آن آید و صاف کنند و زنی را که [illegible]

ار

204

۲۰۴

در شکم آید و بیاشامند و اگر چند روز بود البته که بیند از دو محرلت قطف بحری
ملوح است و گویند در مسیح قطف گر شنف و برس و طفطف و عطف خوانند
و آنرا فور خوانند و گفتن ابزار و نیکوترین آن بود و بصری گویند مالا و وی مستحق محکم سود [illegible]
وی گرم تر از نسم بود و گرم تر بود و گویند در وی و گویند که معتدل بود در حرارة و [illegible]
و عصاره و ورق وی اسهال کند و کان را نافع بود و چون [illegible] بسوزند و بر جراحت نهند
خون باز دارد و گفتن وی بر گوشت مرده نهند بخورد و در دال زکام مزمن [illegible] سود
بود و چون ورق وی تازه کوفته کرده به آب سحق کنند با قدری نبج وی چند اگر
قوت دهد وزن در آن کشند اختلاف زخم و درد آن سودمند بود و اگر با
ورق ترک ضماد کنند بر مفاصل گرم و سرد سود دهد و بخاصیت [illegible]
و مرهان که دایم حادث شود دار آن کنند خاصه که با قدری روغن گل امیزند و جنس [illegible]
لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد قطاة مرغیست گوشت کم بیاری
اسفر بود گویند و مانند کبک بود و [illegible] وی شاخی بود گوشت وی را حرارت ضعف
بود و شوربه محکم نافع بود جهت کسی که [illegible] و ضعف جگر و استسقا و بنا بر مزاج
داشته باشند و مولد سودا بود و صاحب منهاج گوید [illegible] ازمضم بود و غذا [illegible]
مرد دهد و ضروری بود و روغن بسیار کم شود و رازی گوید قطا [illegible] خان
که گوشت آن بسیار سخت بود و سرکه مصلح آن و در خواص ابن زهر اورده است که
استخوان قطا چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت بخورانند و [illegible] طلا
کنند و بر دار الثعلب موی بر وباند و محرلت قنطر [illegible] است و گویند
قنطر یونانی سنغراطیون گویند و سقلاریون گویند و آن نباتیست که بیخ آن
مانند بصل الزیر بود و لون آن سرخی زند و تلخ بود و ورق وی [illegible] باشد
و بیخ وی در قوه و طعم بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر از وی

ولیسقوریدوس گوید ورق وی مانند نصل الفار بود و چون آب وی بگیرند و آنرا در گوش [illegible] از آن
ریزند و قرص بسازند در مطول و مهمول چون [illegible] العلل [illegible] نافع بود و صاحب
منهاج گوید طبیعت وی گرم و تر بود در درجه دوم و آن نوع از گیاه بود و مولف گوید نبات
وی گود دکان [illegible] آنرا کنند و گویند قنفر نبات الکشوث [illegible] و تازی
آنرا حکو گویند و بر خار بر نخلی پیچیده شود و قفر الیهود انواع است یک نوع عرق الجمال
گویند و بتازی مومیایی آلوده گویند و یک نوع از آب حاصل شود و از امومیایی ایی
گویند و آن نوع که گویی بود در عرق گوشت که می جوشانند و می مالند و وی مانند زفت
بود و بوی قیر کنند و نیکوترین آن قفر یهودی بعضی ازین بود و سیاه حرکتی مر او و عرق دیر
بر رقت کنند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند خشکی وی در دوم
بود مقوی اعضا بود و چون [illegible] بگدازد در شکم و سفید باخن [illegible] و چون بمالند موضع
خار بود و صفی گوید که آنچه خالص بود و بسود دمند بفرمان خدای تعالی بود جهت
کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا و چون ضماد کنند از بیرون و باریک بجوشانند
و بیاشامند مجرب بود و مولف گوید در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیایی میکند چنانکه
امتحان کرده شد و از امومیا سر گویند و بیونانی اسفلطس والوطامون گویند و
کفر الیهود نیز خوانند و بر قو بالطبوخ کردن تشنگی بود [illegible] و عرق النسا ضماد کرد
نافع بود و چون بخور در گیرند با دخان وی نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج آن
و چون با خیر مند شیر و شراب بیاشامند حیض براند و [illegible] و عسر البول را
و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و چون با شراب و [illegible] بیاشامند و [illegible]
براند و کرمها و حب القرع را بکشد و قوه شهوه [illegible] در خشم [illegible] را نافع [illegible]
و در آب طبیخ [illegible] عرق النسا و درد پهلو را سودمند بود و چون بگدازند و با [illegible]

اب

و دندان

آب خفقان کند و فرجه امعا را نافع بود و [illegible] دو دوی نیز از سود [illegible] هر دو چون ریز
نهند درد ساکن کند و چون با [illegible] ورم [illegible] ضماد کنند بر نقرس و درد
نافع بود و چون در چشم کشند سفیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبات بود و در [illegible]
زاکر در هم کشند گوشت برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون
در جایگاهی دود کنند مار و عقرب و مجموع گزندگان موذی بگریزند و ضماد آن [illegible]
خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه [illegible] را نافع بود و نفث معده
از سینه بیرون آورد و [illegible] خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند
زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود و [illegible] مقدار
دو درم بود فشفور نباتیست که قطا [illegible] اگنده این [illegible] گوید تخم وی گرم و
خشک بود در سوم مجفف رطوبتی که در سر باشند و محلل آن [illegible] قفلوط
نوعی از کراث نباتیست و گفته شود در کاف قلقل و قلاقل و قلقلان اسم [illegible]
حب قلقل است و گفته شد در ما قلقاس نباتیست که در آب روید و ورق وی بورق
کدو ماند و ساق و تخم نداشته باشد و اصل وی مانند [illegible] بود و بیرون [illegible]
بود و اندرون سفید و در طعم وی قبض با حرافت داشته بود و چون با آب نیز [illegible]
از وی زایل شود و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تری بود
در دوم و گویند که خشک بود در دوم و باه زیاده کند و ادمان اکل وی [illegible] مولد
سودا بود قلب [illegible] اقراغیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیش
نزمن خوانند و معنی آن بزر الحجری بود و سلیمان بن حسان گوید از بهر آن این اسم
بوی کرده اند و این [illegible] از اسمهای [illegible] سفید باشد
نقره [illegible] در سفیدی و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار باشد بمقدار [illegible]
بود کوچک و در موضعهای خشن روید و قوه این [illegible] که چون با شراب
سفید بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند و [illegible] زایل کند [illegible] شکم

و بواسیر را سود دارد و محفف منی بود و [illegible] و درد [illegible] بود [illegible] نوعی
از زاج است و پارسی زاج زرد [illegible] گویند [illegible] بود و خاصیت [illegible]
مستعمل [illegible] و معتدل ترین زاجات [illegible] و طبیعت وی گرم و خشک بود در [illegible]
[illegible] محرق و سوزنده و محفف [illegible] بود و [illegible]
تمام اجزا [illegible] زیاده بود و محرق گوشت [illegible] زیاده بود و رعاف [illegible] بود و [illegible]
و طبیعت [illegible] استعمال کنند [illegible] که در مجموع زاجات [illegible]
مجموع [illegible] قلقدیس [illegible] نوعی از زاج است و گرم بود در درجه سوم [illegible]
و [illegible] قوی ترین زاجات بود و [illegible] گرم و خشک بود [illegible]
و صفت وی [illegible] قلقند [illegible] نوعی از زاج است و لون آن [illegible]
بود گرم و خشک بود [illegible] گویند [illegible] سرد بود و محفف [illegible]
[illegible] و احراق محفف [illegible] و قوی [illegible] رعاف [illegible]
و گرم گوشت [illegible] کنند [illegible] معده [illegible] خوردن وی [illegible]
[illegible] مصلح وی [illegible] است [illegible]
خوانند [illegible]
کنند [illegible]
[illegible] است و طبیعت وی [illegible] دوم [illegible]
گویند گرم و خشک بود [illegible] سنگ [illegible] و مثانه [illegible]
را [illegible] ترنجبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]

۲۰۶

[illegible] گویند [illegible] خشک [illegible]
[illegible] گرم بود در چهارم و خشک [illegible] و گل [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
و در [illegible] است و [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] گرم [illegible] است [illegible] معتدل [illegible]
[illegible]
[illegible] معتدل است [illegible]
و خشک است [illegible] سرد [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتدل [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال کردن و گوشت [illegible] جراحات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ [illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] نوعی [illegible] است [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] است [illegible] خوانند و [illegible]

۱:

ازرده افیمون خوانند و گفته شد قس نیز نیف گویند که چون بیخش از زیر بگیرند و در میان
باقلا نهند و صاحب جرب بخورد شفا یابد و محرورات را نشاید و کم نمل و عفونی
و فول گویند مدبر ترش و شیرازی سوده گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود
در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف و جلا و مقطع بود و کلف و بهق را
زایل کند و سودمند بود نزف خون را و جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن
وی بالیدن در اندک روزی نافع بود و بیرون نشستن دندان و ورق وی ضماد کردن نافع
و سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک گرداند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید
و آب وی بمسکر براند و ضماد کردن بر ورم سودمند بود و بر زخم های مجروح جانوران
و رازی گوید معده و جگر را نافع بود و طالم تجربه وری و مرد وی بود از بهر علاج ضعف
و دوزیش گوید مولد سودا بود خاصه آنچه نمک بهش... و مصلح وی روغن بسیار بود
و صاحب تقویم گوید که اصلاح وی بسلیقه کابلی و مسکر کنند و سعوط کردن به آب
بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک گرداند ترتیب قنطوریون غلیظ
گویند و بیونانی ... خوانند و بفارسی قنطوریون کبیر بود و بعضی ... خوانند
و ورق وی بورق گرگان ... ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی
چا... ماند و درازی آن دو تا سه گز بود و گل وی ... رنگ بود و تخم وی مانند
خشکاش بود در اندرون گل ... مانند پشم بود و بیخ وی سطبر بود و صلب
و ثقیل و درازی دو گز بود و از طعم وی تر بود و طعم حریف و اندکی قبضی ... خون
بود و در وی اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند خون بود و ...
بیخ وی حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و از آن زهره ... کنند و بیرون
آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و ...
گو ... اگر ... بیخ وی ... بکشند ... آب ...
از وی دو درم بود و موافق بود جهت درد پهلو و ... و نفث دم ...

ومعض

۲۰۷

قنطوریون ... [illegible]

ومعض و اورا در جسم مجموع را سودمند بود و اگر بجگل فرزجه از وی بسازند و زن
بخود برگیرد حیض و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین عمل کند مصلح آن آب لسان الحمل و طبرزد
فربی بود و قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق گویند و بعضی ... گویند و بفارسی قنطوریون
صغیر بود و بعضی مردمان عنصرون گویند و ساق وی باریک بود و درازی یک وجب
بود و گل وی سرخ بود گرد و فرفیری مایل بود و ورق وی بورق ... و بیخ وی
رنگ بود و بیخ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک تلخ بود و ... تلخ بود و منفعت
وی در قضبان و ورق و زهر بود و منفعت بسیار دارد و قولنج ... سودمند
بود و بچه مرده بیرون آورد و گزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک گرداند از بلغم
و صفرا ... کامل معتدل بود و مسهل ... زرد بود و ... مسهل القوة و دم و صفرا و بلغم
جامعی ... بود براند و درد مفاصل و عرق النسا و درد قولنج و چون ... حقنه
کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم بود و عصاره وی
سودمند بود جهت درد ... استسقا که از حرارت آفتاب ... از خوردن ...
... کند ... و ... ضماد کنند و ... زایل کند ...
... ضماد کنند و ... عصاره ... کند ...
و چون به آب و عسل اندکی حل کنند و در ... مانند ... کنند و اگر ...
به آب ... کنند ...
... چشم ... و اگر ... حل کنند و طلا کنند ... چشم ... زایل کند ...
و سبل و شعره و سفیدی که در چشم ... طبع ... بود مجموع را نافع بود ...
با روغن ... کنند و ... در گوش چکانند درد ...
کند و اگر ... روغن گل سرخ استعمال کنند و نافع بود جهت ... گوش بود
و اگر ... گوش ... به آب ورق ... کنند ... گوش
چکانند مجموع علتها که در گوش بود زایل کند مانند طنین و دوی و ... و اگر به آب ...

حل کنند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و ورمی که عصب سمع را بود بگذارد
و مجموع ریشها که در بینی احداث کنند نافع بود و رعاف زایل کند و چون بسرکه حل
کنند و قدری زاج سوخته بوی اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف زایل کند و ریش
که در دهان بود و ورم از آن روانه بود و بوی دهان که گنده شده باشد چون شراب کهن
قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارند نعامت نافع بود
و کسی را که بوی دهان گنده شده باشد [illegible] بگلاب حل کنند و بدان مضمضه
کنند و زمانی در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهت ورم لثه و ورم لوزتین و [illegible]
لبها و خناق و دندان متحرک مجموع و چون [illegible] آب [illegible] حل کنند و بر موضع
گزندگی زنبور و نحل بمالند [illegible] بود و عرق النسا و وجع [illegible] و گزندگی مجموع زهرها نافع
بود و چون [illegible] از وی [illegible] در [illegible] داده [illegible] در وی [illegible] کنند
حل کنند و [illegible] مانند و صاحب منهاج گوید افراد کردن [illegible] قنطوریون [illegible] مسهل چون برد
و مسهل وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحاق گوید که مضر بود [illegible] و مصلح وی عسل بود و گویند
بدل وی بوزن وی ورق حنا بود و دانگی [illegible] بود و [illegible] گویند
که بدل آن بوزن آن [illegible] و نیم وزن آن ورق حنا بود قنبیط [illegible]
کرکرنب است [illegible] کرنب رومی گویند و بهترین آن تازه [illegible] بود و طبیعت
آن سرد بود به اعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم [illegible]
و خمار را نافع بود و منع منی بکند [illegible] کرنب و طبیخ وی [illegible] کردن بر درد مفاصل
سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند و اولی آن
بود که [illegible] گرم [illegible]
قنه بارزد است [illegible] گویند و طبیعت آن گرم است در دوم و گویند که
در سوم و خشک است در دوم و گویند که در سوم [illegible] محلل بود [illegible]
و صداع [illegible] سودمند بود و مضر [illegible]

نافع

نافع بود و کلف را زایل کند و اگر بر دندان کرم خورده گذارند و خناق رحم چون بر آب
[illegible] نافع بود و وی تریاق [illegible] زهردار بود و از دود وی مجموع گزندگان زهر
دار بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها کند [illegible] سکنجبین و چون بخورد [illegible]
و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود و [illegible] منفعت وی در باب [illegible]
و صاحب تقویم گوید که محروری مزاج را صداع آورد و مصلح آن روغن [illegible] مشک و کافور
بود و با روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی [illegible] است و گویند
بدل وی در ضعف معده [illegible] وزن و نیم [illegible] است و [illegible]
باب القاف قنبیل صاحب منهاج گوید [illegible] رمل است و صاحب جامع گوید
از قول [illegible] که از آسمان افتد [illegible] و از قول رازی [illegible]
گوید و صاحب تقویم [illegible] گوید و از قول دیگری گوید که [illegible]
زرد [illegible] طبیعت وی گرم و خشک است در درجه سوم و [illegible] گوید گرم و
خشک است در اول درجه سوم و محقق [illegible] بود و رازی [illegible] گوید [illegible] خشک است
و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک است در دوم و [illegible] گوید در وی [illegible] تمام بود
و وی حب القرع و مجموع کرمها کشد و [illegible] رطوبت [illegible] بود و [illegible]
اطفال بود [illegible]
کنند و [illegible] خشک گرداند و نشف رطوبات کند و جرب را نافع بود و [illegible]
[illegible] مضر بود [illegible] و مصلح وی [illegible]
[illegible] و گویند که مصلح آن انیسون بود و بدل آن [illegible]
که مضر بود [illegible] معده مصلح آن [illegible] مصطکی و انیسون بود قنفذ [illegible]
[illegible] گویند و آن بری و بحری بود [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود [illegible]
گوشت وی [illegible]

کودکان که در حالت خواب گریه کنند و گزندگی جانوران را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم
بود و مضر سودا و خشک کرده بود و مصلحش جهت استسقا و فالج و داء الفیل و درد
گرده سودمند بود و ادمان حرز ز عسر البول احداث کنند از بهر آنکه مضر بود به دماغ
و اصلاح آن به عسل کنند و گویند که تخم کرفس و شیح الرمس گوید گوشت بری
حار بر را غایت نافع بود و مرضهای عصبانی را غایت نافع بود و سل و نهان
فرمین و گزندگی جانوران و خافقی گوید ادمان اکل وی کردن مفسد معده بود و جگر
و دمه وی منع الضباب مرلدارا احتا کند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نیکو بود
و چون بار فت ترکالند و دستور به دکس گوید نوعی بحری معده را نیکو بود و طعم وی
خوش بود و طلیس گرم و مدر بول بود و پوست سوخته موی با ادویه که موافق مرض
بود با مرتد حرب زایل کند و اگر سوخته آن با ادویه خلط کنند که موافق آن بود و سر امداران
تو شند قدرت ماده کند و گوشت بخورد و فکری که خشک کنند در خرقه و افتاب
گرم موافق استسقای لحمی بود و مرحمی که گوشت وی بدان مناسب بود و زهره وی
که با موم بسرشند بخورند بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کشند سپیدی
چشم زایل گرداند و افراط کردن گوشت وی که برکه و عضل هستند محمد تو مر انافع بود
و تشنج دور کرده و مفاصل را نیکو بود و به تبت سر نوعست و ربی ذل
و هندی بری و قضبان مانند خطمی بود لیکن برگ سیاه بود و ورق وی مانند برگ
بنانی بود و اخرش بود و سیاهی کمتر و سفیدی بر وی غالب بود و زهره وی سرخ
بود و تخم وی مانند فلفل بود در نوعی که حب البنفسه و بیخ وی که بر زنند و بر ورمهای گرم ضماد
کنند و بر حمره و بر اعضایی که کموسات در وی منحجر شده بود ورم ساکن گرداند و
کموسات بکداز وعصاره وی درد گوش بر طرف گرداند و از الهیسانی تخم ابرا
شهداج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی کند و چون تخم وی بکوبند و با آب بیامیزند
و در گوش چکانند درد گوش بر طرف گرداند و جالینوس گوید بیخ وی باد را بشکند

و محلل ریاح بود و نفخ و مخفی محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس
گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا بود و مشتی گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک
بود در اول سموم و منتش بطون معده بود و نافع و مان و چون آب سعوط کنند دماغ را
پاک گرداند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد
و شکم ببندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمون بود و اسحاق بن سلیمان گوید
تخم وی که بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی سکنجبین فندی کنند و بعد از
وی بیاشامند اما ورق وی که کوبند و بر آن اکسیر نشو شوند من موی بهار را پاک
گرداند از خشکی و سفیدی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی
به آب سرد و برف با آب فواکه ترش کنند و نوعی از سموم که آن افیون هندی
گویند و به شیرازی بنگ گویند و برگ گویند و به پارسی حشیش گویند و بعضی در سیرد
اعظم گویند و وی نوعی بود که محتنن و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود
و نوعی مطرح بود و طرب آورد و نشاط و اشتهای کاذب آورد و نوعی بود که
خون آورد و خیالهای فاسد آورد و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود مقدار ماخوذ
از وی یک درم تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و آن بود و اگر زیاده از آن مقدار
کشنده بود و اگر بسیار خورده باشند دفع مضرت وی بقی کنند بار دیگر کاو و
آب گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حامض بعد از آن در کمال نفع بود قندش کنند گویند
و کفه شود و قندش نیز اسم حیوانیست معروف قنا عصر نیشکر که چون
منجمد گردد قند خام گویند و بعد از آن چون دیگ بریزند از آن الموج خوانند و به
عربی سکر خوانند فنقهر صنعت ناخوش طبع که از بلاد عرب خرد و گویند که سنده
بود و گویند که سنگدست که از بلاد مغرب خرد و مولف گوید آنچه محقق است صنعت
شغاف مانند سندر و بس و دار العل معری خوانند و وی اثر برنشان دو در دو دمان
زایل کند و چشم را روشن کند و با دار العل رو را نافع بود و چون قدری از وی با

سکنجبین و آب ماناسامند بر زالاغ کند و چون بسر روز بیاناسامند بر ضعف
کند و با مار العل حرض براند و گویند که نوعی از اسفندر و من بارسنده است قنطاریون
ساداوران و گویند قنطریون دم الاخوین است و گویند قنابر میوه‌ایست
که در بر اوس خوانند و آن نوعی از عصافیر است و به تبریزی از احجوا گویند و دانشفور نیز
گویند قبره و گر چون بریان کنند و بخورند در دفع قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون
به سکنجبین بپزند و با مرق وی بخورند قولنج را سود مند بود و رازی گوید اگر مرق
شکم براند و گوشت وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج
گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود شکم
ببندد و مرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بود
تا اگر مخفف بود و مضر بود برطوبات و اولی آن بود که با روغن استعمال کنند
دو قواعد سرما دو قوابری خوانند و دو ابا اعزبا خوانند و آن نوعی از دو قسم است
با دهان بکنند و قلیه سفل را نافع بود و مغص با ساکن و شکم براند و عصاره وی در
بن دندان به الحکة البدن نافع بود و چون بخورند عرق از میان بیرون آورد و بول
و به تبریزی ابزار خرخوانند و آن بری بود و بحری بود و آنچه جبلی بود به تبریزی
مردان گویند و ابزاد و ابا اعزبا خوانند قوقنس فرز خوانند و در منهم گفته شود قونیا
قسطاست و گفته شد قونیا میوه‌ای آب خاکستر خوانند قوطینه و دان القنبل گویند
در الف الملک خوانند اهل مغرب گویند نوعی از حی العالم است و گویند نبات است
که صفت وی مانند حی العالم است و ورق وی و بیخ وی سنگ بریزاند
و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب
معده را نافع بود قوثرا گویند که طسباق است و گفته شد و گویند که سنوت است
و گفته شود قوقی صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری و در فروه زند و کی بخسند بیند
بود و گوشت وی صرع و اختناق را نافع بود و بستم این اسم را فصم فرلبس گویند که آن
منوت

سوت گویند و گفته شود قوطوما از رومی بری است و گفته‌اند قور قطن است
و گفته شد قوانص سنگدان بود که از او تازه فربه گیرند و وی غلیظ بود و غذا
بسیار دهد و پوست وی و اندرون وی خشک بود و سحج کنند و میان آب نمک منند
درد معده در شکم بود خاصه پوست سنگدان خروس و وی مدار اصحاب گند بود و چون
هضم شود خون غلیظ از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خاکی بود زود هضم شود
و مولد قولنج بود و اولی آن بود که با نمک بخته کنند و نمک مری ضماد کنند و بخورند
قوشر درخت نوح است و گفته شود تورساما عود بلسان است و گفته شود قیموبیا
ملین فلومیاست و گفته شد قینا نوعی از نقلة الحمقاست قیصوم نوعی از
برنجاسف است جبلی است و بهترین آن تازه بود و طبع آن گرم است در اول
و گویند در سیوم و گویند گرم است در اول و گویند که گرم است در دوم
و خشک است در اول و مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس گوید گل وی نیکو بر از
فسر بود و در وی نضیج بود و چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود و با روغن زرد
و جهت موی ریش که دیر بر آید چون بمالند زود بر آید و خنفر براند و سنگ گرده
بریزاند و عرق النسا و ربو را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول را نافع بود
و چون در خانه بگسترند گزندگان بگریزند و چون با شراب ماناسامند زهرها را نافع بود
و گزندگی عقرب و رتیلا مقدار زهر را زوی به استعمال زود دوم و موافق جراحتها
زنبور و لکه آن که گرد و وی بخته بدان آورد و استسقا و مه که مضر است شش و مصلح
سکنجبین بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ و کثیرا بود و خشخاش و بدل وی گویند
کرفس که از آن بری بود و گویند که بابونج بود قیطا ریس است و گفته شد قون
اسس است و گفته شد قیشور حجر گویند و آن مانند سنگ است سفید و مخفف بسیار در
آن بود و در میان کف دریا و در حال سفید بسیار بود و در حمام دست و با بدان مالند
و صلبی نرمشته باشد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک

و فصل علیحده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بود و لطیف و دندانرا جلا دهد و سفید گرداند و چون مدام سنون کنند و در ستردن
موی استعمال کردن دندانرا بستر دو لثها را عمیق برگرداند و گوشت برویاند و گوشت
زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که حریفان بود از خورش باز ایستند و در تمام و صفت
سوختن وی چنان بود که در شیشه آتش کنند و دیگر در آب اندازند و بیسوم بار
در شیشه آتش کنند که گرم شود و قدری برون آورند و بوقت حاجت استعمال کنند دندانرا
محکم گرداند و باریکی و بشکوری زایل کند قیرس یونانی سمع را گویند و گفته شد
گویند و گفته شد و اینجا گفته شود دو سه نوع است سیاه و سفید و سرخ و مجموع حریف
و قابض باشند و یک نوع از آن نبات لادن است و آن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود
و بیخ آن که چون بکشد آب بیاشامند کزیکی سبلا را سود دهد و وضع وی شش را اکند
و چون با شراب و دم بیاشامند منع تساقط موی کند و بخور کردن منع الستی کند و بخورد
برافتن بچه برون آورد و بزوی بر سر ضماد کردن نافع بود و بخور در گرفتن حیض تمام
تیوندی سم قاونذی خوانند و تخم فتوندی گویند و گفته شد قیلوه ورق کند بار
تامت و گفته شود قیروطی موم روغنی بود که از موم روغن گل صندلی و ورق
گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند آن را قیروطی خوانند والله اعلم
بالصواب الباب الثانی والعشرون فی الکاف کادی
کدر خوانند و آن نباتیست که از بلاد عرب و یمن بیاید و گویند طلع النخاست و این هم
چون گویند که سر در زمین هند باشد و درخت وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت
وی دراز بود مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پس از آنکه از پوست بشکافند و
برون آید مشک بزند و از اندرون پوست برون آورند و در روغن اندازند و در آفتاب
برورند از روغن قوه وی اخذ می کند و مولف گوید در کرمان شیراز بسیار بود
و بپارسی گل کیدی گویند و وی عطر عظیم خوش دارد بنحوی که جامه کسی که بوی گل بگیرد
تا زیر گرد در طرف شود و رازی گوید جذام را قطع کند و وی معتدل بود در تراب

وی

وی حقنه و حندری را نافع بود تا بحدی اگر کسی را که آمد برون آمده باشد زعده
چون بستر آب کاری بیاشامد بر وعده درسد و میل آن بوزن آن نقمه بود کاوجشم
بهار است و گفته شد کافور چند نوع بود بیح الرس گویند قیصوری و ریاحی
سفید بعد از آن ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین آن بود قیصوری و ریاحی سفید
مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم منع ورمهای گرم کند و
محرور مزاج را و اصحاب صداع صفراوی بوییدن و وی با صندل سرشته بگلاب
با آب گل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای اثنا بود و چون ادمان بوییدن
وی کنند قطع شهوة جماع کند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود و در بن باب
و اگر مقدار دو حبه با آب کاهو سی روز بنوشد قطع حرارة دماغ کند و خراب آورد
و صداع را زایل کند و خون بینی باز دارد و بربندد و با آب بادرنج و عصیر بلخ با آب
کشنیز با عصر سبز سمن عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع گرم و ورمها
حاره که در سر و جمیع بدن بود سودمند بود و اگر بیاشامند سردی کرده و مثانه را
انبشیر پیدا کند و وی شکم صفراوی ببندد و داکی از وی و ورمهای گرم را نافع بود
و قلاع زایل کند و باد و بهاحیت درد چشم که از گرمی بود نافع بود و گندم از وی
خلاص دهد از سم عفونت حراره که اسپ برنس و ربع مثقال باتمر نافع بود
جهت کسی که قرون سنبل خورده باشد با آب بارد کسره تخم خرفه بارفت و بسیار
و بسیار وی سردی زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و
مصلح وی معجون گل بود و بوییدن وی در تنها سد آورد و کسی که بنشق مثقال کافور به
نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطع طعام مضم شود و شهوة
وی منقطع گردد و شیخ رحمه الله گوید عارض شود و گویند که چون در روغن گل
حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم را زیاده برد که در دماغ بود که در دماغ
و چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب نائم

روز بروز زیاده میشود و چون نهم روز که گذشت تا آخر روز ساکن گردد و چون آن
رسید منقطع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب در زمین
گرم رنگ زرد شده باشد و چون بهوای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده
باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر سر طلا
کنند صداع گرم را نافع بود و بعد از وی بیمتک و عطسه کند و مقوی و مفرح
بود و گوهر با مشارکت وی بود در این معنی لیکن در کافور اقوی بود در خاصیت و بدل
وی دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن صندل سفید
کاوزبان گیاهیست که بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهت دل غم را زایل
کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود کاشنیز تخم
بزر القلب گفته شد در قاف کاویل کراث الکرم است و گفته شد
کاسم انجدان رومی بود و بیونانی سقسطفون گویند سالیون است و نیکوترین
آن زرد و تر در برگ و ورق بود مانند ورق انجدان و بر فوه مانند طبیعت مکول بود و
وی این مسوده گوید گرم و خشک بود در سیوم صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط
در سیوم باد بها بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده
بود و یک درم از وی بشراب و میان بود و حب القرع و بول براند و حیض و
گزندگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید و رطوبت معده کم کند و فواق زایل کند و
دو درم از وی با سلام مستسقی را سود دارد گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه
بود و جالینوس گوید بدل آن در ادرار تخم الجره بود در هضم کردن و نیاذوق گوید بدل آن در
تخم الجره بود کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زر و سعد بود و اسحاق بن
عمران گوید که بدل آن بوزن آن زیره بود کاکنج پارسی عروس در پرده گویند و
یک نوع شیرازی گوجه فرنگ گویند و بمعانی و قوه بزرد مک عنب الثعلب بود خاصه قوت و ز
وی و نیکوترین حب آن گویند کوفی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی

بود

بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در سیوم و نرف
گویند که اگر از حب وی هر روز یکمثقال فرو برند از خلاص یابند یا از بول و اگر زن بعد از
طهر بنعت روز هر روز منعت حب فرو برد منع آبستنی بکند و قرحه که در مجاری بول
بود سود دهد و دیسقوریدوس گوید که مهاوه حب القرع را بیرون آورد و چون جزوی از خشک
وی با جزوی سیح ارمنی سحق کنند و بیاشامند و مقدار شربتی از دو درم مجفف
سرد بود و مصلح آن معجون گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و حب القا
کاربا کهرباست و گفته شود کاوزهرج جاوزمرج گویند و آن حجر الفرا است و گویند
کبر بیونانی قبارس خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمره بود مانند حبی و ثمر
دیگر دارد مانند فنا و از افنار الکبر خوانند و وی حریف بود و بغایت گرم بود
و چون در خم شراب اندازند شراب از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن
بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و گویند که در سیوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف بود و از
پوست بیخ وی مراره حرافت و قبض بود خنازیر و صلابات بگدازاند و رشیهای
بلید حرکتی و عرق النسا و درد ورکین و سپرز و مثانه را نافع و پوست بیخ وی جهت
درد دندان نافع بود و نیکوترین خرما بود و جهت سپرز خوردن و ضماد
کردن خاصه که با ادویه بسیار از وی باده غلیظ سوداوی از سپرز مستوعب گرداند
و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها کشد و باه را زیاده کند و انجه ... بهند
سده سپرز بگشاید و صلابت آن بگدازاند و بلغم از معده بگدازاند و دلستقو زند و
گوید نرم وی و ثمر وی چون با نمک بود و بخورند شکم نرم گرداند و معده را بد بود
و تشنگی آورد و چون از ثمر وی سه روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند سپرز را
بگدازاند و بول براند و مسهل بلغم بود و چون بیاشامند عرق النسا را بود و حیض براند
و چون بخایند قلع بلغم کنند و دانه وی چون بسته که بپزند و طبیخ آن مضمضه کنند

درد دندان ساکن کند و چون پوست بیخ وی بغایت خرد کوبند و بر خنازیر و ورمهای
صلب استعمال کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش ریزند
کرم گوش بکشد و حکایت کرده اند کرم بکشد و لیکن [illegible] گوید ورق وی و تخم وی در قوة متفاوت باشند
لیکن تخم اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و نوشته در اصل وی تیز بود که حرارة
و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم معده را بد بود و چون بسیار خورند
دفع مضرت وی بکند و مضرت معده رساند و فارسی گوید که تریاق است بوی دهان خوش
کند و باد را بشکند و باه را زیاده کند و جوزی گوید که ناصوری که در اماق بود شفا دهد
و بیخ وی را چون با خون بر روی بمالند ازبون (?) و چون بریزند و آب آن بر [illegible]
گزیدن شده باشد [illegible] زایل کند و چون با فلفل و سداب
بخورند نافع بود [illegible] که در جگر بود از سردی و استسقا که در جنب وی غذائی بود و
منفعت شود و [illegible] استسقا گردد و [illegible] وی نیکو بود از وی و این [illegible]
گوید فقاح و قضبان وی نیکو بود جهت [illegible] و اولی آن بود که خنده رو زنی [illegible]
خوشانیده و بعد از آن بسر که بگدازند و [illegible] بخورند [illegible] اما باید که [illegible]
شسته [illegible] بخورند و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود
و گویند که مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان بود و عسل و [illegible] وی حب
وی و ورق بود کبیکج کف السبع خوانند و [illegible] اطراغیون گویند و آن
نوع از کرفس بری بود و بعضی [illegible] اغریون خوانند و وی انواع بسیار است
نوع اول ورق آن مانند ورق گشنیز بود اما از وی پهن تر بود و لون وی بسفیدی
زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی [illegible] بود و مرارتی [illegible]
بود و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید و بغایت حریف بود و نوع سیوم
کوچک و گل وی [illegible] رنگ بود و از [illegible] خوانند و به اصفهانی
موشک و نوع چهارم هم [illegible] مانند لیکن گل وی مانند [illegible] بود و طبیعه [illegible]

نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت حدة و لذع بود و از
بیرون بهر عضوی که بنهند ریش کند و جالینوس گوید [illegible] از استعمال کنند
که نجاست [illegible] محرق حرارة قلب است و از سموم قتاله است و [illegible] برص و برص
[illegible] و جرب و داء الثعلب و [illegible] و ثالیل طلا کردن بسیار که نافع بود و چون
سحیق کرده بر دندان کرم خورده بنهند بریزاند و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی مفرح
احشا بود و اصلاح آن بشیر و [illegible] کنند و صاحب منهاج گوید مداوای آن کسی کزان
خورده باشد مانند مداوای کسی که بلادر خورده باشد کنند

کبابه

حب العروس خوانند و در قوة مانند فوفل بود لیکن از وی لطیف تر بود و [illegible]
آن خوشبوی تر بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحاق
گوید گرم و خشک بود در سیوم و مسیح بن الحکم گوید که در وی قوة متضاده بود
از حرارة و برودة و حرارة بر وی غالب بود و قوی مفتح و ملطف بود و درد
حلق را نیکو بود و شکم را ببندد و سده جگر و گرده بگشاید و مجاری بول پاک
گرداند و رنگ و حلق را صاف گرداند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در
دهن بود سود دهد و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند انزال لذتی حاصل
شود و وی قوة معده و اعضای باطن بدهد و چون بیاشامند و در دهن نگاه
دارند لثه را نیکو بود و بوی دهان را خوش کند و آواز صافی کند و بعضی [illegible]
و سنگ گرده و مثانه بریزاند و با بول بیرون آید و [illegible] بعضی را نافع بود و چون
دو دانگ از وی بسکنجبین بخورند و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی
مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند که بدل
آن هیل بود و گویند [illegible] و دارچینی [illegible] فارسی گوید [illegible]
آن معدنی بود صاحب جامع از قول [illegible] گوید که آن [illegible] نوعست سرخ و سفید
و زرد و از قول اسحاق بن عمران گویند که آن چهار نوع است سرخ و سفید و زرد

وسیاه و این مسحوق گوگرد کبریت چشمه آبست روانه که چون منعقد گردد گوگرد گردد
و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جوهر آن بود و معدن وی در وادی بود
که مورانند و سلیمان بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهارپایان اند به بزرگی
و ارسطوطالیس گوید که گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته گردد مانند
آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ برود و پیرامون و چون از معدن بیرون
آورند این خاصیت و در آن مستعمل کنند سپید را سرخ گرداند و صبغ نیکو بود
و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک بود با چهارم و چنین گویند در سیوم
و ملطف بود و جاذب برص را زایل کند و چون سحق کنند و بر موضع گزیدگی
جانوران زهردار نهند با آب دهان بر شند و بران نهند با انجیر کرشند
با سرکه کهن یا عسل یا از علک البطم نعانه نیکو بود و با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و دفع
مضره سنگ بحری و گزندگی عقرب کنند چون با سرکه بران مالند جرب ریش
شده و قوبا با صمغ البطم نافع بود و خوردن نیز عمل کند و با نطرون بر نقرس
ضماد کردن سودمند بود و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را
نافع بود و چون سحق کرده بر بدن بمالند قطع عرق بکند و چون دود کنند
در زیر زن آبستن بچه بیفتد از دود وی موی را سفید گرداند و ارسطو
طالیس گوید که گوگرد سرخ دار القرع و سکته و سقفیه را نافع بود و چون سعوط
کنند و در زیت حل کنند که در آن زیت سفل جوشانیده باشند و قدری
موم اضافه کنند و موم روغن بسازند جرب تر و خشک خارش را بغایه
نافع بود و چون بر خنازیر بشند و بر قوبا بمالند نافع بود و کثرت مضر بود به معده و دماغ
و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید بهترین وی زردی درم و جالینوس گوید
بدل وی نه در آتش افروخته از آن گوگرد زرد و ترنیج زرد و از آن گوگرد سفید زرنیخ سرخ
بود گفته طبیعت جگر گرم و تر بود بهترین آن بود که از فربه بگیرند و چون ضحکه شود

غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خون محمود از وی متولد شود و این مشهور بود
بطی الهضم بود و خون غلیظ از وی متولد شود چنانکه سپرز و خصیه و جالینوس گوید که جگر
مواشی و حیوانات نالوفه متولد خلط غلیظ بود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد
و از معا فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگر ماهی بود که بتیه خوانند از بهر آنکه حیوان ورا
گاه خشک داده باشند و داری گویند مگر غذای بیشگوید بسیار خاصه که جگر حیوانات
مختار مانند چنین و بره نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما افضل و مستحسن از همه
بود و اولی آن بود که با مری و زیت بریزند و بخورند با نمک و دار چینی و محرور مزاج را
با سرکه و گرد ماء و گشنیز خشک مواشی باید که بعضی جوارشات از پی آن بخورند کبد البط
نیکوترین جگر بود مگر بط فربه بود با مرغ فربه خاصه که چون علف وی فواکه مهیا
نزتن زاده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خون محمود از وی تولد کند و مصلح
نمک و زیت بود کبد المعز شبکوری را نافع بود و خوردن بر طوبت آن کحل کردن و چون
بریان کنند بر بخاران داشتن همین عمل کند کبد الحمار مگر خر خون بشارب
کنند و بخورد مصروع دهند سودمند بود کبد الضان مگر میش گوسفند که بریان
و بخورند نافع جهت کسی که گرانیت در طبیعت آن بود حبس کند کبد الوزغه جگر وزغه چون
بر دندان خورده نهند درد ساکن گرداند کبد الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را
که گزیده بود و چون بریان کرده بخورند منع از آب خوردن کند و شفا بخشد کبد الخنزیر جگر
مگر خوک صحرایی که در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران را نافع بود کبد الحجل
جگر کبک چون خشک کرده خوش کنند و گویند و مثقال از وی بخورند مصروع را
نافع بود کبد الذیب در جگر گرگ سوده هر روز درم انمنشا بدل آن نیم وزن آن ربوند
و نیم آن دار فلفل بود کبد الایل جگر گاوکوهی چون شرحه کنند و دار فلفل و فلفل
سفید خورد کرده بدان بپاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند نیکو را
بر طرف کنند و در ابتدا از فرود آمدن نعانه مفید بود و چون جگر وی بریان کرده

حک کنند وسخن کرده و در چشم کشند سبلگوری زایل کند و تاریکی چشم و در ابتدا
نزول آب بغایت سودمند بود گویند بهترین آن گوشت ریزه رسنده تر بود و باید که
اجتناب کنند از آنکه بر تخم که از چوب افکند علی وسید تخم و مانند آن بود کلبان کرده
باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای وی بیشتر از هر آهسته بود سودمند بود و کسی که ترک
زده باشد یا جماع کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیر تر هضم
شود و مصلح وی اطریفل بود کبست حنظل است و گفته شود کتان کتان سرد
و خشک و معتدل حرارة بود تنزل و حرارت بوشند و با برهنه گوید جامه کتان معتدل بود
در حرارة و برودة و رطوبة و بوشیدن وی سستی نرمی بود و عرق از بدن کمتر کنند
و شپش کمتر تبدیل کند و شیخ گوید که اگر خواهند که بدن انسان لاغر شود در زمستان جامه
کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان کهنه شسته و اگر خواهند که لاغر نشود در زمستان
جامه کتان کهنه شسته و تابستان کتان نو و قولس گوید چون بسوزانند و وی لطیف بود
و سده زکام بکشاید و مصلح وی رسیم بود کتیم صاحب منهاج گوید در ... و
گفته شود کثیرا لسان الحمل است و گفته شود کثیرا صمغ القتاد است و گفته شود قوه
و می ماند قوه صمغ بود و بهترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در رطوبت
حرارة بود و تر تر از صمغ عربی بود و قولس گوید که گرم و تر بود و در داروهای چشم بکار
صمغ کنند و در ادویه مسهل بدو اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم و کرم در ادویه
کنند و سرفه و خشونت سینه بکند و حلق و ریش و شش و مثانه را نافع بود و چون در مطبوخ حل کنند
و با قدری ... سوخته بیامیزند با انگبین ... در گرده و سوزش مثانه را نافع بود
و قولس گوید مقوی امعا بود و مسهل سودا و بلغم بود و دل ... بود و مقوی بدن بود و بیشتر
آن و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته گردد و اگر مدام بخورند آن زحمت
زایل گردد و اسحاق گوید مضر است بسپل و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل وی بمقدار
دانگ و بود و ... گویند بدل وی صمغ ... بود و گویند صمغ عربی و صمغ

مدام

مدام کشاه صاحب جامع گوید برکبر حیر است و گفته شد کیاه الارجل السماخ است
و گفته شد کیاه الاضلاع لسان الحمل است و گفته شود کیاه الرسن ... صعتر است گفته شد
و بولوقیمن نیز ... اسم خوانند کیاه البرق مرماقلن است و گفته شد بحور
زرنباد است و گفته شد الحیلا لسان الثور است و گفته شود کحلا این اسم
مشترک بود در چند چیز اول بلسان الثور دوم بر نباتی دیگر که آن را الما خوانند و سوم بر
شنجار و چهارم بر نباتی که آن را افسنتون خوانند کحلا بپارسی سرمه گویند و کحل
مردان سرمه اصفهانی بود دیگر آن را اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل خلا خوانند
کحل فارسی انزروت است و گفته شد کحل السودان تمرج است ... شنمه نیز خوانند
کحل خولان حضض یمانی بود و صفت حضض گفته شد کدر ... کاولیت و گفته شد کرفس
بستانی بود و اجامی و جبلی و صحرایی و بری و تربتی و مشرقی و نوعی از آن در آب
روید و آن را کرفس الما و حرحر الما گویند و قرة العین و بریز گویند و گفته شد و کرفس
جبلی را فطراسالیون خوانند و کرفس جبلی ملکی صحرایی را فطراسلیون گویند و گفته
و بری را اسمورسمو ربان گویند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم
ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود و گویند گرم و خشک بود
در سوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده سودمند بود از انواع کرفس از بهر
لذیذتر است و منفعت وی آنست که بول براند و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم
وی و مفتح سده جگر بود و سپرز و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند
و عرق النسا و ضیق النفس را سودمند بود و چون با نان یا سویق ضماد کنند بر ورم پستان
که از حرارة بود نافع بود تخم کرم سودمند بود جهت ادویه کشند و محرق بود و ... گویند
و در تخم وی ادرار بول زیاده بود دیگر مکی جانور از آن ... بود و قطعی در کنات فلاخ
گویند شهوت مردان و زنان برانگیزد از آن سبب بود که زنان شیر دهنده منع ایشان
از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه برانگیزد و شیر را کم کند و ابن ماسویه گوید از قول

جالینوس گوید زن حامله که کرفس بسیار بخورد بچه چون بزاید ریشهای عفن و بثرها بر اعضا
داشته باشد و نشاید که زن چون مستسقی بود کرفس بخورد که بچه وی ضعیف العقل بود و فعل
ورق وی اقوی بود از تخم وی و جالینوس گوید مطلق اطلاق کنند که ورق وی اقوی بود از
ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و که بعد از طعام بخورند موافق بود اندکی و عیبی کند
که کلیه و گرده و مثانه را پاک کند و سده ان بگشاید و محلل ریاح و نفخ بود و مصروع را
بغایت سودمند بود و شریف گوید خاصیت در وی است چون گویند با
عسل بسرشند و بخورند ورکین را عظیم سود دهد و تخم وی بسحقند ان نبات بگویند و با روغن
گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند مجامعه را قوه دهد بغایت اما باید که غذای وی گوشت
خروس و خصیه آن بود و اگر عصاره گل و برگ در حمام بر اعضا مالند بهفت روز بیابی حکه و جرب را
نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل بسیار کند و معدا [illegible] کاهو بود و روغن گوید که خوردن وروغ
کرفس رحم را از رطوبت خرلف پاک کرداند و طبری گوید ورق وی چون بخورند معده
و جگر سرد را سود دهد و سنگ بریزاند خاصه جبلی و تشمه بیرون آورد و آب ورق وی
چون بیاشامند تنها آب ورق را از تپ بلغمی را نافع بود و گویند که تخم وی اقوی
بود از ورق وی و رازی گوید اولی ان بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسند نشاید که کرفس
بخورد از بهر انکه مفتح مجاری بود و زود زهر به دل رسد و کرفس بری دار الثعلب را
نافع بود و شقوق اطفار و شقاق که از سرما بود و کرفس مصروع را چون اصل وی از گردن او بربندند
ایمن باشند از مضرت وی و زمان بستن را مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود
و بدل وی اسی را زیانه گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی بود کرفس بپارسی کرفس گویند
و ان شامی و بری و بستانی بود و جبلی و جبلی را فطراسالیون گویند و کرفس بری را که
الکرام خوانند و وی بقوت متوسط بود میان توم و کراث و طبیعت وی گرم و خشک
بود از انواع کرفس گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی که از کراث
المایده خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبض بود و کراث شامی را

قفلوط

قفلوط گویند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد از بیاز و گرمی وی کمتر از بیاز
بود و چشم وی غلیظتر بود و در معده دیرتر هضم شود و نیکوتر از نبطی بود و طبیعت ان گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامی
اصل وی خوردن مدفوع وی و طبیعت گرم و خشک بود در دوم و چون بسماق بر
ثالیل ضماد کنند نافع بود و چون با نمک خصیه ریشهای بد و خاصیت اصلی وی انست که
قولنج را نیکو بود و بول براند و مفتح بود و کیموس بد دهد و نیکو تری آورد و حیض براند
و مضر بود مثانه را پس نشده و گرده و ورق وی سودمند بود خصه رطوبه رحم و چون
بریزند بر آتش در ناسور که زن در ان نشیند التصام رحم و صلابه از ان خاصت
سود دهد و چون بر آتش جو بریزند فصول از سینه و شش پاک کرداند و کراث نبطی که چون
آب وی بینی کرد و دفاق کند و بیامیزند قطع دم کند خاصه رعاف و وی محرک
شهوه بود و جماع و چون با عسل بیامیزند و لعوق کنند نیکو بود جهت مردی که عارض
شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند قضیب بستن پاک کرداند و اگر دمان خورد
وی کشتند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخاری بد بود و مصلح
وی ان بود که بجوشانند در آب و بعد از ان در آب سرد بشویند بعد از ان با سرکه
و روغن دهری بریزند و بخورند و اسهال عظیم سود دهد و طبیخ وی اگر بخورند بر
بسیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی افعی و گزندگی جانوران نیکو بود و چون بسرشند و
بر گنند و شیر در روغن گل امیزند و در گوش چکانند درد گوش و دوی زایل کند و اگر
بر بواسیر که سبب ان از رطوبه بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سده جگر بگشاید و از بلغم
بود و اشتهای طعام آورد و تباه را قوه دهد و گرم مزاج را موافق نبود که درد چشم آورد
و امتلا در سر پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن بعلکند ضماد کنند
بر ناف قولنج بلغمی را نیکو بود و بر آب ان حقنه کردن نیکو بود و بیخ اگر عصاره کراث
خشک مسهل دم بود و اگر آب بری مفرح بدن بود و ادرار و بول نیز کند و معده را بد بود

وکراث نبطی خود ثابت بد بود و باه زیاده کند بحدی که عنین را حاجت صحبت آورد
کراث شامی و فارسی کراث بود و بتازی کلم گویند و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا
قبط خوانند و گفته‌اند بحری بود و بری و کراث الماء گویند و نیکوترین کراث
نبطی بود و کراث کراث بستانی معروف بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاحه گوید کراث دو نوع است
نبطی و خودی و نبطی مشهور بود و خورزی و ورق وی غلیظ بود و خشونه داشته باشد و کراث
نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود
وچون با سفنده تخم وی زرع بر سوختگی آتش کنند سودمند بود و کراث بثره کهن را نافع بود
وچون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند بود و عصیر وی که چون با سرکه آب
بیاشامند چند روز [illegible] بر طرف کند و چون با زاج و سرکه آمیزند و طلا کنند
بر جرب و [illegible] نافع بود و چون کراث بخورند آواز صافی کند و لون را نیکو گرداند و در [illegible]
عظیم نافع بود و [illegible] ضماد کردن [illegible] مرق وی [illegible] و در زشت کهن را
و [illegible] را نافع بود و [illegible] را خاصه که دو نوبت بکوبند و عصاره وی که با شراب
گزندگی جانوران نیکو بود و [illegible] و چون عصاره وی سعوط کنند سر را پاک گرداند و
خوردن وی با [illegible] درستی آورد و وی مولد [illegible] سودا و [illegible] و اگر با گوشت
[illegible] با روغن بادام یا روغن کنجد بسیار خاکه آن کمتر بود و وی مضر بود معده و [illegible]
چشم آورد با [illegible] در [illegible] چشم استعمال کنند و وی مضر بود چشم را که
که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود و [illegible] مضره [illegible]
سود بد و کراث سوداوی مزاج و صاحب [illegible] و دار الفیل و سرطان و [illegible] را
که خورد [illegible] وی را نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن [illegible] وی خورد
و سرد مزاج [illegible] جمع [illegible] از بلغم [illegible] و کراث
[illegible] در ساحل [illegible] و طبیعت وی گرم و [illegible] از بستانی بود و چون

حک

و چون حکاک کرده سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی
افعی خلاص یابند و تخم وی بمقدار فلفل سفید بود و وی [illegible] گزندگی افعی نیکو بود
و کرنب بحری تیز از خارج بدن [illegible] استعمال کنند در لطخه و تخم وی گرم [illegible] و حب القوع برون
آورد و در طعم و شوری بود [illegible] کرنب الماء نیلوفر است و گفته شد کراث جبلی

کرد شامیه

فراسیون است و گفته شد [illegible] فاتر است و گفته شد [illegible] فاتر ستین است و
و گفته شد [illegible] قاع است و گفته شد کرم [illegible] درخت انگور خوانند و بتازی
رز [illegible] گویند که طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کنند
و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند و ورق وی که تنها ضماد کنند با سویق النعیر ورم
گرم [illegible] معده و التهاب آن بغایت نیکو بود و عصاره ورق وی قرحه و امعا را
نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی میکند و زنان آبستن را نافع بود
و خیوط وی که در شراب بخیسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار که تا [illegible]
[illegible] آن بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد گردد مانند صمغ بود و چون با شراب
بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود
و چون جستنی که بمالیدن بود باید که پیش از آن باید که آن عضو را بنطرون بشویند و اگر
با روغن زیت بمالند و ادمان کنند موی بر وی باز آرد خاصه که از قضبان تر وی بچکد
و قضبان تر وی مقوی معده بود و امحش حلق بود و مصلح وی [illegible] و صمغ [illegible]
و خاکستر چوب وی چون [illegible] که ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند
نافع بود و گزندگی افعی همین سبیل و چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم
که در سپرز بود سود دهد [illegible] و بپارسی گردانده گویند و فاضلترین آن از فرع فرزز
بود باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن بادام بخورد آن دهند متقبل و طبیعت آن
گرم و تر بود معده گرم و تر بود و معده گرم را نافع بود و اما آن متخلخل و کسی که ریاضت کشیده
کشیده باشد و خواهد که زود قوه وی زیاد شود و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح وی

منحل بود کرسنه بیونانی اروبس گویند و بشیرازی کسنک گویند و آن حبیست
که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی به زردی زند و چون مقشر کنند برنگ
عدس مقشر بود و بهترین آن حرکاورا امانو وی قشر بکنند و در ولایت را مجرد و کامنبرو ز
و سفالسیاه کنند و نیکوترین آن بود که لون آن به سفیدی زند و دمشقی یا مصری بود و
طبیعت آن گرمست در اول و با دوم گویند در سیوم و خشک است در دوم و سینه
و ششش را از رطوبت پاک گرداند و بهق و کلف و آثار را طلا کردن نافع بود و گویند رانکو
گرداند و چون با نبید آب بر گزیدگی افعی و انسان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود
و چون با سرکه و افتیمون بر گزیدگی افعی و عقرب ضماد کنند نافع بود و وی گوشت که وماند
و در جراحتها معفن با عسل و زراوند مدحرج گرد شد و استعمال کنند گوشت بن دندان که
خورده بود برویاند و مولف گوید که اگر آرد او و زراوند مدحرج برکنند و دم الاخوین
با وی اضافه کنند و با سکنجبین عنصلی سرشتند و بر گوشت بن دندان که خورده باشند
نگرهند البته که گوشت برویاند و طبیخ کرسنه که بر استسقا که از سرما بود و حکه در بدن
حادث شود چون بر آن ریزند نیکو بود و چون بریان کنند و نیکو کوبند و با عسل
امیزند مقدار چهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق بود و چون تنها استعمال
کنند یا با روغن کنجد جرب را سود دهد و عسر البول را نافع بود در حیز و مغص را ساکن گرداند و دقیق
وی طلی اورام صلب بود که در دنبال اسنان و اعضا عارض شود و سعفه و قارسر
نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طحن کردن وی چنانست که کرد
کرسنه را بسفیدند و آب بر آن کنند و زمانی بنهند تا تلخی آن منفک شود تا آب بخورد
بعد از آن از آب بیرون آورند و بریان کنند تا مقشر شود و پس بسیار خورد کنند
و منحل نمک بزنند و مقدار ماخوذ از وی دو درم تا سه درم و خلطی که از وی حاصل شود
و غذایی خشک بود و بسیار خوردن بعوض بول خون براند بقوة ادراری که در وی هست
و مسهل خون بود و مغص و گویند که مصلح وی گلاب و جو بود و گویند که مصلح وی گل ارمنی

و

و کاکنج بود که شرح آن گفته شد و گفته شد کرویا کراویا نیز گویند و فرنادو
فرنعار و بیونانی افاروا و بلفظ دیگر نفره و آن زیره رومی بود و بشیرازی کره گویند
و در قوت نزدیک به انیسون بود و بمعده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید گرم و خشک بود و گویند که سرد بود در اول
و نیکوترین آن بستانی تازه بود و بادها را بشکند و هضم طعام کند و بول براند و کرم را
بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوة معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط
لزج بود سود دهد و مغص را بغایت نافع و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اگر هر روز
ناشتا دو درم در دهن گیرند و رها کنند که نرم شود و بخایند و فرو برند ضیق النفس را
بغایت نیکو بود و نفخ معده و گرده و مثانه و امعا را سود دهد و درد معده زایل کند
و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بگدازاند و جالینوس گوید که سده
امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند مسمن بود و مقوی آن و گویند که مضر بود
بشش و مصلح آن صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون
کرویا فارسیه و نانخه و کرونبار و منه و کرو با حلبه و دانا است و گفته شد
کرکان چند قوت و گفته شد کرد ملی طرثی گویند و آن نوعی از ساسالیوس
و گفته شد کرو دهن عاقرقرحاست و گفته شد کرنون قنطوریون دقیق است و
گفته شد کرک صنوبر کوچک است که معروفست بقسیم فرش و بشیرازی ابراهج
گویند و گفته شد کرکم صاحب منهاج گوید که زعفرانست و گفته شد و صاحب
جامع گوید قول چند آورده است که عروق الصفر است و هم گوید اصول ورس است
و گوید ورس نوعی از آنست که دارانه و کردمانه نیز گویند و جرد مانق و جاقعو گوید
که در درخت میان است و در منهم گفته شود و بعض گویند که انجدان است و ملاقت
و مولف گوید که بتحقیق که آن تخم نوعی از مارزبون است و بغایت گرم بود و بشکل موردا
بود و مستحسن قبل بود بغایت و مسهل صفرا بود و دو درم از وی مسهل بود و از خوردن وی

که و ورم عارض شود و کم شود و مداواة کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فربیون
خورده باشد کنند و گروهی گفته‌اند بنک المسک است و گفته‌اند که بپارسی کلنگ گویند
و نیکوترین آن بود که تازه صید کرده باشد و باید که چون پاک کنند بعد از چند روز بپزند
با سرکه و آب و نمک بپزند و صاحب منهاج گوید تا بسیار گرم بپزند و بعد از آن حلوا بخورند
با عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند که سرد بود و نیز گفته‌اند که به دماغ و
زهره وی چون با روغن زیت بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و تشنج و خدر فراموشی
کند و چون مغز وی در چشم کشند نیکو ری اشد نافع بود و چون زهره وی با آب برگ
سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه برطرف کند البته دماغ وی چون با نخله
گداخته و طلا کنند بر ورم دست و پا نافع بود و چون خصیه‌های وی مکسود کنند و خشک
کنند و بیامیزند و سعوط کنند تا سه یکدان سرکین سمور و کف دریا و بناه اخراج افسادر
در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که سبب آن ناخنه بود زایل کند البته و چون آب وی
بگدازند با سرکه عنصل و مطبوخ بیاشامند چند روز بعد ازبه کال نافع بود و چون زهره وی
با عصاره مرزنگوش بگدازند و حب لقوه سعوط کنند مخالف جانبی که لقوه بود به یسته
هفت روز باید که برهنساتی آیند و روغن گردکان در لقوه مالد بکلی زایل شود و ورم
وی اگر گویند بر جرب متقرح و بر برص مطبوخ کردن نافع بود انشاء الله تعالی کرنش الغنم
حافظ النخل است و حافظ الاطفال نیز گویند و آن فرفیون است و گفته‌اند که نیز
گویند قثاء الکلاب است و ملافت بحنه مجفف است قثاء الحمار است و گفته‌اند
کردس بپارسی گنگه گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ باحوالی بیرون آورند
و طبیعت آن گرم بود و عصبانی و کرنش باید که سکباج بپزند و خولنجان و فلفل در آن
آن کنند با ممسندات و کرفس و ابازیر لطیفه و خادم که ادمان خوردن وی کنند
بلغم بسیار پیدا کنند و دشوار از شکم در آید و باید که بعد از وی حوارشات مسهله بخورند
و وی دشوار هضم شود و غذا اندک دهد و نزد جالینوس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین

احداث

کردس

احداث کند و اولی آن بود که با سرکه بپزند و خولنجان و فلفل گرگ بپارسی گرگ گویند
و یونانی دیا خوانند و میان هر دو چشم بر روی وی موی سفید باشد بزرگ و فربه تر باشد
آنچه که فیل بر سر آن بر روی دارد و در شهر نونز گویند که زهره وی اگر بخور کنند باد بشکند
و مسحوق که بشد زایل گرداند گزیده و کرنیز گویند و نقده و یونانی فورلون گویند و بپارسی
کشنیز گویند و نیکوترین آن بستانی بود تازه و فربه و طبیعت آنچه تر بود سرد بود در درجه
اول و گرم و خشک بود در سوم و بقراط گوید که در وی حرارت بود و برودت و قوت دیگر
جالینوس گوید که میل بسخونت دارد و مرکب از قوه متضاده و جالینوس گوید میل بسخونت
و دیسقوریدوس گوید و روفس و غیر ایشان گویند که زهر داشت که اگر تر بود در
عصاره وی گشنیز تر بود و جالینوس گوید که اگر گرم بود بخار را تحلیل کند
که این فعل به خاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهری لطیف است و غواص و دنفوذ و غوص
میکند و جوهر سرد غوص کند لکن که چون بیاشامد محلل مراره بود و نزد وی و فعل وی افزاید
اگر بسیار بود جوهر بستانی بود وی نافع و در وی قبض و تخدیر بود و چون
تر وی با خشک بخایند و بر ورم زایل کند و عصاره وی بهتر زمان مسکن بر ضمیر
آن سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند بر بثری و ورم خصیه که از
گرمی بود و نار فارسی نیکو بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازد و چون با سرکه
و اسفیداج و روغن گل آمیخته بر جمره و ریشهای گرم نافع بود و خشک وی سود مند بود
جهت بخار مراری بود با بلغم و مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و دوا کند و دوار گران
وی خفقان را نافع بود و به خاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر این است که در طعام مصرود آن
کنند جهت منع بخار معده و تر وی اگر بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع رعاف کند و تابع
و چون در چشم کافور در یکدیگر آب کنند و حل و چون آب وی بهتر زمان از چشم
چکانند و مر آن سخت را ساکن گرداند و خشک وی اگر با نبات بیاشامند و در دیر
ولنت که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع و سکر کند و چون خشک وی کوفته

سر دار

با عصارهٔ وی مضمضه کنند ریش و دانها که در دهان و زبان بود زایل کند و تشنج خشک
نجاست مقوی دل بود و مفرح بود خاصه که با فراجهای گرم و دو درم از وی با سی درم آب
لسان الحمل بیاشامند قطع خون رفتن کند و منع قی و خفقان مانع کند که بعد از طعام بود و خشک
وی بریان کرده شکم ببندد و چون با مطبوخ بیاشامند کرم دراز از معده بیرون آورد
و چون هر روز یک درم با لگد با نبات بخورد بدبوی زایل کند و بسیار خوردن ذهن را مختلط
کند و چشم تاریک و خشم کند و منی را خشک گرداند و باه را ساکن کند و نسیان آورد
و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید چون کشنیز خشک بریان کنند و با نبات نرمست
سازند و بخورند قطع لعوق کند و منی خشک گرداند و مستخنین اگر با نبات سفوف سازند
و بری وی با مرغ فربه بریزند و مرق آن جهت سوزش مثانه سود دهد و دو خشک وی
دشنو اسهال گرم را سود دهد که سبب آن از شرب بود چهل درم از آب وی گویند که
کشنده بود و سردی اگر مضر وی بدل رسد و غشا و خفقان آورد و حال وی مانند حال
مستان بود و سختن اگر از زر وی بخورند مقدار نیم رطل اخلاط عقل و غلط او از و ستات
آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی کشنیز آید و تداوی
بقی کنند بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم
برشت نمک خورد و فلفل مرق مرغ فربه با لطیف نمک بسیار و فلفل خورد و شراب صرف
محکم اندکی بیاشامند تا منفتح و صفت بن الحسن گوید کشنیز چون آب وی بسیار خورند مداوم
بود و اگر با سبزه دیگر بود از ثقل منع آن بکند و اگر با سموم بود سمی بود و اگر با ثقول
بود دو ثقیل بود کز انه بزر البخره است و گفته شد که دان با در نخره است و گفته شد
گز مازک ثمر الطرفاست و گفته شد و حرمازج بر گویند گز ثمر البیر نبعء الحمن گویند و آن بر
سیاوستان بود و گفته شد گز بلیغ حزنت مانند ترنجبین و آن مثلث که بر ورق
طرفا می افتد و نیکوترین آن نامی بود سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مر طبلی مر اخر انافع بود
در سرفه و حقوقه بلغمی گر از رطوبت بود بشود و دهد و مقدار مستعمل از وی هفت درم

تا نه درم

تا نه درم بود گشیرة گزیره است و گفته شد کسیرة الملک نوعی از نانخواه است
و گفته شد کیقوتو نوعی از سوسن بری بود آنرا سیف الغراب گویند و در حربی گویند
و آن دلبوث است و گفته شد کشیر زفت خشک است یونانی و گفته شد
کسلا مسور است مانند سلیخه شود اول دو نوع است یک نوع سبطر بود و آنرا کسله
گویند و یک نوع سیاه و باریک بود مانند شیطرج و آنرا کهیله خوانند و نیکوترین آن
باریک بود که میل بسرخی داشته باشد و طبیعت آن گرم بود و خشک در دوم درجه اول و خشک
بود و خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت اسهال معده را نیکو بود و فربهی آورد
هم عودی و هم حب مانند خرفه بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب
و رطوبت را نافع بود و سده گرده و چرک مثانه بگشاید و حیض و بول براند و گرده
و مثانه را جلا دهد و کرم بکشد و بواسیر گویند چون دود آنکه از وی بشیم کنند و بغل
کشند و بر دندانی که از درد کنند و چشم طلا کنند محکم دارد و درد زایل کند و سنجاق
گوید مضر بود بمعا و مصلح وی کتیرا بود و بدل وی مغاث کسب السمسم بیمار خره کنجد
خوانند و گفته شد گزنولوع خره ینیرالجر و آن بهر دو از سموم بیم داده اند نباید که خورند
و معالجه بقی کنند که معده از آن پاک کنند کسب الشعیر بیماری سبز است طبیعت آن
سرد و تر بود و غلیظ تر از حوارس بود و تر بود و رطوبت گیر از وی بود و فراجهای گرم
و خشک را نافع بود و دفع بخار کند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند کشوث
الکشوث است و گفته شد کشو تا و شکوتا نیز خوانند کشوث الرومی استبرین است و
گفته شد کشنیج نوعی از گماه است و کلیکان و بیخ بزرگ نیز خوانند و آن در رمل روید
و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشد و در طرف فارس نیز باشد و مولف گوید
شیرازی انرا کل کند گویند و آن مخدر بود و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و خورند
و مست کننده بود و چون تر بود مقدار اکثر ده بود که خاک و چون خشک شود
از کردکان بزرگتر بود و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود همچون انواع

قطع و کاه و خالی شود از رطوبت عفنه و با نکوسته جو مر وی حراره نشاند و در هضم شود
و غلیظ بود و مصلح وی ذرنبت بود و دارچینی و قلفل و سعتر و نمک بود کشنی
کرسنه است و گفته شد کشت برکشت نبات است بر تلک که بسحده مانند ریسمان بافته
عدد آن پنج بود و موی لف گویند شیرازی آنرا سحک گویند و از طرف آوزند و طبیعت
آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود و ابن رضوان گوید در اول حرب و قوبارا نافع
بود و مسهل البلغم غلیظ بود و رطوبات فاسد و ابن ماسویه گوید محلل و ملطف بود و نافع بود
جهت اصحاب بلغم و رطوبت و بزور چهار [illegible] ضماد کردن نیکو بود و اسهال فقوله کند.
بخاصیت منقطع شهوه باه بود و مقلل منی و نشر و مصلح آن حب صنوبر بود گرم بالود
و در قوه مانند ملسان و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن آن صنوبر بود و مولف گوید از
خواص وی آنست که زبان شیرازی اگر چه کوچک تر خواره بسیار گرم بود در گهواره آرام نگیرد
در زیر سر آن یک عدد سحک نهند قرار گیرد و دیگر یکی گشط و کسط نیز گویند و آن قسط
بود و گفته شد کشته اسطوخودوس است و گفته شد کشمش قشمش است و گفته شد
و منافع وی نزدیک است بمنافع مویز منقی کشنیز [illegible] بادنجان ربی گویند و مرقاعر
نیز گویند اسرا که برهانه مصحفه و ساق آن مانند نی گز بود و برگ وی رطوبتی بود گر بر
دست تخنقد و تمر وی مانند خرز خیار بود [illegible] ریک رنگ و بر حامه بخنقد و در باغها بسیار
بسیار بود و تخم آن محلل بود و ورق آن خون [illegible] کنند و در چشم کشند سفید
زایل کند باذن الله تعالی کعب الخنزیر کعب خوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند
شوتی قوی بود و چون بسلنجبین بیاشامند [illegible] و نفح که از سکل بود سود دهد
کعب البقر کعب گاو که چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را سود دهد
و چون با سکنجبین بیاشامند [illegible] و محرک شهوة شود و در برص طلا کردن نافع
بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوه دهد و درشتی از وی

سر مثقال بود و چون در چشم کشند روشنایی افزاید کف [illegible] الجمنا است که گفته
شود کف الکلب صاحب منهاج گوید شقاق بود و گفته شد کف الاسد
یونانی لاریطوطالون گویند و آن عرطنیثا است و گفته شود کف الذئب حنطابا آب
و گفته شد [illegible] کفه مریم خوانند و آن اصابع صفر است و گفته شد کف السبع
کف الضبع خوانند و آن کیلکج بود و گفته شد لغت رومی یونانی فنقس گویند و آن پوست
بهار خرما بود و آخر از نخل بر بود و آنرا کافور خوانند و فقور اخر خوانند و آنچه تازه بود گفری
و کفراه گویند و نیکوترین آن خوش بوی بود و غفص زرین کشف بود که اندرون
وی حرث بود و وی قابض بود و چون در ضمادات [illegible] ورم سهل کنند منع ریختن
بکند و استرخاء مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات کنند [illegible] کنند و معده
ضعیف و در جگر موافق بود و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع
بود و درد گرده و مثانه و احتباس و قطع سیلان فضول کند [illegible] و رحم و قوة در
[illegible] و بهار که در اندرون وی بود [illegible] حمار حرارت تیز [illegible] چون بر زند
نان عمل کند کف الیهود [illegible] الیهود است و گفته شد [illegible] دهند
و درشتی اعضا و کوفت عظم نافع بود کاکل [illegible] اهل خراسان منفل است
و گفته شود کلس نوره است و گفته شود کلیسه پارسی کرده گویند و وی معتدل
بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود و گویند که سرد و تر بود و
غلظی بد نبر از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید
که محمود ترین گرده بره بود خاصه گرم که چون بخورند و صاحب منهاج گوید محمود ترین
بود و اولی آن بود که با نمک و مری بریزند با نمک و قلفل و دارچینی [illegible] بانبیه
بخورند کلج [illegible] است و گفته شد کلیانی اشق است و گفته شد کلموس
راسن است و گفته است و گفته شد کلنکان طرخون است و گفته شد کلبکرون
جرجر است و گفته شد کماة انواع است یک نوع غوشنه گویند و گفته شد

کف عایشه

کلیانی

و نوعی دیگر شنیج و هم گفته شد در باب با در صفت فطر انواع آن گفته شد و ضفدع
ماسرجویه گوید صفت مانند جاوشیر و گویند وی طلبت و گویند بتحقیق صمغ کرفس
کوهیست که آن را سالیون خوانند اوست و وی در همه اقوال بود از جاوشیر و گرم و خشک
بود در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود و بول براند و حیض فرود آورد و نیز گویند از د
محکم لعوقی قوی و منظر بود در اسهال آب زرد و وی محلل بود کمثری
گویند و آن انواع است و فاضلترین انواع آن نوعیست در خراسان که آن را شاه
امرود گویند و آن مانند نبات کسنه بود خوشبوی و خوش رنگ و نیک
رنگ و بعد از وی سنجانی بود رسیده و آن معتدل بود و گویند که سرد و تر بود و یک
نوع که آن را صینی خوانند سرد بود در اول خشک بود در سیوم و بصری گوید کمثری سرد
بود در اول و آن نوع که شاه امرود بود شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری نیز از فواکه دیگر
غذا دهد خاصه آنچه بزرگ‌تر بود و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده و
قوه معده بدهد و تشنگی بنشاند و تسکین صفرا بود و ملطفهای صفراوی در ماداتن که
فایض بود علاج کسی بود که فطر خورده باشد و اگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر بود
و خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر کند و بخاصیتی که در وی هست قولنج
آورد و سپرز را مضر بود و مصلح وی ماء العسل بود و بادو بهار گرم نارمخیل مری و حب و ر
گرم کنند و بقراط گوید کمثری چون صلب بود سرد و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه
رسیده بود و نرم و بهترین اوسمین و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس
گوید مقوی دل بود و روح و نفس گوید ناپخته متولد شود در بدن از وی جمود تر از آن ارسیب
متولد شود و سنجر از بلغم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر آن خورند و بعد از وی
طعامی غلیظ بخورند و اگر گرسنگی که صادق بود بخورند باید که خواب کنند و بعد از آن آب

کمئه

کمئه صرف بنات مانند مقطع اسهال بود کماقیطوس یونانی خامانیطس گویند
و معنی آن صنوبر الارض گویند و صاحب منهاج گوید تخم کرفس رومیست و صاحب
کامل گوید طرخون رومیست با گشنیز رومی و بعضی گویند برگ کماخ قنبره است
و بهر خلافت و مولف گوید حشیشی است که گل سرخ بنفش رنگ دارد و به اجر تخم گردد
و به شیرازی از اسمش دارو گویند و تلخی وی زیاده بود از تری و صاحب منهاج گوید
نیکوترین آن الصنانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم
آن در سیوم بود و مفتح و جلا دهنده بود اعضای باطن را و در وی قوه مسهله
بود و چون بر صیلا نهند و در رشتها عفن با عسل بنات مانند عرق النسا را نافع
بود و سده مگر بگشاید و برقان سوداوی نعانه نافع بود و چون سفت بنات
بنات مانند فاقه بانبر آب و حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و
گویند که مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و بدل آن تخم و زن آن سیسالیوس
و دانک و نیم سلیخه بود و دیسقوریدوس گوید که چون با ماء العسل حل کرده بیاشامند
بنات مانند عرق النسا زایل کند و مکه در دگر ده و مغص را نافع بود و فطر شیخ و تر
چون بخورند دفع ضرر خانق النمر بکند و آن اسراسیون گوید مسهل بلغم غلیظ بود و گر بر تر
از وی بکند رم بود و نیم و اسحاق بن عمران گوید چون بنات مانند دو مثقال از وی
به آب انجیر پخته امعا الاسی را پاک گرداند و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن
سیسالیوس است و دانک و نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن
زرده کرمانی بود و گویند بدل آن کمادریوس است کمادریوس یونانی خامادریوس
گویند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفیوریس گویند و گویند برگ بستانی
اشنی است و ملاقیت و مولف گوید گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن
ورقی قصبانی و تخم بود اما اندک تخم داشته باشد و ورق درف بود و بشیراز
آن را زبانه ارو تلخ گویند و نیکوترین آن تازه بود و بری بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت

آن گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم وی مفتح و ملطف بود و
چون با عسل بر ریشهای تر نهند پاک کرداند و چون بیاشامند تازه و نیز
[illegible] سر نه سودمند بود خصوصا کهنه و اندر استسقا و خصی و بول براند و سنگ
بگدازاند و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند و در چشم کشند قرحه که در
چشم بود و ناصور شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سر زخم نهند بگدازاند
و اگر با شراب بیاشامند یرقان را زایل کند و نزف گوید چون برای اندک بریزند و بمالند
سرد ورم و [illegible] در [illegible] تا با زیت بخورد و بهم آرد سنگ بریزاند [illegible]
سودمند بود خصوصا درد پای مزمن که در نواحی تنه و گشتن بود و چون [illegible] کنند
و با طلا و عسل بکشند و بیاشامند سه روز مقدار شربتی از وی پاره درم و گا
قنطوریون گوید نیز همین عمل کند و شراب کا در وی منضج و محلل بود و تشنج و در فانرا
و نفع کرد در حسم بود و سوء الهضم و اندر استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن
عروق غافت [illegible] و دیسقوریدوس گوید بدل آن سقولوفندریون بود و بوزن آن و
بنادوق گوید که بدل آن بوزن آن [illegible] بود و گویند که بدل آن حماض بری بود با
تخم شلغم بری کرویا بپارسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و سطی بود و کرمانی
اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند گرم وی در
در دوم بود و گرم کند و باد باطل کند و هضم طعام بکند و چون با آب آن روی
بشویند لون را صاف کرداند و بولس گوید کرمانی [illegible] و سطی براند و این
ناسور گوید که چون بریان کنند و در سرکه خیسانیده باشند [illegible] و باد باطل
حلیط دفع کند و مخفف معده بود و حرب را نافع بود و اگر زن با زیت کهن بخورد
کرد قطع کرد حیض کند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سفوف سازند
و بدان ادمان کنند قطع شهوه کند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان
لعاب کند و چون با سرکه [illegible] کنند قطع رعاف کند و چون تنها بخایند و آب آن

در

در چشم چکانند خون را باز بندد و قطره را نافع بود و عصاره بری وی چشم را جلا دهد
و چون در موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنند نرویاند
دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کرده باشند و بری سیاه رنگ بود تا مانند شونیز
و نوعی از بری هست که تخم وی مانند سوسن بود و چون با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را نافع بود و قطر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و خون با برگ
بیاشامند فواق را ساکن کرداند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند
بر آثار سیاهی که در زیر چشم بود زایل کرداند و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود و مقدار
شربتی از وی دو درم بود و گویند که مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن
لون را زرد کرداند و بدل کرمانی نمک وزن آن و نیم سطر بود و بستانی گوید که بدل آنک
وزن آن و بنادوق گوید بدل آن بوزن آن [illegible] بود و گویند که بدل آن کرویا بود
و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند که بدل آن تخم کرفس بود کمون
حلو انیسون است و گفته اند کمون حبشی کمون حبشی کمون بری بود و گفته اند
در صفت کمون بکمون ارمنی کرویا است و گفته اند کمون بری فاسیون است
و آن مثل نانخواه گویند و گفته اند کمون اسود کمون بری است و شونیز گویند
اسود خوانند و گفته اند کمکام کمکام گویند درخت ضرو است و گویند که
پوست بیخ آن است و بصری گوید که صمغ آن است کالیون فاما الیون است
و گفته اند و آن نوعی از مازریون سیاه بود کندر بعربی لبان گویند بپارسی
کندر رومی و اصمعی گوید درختی است که از یمن خیزد و در جای دیگر نشود لبان و ورس
و عصب یعنی برد یمن و ابو حنیفه گوید لبان نشود الا در جبال عمان و درخت
آن خارناک بود و قد آن دو گز زیاده نشود و نروید الا در کوهها و برگ آن مانند
برگ مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و علک وی را کندر گویند و بسیح خوانند
و بیونانی لیبانوس و نیکوترین آن بود که سفید مدحرج بود و تغیر جبها کرده بود و چون کهنه گردد

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

برّح سنود و غش وی نصع و را منتج کنند و جالینوس گوید که طبیعت کندر گرم بود در
درجه دوم و خشک بود در اول و گویند در سیوم قوه حافظه را نیکو بود و خوردن وی
بند دار مرکب منع کند و نزف دم که از جنب دماغ بود و ان نوع از رعاف است
و منع ریشهای مدور در مقعد بود بکند و چون با عسل بر داخس نهند زایل کند و
ریشها چون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند و بر قوبا مالند زایل کند و ریشها که از سوختگی
اتش بود و شقاق که از سرما بود و سوده و چون با نطرون بیامیزند و بر ...
لیتو بهند ریشهای زایل و چون با خمر شیرین بیامیزند و در گوش چکانند انواع
دردهای آن زایل کند و او خرج گوید محرق چون بلغم بود و نشف رطوبات
کار سنه بود بکند و مقوی معده ضعیف بود و مسخن آن بود و ... واگر چند مثقال
در آب غیسانند و هر روز از آن آب بخورند بلغم را نافع بود و حفظ زیاده کند و ذهن را
جلا دهد و دفع نسیان کند و اگر بسیار خورند صداع آورد و منضم طعام کند و بادها را
دفع کند و ریشهای چشم را نافع بود و خفقان سودا ... و شیخ الرئیس گوید مفرح
روح بود و دل و دماغ بود و قوه ... در وی هست ... سبب آن دخان وی در زمان
وبا سودمند بود و گویند که ... را نافع بود و فاسد وی ... را محکم گرداند و مصلح
آن ... و بسیار فاسد ... که صداع آورد و برص و بهق آورد و دخان وی
چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر کندر بسیار با شراب
با ... بخورند گرم بکند ... و صمغ آن که ...
قاسمن ... فاضلتر از کندر بود و در قوه مانند بود و دقاق کندر آن بود که
که کندر کوفته در منخل کنند و ... خورده که از منخل ریزد آن را دقاق الکندر خوانند
و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم درم بود و نافع بود ریشهای بلغمی و جهت ...
... و ... زعفران بخور ... نافع بود ...
و ... کندر جهت علتهای چشم نافع بود و گویند صفت دخانها کند ...

و مصلح وی ارز پارسی بود و بدل وی مصطکی بود و اسحاق گوید که بدل ان کو زن
و دانگ و نیم دقاق وی بود کندش بپارسی کندنه گویند و مستعمل از وی بیخ وی
بود و بهترین آن سیاه بود و اندرون سفیدی که زرد بمایل بود و طبیعت آن گرم بود
در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود
و وی مقطع بود بلغم و سودا و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود طلا کردن ...
بکد از ند و بول و حیض براند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگ و نیم
بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و لیکن باید که در تابستان سعوط کنند
از بهر آنکه نشف رطوبت کند و اگر در خزان و زمستان کنند و بهار سعوط کنند شاید
اگر سه ماهه در شکم مرده باشد آن را سحق کنند و با عسل سرشند و فتیله سازند و بخود
بر گیرند بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه قتاله بود
و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که بخناق انجامد و مداوای کسی که آن خورده باشد ...
و حقنه که در آن تخم حنظل بود بکنند و اگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج کنند که از ...
و بدل آن در قی بود وزن آن حرز الفر بود با دو دانگ وزن آن فلفل بود رازی گوید ...
در شب ماه و ستاره نبیند مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت
شبکور را نافع سودمند بود و بحال صحت باز آورد کنگر حرشف است
و گفته اند طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی کند کنگر زد
بپارسی کنگری گویند و آن صمغ حرشف است و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند
سرد بود و وی قی آورد بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند ...
آن بیخ در شعبان است و گویند که در قی بدل آن حرز الفر بود گوز مقل است
و گفته اند گوز گندم ... و صاحب منهاج ذکر خواص او کرده است
که چون یک کیله از وی بکوبند و ده رطل عسل در وی کنند و سی رطل آب ... در هم زنند
و سر ظرف فا بهند تا ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب فربهی آورد و ...

گوالف باداورد است وگفته شد گوشاد خطاطانانست وگفته شد کوکب رش قومس
ملس سماموس است وگفته شد کوکب الارض گویند کوکب قیمولیاست ورازی گوید
طلق است واین همچون گوهری درخت کلشت رکشن بود وان طلق است وگفته
شد گوکنک خس است وگفته شد فلفل است وگفته شد گوادع
شیرازی دسند گویند کلکموس وی لزج بود لیکن غلیظ نبود و در بعضی صالح بود وبهضم
شود وهدم الفصول بود وجنس الکلموس وچون سرد لزج ازوی تولد کند واگر بسیار
واتخاذ آن مستعمل کنند از وجهت ورود نکم نشود ووی سنج امعا وحشو طلق را
نافع بود وشقاق زبان ولهاکار گرمی بود نشود ده کهربا فاوانیاست وگفته شد کهربا
صمغ جوز رومی است نیکوترین آن شمع رنگ بود وصافی وسرخی که بزردی زند وطبیعت
آن سرد وخشک بود وخشکی آن در دوم بود وگویند که در وی حرارتی اندک بود وگویند گرم
بود در سوم خونرا ببندد واز هر موضع که بود وخفقان سود دهد ومقوی دل ومفرح بود
وچون سنفال ازوی [illegible] مستقی به بندد وبا مصطکی قوت دهد معده را
ودرد معده را نافع بود وعسرالبول را سود دهد وخونی که بقطع رعاف کند وچون بر
ورمهای گرم نهند نافع بود وبنار فارسی گویند کهربا اگر چون بر زن حامله بندند بچه نگاه
دارد واگر صاحب یرقان بندد بغایت نیکو بود واگر سحق کرده بر سوختگی آتش
نطوخ کنند نافع بود ورازی گوید چون حیض به بندد ورازی گوید ولو نسیر را گویند که
مضر بود بدل ومصلح وی ازر بپارسی بود وبدل وی طباشیر بود وطباطوق گوید که بدل
وی بوزن وی سندروس بود ودیسقوریدوس گوید که بدل وی بوزن وی طرخ
رومی بود وچهارم انکه وزن آن العسلیه بود ونیم وزن آن بزرقطونا بیان کرده وگویند بدل
آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن سندروس گلهلم بادکان
وگفته شد کیه مصطکی است وگفته شد کیلدارو ترخس است وگفته شد

کرکونه

کرکونه وکسیوتر وان جعده است وگفته شد کیل زمر عوروسب وگفته
شد کنجرشی جاورس است وگفته شد کیکانب نوعی از کراث است
وگفته شد ابا [illegible] الثالث والعشرون فی اللام لادن نیکوترین آن جنس قبرسی
بود که لون آن بزردی زند وبوی سبح رملی در وی نبود و در روغن حل شود وسبج
نفل مدتی نشده باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول وگویند که در آخر درجه دوم
وی تر بود وگویند که آن سرد وقابض بود وآن قول دور است وگویند که
خشک بود وچون وی بغایت لطیف بود ودر وی قبضی اندک بود ومنضج رطوبات
غلیظ بود وملین معتدل بود وقوت بن موی [illegible] روباند وبا روغن مورد موی را نگاه
دارد امان داء الثعلب وداء الحیه ممکن نیست که زود باید که معالجه داروهای دیگر
بود وبا روغن مورد موی را نگاه دارد امان داء الثعلب اما معالجه آن داروهای دیگر بود
که تحلیل بسیار در انسان بود وچندان لادن واگر لادن در شراب عام بخور کنند
بچه مرده ومشیمه بیرون آورد وچون با شراب بخورند نیکو ببندد وبول براند
وبلغم پاک کرداند ومقدار ماخوذ از وی تا مثقال بود وملین صلابات معده بود ودهن
وقوت انسان بدهد چون ضعفی وسردی در آن بود واگر در روغن گل حل کنند وبر
طلا کنند ودر گوش چکانند درد گوش را زایل کند واگر در روغن بانوره سبب حل
کنند وبر مردمی که بود [illegible] نافع بود واگر در روغن گل حل کنند وطلا کنند بر آفوج
کودکان یعنی شیانان نمر که شیرازی خانه دار گویند زله وسرفه را نافع بود وچون یتیم
خرک حل کنند وبر ورم مقعد نهند درد ساکن گرداند وچون با روغن گل حل کرده
بر ورم مقعد نهند درد ساکن گرداند وچون با روغن گل حل کرده حقنه کنند بسیج را
نافع بود وگویند که مفتح سده بود وگویند که مضر بود بسل ومصلح آن سنبل الطیب
بود لازورد بپارسی لاجورد گویند ونیکوترین آن معدنی بود ومولف گوید که خاصیت
تفریح وتقویت در وی زیاده بود که از نوع دیگر وی لسب بسیاکی العل ونوع از ماری

مر بود لسبب سماکی اسرب وطبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند
سرد و خشک بود در دوم و قوة وی مانند تخم ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیف تر از
بود در مسهل سودا و گویند که قوة مانند لسان الذنب بود و آنکه ضعیف لاجورد مسهل
سودا بود و مر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود و ماخولیا را نافع بود و چون از نیم درم
از وی در فرجه کنند با انگدان و روغن زیت سحج شکاف دارد و در رحم تا منفعت رسد
و از افتادن ایمن بود و مقدار دو درهمی زیاده نا نکو مر بود و در رنگرده و مثانه را سود دارد
و ثالیل قلع کند و چون بنکه که سحق کنند و بر برص طلا کنند زائل کند و موی تره بروماند
و چون زن بخور در برگیرد حیض براند و لاجورد مضر بود در شم معده و مصلح وی مصطکی با
حما بود و بدل آن لسان الذنب کافی بود لاعیه نوعی از یتوعات است و گل
زرد دارد مانند گل شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندک درشته و در دامن
کوههای بسیار بود و چون خشک کنند بسیار کشته باشد و از یتوع عسل برگل وی جمع کنند و
بعضی گویند نبات سمیلز است و گفتی آن طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و
گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر در مقامی که ماهی بود در آن آب اندازند
ماهیان در روی آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و
ورق وی چون بریزند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق وی بکوبند و عصاره بستانند
مسهل قوی بود و فعل وی اقوی بود از لبن ولیکن لبن وی مضر بود و بدل آن فراسیون بود
لبلاب گیاهیست که از طرف قی او برید و جهت ... بخور کردن نغاره نافع بود
خاصه نمر آن و درد مقعد ساکن گرداند و چون بیاشامند جو را بشوید و طبیعت وی مسخن
و در وی قبض بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی ... کاسنی بود لبلاب
نوع را خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف بود بعشقه و ملویه نیز گویند
و لسان الحمل خوانند و نبات وی برگ نبات کرد رنگ وی ... بخیده از دو
و دار اجیل المساکین گویند و طبیعت وی معتدل بود در حرارة و یبوست و گویند گرم و

خشک

وخشک در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اگر عصره وی با روغن گل بر سینه
پاره در گوش چکانند که درد کند سود دهد و بود و در زبرکهن شده را نافع بود و سینه
و شش را پاک گرداند و سده جگر و ورق آن مانند که سبز را سود دهد و دوات وی مسهل صفرا
سوخته بود و صاحب منهاج گوید که تربتی از وی بیست درم بود با نبات تا اگر بکوبند
و غافت گوید که تربتی از وی نیم رطل کتاب بود چنانکه چهل و پنج مثقال و نیم بکشند با
درم نبات و اگر کمتر بیاشامند قوة وی ضعیف شود و جهت سرفه که از حرص طبیعت بود و قولنج که
سبب آن خلط بود گرم و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد و چون با گلاب
ضماد مشتعل کنند و قرحه و امعا را نافع بود و چون با روغن بادام بزنند و گویند که مضر
بود بسپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موی بسترد و عشن نکند و صمغ
وی مسهل حول بود و بدل لبلاب ورق خطمی بود و خبازی لباب القمح
لباب حنطه است و آن نشاسته است و گفته شود لبسان خردل بریست خوانند و
آن در صفت مانند خردل است به طبیعت و آن حرارة که خردل دارد نباشد ندارد در
در لطیفه احسنه خوانند و مولف گوید که ترکی ازاقحی خوانند و آن تره بود از حماض غذا
فر دهد و نیکوتر از وی بود بمعده و چون بپزند و بخورند و زنبق گوید چون بپزند
طبیخ وی طفلانی که از ضعف اعصاب فرو رفته بر راه نتوانند رفت که در آن
نشانند نافع بود و تخم وی که چون بسحق و با شراب بیاشامند و نیز بر روی مالند کلف
ببرد و حسن زیاده و لون را نیکو گرداند و اگر مداومت کنند کلف و نمش و برش
زائل کند و اگر از تخم وی لعوقی سازند و به اشتها لعوق کنند سرفه کهن را نافع بود
و چون با شراب صرف بخورند ما منع سنگ بریزاند لبن بپارسی شیر
خوانند و آنچه طبیب بود آن مستویه گوید گرم و تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارة
وی حلاوت است و هم گوید که قوة وی در حرارة در وسط درجه اول بود و رطوبت
در اول درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس که حرارة وی زیاده نبود و در خراوف

و برودت وی زیاده نبود در حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود و ملایم بخون نزدیک بود
و از بلغم دور و مار خورده گویند گرم و تر بود و طبیب وی سری کمتر از عمر وی بود و بهمه [illegible] معتدل
بود و مقوی بدن بود و جنین گویند که مدرکه تا مدد که نطفه کند و منفذ اعضایی که منضم وی میکنند
چه طبیعه دار مدد و عضوی قریبتر بمنضم وی میکند پس مردم هر ده باشند از بهر آنکه طبیعت
و بخیر داشت و صاحب منهاج گوید نیکوترین او بود که نهایت سفید بود و معتدل
القوام بود و بر روی ناخن ایستد و صالحترین شیرها آدمی باشد شیر زنان بعد از آن
شیر آنکه نزدیک بطبیعت آدمی بود و در روایح گوشت حیوانات دلالت بر خوردن الیان کنند
و رداءت آن کنند اگر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شتر و یوز و سباع و امثال آن بود
گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما گوشت حیواناتی که گوشت ایشان خوشبوی
بود مثل گوسفند و بز و گاو و خرگوش و اسب و خرگور و آهو و امثال آن نیکو بود و موافق
بود و شیر حیوانی که لون آن سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی
بود و سردتر گردد و آنچه سفید بود زردتر و در بهار رطوبت و رقت زیاده بود و در تابستان
سخونت و خفت نیکوتر بود از بهر آنکه در [illegible] که از آن خورد ذات دسم و اغلظ
بود و آنچه در شهرها چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود و محکمتر باشند و آنچه در کوه
چرا کرده باشند [illegible] و اخف بود و نیکوترین شیرها شیر جوان بود و گوسفند
شیر وی تر بود و بزرگ سن تر شیر وی خشک بود و نرم مرکب از تر و خوش بود حقنه و مانند
وز مده چون از کله کم غذا شود [illegible] فعل خاص داشته باشند و چون شیر با عسل
نامند زنهای آمده قبلی از اخلاط پاک کرده اند و بصبح [illegible] غذا نیکو بود و دماغ آفت خصوصا
شیر زنان و وی زود منهضم شود و چون از خون متولد شده باشند گردد در غایت انهضام
بود و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند بخفتند و هیچ غذا بر سر وی نخورند تا وی بگذرد
و وی نیکو هضم بود بغایت مزاج گرم خشک را و چون در معده وی صفرا شود عسل با
نبات بود و بر منهضم شود و نیکوترین اوقات وی میانه بهار بود که ازمان معتدل

بود

بود در خلط و لطافت و حبنه در وی بیشتر بود و در زمستان نشاید خوردن و نشاید که
بعد از جهل و روزه که زاییده باشند شیر وی خوردن بسبب آنکه لبا گویند از وی زنگ
خوانند و شیر که چون با نبات بخورند گویند زاینده نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا
حدی که صاحب مزاج گرم و خشک را در آب شیر تشنگی فرو نشود و جرب و حکه را
نافع بود و باه را انگیزد که سنگ با آتش تافته یا آهن داغ کرده باشند بلغم بندد و
و شیر تسبیح را نافع بود و کسی که از دو یه نشسته خورده باشد خاصه و اخیرا از پس تحریر
دفایف الذئب و تسبیح شوکران و وی زیاف زرنبا بود خرافعی و وی در معده
صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و شیر ده در جگر سده آکند و مضر بود بر اصحاب
سیلان دم و تسبیح خز مضر بر بدن آنان شود از شیری که فاسد شده باشد و
شیر مضر بود بر اورام باطنی و اصحاب و اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد
و نشیش در بدن پیدا کند الاشیر گاو که وی برص کمتر آورد و شیر ملایج نسیان و غم و وسواس
بود و مضر بود بر لثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شکوری و خفقان که از رطوبت بود
کسب آن از خون یا بلغم بود و مضر بود و تسکین کرده باشد و حکم احداث کند
و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشند شیر آب ترش
و چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن کشمش بخورند و قبح وی زایل کند و اگر در شکم
بسته شود با انگبین و بیاشامند با عرق عرق سرد او زرد و عشی و حمی با قرص و احمر
با شیر مار ننشسته شود در بود و ستحاق کشد و باید که از مملوحات اجتناب کنند که چنین زیاده
گرداند و باید که با آب ممزوج کرده بدهند تا فوتنج یخ درم که در ساعت تحلیل کند تا شیر
ماه ممتقال بیاشامند که رقیق گرداند و نفع و اسهال بیرون آورد لبن خامض محیض
نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند ترش شود از آن
خوانند بپارسی دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند از آن بپارسی ماست
گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و تر بود و گرم مزاج را موافق بود و تسبیح

الرئیس گوید در مزاجهای گرم منضج ماده بود از بهر آنکه مرطب و منضج بود وی دندان را زیان
نرساند لیکن غلظ را افام گرداند و بطیء الهضم و استمرار دارد و لثه را زیان دهد و دماغ و
معده گرم را نافع بود و خطای وی زمانی بود از بهر آنکه ماسکه از وی گرفته اند اسهال
صفراوی و آموی ببندد و تشنگی ساکن گرداند و باید که تمار العل مضمضه کنند که لثه را مضر شود
و اگر مستحیل شود بعفونت یا حموضت و دوار و غشی و مغص در شکم معده تولد کند و باید
که مضمضه کننده کشد یا مدکر قی کند و معده از وی پاک کند تمار العل بعد از آن شراب
صرف ممزوج با فلافلی بیاشامد یا روغن بادام بر معده طلا کند لبن البقر
روغن گویند شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی را ملایم بود و اکثر
مساوی بود ملایم تر دارد از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر از شیرهای دیگر حیوانها بود و دسومت
و غلظ وی زیاده بود و قدری از همه شیرها در وی فربهی آورد و دیر بگذرد و سل
و نفس را و شپهای کهن را نافع بود لبن المعز شیر معتدل بود میان شیر گاو و شیر
خر و سرفه را نافع بود و در ریش حلق و عرق النسا را که از خشکی بود و غم و ... را
سرفه و سل و نفث الدم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق و ورم لوزه را سودمند
بود و در ریش مثانه و ... گفته اند که شیر بز ضروری شکم کمتر بود از شیرهای دیگر
از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر بر شجرهای قابض بود مثل درخت بلوط و درخت زیتون و
درخت حب الخضرا و امثال آن و از بهر آنست که معده را نیکو بود و در ... گوید شیر
اسهال وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید شیر
کهن را از استطلاق مردم را نافع بود از بهر آنکه زود و اندک ... در خارهای تلخ چرا کند
و گوید بول براند و گوید منضج بود در احشا و بدل آن شیر گاو بود لبن اللقاح
لبن الابل بود پارسی شیر شتر گویند و وی فرسوده ... کمتر ... باشد و
تعاونه رقیق بود ... امدادات کند چنانکه شیرهای دیگر ... کند
بگذارند و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو و مار ... را نافع بود و قوه جسم ...

شیر

شیر را نیکو بود و بول چون بیاشامند استسقا را از خانه مفید بود و اگر با نیم درم
شکر العشر بیاشامند استسقای گرم را نافع بود و چنین گویند که استسقای طحالی
و نرمی را سودمند بود و غلظی که در جگر بود بگدازد و ورمهای صلب سپرز را مفید
بود و بواسیر و دنبله را نافع بود و شهوت غذا و جماع برانگیزد و اگر با نبات بیاشامند
زبان را صافی گرداند و حرارت جگر و خشکی از آن بغایت نافع بود و مقدار یک رطل
یا دو رطل استعمال کنند و وی زود از معده بگذرد و عند المر از الالبان دیگر ... بدل
آن شیر ... بود در ساعت دوشیده بخشند لبن النعاج و لبن الضأن نیز گویند
پارسی شیر میش گویند دسم و غلیظ بود و ... بسیار ... تشنه ...
دم و قرحه ... را نیکو بود و ... ضرر جماع کمتر کند و قوه باه ...
نافع بود و زحیر و قرحه و امعاء را و ... را سودمند بود و ...
دماغ افزاید و نخاع و ... آن شیر محمود بود و وی گرم بود و ملایم ...
و مرار و بلغم ... و قولنج لبن الاتن پارسی شیر خر گویند ... کمتر بود و رقیق تر بود
و چون بدان مضمضه کنند لثه و دندانها را نیکو بود و محکم گرداند بخلاف شیرهای دیگر و
سرفه و سل و نفث الدم و عسر البول را بغایت نیکو بود و مجموع مرضهای سینه
و در ریش مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود چون از طبیب وی بیاشامند
مقدار سی درم بامداد با شکر ناشتا ... زحیر و قرحه و امعا را نافع بود و موافق
بود اصحاب صداع و طنین و دوار و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر میش لبن الخیل
لبن الرماک گویند پارسی شیر اسب گویند چنانچه در وی کمتر بود ...
خون حیض منقطع شود ... براند و خون ... چون ... حقنه کنند چون گرم بود
رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان از آن قمیص گویند لبن
النساء شیر زنان بول براند و تریاق ... بود و در چشم را نافع بود و چون
در چشم دوشند خشونت زایل کند خاصه که با سفیده تخم مرغ و سل را نافع بود و چون

معتدل
ماشامند همان زمان که از پستان بیرون آمده باشند از پستان از زنان صحیح البدن
المزاج بود و ورم گوش گرم و قرحهٔ امعا را نافع لبن البقر تر از وی رنگ گوسفند غلیظه
آنکه و تر بود و مصلح مزاج های گرم بود و مدر باه کند و وی بطیء الهضم بود و ملطف غلیظ
از وی تولد کند و زیرا که از معده بگذرد و از امعاء و نفخ در معده و زیادت آورد و جساوی
دخانی بود و مهیج فواق و حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود
لبن الضأن صفت آنکه از طرب مغرب آورند و طبیعت آن نهایت گرم بود و
مفسد بدن باشد و نوشیدن آن عطش و رعاف آورد و سم هلاک بود و چون بر روی
طلب باملند سود مند بود لبن اللاغیه صفت آن در لاغیه گفته شد قبل از آنکه
و جالینوس گوید که در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی بود لبتان کندر است و
گفته شد لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند در یوق و ظلمت و آخر وی سم و طبیعتا و
انواع حار و محرق بود و مدر و مفسد خون بود و اگر بر اعضا طلا کنند بسوزاند و مداوای آن در آب
سرد که در آن نشینند نعانع بود و سحرهای سرد و مولف و مدر تر متوعات نرم و لاغیه چون
در وی امالند زایل کنند البته لباب القرطم مغز حب کرده گرم و خشک بود و مسکن بلغم بود و
قولنج بلغمی و استسقای زقی و لحم را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با صعتر لبنی
میعه است آنچه سایله بود و در وی طلاوت بود و آن صمغ درخت رومی است و نیکو
ترین آن بود که سایل بود و بنفش خرد و خوشبوی بود و زرد رنگ و سیاه شود و طبیعت
آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند تر است و وی منضج و ملین بود
سرفهٔ تر و خشک را نافع بود و سرفهٔ مزمن بلغمی را نافع بود و آواز صاف کند و طبیعت نرم
دارد و چون زنان بخورد و کرد با شیاف سازند حیض و بول براند و مسهل بلغم بود در حمیت و بول
اطفال از وی مستعمل کنند و وی سست بود فرلره براند و مصلح وی کوزن و وی صمغ
نام بود که اضافه کنند و بدل وی چند نسر بود و زر و عن گویند بدل آن
جاوشیر بود لحم مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا بود و مولد دم اما العصفر از العصفر

فاضلتر

فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و در وسط معتدل
نر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذایی مقوی بدن بود و زود مستحیل
بخون شود و صفت مجموع گفته شود و لحم الحملان فاضلترین گوشتها گوشت بره بود
و نیکوترین آن بود که گوشت حولی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو
بود جهت تنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذا بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند
و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم را نافع بود
و گوشت سوخته گزندگی مار و عقرب و عفونت حرارت را سود مند بود و بکثرت آب
گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی شلیتا با حلوای
شکر بود و مضر بود کسی که غثیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که اشتهای
فالص نزند لحم السخال گوشت بز حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و خون بد از وی حاصل
شود لحم الخنازیر ترسایان گوشت خوک را بهترین گوشتها بود و گوشت بری در
بهترین گوشت بود و خشک بود و آنچه صحیح است بهترین گوشت وحوش گوشت
آهو است و گوشت خر بری و اهلی زود هضم شود و بگذرد و غذای اندک دهد اما البقره
بود و جالینوس گوید موافق انسان معتدل مزاج بود و گویند که قومی که گوشت آدمی
خوردند اگر گوشت خوک بخورند فرق نتوان کردن لون و طعم و بوی و این دلیل بر آن
و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن بشراب با حلوای قند
کنند لحم الجدی گوشت بز فضول آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره
که شیر نیکو خورده باشد نیکوترین آن سیاه رنگ بود و آن سکر لذیذتر بود و گویند که
گوشت آنچه سرخ بود و ازرق بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود
در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود کسی که دمل و دانه‌ها بر اعضای وی بر
آید و خونی معتدل نیکو میان لطافت و غلظت از او متولد شود و چون بریان
کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح وی حلوای قند و عسل بود لحم معز الاناث گوشت

بز ماده بود که بمرود و دشخوار هضم بود و غذای مرد دهد و مولد خلطی بود که میل بسیار
داشته باشد لحم البقر گوشت گاو بهترین آن که جوان فربه بود و نیکوترین اندام
او قات عضو ران وی بهار بود و وی خشک تر از گوشت بز بود و در گرمی
کمتر از وی و گویند گرم و خشک بود در جهارم و وی کثیر الغذا بود و خل السکباج
بر ترید منع سیلان کند با ده از معده و وی از اغذیه اصحاب کد بود و
دشخوار هضم بود و غذای غلیظ دهد اخلاط سیاه بود در منهای سوداوی تولد کند و
بهق سیاه و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل بود و دوالی و وسواس
و تب ربع و [illegible] پدید آید و آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل
و زنجبیل است و در روغن اگر گوشت جرزه در دیگ انداز تا زود بپزد و گوشت را
سخت و مهرا کند لحم العجل گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوتر
آن بود که نزدیک زائیده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای معتدل بود و
خون صالح از وی متولد شود و مصلح ارباب ریاضت بود و مطحول را مضر
بود و مصلح ریاضت و استحمام بود لحم الجاموس گوشت گاومیش غلیظ
ترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و در هضم سود و در معده ثقیل بود و در طبیعت
سرد و خشک بود و در خصب گوشتها گرم تر و وی در طبیخ مانند گوشت
و گوشت گوزد لحم الخصی گوشت خصی کرده نه از خصی تا کرده بود و جوان
مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی ضأن سمین بود و فاضلترین گوشتها
بود و گرمی وی از حد اعتدال بود و زود هضم شود و خون معتدل از وی متولد شود
و تر از مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغران لاغری آورد و مجفف
طبع بود و وی [illegible] بود متعدد و مصلح آن آب نوکه قابض بود لحم الغزال صالح ترین
گوشتها صید گوشت آهو بود و با وجود المجموع گوشتهای صید تر بود و حملی غلیظ
سوداوی از وی متولد شود آهو بره مذبحی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن خشف

بود

بود و طبیعت آن گرم و خشک است و قولنج را سود دهد و فالج را و مصلح منی بود که فضول
بسیار داشته باشند و وی مجفف بود و مسخن و مصلح وی ابازار و حموضات بود
لحم الارنب گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین گوشت صید بود و نیکوترین
آن بود که صید کرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک تر بود و در مفرق گوشت صاحب
نقرس و مفاصل نشستن نزدیک منفعت [illegible] بود و گوشت زنان کرده و وی
قرحه و امعا را نافع بود و دستگیر باشد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح وی ابازیر
ملطف بود لحم الایل گوشت گاو کوهی در اصل [illegible] بود و زود کمتر دهد و بول براند و وی
غلیظ بود و تب ربع آورد لحم الکباش گوشت گوسفند کوهی و خرگور و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سوم غذای مرد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند بود که در [illegible] را
خورده باشد لحم القنافذ در قاف گفته در صفه قنفذ لحم الجمل گوشت شتر است مصلح
اصحاب کد تعب سخت و ریاضت قوی بود و مسام متحلل بود و وی مانند گوشت
گاو بود و در غلظ و رداءت و تولید سودا لحم الدب گوشت خرس لزج و مخاطی و عسر
الهضم بود و غذای بغایت مذموم بود لحم السباع گوشت دد و دام که اسپرا جسم را
سود دهد و قوت آن بدهد لحم [illegible] گوشت ضرر آن کمتر بود به اصحاب سخت و ابدان
متخلخل و وی بهتر از گوشت بود و غلیظ و تولید سودا دهد و وی بهترین گوشتها
بود لحم ابن عرس در الف در صفت ابن عرس گفته شد لحم الثور گوشت گاو نر گرم و تر
و گویند که سرد بود در [illegible] را نافع بود و مسخن کرده بود و درد پشت را نافع
لحم القنفذ در باب قاف گفته شد در صفه آن لحم الجزور گوشت شتر که [illegible]
گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود و گویند که مصلح عرق النسا بود و در [illegible]
تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظ تر از مجموع گوشتها و خوش و سخت تر
تولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل [illegible] بود لحم التیس [illegible]
خوانند پارسی [illegible] گویند و عربی از باب النحل و با صفهانی سنگ قاپ [illegible]

ام الحسیر
قنفذ
خارپشت

بود و خون منی ببندد و از ان جرم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول تا سوم و گویند که در دوم و گویند گرم بود در اول و اعضا را سخت
کند و از مهر است که در تریاق مستعمل است و در وقیضی بود مانند تخم گل و ورق ان زنهار
کهن نیکو بود و اصل وی حرارت گوش را نیکو کند و وی لسان بشش را نافع بود و عصاره وی
نفث دم و ترف ارا سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین خبرها بود جهت قرحه
و امعا و سلم ببندد و جراحتهای عظیم را اصلاح آورد و جراحتهای که کهنه شده باشند و اگر رگ
عصب منقطع شده ببندد و بدل ان تخم گل و گلنار بود و وزن ان و بمنا و گوش
و گفته شد لحیة التیس زیر سیاوشان است و گفته اند لحام الذهب و لحام الذهب لذاق الذهب
گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول کودکان و شیر که
در هاون مس در آفتاب چندان بمالند که منعقد شود و طبیعت ان گرم و خشک
بود در حادی و قابض بود و مسخن و متعفن بود و لذاع بود و سخت گوشت زیاده کند را
و در جراحتهای دشخوار تعانه نیکو بود و پاک گرداند و لحام الذهب استکار الصاغة
خوانند و استجار است و سنگی استجار گفته اند نوع از خرزی حملی است
و ان خرز است و گفته اند در قاالخلیه سلیمانیه نقل روغن زعفران و زرا
فر نو معما گویند لذاق الذهبا سنگ را لذاق الذهب خوانند و لذاق الذهب لحام الذهب
و گفته شد لذاق الرخام نبات زبان بره لسان بره بزی انزاور ق بار تنگ گویند
و ان دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهری مرکب بود از
مایه و ارضیه مایه سرد بود و ارضیه قابض و سودمند زبرگ و تار دل بود و طبیعت ان
سرد و خشک بود در دوم و گویند و ورق ان قابض و رادع بود و منع سیلان خون
بکند و خشکی وی نه لذاع بود و اصل وی که از کردن صاحب خنازیر او بز نافع بود و در

و وی

و وی ورمهای گرم و سرخی و خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی
آتش را سودمند بود و آب ورق وی قلاع نافع و شقاقات جسم را چون بر
گداز انند سودمند بود و گویند که تب غب را نافع بود و خون بها را نشاند و از اصل
سه عدد در حمل و بیخ هم با شراب ممزوج کرده و گویند از تب ربع چهار اصل وی
در گرمی سنگ دلوانه نهادن نیکو بود و گویند که مضر بود سپرز و مصلح وی
مصطکی و سکنجبین بود و بدل ورق وی ورق حماض بستانی بود لسان الثور حشیشی است
به پارسی گاو زبان گویند و گویند که نوع که از مرو است و بهترین آن شامی
یا خراسانی بود غلیظ ورق و بر وی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند گرم
و معتدل بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود
رطوبت ان کمتر بود و گویند که سرد و تر بود در سوم و سوخته وی قلاع کودکان را
کند و التهاب دهن بنشاند گر داند و وی مفرح دل بود و مقوی ان بود و خفقان و قلق
سودا و برا نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و چون
با نبات بزند و گویند مضر بود سپرز و مصلح ان صندل سرخ بود و بدل ان بوزن
ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن ان پوست اترج و گویند بدل با درنجبویه بود و
هندبا و گویند مصلح بلیله پرورده بود و بدل ان دو وزن ان پوست اترج لسان العصافیر
لسان العصافیر درختیست که ثمرش را بپارسی آهو گویند و بر سر ازی ثمر از تخم ها خوانند و
به پارسی کنجشک ازوان و زبان کنجشک نیز گویند و طبیعت ان گرم بود در دوم
و تر بود در اول و ورق درخت ان قبضی بود و این یکسویه گویند لسان العصافیر
درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند و قوه مجامعه دهد و
بنقرس گویند خفقان را نافع بود و بدل ان تخم ترنگ با دو جزء مغز و لوزن ان
تودری سرخ و گویند بدل ان نیم وزن ان تودری سرخ و گویند بدل بهمن
سرخ بود لسان البحر در باب سین ذکر صفه تسیبا گفته شد صفه ان لسان الحمل

لسان الحمل و حماض را بدین اسم خوانند بطیفر کراست و گفته شد بصفی نبات
که معروفست باذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است
و گفته شد لعبة بربریه بعضی گویند که خرفست مانند سورنجان و بعضی سورنجان گفته‌اند
و آنچه محقق است سورنجان است و در مصر بعلکه خوانند و طبیعت آن گرم است
در سیوم محرک شهوة باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شود و بعضی گویند که نوعی
از بروج است و در باء گفته شود لعاب مختلف بود بسبب انواع و تحت المزاج
شخص و قوة وی منضج و محلل بود کلف و نمش را زائل کند و محلل خون مرده بود نفث
نیلم است و گفته شد لفاح ثمر یبروح است یبروح است سکوس سنا خ برنج
خوانند و معد خوانند و مقدار مسم با دنجان بود و نیکوتر آن بزرگ بود و نیز بود رسیده
و زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم و گویند در وی حرارة بود و گویند خشک
بود در سیوم لیکن و نمش و کلف را قلع کند بلدیع تخم وی با عسل و زیت بزرگی
جانوران ماسنده نافع بود و ورق کوچک وی با دزهر عنب الثعلب نسنده بود
و بوییدن وی صداع را سود مند بود و وی مسموم بود و بسیار از وی بوییدن آن
سکته آورد خاصه آنچه ورق سفید بود و با مرکبا رم میوسند و چون طفلی غلط از وی بخورد
قی و اسهال بود سحجی گشنده بود و کشنده و وی خناق و خشم پیدا کند و سرخی چشم
و انتفاخ مانند مستان و مداواتی و روغن گاو و عسل کنند و بعد از آن افسنتین و بعضی از
اطبا گویند که در ات سر دنشتن و بدل آن تخم و زن آن افسنتین جز نادل است
و تخم و زن آن بزر البنج است و در دانک حشخاش و گویند بدل آن بوزن بزر البنج
و گویند وزن آن حز ز الغر لفاح الکرم عیا لنج الکرم خوانند و ذکر کرم گفته شد منفعت
آن و تیزی زی و نیز ازی استهانگک خوانند لک صمغیست که از طرف دریا
آورند و موزلف گوید از البرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لکا گویند و از وی کنا د
سازند چنبر سرخی زنان و بعضی گویند که نقل انست و خلافت نقل از اد کش خوانند

ولک

[marginal note, written vertically:]
... بدل آن لوز ... یک بار در زن آن ... بوزن آن ... درد ... بدل آن ... وزن آن
... مقدار ... اصل ...

سبب

ولک باید که مغسول کنند و غیر مغسول شاید که استعمال کنند و صفة غسل وی چنان است
که بگیرد لک منقی از چوب و تنک گویند و آبی که ریوند و اذخر در آن جوشانیده باشند
اندک اندک ریزند و به دسته هاون تحریک میدهند بعد از آن بجمع تربک صاف
کنند و در سیم کنند و رها کنند که در آب نشیند آهسته آهسته آب از روی مریزند تا لک بماند
و خشک گردانند بعد از آن دیگر سحق کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم خفقان
و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را عظیم نیکو بود و قوة آن مسدد است
آن گشاید و معده را سودمند بود و مقدار ما خوذ از وی تا مثقال بود و چون بسیار گیر
با بنا مثل چند روز یبالی مر ریز کند ریزم تا یک مثقال تیاستاب لاغر گرداند و وزن
وی مضر بود به تنهایی لاغر بقوة و گویند مضر بود بر ریه و مصلح آن مصطکی بود در رازی گوید
در تقشیح شده و ضعف جگر چهار دانگ و زن آن ریوند و نیم وزن اسارون و
چهار دانک آن طباشیر سفید بود لما عنب الثعلب است و گفته شد لونینون
فلز جیج است و گفته شد لوز حلو بیار بسیار با دام شیرین گویند و نیکوترین آن
بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و نیز بود در دوم و
گویند گرم و تر بود در اول غذای متوسط دهد میان گزنده و دقیق و سمین بود و بلوث
بر و خشک آرد و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک گرداند و حرقة بول را ساکن
گرداند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و گرده و مثانه و امعاء را نافع بود
و بریان کرده معده را سودمند بود و وی دشخوار هضم بود و مهیج صفرا
و مصلح وی شکر بود و با وی که از با دام متولد شود غثیان و کرب و سعی
آورد و مداوای بقی کنند بعد از آن رب و فواکه ترش مانند غوره و سنبا و
ریباس و مجموع آنچه مداوای غصه گفته شد و با دام تر چون با پوست بخورند
وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود و حرارة آن ساکن گرداند
و برودة و عفونة و حموضة که در پوست بر فی و لست لوز مر نیکوترین

بادام تلخ آن بود که بزرگ‌تر و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و بادام شیرین گویند گرم بود در سیوم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که
شپش را بکشد و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و وی قشری و قوبا را نافع بود
با شراب و عسل طلا کردن نمله را سودمند بود و روغن آن درد گوش را نافع بود
و چون سر را بدان بدو بشویند با شراب خزاز زایل کند و اگر پیش از شراب
خوردن پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی کند و گویند پنجاه عدد و اگر روباه با
طعام بخورد بمیرد و وی قوة باصره بدهد و با نشاسته نفث دم را نافع بود و دانسته
جگر و سپرز و گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و بادی دهد و نفث اخلاط
غلیظ از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نیکو بود و سنگ براند
و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین بود و نبات و خشخاش بود و جمله در حیثیت
وی در قوة مانند وی بود لوز خلی است و آن حلو زاست و در ترنت
الحرمان صنفه الشان گفته شد و صنفه رب السود آن هم گفته شد لوبیا
و لوبیا نیز گویند و آن سهل تر از همه منهضم شود و بیرون آید و نفخ وی کمتر از باقلا
بود و نیکوترین آن سرخ بود که بخورده بکشند و طبیعت آن گرم بود در اول و
معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک و سرخ وی گرم تر از سفید
وی بود و آن که در آن پخته بکشند حیض براند خاصه از سرخ وی و دم نفاس را پاک
و بول براند و تدر افزون کند و سینه و شش را نافع بود و جنین مرده بیرون آورد و بکرم ده
وی مولد خلط غلیظ بود و مغز و مولد اخلاط و نفخ بود و ضرر آن کم شود و چون با پختن
و مری و خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر مستعمل کنند و شراب ریحانی
بیاشامند لوقا بنن خرف امض است و اسفند اسفید نیز گویند و گفته شد لوف
بپارسی سلکونس گویند و آن سه نوعست یک نوع یونانی در رافیطن گویند و مغز آن

لوف

لوف الحیة بود و لوف السبط گویند و لوف الکراست و یکنوع یونانی لادن گویند
و به بربری اوبنی و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف الصغر است و از الوف الجعد
گویند و نوع سیوم یونانی ارنصارن خوانند و آن طرس و اهل مصر ازاد و در اغرا بیند
ولوف الجعد استخر بود از سبط و لوف السبط ارفته از وی بر بود و مقطع
اخلاط غلیظ بود و مقطع معتدل و بیخ وی کلف و بهق زایل کند و نمش را نافع بود و
چون با عسل طلا کنند و با شراب سماق که از سر ماتر دست دهد ورق وی جرب احیانا
بدرا سود دهد و بوکس را نافع بود و چون با شراب بنانا منند محرک باه بود و اگر
بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و بیم وی مقدار سه حبه با سرکه بیاشامند بمیند از د
و از خوردن وی خلط غلیظ متولد شود لوقا صاحب منهاج گوید فطورنون
باریک است و صاحب جامع گوید که نوعی از حی العالم است که از آذان العین
خوانند و گفته شد صفه مرد و در باب خود لوطوس خندقوقا سنانی را بدین اسم
خوانند و گفته شد ولیشق را هم بدین اسم خوانند و لسنیس نوع از نیلوفر است
که در مصر و بر اخر بری خوانند و نیلوفر اعرانی خوانند و گویند لوطوس نوع از سدر است
و این قول بغدادیست لوفودیس حجر فیطراست و گفته شد لولو بپارسی مروارید
خوانند و نیکوترین آن پاک سفید بزرگ شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و لطیف در دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را سودمند بود و مقدار ماخوذ
از وی دو دانگ بود و در شیافهای چشم را نافع بود و منشف و مقوی آن بود و صحت
چشم نگاه دارد و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی سفید بود و بدل وی یک وزن وی نیم
صدف صافی بود و این زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوه دل بدهد لیمو نیمو نیز
نوعی از حماض بزرگ بود دیگر در لسان بهار و بد و در حماض گفته شد صنفه انواع آن
لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج بود بوی و فعل وی در دباغ پوست و وی
ورق وی گرم و خشک بود در اول و حماض اترج بود در صفه و قوة ملکیه اقوی بود د

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

ونباید که با پوست بکوبند لیکن مقشر باید کرد و بعد از آن آب وی بگیرند با عصاره قسط
وی بیامیزد که رو دست و پی بشکند نینوفر نیلوفر است و گفته‌اند نینوفر هندی
او سند است و گفته‌اند نیلج نیلج است پارسی نیله گویند نیلج نوعی
از اقلیمیاست که در جزیره قبرس در معدن نحاس باشد و گفته‌اند صفات آن
الباب الرابع والعشرون فی الهاء هاشا ممنتا? گویند و آن نوعی بود یک نوع گل
وی سرخ بود و از آن را خاموشی گویند و گفته‌اند و نوع دیگر گل وی زرد بود و از وی شیاف
سازند و از اعصاره ماهینا و شیاف ماهینا گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در
اول قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود و آشامیدن آن مدر بود و سودمند بود و مقوی چشم بود
و درد سینه را نافع بود ماهودانه و ماهودانه گویند پارسی حب الملوک خوانند و آن
تخم کوچک بود و لون آن تیره بود که بر سطح رنگ و چون از غلاف بیاید کوچک
ورنگ غلاف وی سفید بود و چون بشکنند مغز وی نیز سفید بود و صاحب جامع
گوید در ماهیته اسم آن و تفسیر آن که گفته سهو کرده است از بهر آنکه وی تفسیر ماهودانه
کرده است ای قام لنفسه ای انه یقوم مقام فی الاسهال و حالا اکثر ماهودانه
خوانند نه ماهودانه و بعضی بذر حب الملوک خوانند و بذر حب الملوک است
وگفته‌اند صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک گرم و خشک بود در دوم و استسقا را
و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نیکو بود و چون ورق وی بزنند با خردل
و مرق آن بیاشامند وی لیثی تمام کرده باشند مانند منوعات و اگر از حب وی
سفت دانه حب سازند و بخورند مسهل بلغم و خرده کیموس مائی بود لیکن آب سرد از پی
آن بخورند و شربتی زیاده از پانزده حب نبود و اگر بیخانند مسهل قوی بود در افراط و اگر
همچنان فرو برند مسهل به اعتدال بود و مقوی بود بقوه و موافق معده بود و مسهل بود
مانند منوعات و لیکن وی چون بیاشامند فعل آن ممنوع کند و مصلح وی انیسون و کثیرا
بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند که بدل آن حب الخروع است

و

وگویند بدل یک وزن و نیم حب النیل است ماهی زهره معنی آن سم السمک
بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت سرو
بود دراز بود در لون وی عرقی بود که به صفرة مایل بود و مولف گوید که درخت
ماهی زهره بر ارتفاع یک گز و نیم نبود و دراز و کوتاه تر بود و گل وی سرخ بود
و زردی و گل بنفشه داشته باشد و برگ وی به برگ زیتون ماند صاحب منهاج گوید و اصل وی
یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند که از منوعات است و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم و نقرس و درد مفاصل و ریشت و رانها را نافع بود و چون
با ادویه مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود
ماهیان مست کرده بر روی آب افتند و شربتی از وی چون تنها باشد بود
یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویهای دیگر از دو درم تا سه درم و اگر در حب
کنند و با ادویهای دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعاء و مصلح وی روغن بادام و حب
کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافه وی کنند و از اسکرات الحوت خوانند و
سه نوع بود و نوع کوهی زرد و یک نوع صحرایی معروف بود ماهی زهره مازریون
خامالاون گویند و آن دو نوع است یک نوع را شخص خوانند و آن مازریون سفید
صفت آن گفته‌اند و یک نوع دیگر مولف گوید مستنزر خوانند و بپارسی نفت
برگ و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود از ورق مورد بزرگتر و سبزتر و لون آن
زند و بیشکو بود این نوع بود و در قوة مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند که
از شبرم بقوه تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و برص و بهق و کلف
طلا کردن نیکو بود با عسل و خارش و ثآلیل و جرب طلا کردن سودمند بود و
مسهل صفرا بود خاص چون تر بود و در موسم گل آن و مسهل کرمها و حب القرع بود و
سودا و اگر با ادویهای که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند جهه گرمی
ماءالنور آن سودمند بود و شربتی معتدل زیاده از وی دو دانگ بود و مدر کرده

استعمال کنند که سرکه غالیه وی شکند و ضعف در گردن وی چنان بود که اگر بند مازریون
تازه بزرگ و ورق و در سرکه خیسانند دو شبانه روز و بعد از آن سرکه تازه کنند
سه نوبت و مکرر کنند و بعد از آن سرکه بریزند و در سایه آب شیرین سه نوبت بشویند
و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل باشد در آفتاب خشک کنند و استعمال کنند
و اگر در سرکه خیسانند بر سر نهند که بگدازاند و وی جگر را مضر بود و نعاس و دل خوش کند و خورد
و جمیع حیله و مازریون مدبر اگر چون بکوبند نعاس خورد و کثیرا اضافه وی کنند و ز
روغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند باد و رکه مصلح وی بود بیامیزند مثل
بزند و افتیمون و ملیله زرد در آن کنند و ورق گل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی و نمک
هندی دوای موافق بود جهت عدل مره سودا که به اسهال بیرون آورد و نافع
بود در دردهای بلغمی را و اگر خواهند که اندر دبر اندر روی و بار بساوند تا ال المحاسن
واساروند و مرصافی و سکنجبین و نمک هندی و ملیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره
غافث و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند و بر آن عنب الثعلب و راز یانه
بزرگ گرفته بشویند و بپاشانند و صافی کرده بخورند و اگر طبیعت وی محکم بود مغز
خیار شنبر و آب تعول که گفته شد زیاده کنند مسهل اخلاط زرد بود و اگر در حبی باشد بستن
کنند تا ... اگر در خانه قوه بود و ضعفا را تحمل نبود و محرور بود مزاج را ودر
کرم سیر با استعمال کنند و بود و نوع سیاه آن کشنده بود و در رم بکنند که
و قی و اسهال و معالجه وی سیر تازه کنند بیای سحلاب بزرگترین معالجه آن فرود بطریق
بود با تریاق طین مختوم و چون بارد و ذبت و اکسیر بیامیزند موش و سگ
و خوک را کشد و بول ما در بول انسان وزن آن ابر سابود و نود و دانگ وزن
مقل الیهود و ماهیت نانخواه ... هندیست و گفته شد تا زجو به بار کتا خوانند و آن ملون
و گفته شد ما سقدونیا سقو د بر کوبند و آن دوای هندی بود و آن وزن د

وضماد

و قصنانی بود مانند ناسفرم و روغن از وی گیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و
لطیف بود و بوی آن سنبل ماند ناسیا حشیش از خاموش و لقب
در الف و آن نامناسخ بود ناسفخ خوانند و بیز از آن بیونس گویند و نوع سیاه
و جوهر وی نزدیک به فلا بود و نفخ وی کم بود و فاضلترین استعمال کردن وی تا
بستانی بود و نیکوترین آن سیر بزرگ بود فربه و طبیعت آن سرد بود در اول
و معتدل بود در رطوبه بسرشته و چون مقشر کنند و کوبند که خشک بود در اول
کموس وی محمود بود و زود در از بافلا کمتر و خاصه مقشر وی جهت درد اعضا و ضماد
کردن نیکو بود و اگر خواهند که ثقل کم راند و هیچ نفخ در وی نبود بی حیلکان
در روغن بادام شیرین بریزند اما باید که در هم وی صفرا وی نبود و اگر بت
ماده باشند با بقله الحمقا و کاهو و اسفناج و چو کوفته بریزند و اگر خواهند
که ثقل کم بشود و نیمخان با پوست بریزند در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن
با ورق حماض بستانی بپزند و آب انار و دانه و زیت اضافه کنند و بخورند حرارة سکن
کرداند و ثقل کم بشود و اگر زیت نخواهد روغن بادام و وی سیر و را نافع بود
خاصه که چون باشد بود و چون بکوبند و بر آب مورد کشند و آب سماق ضماد
کنند بر اعضای که کوفته شده باشند قوه دهد و وی طلاوه را نیکو بود و مصعف
دندان بود و مصر بود و در بگدازد و در وی نفخ اندک بود و در وی جلا نبود که بار عز
بادام بریزند و در مرد با او مصلح وی خشکدانه بود و بدل آن با فلا مقشر ماش هندی
فلت است و گفته شد ماش بپارسی الماش خوانند و آن چهار نوع است اول
هندی بود که لون آن بسپیدی مایل بود و بزرگی آن بمقدار با قلاهی بود و به
مقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود و لیکن تا در افتد و لون آن
نزدیک لون توتیا بود زر صافی و دوم نافذ و فی بود و لون وی مانند اهن بود و وی
بوزن ثقیل بود و از اد در زمین یمن و بلاد سوقه باشد مانند و چهارم قرسی بود موجود

در معادن قبرس ولون نقره بود وطبع الماس سرد وخشک بود وگویند که گرم و
خشک بود بقوة وگویند چون در دهان گیرند دندان را بشکند و بغایت محرق و
معفن بود و وی سم قاتل بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی بانکه گرم و
روغن گاو کردن بعد از ان شیر تازه اشامیدن والماس ... بتوان
سخت و چون ... کنند ... والتش وی کار کنند ... ماهیزهران
گویند که نوعی از عروق الصفر است و از وی گرم تر بود و آن جنسی بود ... خراسانی
بود و جنسی زرد بود و جنسی اسمانی تیره رنگ بود که بسبزی زند و آن ورق مانند
بود و گره داشته باشد وطبیعت ان گرم وخشک بود در درجه دوم و گویند در چهارم
وگویند گرم است در اول وخشکی در سوم سفیدی بوناخن کند سفیدی چشم
زایل گرداند و روشنائی افزاید واصل وی برقان را نافع بود و مغص و درد وی ادرار بود
و مقدار ما خورد از وی نیم درم بود و چون بسرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل
کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن عروق الصفر بود
و نیم وزن وی مرلو ماروین ... گویند و ما حوز است و گفته شود ماء مون ماء ثابت
وگفته شد ماء نیکوترین آب چشمه ان بود که از طرف مشرق بود و نیکوترین ان
بود که تیزتر آمد و بر مقابل شمال بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک
وزن و رایحه و طعم ندیده باشد و چون افتاب بر وی تابد زود گرم شود
و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک
از ان وطبیعت ان سرد و تر بود و تری آن در چهارم بود و مقدار معتدل از وی بقدر
بود که مدار اباری دهد و به اعضا رساند و رطوبات ان نگاه دارد و بدل کسب نعادة
و لغو قوة ازاد کند و وی رفع انها را امر بود و بسیار خوردن وی گراز و عشر و سسی
و نسیان آورد و نباید که ... بر زند که شهوة را و قوة را نقصان دارد و محقق
چشم و بصر بود و بقراط گوید که نیکوترین اب ... باران بود خاصه که از زمین سنگ بر بر
وقطره

وقطره وی اندک گرم در ماه کانون و وزن تر و سبک وزن بود و در
وی کمتر از اب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود خاصه چون اندر جهت سرفه از
وی نزند و اب برف سرد بود و بطبع و کسب اگر با اعتدال بیاشامند مزد معده و
جگر بود و بر هضم قوة دهد و مضر بود بدندان و خشونت سینه و نفس و امراض
اخبار باز دو عصب و مصلح ریاضت و استحمام بود و نباید که برناشتا آب خورند
که گراز آورد و ناقص معده ضعف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشند
و ناتوان و صاحب سرز و برقان را و استسقا را و لو اسر و نباید که آب سرد
خورند و بعد از مجامعت و حرکات محکم نباید که آب خورند که تضعیف حرارة غریزی بود
و نباید که در شب به تشنگی سخت که عادت شود آب خورند که حرارة غریزی بنشاند
و استسقا آورد و الا اگر سبب ان حرارت گرم و خشک باشد و خورده باشند آنرا
باز خورند نشاید و آب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ بود و وی گرم بود
بوص طبیعه براند و چون با نبات و عسل بود و چون به آب سرد دفع کنند مضر و عرا
مضر بود و تشنگی بر طرف گرداند و اگر بسیار خورند مفسد فراج بود و مرخی معده
و دماغ را از بخار بر کنند و مضم را فاسد گرداند و لیسب و فساد هضم لو بزار زرد گرداند
و سرز و جگر بورم کنند و مهیج رعاف بود و باید که گلاب بیامیزند تا مرخی معده
نبود ماء اللحم باید که از گوشت محمود بود تا بپزند و چرب و علیس شود مبدبرن
حرارت جهت ضعف دل و ضعف ان و استسقا و ... آن مانند عرق بود در غار قوة
ماء الشعیر ... حواب گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود و گر از انشر خر
گویند و در کاف گفته شد و وی سرد و طب بود و حدة اخلاط ... کند و بول براند
و تشنگی ماده را نافع بود و خون معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی فشاند و
زود از معده بگذرد و از معده و معا بگذرد و بیرون آید و اخلاط ... او وی بسفر
شود و مضر بود به اخشاب سرد و مفتح بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگلقند

کند ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود و خوردن و طلا کردن
و مسهل صفرا بود و بر فاتر اسود د نه و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارة
تکرنشاند و فاضلترین خوردن آن بنهار بود و مقدار شربتی از وی در مرتبه اول رسوب
نیک رطل بغداد یعنی هر نوبتی دو ساعت بود با داکی نیک سندی و نیکوترین آن
بود که از شیر سرخ خوان گیرند از دو گوسپند که علف خورد ذریخته و اگر احتیاج بود به علف
از جو و گاوشنی و خیار و شاه‌تره مستعد صفرا آن اسپاناخ تر تازه و رطل و در دیگ
کنند و بر آتش آهسته در شیب آن کشند و چون بسیار جوشید و تر آمد جمل درم سکنجبین قندی
و یک درم سرکه بر آن ریزد و بر برده کشد و پس جمیع شود بعد از آن بر بالای آتش نیابا بیکیل
از آن یکی بس بود که باره بر سر آتش نهند و کفش بگیرد بعد از آن مستعمل کنند ماء الورد
بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تری بود بطعم و تلخ بود طبیعة آن سرد بود در اول و گویند
گرم بود و این هر دو قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبة
و یبوسه مایل برطوبت بود مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن
و قوة دل و معده بدهد بوییدن و خوردن و طلا کردن و لثه را سخت گرداند و درد
چشم را زایل گرداند و حرارة آن نشاند و چون بیاشامند غشی و نفث دم را نافع بود
و خفقان گرم را مقوی چشم بعطر یتی و بعضی که در وی هست و چون بر سر ریزند خمار را
تحلیل کند و صداع ساکن گرداند و بسیار بوی آن چون موی ریختن سفید گرداند و کلاب
معده و محرور سینه بود و مصلح وی جلاب بنانه بود ماء الکافور نیکوترین آن بود که نهند
روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم منفعت وی آن است
که در فربه کردن آورده و مفرق وی آن است که محرور مزاج را در نشاء آورد و دفع مضرة
وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیر را در زمستان و سرما بار
سرد سیر موافق بود و بماء حوزه و بوجیا و رازی گوید درخت کافور حول الکافور ...

آب

آب از وی روان بود و گویند که کافور بود که با پوست درخت مخلط شده باشد
بپزند و صافی کنند و آن آب زمی رنگ از وی بگیرند ماء الهیون آب ماهی رنگ
سود را ماهون خوانند و آن مانند موی بود و در اکثر حالات حقنه و گرمی و خشکی دیگ
کمتر از موی شعری بود و چون بدان حقنه کنند در دو رگ و عرق النسا و فرح و
امعا را نافع بود و در کشنهای متعفن که در امعا بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود
ماء الملح و نسقمونیا در بس گویند قوة وی و فعل مانند نمک بود و قایم مقام او
در باب و در منفعت ماء العسل گرم بود و قوة معده کاسر و دبه و اشتها باورد
و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل ضعیف بود و چون غلطی باشد که مستعد دفع
بود بسکنجبین دهند و چون در معده قوة نفوذ غذا نه مدل بود و اگر زن بخورد اگر قرار
نز دیک افتد مثلاً کند استسقی باشد و منور و مضر بود به اصحاب مرار و ورم گرم و
مصلح آن ربوب ترش بود و صفه آن بگیرند و عسل بود و دو جز و آب سیرین
و بجوشانند تا ثلثی برود و ثلث بماند و بگیرند و بپالایند و اگر خواهند که گرمی وی زیاده
کرده مصطکی و زنجبیل و فرفل و دارفلفل از هر یک قدری در صره بسته با وی بجوشانند
ماء الحدید روص است و گفته شد ماء القراطین آبیست که از احشاء نقوون گویند و صاحب
منهاج گوید که از خرما مثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید که از حماقه
با رز کاتان شنیدم که از طرف هند متولد بود و از غرایب آن از اقلیمهای دیگر
آن است خالص زنگ بغایه با خوشبوی و چون کهن شود بیاشامند و مولف گوید
که از سنگ ماهی گیرند که آن ماهی را حمه گویند و در بحر چین بود و اگر آن ماهی را مثل
جرالد وزی بزنند در حال درست گردد و آمد زدن وی مانند کیسه خزی بود سر آهن کم
و خواص وی آن است که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند و بگذارند که
بر دندان رسد که دندان از آن مضر بود در زمان آن عضو درست گردد اما باید که باز ماهی
بکشتند و در حال بیاشامند فتبارک الله احسن الخالقین و نشان این آب است که

ماء العسل است و گفته شد ماء الحمه
بپارسی آب لحمه گویند صاحب جامع
گوید ...

که چون خورده شد در ساعت آن شخص که استخوانش شکسته است داند که آب رسید به موضع
شکسته و این مجربست ماهی علی است و گفته شد ماسوفلن یا آذریون است
و گفته شد نار ماهی دراز است مانند مار و آن را مارماهی گویند ماطونون درخت فنه
و صنعه قیه گفته شد در قاف متک ارزن است و گفته شد مسک سوسن است
و گفته شد مثنان درخت گرمدانه است و آن نوعی از مازریون است و گرمدانه تخم
وی بود و گفته شد مثلث آب انگور بود که بجوشانند و گفت وی آنگه که چهار دانگ
بسوزانند و دو دانگ بماند بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک
به منافع خمر بود و خون صالح متولد شود در گوشت و هضم غذا کند و چون با آب بیامیزند
محرور را نیکو بود مجیح نوعی از ریاحین بود به پارسی خویش نظر گویند طبیعت آن سرد
و خشک بود در درجه دوم و گویند گرم است و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند
و طلیعه شود و خیار خیار بزه اصلاح آورد و ورم آن را خشک گرداند و چون عصاره
وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آن را خشک گرداند و در زایل کند [illegible]
مامیز است و گفته شد محروث الاصل الانجدان است و وی تقویه معده
ملینت بود و بهترین آن سپید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در بعضی
بادی دهد و معده را پاک گرداند و معاد و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود و اسحاق گوید که مضر بود به گوشت و مصلح وی عسل بود محلب درخت
مانند درختی بود و گل وی سپید بود و تخم آن را حب المحلب گویند و گفته شد صفه آن
در جاهای محموده سفید نباشد و گفته شد محاجم اهل اندلس محلب را بدین اسم خوانند
مخنصه محاجم خوانند والوح و هندوان سر نوعیست مولف گوید که نوعی است از
کارزنک که گویند پارسی ابل بنامی گویند شیر کوهی گویند و نوع زنباق [illegible]
و هر سه نوع تخم ایشان انشار بکند بلند بود و در نباتات و جای رستن ایشان
اندک تفاوتی باشد در جاهای رستن ایشان نبات کارزی سنگ اندک خشن

بود

238

۲۳۸

بود و تخم وی نهایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه کوهستان نهاوند به
دنباوند شیر کوهی المس بود و بعضی بزرگتر بود و تخم وی نیز بزرگتر بود و نیم تلخ بود
و در غبارها رو [illegible] در دامن کوه بود و گل وی [illegible] زند و نوع سیوم از
[illegible] روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سپید بود که در وی سفیدی و زردی
و سیاهی بود و مولف گوید نیکوترین آن شناخته بود که از کوهستان ساکاره
آورند و خواص وی آنست که هر کس که یک شربت از وی بخورد از لذع مار
و عقرب و افعی و مجموع گزندگان یکسال ایمن باشد و اگر مار یا عقرب یا افعی ورا گزیده
باشد اگر یک شربت از وی بخورد دانسته که خلاص یابد از مضرت زهر آن و نزدیکی از وی
از کلیدرم یک مثقال بود یا روغن زیت و مجربست و کرات امتحان کرده اند
و محبوب بود و الحمد لله علی ذلک کثیرا مولف گوید که شخصی و تنزول افتاب بحمل
روز هر روز یک مثقال مخلصه خورده بود با شراب در آن سال از چند نوبت زهر
داده در وی کارگر نشد مثل دو دانگ [illegible] المس داده و مکنوبت بر هره
افزا چند سمیات دیگر کار نکرد و چون تفحص کرد در اول سال مخلصه
خورده بود و این مجربست تحقیق و مخلصه از مهران وی را نام کرده اند که از سم زهرها
خلاص دهد و مولف گوید که حجر التیس را بپارسی پادزهر گویند از اهل کوهستان
سیاکاره خرد و چون حجر التیس تبسودن به آخر رسد در میان آن دانه باشد در
خوب باشد و آن دانه ها خوب از آن مخلصه بود و بدان دانه پادزهر جمیع [illegible]
ایام [illegible] بزرگ گردد و غذای آن گوسفند نخورد و مخلط نباشد و فی التحلیه [illegible]
[illegible] محیطا گویند و دق نیز گویند و نیز [illegible] از کوهستان است و
گفته شد مخ به پارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ و نیکوتر بود و موافق تر
از مغز گوساله و ایل بود بعد از آن گاو بیش از آن گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و
مسمن و ملین بود و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در [illegible] تابستان بود و وی محلل

ساق

وملین بود و صلابات و چون زن بخود برگیرد و فرزجه از مغزهای صلابت چشم را نافع
بود و اعضای صلب را نرم گرداند فحموذ و سقاف و درد دست و پا را نیکو بود
و مصلح معده بود و مشهی و معطی خون طمث بسیار بخورد مضر و مصلح وی بادیار گرم بود و
و صعتر و نمک و آخیدان مخیض بپارسی دوغ گویند و نیکوترین آن بود که تازه و
جوان بود و صفه آن لین ... در اسم گفته شد ... نیکوترین آن بود که سبک
وزن و سیاسی بغایت بود و طبیعت انواع آن گرم بود و مخفف الاسهال ... گوش
و بر از مردان ... و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود و در جبلان
در باب با در صفه گفته شد انواع آن متفرق بجوش برد و گوش گویند بپارسی مرزنگوش
خوانند و بعربی آذان الفار و گفته شد در الف صفه و طبیعت اسم نافع بود
و بجدرم ... مغص ... بول و معص ... نیکو بود ... ان
گوم منقرل بود بمثانه و مصلح وی بتخم خرفه بود و بدل ... زدم بود و گویند دوان
ماهوز و بدل آن ورق ... بود و گویند بدل آن ... سخت ... گویند
گه تیم وزن آن قلقل بود موان بالیا خوانند و آن درخت باریک بود و از و
از چوب وی تیره سازند و در ملک ... نام ... بود و ورق وی زرد بود و در رگ
غمی بود و تخم عصاره ورق وی چون ماش ماند با ورق آن بکتراب ضماد کنند
کزدگی افعی را نیک بود و دوست درخت وی الکبوز خوانند و با آب برجرب
مالند قلع کنند و ... حوب وی کشنده بود و چون بیاشامند ... صنعت
که میوهائی سم را خوانند وی خاصه بود و مغشوش بود و غش آن بعضی از منوعات کنند
که ازهار ... خوانند و قار قالیس خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین آن من
بود که سرخی مایل بود و خوشبوی و رزین و صاف بود و بغایت تلخ بود و طبیعت آن گرم
در سیوم و خشک در دوم و مفتح و محلل ریاح بود و دفع و الزاق بود و در داروها
بزرگ

بزرگ مستعمل بود از بسیاری منفعت و وی منع عفونت کند تا حدی که مسن
... را بود و از ... و قی و از ... را زایل کند و چون در دهان نگاه دارد بوی دهان
خوش گرداند و رعشه بلغمی را نافع بود و اگر با ... و زرمین با عصاره عذاب
حقنه کنند حیض براند و ... اورده بزودی و اگر منفذ ارا قلاعی که آن دوازده
فراطبود ... بر ورم ... و عسر البول النفس را و درد پهلو و سینه و اسهال و
امعا را نافع بود و چون در شراب زمان نهند و آنچه حل مشود و فرو و مردود و تسویه
فصد نیش را نرم گرداند و از صاف گرداند و کرم بکشد و چون با شراب ماش مزه
و در شراب طحل مالند ... را زایل گرداند و چون با زیت و زیت مضمضه کنند
وذان ... را محکم گرداند و چون ... بزرگ شیاف کنند نیکو گرداند و چون با ...
و حیته ... بمالند ... نافع بود و ... ورم ... کند و ...
بر ... مالند سود مند و چون با ... بر ... مالند نافع بود و اگر با ... و خم ... مورد
بر موی مالند ... منع کند و وی ... چشم و ... سفیدی ... را زایل کند و آن
... و چون سحق کنند و بااد مورد ... و زن بخود گیرد ... که از فرج
وی ... فرو دارند و ... شوند و ... کند ... اسهام
... جماع ... وی بود و چون سحق کنند و بر که
... مالند ... و صد ... زایل کند ... بر ... نافع بود و نفخ معده و معص ... و درد
و مفاصل را زایل کند و ... را نافع بود و ... اورد و ... بود و ...
... نیکو بود و چون با شراب بخورند ... و ... معده
سود ... و ... بود و اگر ... زن ... منع ... بنشیند
منع خون ... افراط کند و ... و اگر با ... بخورد
بر ... و اگر با ... بزرگ ... و ... بنشیند

طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و مداومت کنند زایل کند و اگر در نارنج
حل کنند و بر منقوعه طلا کنند و مداومت نمایند زایل گرداند و خشک گرداند و چون
با سرکه و روغن گل حل کنند و بر جرب ریش سنده مالند و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن
گرداند و چون با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر سر طلا کنند خشک گرداند
و زایل کند و چون با کندر و زعفران بخورد بر کرد زیر را نافع بود که از رطوبت بود و رایحهٔ وی مصدع
بود و مسدر و منوم بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن
وی صمغ بادام تلخ بود با قصب الذریره و قسط تلخ و تفاح و اذخر مرد اسفرم آس بدلست
در قوه مانند بادآورد بود و بهترین آن ... بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
دوم و صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخورد بر کرم منعقد کنند هر یا قطن
مغزان رود الف ور ... و صاحب جامع گوید خردل است و گفته شد و طوفان
هدبانه خوانند مرا بنه موم المحرس است و هوم الهرازه خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و از روی تحقیق نیافته بود و محوسی گویند سنگ
مثانه بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن ... بود و آنچه تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم با اعتدال خون را رسد و از قراحها چون نکوبند و بر آن
نهند و چون بریزند و آب آن ماننده بول براند و فضول نگذارد و معرفهٔ
وی در باب الف گفته شود مرو انواع است نوعی خوشبوی مرماخور گویند از آن
مرو خشک گویند و گفته شود و نوع دیگر که بوی کمتر بود از اشموسا گویند و طبیعت
آن گرم و تر بود و تخم آن اثر ازی مرو رسنگ گویند و نوع دیگر از آن در وی ماورد و ازکه
خوانند و آن مرو سفید بود و وی که دستر و یک نوع دیگر خرا ما گویند و تر که شد و
نوع دیگر از دست دارو و ارد تیزان و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و محفف
بود و محلل نفخ بود و بلغم و سده ... ویک ماند و صداع برد و درد معده که از بلغم بود
سود دهد و گستح بن بلخم آن گوید دارای آن ... وحب وی سفید بود و مولف

کو مه

کو مه انواع مرو را سکدام حب سفید نیست لامرو تلخ که خود حب مرو سفید
و این نوع مستور مرو سفید نیست بس مرین تقریر مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوع
دیگر نیست که آن را اسپهار خوانند و آن گاو چشم است و گفته شد مرو قبیشا
ذنب و فصی و نکاسی تمد مری دشتی بود و در جنسی مثانه بود بحوهی که بوی خوب
بود در لون و آن را عجب الثور و حب الرشتاسی خوانند از بهر آن روشنایی چشم
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم مقوی چشم بود و دیسقوریدوس گوید
که قوت وی سوخته با نسوخته منضج و محلل بود و چشم را جلا دهد و مفتح افواه
عروق بود و چون با انجیر خلط کنند و گوشت زائد بخورد و در ریشها و راه کوبیده
و آن چون اگر دن گوده او بحذر شود و اگر سحق کنند و بر که و رزش طلا کنند
سود دهد و گویند که محلل ماده بود که در سلک چشم باشد و قوت وی بدهد و رزش
با سرکه طلا کردن سود دهد و در مرهمها محلل بود و قاطع دم بود و بدل معنیا بود
مرد اسنج مرمکی گویند بپارسی مرد اسنگ گویند و میوانی لیندر خورش
خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود و براق که سرخی زند و طبیعت آن سرد ی
مایل بود و مغسول وی بی محلل سرد بود و قابض و مجفف و از خواص وی آنست
که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود و اگر در نوره کنند موی سیاه کند و وی
ماده مرهمها بود و بوی دهن خوش گرداند و با مورد شستن و کلف را زایل کند و اثر سیاه
داغ آن مرده و آبله را زایل کند و منع عرق کند و گوشت ریشها برویاند
و مغسول وی چشم را جلا دهد و جزء ادویه ... از بهر آنکه کشنده بود و قولنج آورد
و نفخ در شکم و حالتی پیدا کند و قبض زبان کند و باشد که قولنج آورد الا آنکه
و باشد که اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و مداوا قی کنند بعد از آن
زنجبیل مربی و اسفیداج و چون طلا کنند بر شب ... سوختگی آتش را زایل کند
بس آن بود که با روغن گل آمیزند و رازی گوید که آن خورده باشد معالجه بقی کنند

تا باقی کرد رشب و انجرنحه بخشند و بعد از ان مقدار سه درم در اب نیم گرم بیاشامند
و لحم الحرفان ... گرد و خم تشناه از عقب بخشند مُری بیمار را انگاه بتجاری
خرانند و انگاه رفتن خوابند ... از خوسار بند گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرم است در اول و خشکست در دوم اخلاط غلیظ را از دا ند و لسنق بلغم کند و پاک
گرداند و بوی دهان خوش کند و ریشهای عفن را نافع بود و درد ورک و
عرق النسا و رطوبت معده را عظیم سود دهد و در حقنهای قولنج عمل کنند مبا
بود و گزیدن سگ دیوانه نافع بود و رازی گوید عمل نمک کند الا انکه وی الطف و اقوی
بود و تسکین براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود و معطش و مسحر
معده و جگر بود و مخفف آن بود و چون بانگشت ناشتا سحق بزند کرمها کشد و اگر در
چشم کشی کنند که در او آب ... باشد بیخ در چشم وی بماند و اگر
و اگر برآمده باشد بگذارند و چون غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند و ورم نغانغ
و چون منفجر شده باشد ... نوعی از سنگهاست ... در فعل وی
نزدیک است به آن ... سنگیست که در وی حشوه صخری بود و بلون
لاجوردی بود و چون سحق کنند و چشم کشند و اگر بوزن سه جو از وی بیاشامند
درد دل را نافع بود ... مر بحرین است و گفته شد ... زوج هستند لیت
دان حلیت ... و طبیعت ان گرم و خشکست در سیوم حیض براند و سده ...
بگشاید ... نوعی از ... و خشکست و نیکوترین آن اسپاهانی بود و نرم و طبیعت ان
گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و گویند که خشکی وی زیاده بود در چهارم
بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود در اول و محلل بود و مسکن ریاح بود
و سده بگشاید ... و چون سر بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی منشف رطوبت
بود معده را و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و منع قی کند و خوری کو... چون
در شراب حل باشند و بیاشامند مستی سخت کند و تو بیدن وی مصدع بود و مصلح
آن

آن ربا ... و بدل آن مرزنگوش بود و مرماحوز و همسنگ ... درختکی ... زنبور
... گرم ... حرارت از صوف ...
و ... گرداند از زخمی بسیار که در وی ... و منتن گرده و مقوی لثت بود
... نوعی از رخامست سفید و نیکوترین آن بود که از معدن ... افرنجه
و یونانی اسطرطیس ... گوید اسطرلیس که چون بسوزانند و با
... سحق کنند نیکو ... و ... محکم گرداند و سوخته ...
سود دهد و چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوخته آتش ... بندد و دیسقوریدوس
گوید که چون بسوزند ... راسخ ... در جاهای صلب بگذارند و چون در موم روغن
کنند ... معده را ساکن گرداند مرارة ... سالمترین زهرها زهره مرغ و دراج
کبک بود اما مراره جوارح بغایت قوة لذاع بود خاصه ... از ایشان و اختیار آن بود
که لون آن برزدی ... بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود ... و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و ... چون با لطرون و ... بیامیزند جرب ...
سود دهد و زهرهای مجموع تاریکی را نافع بود خاصه مرارة خوارج خصوص ... گرده و
و ابتدای نزول آب را مفید بود و مجموع مراره طبیع را ... و اسحاق گوید که قوة
ترین زهرهای چهارپایان بود زهره ... بود و بعد از آن ... دیگر ... و پس ...
خرس پس زهره آهو ... یکجا خورد شود مرارة ... سودمندترین زهرها
جهة چشم زهره آهو بود ... زهر خر گور ... الثعلب را ... سودمند بود
... مرارة الدب زهره خرس ... که از جراحت عصب
بود ... نافع ... زهره وی که چون ... کنند
... زایل گرداند و موی نیکو برویاند خاصه ...
سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس گوید زهره خرس ...
نزدیک بزهره گاو بود و چون ... کنند صرع را نافع بود ... در خواص این زهر گوید که

کرمی و خشکی گشته باعتدال آید و اما خشم را تسکین دهد مرارة الجمل نفع کند
زهرهای چهارپایان زهره گاو و بز و خرس و کفتار و گرگ و خرس و دیگر زهرها که گفته شد و نیکوترین
آن زهره گاو و بز بود و در مرهمها کنند چون منع جراحتها و دردهای سخت و انتشار آن و
قروح و حوالی آن بیاموزند خراز را نافع بود و با عسل چون بیالایند خشک گشته چنانکه
نافع بود و مفتح افواه عروق بود و در آن اگر زهره را مکان بود و مقدار را خود از وی ادر
بود و دروغ و طنین و دوی گوش را زهرهای بود و چون با روغن گل در گوش چکانند نافع
و چون با عسل بیامیزند سنها بر دندان مالند و نفع کند و سنگ مثانه را نافع بود و در
مقعد نور و بحکه و زهره مصلح وی آنرا بود با عسل مرارة النمر نیکوترین او آن بود که
از ادویه گویند و زهر کشنده را بهتر است دلیل آن گرم و خشک بود و دوالی و در العلق
را نافع بود و اسهال را که در گوش بود و زهره ... زبیق گرمکان بود و مقدار او
از وی دو دانک بود و مضر بود و ذکر وی زهره او مستولی بود و در عسل مرارة الخنزیر
درد گوش را نافع بود و چون بالعسل و قلقل زرد کار بود در مانده و مزیدت
مرارة الکلب زهره سگ آنکه گویند چون آنرا بمقدار یک نخود در العقد انحطاط کند
و هرا وای بر روغن کار و خطا از وی بود و از خشم کشنده و فرماید خرگوش و روغنهای
خوشبوی ممزوج کنند و درد بر ماهی لطیف مرارة الضبع زهره کفتار نیکوترین آن بود
که از کفتار بزرگ گرفته و آن گرم و خشک بود و سهل تغیر بود اما زیره بهتر و مقدار
مستعمل از وی با دارو گرم بود و بکشد و مضر بود زهره و مسحیق گوید مصلح وی عسل بود
و هم مرارة الحمار زهره خر نیکوترین آن بود که از شتر جوان گرفته و آن گرم و خشک
بود تاریکی چشم را نافع بود و امتداد نزول آب و انتشار حدقه زهره کبک آن سود مند
بود و زهره ... در آن زخمت مرارة الحجل ... سبب اهبت که در دل باد و لوز
و منفعت قلوس خر اند و زهره وی تاریکی چشم و امتداد نزول آب و انتشار را
سودمند بود و گویند چون گرم از وی مقدار دانگ و نیم معده را پاک کرد از فوق

دل

دل و هم گویند که خوردن آن مضر بود و زهره و مصلح وی انگبین و شکر بود مرارة الدیک
قلنگ کرم و لطیف بود و چون را بیشتر گویند سقوط کند لقوه را نافع بود مرارة الکبش
زهره کبش گوسفند بر عفونت گویند و در گوش کند ... دی بود و چون با عسل در گوش
چکانند نافع بود مرارة ... بر ... بیشتر چکانیده گویند از لشماها که در چشم
بود زایل کند و مجرد او را نافع بود و چون بماساتنند مرارة الارنب زهره خرگوش و چون
... وخوار ... کند و بیضه آب ماند ... ماساتنند بخواب ...
و اگر خواهند که ... طامس ... در ... کنند و مثل وی زهره کبش بود مرارة النمر الافعی
دارا ... آن کرم و گشنده و هلاک کشنده کی آن خورده بلحد تلخی ... باشد ... جاقد
شود و در وی چشم ... که کند و اگر با فر کامه بر از چهار ساعت نشان ...
بود و مرحد زهره افعی بود و هیچ باشد اگر زان طامس ماند ... تریاق ... معجون طین مختوم
و تریاق فاروق و ... تریاق ... و ... بخشم ... و چرات ... و ... دیگر
منفعت بود بتریاج ... و ... دوا ... مناسب ...
مرارة الرخمة زهره رخمت که ماهی مرغ ... گویند و ... خرد و بعضی ذکر ...
کرد مانند سودمند بود از ... گوش ... نفع ... در گوش چکاند
حکایت در ... مفید بود ... دیگر ... کشند ...
زایل گردانید و این لطف ... گوید چون زهره وی خشک کنید و در ظرفی افکنند ...
و در چشم ... کشند در جانب که زنده شود و ... بود ... کنند و ...
و هر ... بر کنند است و بعضی گویند مجرب بود و خشم کردم و مار ... و مردان ...
بود و صاحب منهاج گوید مرارة الطین من البنت که الطوخ گفته مرارة ... عصفور ...
و گفته اند مرارة الجرذ ... کسم ... مرارة العصفور
گویند و آن حنظل است و گفته اند مرارة ... نقعند است و آن نوعی
مندا از وی بود و بعضی ... تلخ بود ... کو ... مرارة ... تلخ که بهتر از وی

روانه بود و مشهور و بتی خوانند و آن هندبات که از گندم و جو و گاورس و عدس و غیر آن
سازند و ترکان او را بوزه و اکسیه و خشر و نیز گویند و مدت کننده بود و منها را زرای
زمارة الراعی گویند و گویند که عصی الراعی بود و گفته‌اند مفرح در درخت بادام تلخ تیز
بود و در صفت او نیز گفته‌اند منفعه آن [illegible] بباسی مشک خوانند نیکوترین
آن بود که گویند صینی و ابن وافد نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج الذهب
و معادن الجوهر آورده است که فضیلت مشک تبتی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت
سنبل چرا کند و بهتر و آهوی چین چرا گیاه‌های دیگر چرا کند دوم آنکه اهل تبت مطلقا از نافه
نیاورند و بیجان را بکنند و اهل چین از نافه برآورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر
آن از نوعها که غش تواند کرد مثل خون و غیران و خرچین را به راه دور راست و در دریا که
و بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوة آن ضعیف گردد و نیکو نیکوترین آن بود که لون وی
زرد بود و رائحه وی تفاحی بود و از آهوی که مذکر جوان بود و بعد از غایت نضج چون از وی گزند
و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل نبود الا نیاح و تصور هیچ
نیست لا بغیر از یک چیز که این آهو را دو دندان است بود بشکل دندان فیل و خوک و مانند آن
یک گز و [illegible] زیاده کمتر بود و گویند که قوم انجا بشکار روند و اگر بر تیر رسند نافه وی برند
و خون که در نافه بود خام بود و نپخته و در رسیده نباشد و بوی وی سهوکه داشته باشد
پس چند زمان رها کنند که بوی سهوکه بر طرف شود و از نافه بهوا مستحیل مشک
شود و این دلیل است که میوه بر درخت نارسیده باشد نتوان خوردن و چون از درخت
فرو گیرند و چند روز رها کنند که برسید گردد توان خوردن و بالجمله نیکوترین مشک آن
بود که در نافه خود نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که مستحکم
و تمام المولد بوده باشد و طبیعت مشک گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم
و فلیمان گوید که مشک گرم است در دوم و خشکست در سوم ابن ماسویه گوید عرق خوشبو
کند و قوة دل بدهد و شجاعت زیاده کند و [illegible] زیاده کند و چون با ادویه بود

که

که مصلح وی بود در آن [illegible] مسخن اعضا و مقوی آن بود اعضاء خارجی بود و چون بر وی بهند
و اعضای باطن [illegible] بیاشامند و جماعتی از اطبای فارس و اهواز ذکر کرده‌اند که در وی رطوبت
هست و بدین سبب است که ماه را با وی دهد و اگر مر وی با روغن خیری یکدرم از وی در
بر قضیب [illegible] کنند و سوراخ بار هی دهند مجامعت بسیار کردن و [illegible] زایل [illegible] گوید
که چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند دهن را کنده کند و سود مند بود جهت علتهای سرد
که بر [illegible] بند و غشی و سکوت را نیکو بود و طبری گوید که ملطف و مقوی اعضا بود و سلسلت بول
خوش و چون مدام سعوط کنند بمقدار نیم عدسی از وی با مخدان زعفران صداع
که از سردی بود زایل کند و قوة دماغ بدهد و ابن حسن گوید در اندوها چشم کنند قوة
چشم بدهد و سعیدی گوید که [illegible] بود زایل کند [illegible] رطوبه کند و اسحاق بن عمران
گوید که مرطوبی مزاج و سرا را موافق بود خاصه در زمان سرد و بر سرها و مصدوع چرا
محرور المزاج بود خاصه در زمان گرم و گرم سرها و بالجمله سود مند بود مجموع علتها
سرد که در سر بود و سده گشاید و نافع بود جهت زباجی که عارض شود در چشم و در جمله جهت
دستکم بهند و زردی زر وی بر طرف کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود
و شیخ الرئیس گوید وی اصل تریاق است از اهل [illegible] و فرو [illegible] سنبل و مفرح بود و خوش
سود مند بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از آن خشکی بروغن بنفشه و در [illegible]
و گویند که چون مدام سعوط کنند مفلوج و اصحاب سکته بر درنا نافع بود و دماغ پاک گرداند
باد [illegible] که مدام سعوط کنند و چون در روغنها که مسخن بهند حل کنند و بر قفا و پشت
مالند خوردن و فالج را سود دهد و اگر مدام مداومت کنند افلاج زایل کند و ابن رضوان
گوید که بر تو اسیر طاهر که طلا کنند نیکو بود و ابن رشد گوید مر ریاح غلیظ که متولد شود
در امعا نافع بود و چون بیاشامند و صاحب منهاج گوید مقدار ماخوذ از وی قیراطی
بود و گوید [illegible] وی مضر بود مر دماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند بدل چند بیدستر
بود در دردها اعصاب و در بستر فعلها الا در بوی خوش تنها با فزودن شمه فعلها مثل مشک بود

بود و گویند مراد آن مرزنگوش بود و مسواک الراعی گویند نیز و خوش است و گویند حمض منطرح
و گفته‌اند مسمقور و مسمعار و مسمغران سنبلهای بربری بود و نزد اهل مغرب مسکن الجن
بزبان اندلسی جعده کوحک را بدین اسم خوانند و شواصر از مسکن الجن گویند و گفته‌اند
و نوادر سنبل بربری بدین اسم خوانند ۷ سنبه است و گفته‌اند مسواک العباس و گویند که رطبی
لابل است و گفته‌اند و نوادر سنبل بربری بدین اسم خوانند مسطار مسحقونیا و مسحقونیا نیز گویند.
و آن زبد القواریر است بپارسی کف آبگینه گویند و بار الزجاج نیز گویند و آن آبی بود که از
روی آبگینه مانند کف جدا گردد و بعضی گویند کرات قمر ابی جنز است مستحکام
سامنی و گویند که ریم آبگینه بود و آنچه صحیح است کف آبگینه بود و بهترین آن جاد و حاد بود
و سفیدی چشم را طرف و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نیکو بود و چون در حمام بر اعضا
طلا کنند و مثل آن آبگینه سفید بود و قلع کار زاران ... و گفته‌اند مسن
سنگیست که کارد و شمشیر را بدان تیز کنند چنانکه آن چون بر پستان امرد لطوخ کنند و حصیه
کودکان را بمالند که بزرگ شود و اگر بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر بر کرم بمالند مثبت
ورم سپرز بگدازد و صرع را نافع بود و آمیس نیز سنگیست که سحق کنند بر آن که مسنید آتش
و سحق کنند با سرکه و زرطونی حکه و قوبا را و حاره دفع کنند و آکله را نیکو بود و چون سحق کنند
تنها و در چشم کشند سفیدی چشم ببرد و از بهر آنست که بسیاف در چشم کشند
و اگر و برالسوز زند و سحق کنند و بر سوختگی بنهند سود مند بود. مشمش بپارسی
زردالو گویند و قیصر دفن خوانند و بیونانی ارمنیا و نیکوترین ارمنی بود و طبیعت آن سرد و تر
بود در دوم و بسقوریدوس گوید که خوشتر از سفقالو بود و به معده نیکوترین از وی بود
و خوردن گوید که مهیج صفرا بود و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وی چون بخایند و
نقیع آن ناشتا بنوشند مسکن تشنگی بود و مردی معده تعانه و نهای جاده را نافع بود و اگر در معده
طعام بود فاسد کند و گذر داروی آن بود که اگر در معده بقیه طعام بود بخورند و از پی

ان

مسوکن نقود

... مراد است از ... صح

244

۲۴۴

آن سکنجبین بخورند و گویند که نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب منفعت آن افزون
خورند و اگر معجون استخوان وی بخورند غشیان و بعضی آورد و بدین داوای قی کنند دیگر رطوبت
و اگر برش مانند غوره و غوران و ارنج و لیمو و روغن استخوان وی بواسیر را نافع بود.
مشک هندی سعد هندی و لیث و گفته‌اند مشط الراعی در مغرب بوفنس است و گفته‌اند
مشک طرامشیع مسک طرامشیع گویند و آن فودنج بری بود در لیث از وی ریگ گویند
و از خواص وی آنست که چون گوسفند وی چریده باشد بعوض شیر خون از پستان
وی آید و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سوم و گویند که خشکی وی در چهارم بود
رطوبات لزج از سینه و شش پاک و تر است وی عظیم سود مند بود و بعضی و کرم را
و وی حیض و بول و دم و نفاس براند و سنگ گرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود و وی از غایت افراط ادرار که در وی بعوض بول خون آید و مصلح وی رب
مورد با بلوط و حبه در درحم نافع بود و جالینوس گوید که چون دانگی از وی سحق کنند و
با روغن بلسان بسرشند و از زن بر خرقه بخود کرد و سقمونیا و دانگی از وی سحق کرده
و یک درم کبر آماده درم خمر سفید بسرشند در آب ناشتا بخورند و ارمیس گوید
گیر که شهوت وی منقطع شده باشد در هر روز یک درم از وی سحق کرده با
درم تخم خربزه و ده درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورند قطع شهوت
شود و زیاده گردد و چون ناشتا مستند و نخود کنند که بنداز دو وی مضر بود بسعل
و گویند که اصلاح وی بسنه که خرپی کنند و مثل وی فودنج بود و جالینوس گوید بدل
آن دراذر از عدس مراست و وزن آن و شابور گوید بدل آن اکلیل الملک است
و گویند بدل آن شقاقل است. مصطکی بپارسی کندر رومی خوانند و بیونانی کیا و ترانی
مسطخی سخیبوس گویند و از علک رومی گویند و گفته‌اند آن صمغیست سفید بود و
سیاه و آنچه رومی بود سفید بود و آنچه سیاه بود معروف نبطی بود و خفیف از روی سخت
از خفیف مصطکی سفید بود و قوه قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر و سود مند تر از کندر بود

بود و گویند جده وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و بو گویند
تر است و بعضی در آخر اول وی یکسان بود و بعضی در عروق و ورق قضبان و اغصان و
و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره ورق آن و فقسوس بیخ آن قائم مقام اقاقیا و عصاره
لحیة التیس بود و رحم و مقعد که بیرون آید و داء السعفه را درس کند و قوة مجموع درخت وی
قابض بود و قوة ثمر وی و ورق و قشر وی و بیخ وی مساوی بود و اگر طبیخ وی و اگر
طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و استخوان شکسته و بر اعضاء مسترخی ریزند
نافع بود و قطع سیلان رطوبات کند که از رحم بود و ادرار حیض کند و بول براند و چون
بدان مضمضه کنند دندان متحرک محکم کند و جرب را نیکو بود با سرکه جرب و حمرا و
و سنگ و اگر از شاخهای وی مسواک سازند دندان را از اختلاط ... جالینوس گوید مرکب بود
از قوای متضاده تغیر از قوة قبض ... و قوة تلیین و مدر ... است که اورام معده
و مقعد و امعاء و جگر را نافع بود و فاسد گرداند ملغم ... و قلع بلغم را سود دهد و نفث الدم
و مقوی معده و جگر بود و بوی دهان خوش کند و بن دندان محکم گرداند و مسخن معده
و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن معض که از رطوبت بود و چون با روغن زیبق سعوط کنند
صداع سرد ... بود و چون ... از ... اشتقاق لبها را نافع بود و چون با ... ناممند
رطوبت معده دفع کند و اشتها آورد و بلغم ... و ورم جگر را و ... نافع بود
و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود و ... خشک کنند و با کثیرا ...
گرد کنند ... و مصلح وی صمغ عربی بود و قند و بدل آن ... وزن و نیم آن
صمغ البطم است و گویند وزن آن لبان که آن را کندر رومی گویند منصنع
تمر ... است قابض بود ... و اگر زیاده خورند قولنج سخت آورد و ...
طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ... سودا ... مزاج را
نیکو ... مضر بود معده و سفل ... و اگر ... زیره ... کم بود
... گهربا است و گفته شد ... عنب الثعلب گویند و ... گویند گفته شود

مطحیا

مطحیا لعوق مطحیا خوانند و آن لعوق لوز است و در مرکبات گفته شود مطحن
نیکوترین آن بود که از سمیده و نرم بود و آن خشک تر آرد ... و آنچه با سرکه و گرد و پالوده گرم
و خشک بود و آنچه با مری بود با سرکه بغایت گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود
و منشف رطوبات بود معده را و آنچه با ... بود ... تشنگی آورد
و اگر با سرکه بخورند بعد از آن بریان کنند تشنگی بیاورد و آنچه با سرکه و آب بخورند
بعد از آن مطحن کنند ... تشنگی آورد مظ
ملبار است و گفته شد معقوق از احجار ... گویند و گفته شد و از
نبات ماهودانه و آن ترکه ... گفته شد معقار صمغ اجاص است و گفته شد معد
خصی الثعلب است و گفته شد معیش ... است معد نیکوترین آن روده آن بود
که از حولی گوسفند کنند و طبیعت آن ... و خشک بود و ... مصلح ... عذا ...
بود و وی دوالی در ساق ... کنند از بهر آنکه خون از وی متولد شود ... باشد
و باید که پاک بشویند و ... باج ... چون معالج ...
اسهال ... سرد و خشک بود ... بهترین آن ... سفید بود ...
داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود و مقوی اعضاء بود و ...
و ضماد کردن ... کوفت و الم ... و صلابت مفاصل ... را نافع بود
صلابت حلق ... خاصیت ... مقدار ... بود و گویند که
مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل وی ... کنند مغر
نوعی از طین است سرخ رنگ و بیونانی ... خوانند و ... گویند ...
گل سرخ بود ... بهترین آن بود که مصری بود و طبیعت آن ...
گویند سرد بود در اول و خشک بود در دوم و ... گویند در بعضی ... بهترین آن
بود از طین مختوم و جراحتها اصلاح آورد و ... چون در سرکه حل کنند و بر حمره و ...
و در ضمادها طلا کنند نافع بود ... خواه ... خواه ... و اگر ... خستگی ردع

ماده کند و ورم بگدازد و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و بر مارزده که زخم فرع بهترست
با شامند خون را ببندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعاء و مثانه را سودمند بود و طبقه را
ببندد و درد جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض کند و بحمل
اگر حقنه کنند قرحه امعاء و خون که از امعای سفلی روانه بود قطع کند مغموم فلبه بادنجان آ
مغنیسیا صاحب منهاج گوید که ماند قرقیشا بود و نیکوتر گویند که کلبت سیاه رنگ
که از کوه کاشان آورند و مورد لف کرد آنچه محقق است ... الوان تعانه سلبت و
اگر سیاه بود که بر سحق زند و نقطهای سفید بر آن بهد آنکه گران است سنگ مغنی خوانند
در رنگ رکان خوانند و در ولایت ... در فرز فاروق رهی است که از ارکان گویند
و آن را در خرد و آن را سنگ رکان از نهران گویند و وی قابض و مبرد بود و مجفف بود و مقوی
معده بود و سنگ ریزاند زردار دهای ... مستعمل کنند و مقدار ماخوذ با نیم درم و مضر
بود مرد و گویند مصلح وی عسل است و بدل آن قرقیشا بود مقناطیس حجرا
المقناطیس خوانند و گفته شد مغاث شند کلرا است و گفته شد مغنز لفاح برست
و گویند بادنجان است و گویند که نوعی از گیاه کوچک بود و لکن قول اول درست صحیح است
و صاحب منهاج گوید بیم گفته است مغنزد و نوع از گیاه کوچک حکت ربو و خوردن
وی مفرح. مفرح چون مفرح مطلق گویند لسان الثور بود و گفته است مفرح قلب المحزون
زعفران است و بادرنجبویه گویند و گفته شد. مقل صمغیت که از ... کوار ... اخرا خوانند
و معروف بود بمقل ازرق و فقل مکی و بمقل الیهود و عربی بود و عرب مقل مکی که آن ثمر دوم است
و گفته شود و نیکوترین وی آن است که صافی بود و بلون ارشم بود و از زر ... زکی مایل بود و زود
حل شود و ... و چون بر روی بود و چون بخور کنند بخور بوی کوز مانند اظفار
الطیب و ... کنند و طبیعت آن گرم بود در دوم و گویند که در دوم و تر
گویند که تر بود و رازی گوید که گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و ... سفور ... و
که چون بلعاب دهان روزه دار حل کنند و چون ... گرد دورم ... نهند نافع

بعد

بود و چون بخور در گیرند و بخور کنند الضمام رحم گشاده و بچه مرده بیرون آورد و هر رطوبت که
باشد پاک گرداند و چون بیاشامند سنگ گرده بریزاند و بول و حیض براند
و اگر در مسهلات کنند نفع تشنج کند و اگر بیاشامند گزندگی جانوران را و بر ... را
نیکو بود و قوت معده ... دهد و ... را آورد و مفتح سده گرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا
بود و مقدار اخذ از وی ... یک درم باشد و وی ... انکو بود و ... زایل کند و ما ترکه
بر سعفه طلا کنند نافع بود و فسخ عضله و صلابت اعصاب و نقصان ... بگدازد و ...
و ریاح را نافع بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بخور در گیرند بواسیر را نافع بود و چون
او بر بندد و محلل اورام سفل و انثیین و خراج ... کند و عرق النسا و نقرس را نیکو بود و
اسحاق گوید مصلح وی زعفران بود و گویند مضر بود ... و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن
بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن کندر دریابی بود. مقل مکی ثمر مقل ... است
صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل ... خوانند و چون تر بود و چون خشک گردد
دقل خوانند و در اندرون وی استخوانی بود و آنچه پخته بود خارج آن در رنگ ... بود
بود و در اندرون ... بود ... تمام داشته باشند و ...
خشن بود و قابض ... شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی ...
البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی گویند. مقلونیا ملونیا گویند و گفته شود مقلیا با
یونانی حرف گویند و گفته شد مقل ... است ... خوانند و گفته شد مقدونس
و مقدونس ... گویند و آن کرفس ماقدونی است و منسوب ... رومی بود و آن فطراسالیون
گویند و گفته شد ... اسکران الحوت است و گفته شد و فلوس ... گویند
و آن ماهی مملوح است و گفته شد ... محلف بود و گفته شد ملح ... نمک گویند
و آن انواع ملح ... و ملح اندرانی بود و سیاه نفطی و سیاه غیر نفطی بود و ملح هندی
سرخ رنگ بود و ملح ... تلخ بود و نمک شوره بود و نیکوترین آن اندرانی بود سفید رنگ
به پارسی ... زد گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و ...

کو مدقوق و وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود و گوشت زیاده از ریشها بخورد و در
داروهای جرب مستعمل کنند و او را بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا سودمند بود و نمک
ادبار ان نکند و منع عفونت کند و سودمند بود حلقی اطلاع را که آزاند و چون با زیت
و سرکه و عسل آمیزند و بدان تحنیک کنند خناق را ساکن گرداند و اگر با عسل بود و ورم بهناه
و نطلع را نافع بود و اگر با خرء سوخته و عسل ضماد کنند اکله و قلاع و انتشار مارلنه را مفید
بود و با بزر کتان نیش گزندگی عقرب ضماد کردن و با بوذنه کوهی بوذ و فا کرّ بدان افعی زهردار
سود دهد و با زیت و قطران و عسل بر گزندگی مار شاخدار نافع بود و با سرکه و عسل
دفع مضرت سم هزار پا و گزیدن زنبور نافع بود و چون با موم و عسل ضماد کنند دمامیل را
نضج دهد و با فودنج و خمر با عسل منضج اورام که در آمیختن بود عارض شود و گزندگی نهنگ
سودمند بود و چون سحق کرده در خرقه کتان و در سرکه تر کرده بر عضو گزیده بندند
نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون و فطر کشنده بود و او خرج کرد
کر چون با غذاهای که بسر دلو بود مانند تره و ماهی و گوامیخ خلط کنند از طلیعه خود بلذت تحنی
گرم و خشک بود و در استعمال دفعی باری دهد و بلغم لزج از سینه و معده دفع کند و
معار النوسدو و هضم طعام را یاری دهد و بلغم لزج را موافق مرطوبی مزاج بود و جمعی از ا
مضر بود و چون با سرکه حل کنند و دندان مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید کند و خرچنگ
که لب دندان کنده امید بنشیند و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان بخا
دارند درد دندان را نیکو بود و چون بدان غرغره کنند بلغم دفع کنند و دماغ پاک گرداند
و چون خسوف باره بدان ترکیب کنند در جراحتها که تازه بود و خون روان بود ببندند
چون بیاشامند خون ببندد و نمک اندرونی چشم را تیز کنند و ناخنه و سفیدی
چشم را پاک کند و ضعیف گرداند و ثقل را بسود دهد و در معده که سرد را
نافع بود و مسهل عفص خام بود و بسوداء و معده از سرحی نیم درم بود و نمک سوخته دندانرا

جلا ده

جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر بود که نمک را نو بکمال روزها بکنند که خشک گردد
پس در دیگی کنند و سر دیگ گل اندود و بر آتش گذارند تا آتش بر گرد دیگ کنند و
رها کنند تا از حرکت باز ایستد از آن سوختن بود و بعضی نمک در خمیر گیرند و در میان
آتش سوخته بنهند و رها کنند که خمیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک ملح مسهل
سود ابو دنقوه و درازی که مسمار خوانند نمک محرق نرم بود و ضعف بصر
و مفاصل بیش بود و جرب و حکه آورد و ضماد حب جامع گویند که مضر دماغ و کلیتین بود
و مصلح وی آن بود که بشویند و صعتر اضافه کنند و بدل آن نیم وزن آن بورنا درکورد
و گفته شد ملح الصناعی بکار است و گفته شد ملح بورق بورنا را است و گفته شد
ملح سنجی ملح معدنی است و گفته شد ملح القوت بود که در هند درختی غریب خوانند
و وی اقوی ترین بود و گفته شد ملح هندی نمک خوانند گرم و خشک بود
و وی لطیف ترین انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن گرا به
بود و صفات تیز تر تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و مصلح ملبله بود که زر دلو بود ملح
قافل است و گفته شد ملوخیا ملوکیا گویند و آن نوعی از خبازی بود و آن
بستانی و بری از خطمی که خاک خوانند و درخت و درخت و هی مانند درخت
خطمی بود اما گل سرخی که خاک بود و نیکوترین آن ملوخیا بود که تر و بزرگ بود و صفات
وی سرخی مایل بود و طبیعه آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود
در سیوم النهاب را نیکو بود و چون بر سینه و معده ضماد کنند سیلان حیض را
نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سودمند بود و خون ها از حرو
ضماد کنند و استحاق گویند هده مکر و زهره نیکو نامر و چون از آن وی تر در روم محزون
گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود با گلاب ملطفاه منبط الراعی است
و گفته شد ملوخیا مقلوبا گویند و آن خرزه دراز بود و فتراز تر از خیار گویند که
دراز بود و مانند خیار زه بود و طبیعه آن سرد و تر بود و زود منهضم شود ممسک الارواح

ملح الدباغین شور است
و گفته شد
ج

هندی

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

موقف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس بود و گفته شد منج بنج است
پارسی منک خوانند و در باب الف گفته شد من مرطلی که بر درختی افتد بهنگز
انگبین گویند مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و سداکبین و امثال آن و طبیعت
آن بابر جوهره گوهر گرم بود در اول و معتدل بود در رطوبت و رطوبت سینه را نیکو بود و سینه را
و رطوبت آن نرم دارد و خشونت آن گرم دارد و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و عین الجسر
گوهر گرم بود در آخر درجه اول و دوم و خشکی وی نزدیک گرم بود و نیکوترین آن
بود که لون وی صافی بود و بیخ چوب درخت با وی آمیخته نبود و استرخاء
معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و مار اصغر را سود دهد و چون بیاشامند و ضماد
کنند بر شکم و سعوط کنند به مقدار دانگی دماغ پاک کند و بادهای غلیظ از وی بیرون
آید و مقوی اکود به بود و چون با وی خلط کنند باد و بیها از تریت و سعوط الاستار گر
منفعه آن در بدن منتشر در باب حاء در صفت حب المنتن گفته شد در صفت آن
منبج نرو کافور است و در مرکبات گفته شود منتج سنبل رومی است و گفته شد
منده عود بروج است و گفته شود و بردی مندرا عروس خوانند منثور
خیر من الاسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشخاش هست که منثور گویند مندل
عود است و گفته شد منج فرج است و گفته شد منج از تخم خربنق است و گفته شد
موز درختی است مانند نخل و تخم وی را موز گویند و در طرف در بسیار
باشد و لطیف‌ترین بود مانند خشخاش پوست بود و طبیعت وی این گروه گویند
گرم بود در وسط درجه اول تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و سرفه و خشونت
سینه و سوزش مثانه و تر و خشک را نافع بود و باه را حرکت دهد و گرده را
نیکو

نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم را
زیاده کند و تغییر مزاج وی به معده ثقیل بود و نفخ آرد و مصلح وی نبات ترد که با او خورند
با عسل و پیش از طعام باید خوردن و بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید
که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است موزداسفر موزرد لیست
و نیکوترین آن بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم صرع را نیکو بود و معز
معده و جگر را بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخور کنند گرم را بکشد
مو یونانی میون گویند و بعضی اسامنفون خوانند و ساق نبات وی
و ورق وی مانند شبت بود لیکن ساق وی غلیظ‌تر بود و مدر از وی دو گز بود
و بیخ وی را مو خوانند و وزن و لون خاربقون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی
تلخی داشته باشد و خوش بوی بود و از این بیخ مستعمل است و طبیعت آن صاحب
منهاج گوید گرم و خشک بود در سوم نیکو بود و نیکوترین آن بود که سفید و روشن
پاک بود و بول و حیض براند و ملطف بود و گرم بر ما سنبل بود و قابض‌تر بود و درد مفاصل
را نافع بود و جگر سرد را سود دهد و خوردن و طلا کردن وی عسر البول را نافع بود و چون
بجوشانند با آب و بنشینند بیاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند بادی
که در معده بود و مغص و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سود دهد بود و چون بجوشانند
و زنان در آب آن نشینند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر
زیاده مستعمل کنند صداع آورد و اسحاق گوید مضر بود به مثانه و مصلح وی تخم
کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن جوز بوا بود و نیم وزن آن سنبل و گویند که نیم وزن
آن فلفل سیاه بود و گویند که نیم وزن آن جوز بوا مومیامی نیکوترین آن معدنی بود
که از دارابجرد خیزد و دیسقوریدس گوید که مومیایی بقوت زفت

وچون با ... طبیعت آن گرم بود در سیوم و لطیف بود و محلل ... الرس
گویند که گرم بود در ... درجه دوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود و خاصیت
وسودمند بود و در ورمهای بلغمی را و خلع و سکته و ضربه و فالج و لقوه خوردن و طلا
کردن و در شقیقه و صداع سرد و صدع و دوار را سودمند بود و چه که با ... فرفلون تر
سقوط کردن و گرانی زبان را افراط ... صعتر فارسی بخورند نیکو بود و منع نفث دم از
شش بکند و خناق و در حلق فراطر اگر با سکنجبین با رب توت سودمند بود و فراطر
با آب بکون حقفا را نافع بود و چه از وی فواق ... کرداند و چون ... طبیخ
کرفس بخورند و فراطی ... بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و چه از وی با فراطر ...
عقرب ... بیاشامند با مثلث و سکنجبین ... بر موضع گزندگی مالیدند
و چه ... بیاشامند ... بر موضع ... و نیم دانگ ... که انیسون ...
... حل کنند ... مستقی طلا کنند نیکو بود ... بول ...
که تخم کرفس جبلی و تفاح ادخر در آن جوشانیده باشند بیاشامند و استدرار ...
و برص و داء الفیل ... روز ... بطبیخ افسنتین هر روز نیم دانگ بیاشامند درد
معده که از سردی و سوء الهضم ... هر روز با آب ... بیاشامند و گزندگی
مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز ... انیسون و ورق ...
و بود ... در آن بخسته باشند رعشه که ظاهر گردد در اعصاب ...
و ... که صعتر فارسی در ... جبلی در آن ... باشند و ... اصناف ... و مجموع
علتها که زبان ... از سردی ... با آب ... بیاشامند
و ... هر روز نیم دانگ ... که ... درم با ... در آن ... باشند
و این خاصیتها زیاده بر این دارد و اینجا کوتاه کردم لکن آنچه از ولایت ... آرد

اورند

آورند و معروف ... بود و این منفعتها دارد ... که معمول از آدمی بود
و غیر انواع دیگر ... از گوشتها ... خرد و آن ... و منافع آن نزدیک ... بود
و گفته‌اند صفت آن ... نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود ... گویند
که به قوه مرداسنگ بود و مرهمها ... زیاده ... و مولف گوید که ...
از اگر ... و چون ... سایند و در ... کنند آن ...
سوم
سمع است و گفته‌اند موش ... در ... و گفته‌اند ... حرمل است
و گفته‌اند ... کزرالراست و گفته‌اند ... نوعی از سموم است نزدیک
ریش و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای ... کنند
صاحب
منهاج گوید که ... بلور و گویند که بلور است و صاحب جامع گوید نوعی
از ... بود که در معدن ... جمع ... در بحر ... باشد و در
صعید مصر و آن ... سفید رنگ و نوعی دیگر ... رنگ ...
... و صلب ... کنند ... که ملح اندرانیست و نوع اول که
گفته شد بلور است تحقیق و ابوطالب ... سلیمان گوید ... خاصیت ... زنان
در زمان زائیدن از خود ... زائیدن ایشان گردد و ... گوید گرانی زبان را و کبر
که سخن ... گوید ... کنند ... زعفران ... در ... عسل حل
کنند و زبان ... رنگ دهند ... زحمت زایل گردد ...
گویند ... سودمند بود از ... که عارض شود کودکان ... دندان
برآمدن ... و چون ... مسح کنند ... گوید که چون ...
... سفیدی چشم زایل کند ... نوعی از ... که معروفست به
راحت الاسد و اهل ... گویند ... در ... بزرگ ... یونانی ...
خوانند و تخم وی بزرگتر از فلفل بود ... رنگ بود و مغز وی سفید بود ...
و معده را نیکو بود ... و وی لطیف و مخفف بود ... چوب ...

نرف دم را نیکو بود و قرحه امعا و دیسقوریدوس گوید که طبیخ تازه
چوب وی چون با سماق حقنه کنند سودمند بود قرحه امعا و زنانی که رطوبات رحم
از رحم ایشان روان بود و مویز را شرح کرده اند و شکل بید منعه مویزانی منعه سالم را
اصطفیلن خوانند و عسل کبی نیز گویند و نقل وی را منعه بالسنه خوانند و نیکوترین آن خوشه
بود و لیسرازی آن را اختیار کنند و در وی قبض و تحقیق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و گویند تر بود و منضج و ملین بود و منضج بود و گویند که مانع زکام کرده اند و مدام را
نافع بود و طبیعت ... شد و مقدار استعمال از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام را
نیکو بود و چون با سماق بخورند حیض ... و خراش وی ... بخور
کردن وی قطع ... بسیار بکند و اندر اسود ... لیکن صداع آورد و اسحاق
گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود و صنعه منعه ... مشهور
کاو ... است و ... صاحب جامع گوید بسیار ... و رطلا افیون است
که این نوع ... العالمت و ... منم است و صفهان ... رحب
المسلم ... پارسی ... خوش ... الکور ... گشنده بود که ... مانده باشد
مویزج زبیب جبلی گویند و صاحب جامع گوید حب الراس است و این خلاف
حب الراس عراقی بود و مویزج پارسی مویزک گویند و نیکوترین آن مصری بود و سیاه
گشنده و معروف بود مویزج ... و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
محرق ... و حریف بود و خاصیت شپش را بکشد خاصه که با زرنیخ بود و ... جرب
... شده که ... بود و چون ... حب از وی بخورند قی ... بلغم ... آورد
و وی مضر بود ... و مصلح وی ... بود و بدل آن ... فاقرقرحا و جوز ... در
خطر بود که قرحه مثانه ... اگر ... نشر ... بود والله اعلم الباب
الخامس والعشرون فی النون نارجیل بارنج گویند و رانج نیز گویند و آن جوز

منذب

هندی بود پارسی نارگیل گویند و شیرازی گردوی هندی و نیکوترین آن
تازه بود که ... سفید بود آنکه در میان بود نیز بود و طبیعت آن گرم بود در اول
درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و ... و سمین
کرده بود و ... بول کند و روغن وی ... اسود ... وی گرم را ... بکشد
و حب الفرع را برون آورد و طبیخ ... و وی ... معده ... بود و پوست ... مغوی
منضم نبود ... پوست وی ... بخورند و بسیار گر بخورند ... گرسنده
وی غثیان و کرب آورد و مداوا ... کنند بعد از آن ... اگر ... تواه
ناخن ... گویند ... خوانند ... فارسی است
معنی آن طالب الخبز بود ... طلب ... و نیکوترین آن ... تازه ... بود
که ... بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند ... وی در
دوم بود و ... بگشاید ... و برص و بهق که ... استعمال کنند و دیسقوریدوس
گوید که ... معص ... البول آورد و ... جانوران را نافع بود
و حیض براند و ... گوید که طبیخ وی ... رالحنا ... و وی ... را
نیکو بود و چون طبیخ وی ... غرب ... حال ... کرده
و فارسی گوید که قطع ... که در سینه و معده بود ... و تسکین ریاح بود و طعام را
هضم کند و در ... و غثیان را عظیم نیکو بود و ... طعام ... گوید
معده بود و ... وی ... گرده و مثانه را پاک کرده اند و ...
گوید که سنگ ... و کرم الفرع ... آورد و صاحب منهاج گوید که ...
بول براند و ... اگر در ... حنا ... خون ... و مقدار ماخوذ از وی ...
بود و اسحاق گوید که ... بود و مصلح وی ... بود و گویند چون ... کنند
و با عسل بسرشند و طلا کنند ... بر هر موضع که ... باشد ورم ... را تحلیل
دهد و چون زنان ... حقنه کنند رحم را پاک کرداند و رطوبات عفن را خشک

کرده‌اند و بوی آن چنانک کرده‌اند و بر روی طلا کنند بنور لمنی را زایل کرداند و چون
گویند اگر دکان سوخته و بخور بدبو خر را نافع بود. نارنج صاحب منهاج گوید
پوست وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح
سرد بود از دماغ و وی لطیف‌تر از اترج بود و مانند وی بود در فلفل و بزر الفلفل گوید
درخت وی مشهور است و تخم وی مرکب از قوی مختلف بود و پوست از وی
گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک بود در سوم و تخم وی و بیخ وی گرم و
خشک بود و پوست وی خشک کرده سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود
در زمان و اگر از ماکول تخمه شود وی کنند نارنج گرم و تر از معده بیرون آورد و گو(ید)
نارنج چون تر بود در روغن خوش باشند و سر وی بگیرند در آفتاب نهند در منفعه مانند روغن
اردن بود و چون از وی دو مثقال بخورند گزندگی عقرب و مجموع گزندگان را که سم
ایشان بود دفع کند و دانه وی چون بیاشامند بود سمهایی که عارض شود از سلب
گزندگیها و حماض وی تسکین دهد حرارت جگر را ضعیف گرداند و معده که سرد مزاج بود
مر بود در التهاب معده گرم را نیکو بود و اگر سیاهی از جامه سفید برد و اگر سنگ
در روی خشک بود کند از اند و اگر عرقهای نارنگ وی جمع کنند و خشک کرده سحق
کنند و با آب بیاشامند سودمند تر بود از بادزهر دفع زهر کشنده که سلب کرده
بود. نارمشک ابو حنیفه خوانند و آن انواع رمان هندی بود و آن بپارسی مشک
رمان بود و صاحب منهاج گوید نفاحی و قشوری و اقاقی است مانند آن باشد اما مولف
گوید نفاحی الت مانند تخم سرخ رنگ و اندک برگ سبز در میان آن بود و
ربیع عمران گوید از خراسان خیزد و فی الجمله مقعول و وی مانند منفعت سنبل بود در دوم
و گویند نیکوترین آن خوشبو بود و طبع آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند که سرد را عظیم نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل

ان

آن دانگ و نیم آن زرنبل و نیم وزن آن پوست و دانگ آن سنبل بود و ابن عمران
گوید بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دانگی آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم
وزن آن سنبل و نیم وزن قسط و گویند بدل آن نیم وزن قسط است. ناردین
نوعی از مره است که مغشوش کرده‌اند به بعضی از مشموعات و آن شکسته بود
سنبل رومیست و مولف گوید آن سنبل تر بود بشار بامیران بود و عروق الصفر
و در شکل ایشان و رنگ ایشان بسیار داشته باشد لکن رنگ وی تیره‌تر از رنگ ایشان بود
بود و نیکوترین آن فربه تازه بود و خوشبوی و آنچه به سفیدی مایل بود بد بود
و طبع آن گرم بود در دوم و خشک بود در سوم و چون در کحلها نافع بود و اسحاق
گوید مصر بود به شش و مصلح وی کثیرا بود با عسل و بدل آن سنبل هندی بود. نافوخ
دلبوث است و گفته شد. نارکیوا رمان السعال خوانند و آن خشخاش است
و گفته شد. نارکیوا خشخاش سیاه بود. ناب الکلب دندان سگ دیوانه و عنبر
دیوانه در باب عین در صفت عضو او آن گفته شد. نانخواه از مصطکی است و گفته شد
ناطف بیار قبیطه خوانند آنچه از شکر بود معتدل بود موافق جوانان و کهلان
و پیران و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه به خشخاش بود سودمند
بود اصحاب نزله را و حرقه بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای
سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولد صفرا بود خاصه جوانان را و آنچه بعتیق بود
بود کسی که در سینه و شش او سده باشد و قطع بلغم کند و آنچه بخمیده بود کثیر الغذا بود و نافع بود
سرفه و سینه را لکن ثقیل بود و مرخی معده بود و آنچه گرد کان بود نغاره گرم بود
و معده بلغمی را نیکو بود و فربه گرداند لیکن صداع آورد و تعدیل به خشخاش و کاهو کنند
و آنچه رطب بود ملازم بود اندکی گرمی و لیستی باشد و سرفه که از رطوبت بود نافع بود. نبق رطب
بپارسی کنار تر خوانند و عرب زق در ما گویند و طبع آن سرد بود در اول و تر بود
و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل بود بحموضت بود

سرد بود و وی طبیعت براند و گویند که حکم وی حکم سیب و امرود مساوی بود و آنچه
معتدل بود از وی سکر و بخار معتدل بود و از وی سکر دافع قوة بود از بهر آنکه گویند
مضم بود و مهیج شهوت بود و وی مولد بلغم بود و از بهر این است که محروری مزاج بعد از
سکنجبین خورند و تر مزاج گلنگبین نبیذ بالس کار حکم دیر سرد بود و سردی وی کمتر
از سردی تر بود و از وی تجفیف و تکلیف بود و قابض بود و قوة معده بدهد و
ببندد و منع نزف و اسهال کند که از ضعف معده بود و نبید خاصه که ریحان کنند در
اسپرغان او گویند و غذا اندک دهد نبیذ التمر نبیذ الصنوبر است و گفته شد نبیذ التمر
شراب خرمایست نیکوترین آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود و نزلا
فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و منفخ بود و وی غلیظترین نبیذها بود و بعد از نبیذ شافور
و سده آورد و مولد خون غلیظ بود و سوداوی بود و مضر بود به اعصاب و جهت اصلاح
ترش مضره وی کم بود نبیذ دوشابی نیکوترین آن بود که از سلاان رطب سازند و آن گرم
و تر بود حرارة وی کمتر بود از خرمایی و دیرتر بگذرد و باد انگیزتر بود و مولد سده بود خاصه چون
تازه بود نبیذ العسل گرم لطیف تر از خمر بود و خشک باشد رطوبة معده ببرد مزاج و مرضهای
سرد بلغمی را نافع بود و خاصه که چون با افاویه سازند و وی خمار آورد بیشتر از خمر و مضر بود محروری مزاج را
و مولد صفرا بود و صداع آورد و اولی آن بود و شفل با نارمین ور بود و نقل آن مینداز و اگر
خمار عارض شود در شب فواکه ترش مانند غوره و اترج و مانند آن خورند نبیذ الفانید و التین
مسهل طبیعه بود و صفراوی مزاج را موافق بود و دیگر که خلط کرده و مثانه داشته باشد
و سینه و شش را نیکو بود و منفخ مدان بود و مشمس وی جرب و حکه آورد و فی الجمله
مجموع نبیذها مفضل است از شراب نبیذ الزبیب گرم و تر بود و در حرارة وی دون
حرارة خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه بر وی کنند لطیف گردد طبیع وی بهتر
رطوبة معده را نافع بود و لیکن منافع وی نیز نیک بود نه خمر و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم تر
حکم

و خشک بود سرد مزاج را و مرضهای سرد بلغمی را نیکو بود و ادرار بول کند و منضج
گرده و مثانه بود و سنگ فصولی بود سردی آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز
بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی متولد شود متین و غلیظ از خونی بود که از شراب
بود و زود مستحیل شود بخلطی سیاه که از آن در دنی خون گویند و بعد از آن مستحیل
سودا گردد و سوداوی مزاج باید که اجتناب نماید از وی نبیذ النارجیل
مسکر نیکو بود و منضج و ملین بود و سودمند بود جهت درد پشت و گرده که از
غلظ سرد بود نبات بهترین آن سنگ سفید شفاف بود و طبیعت وی معتدل بود و
حلق را صافی کند و اگر لاجورد اضافه وی کنند سودا را نافع بود و مضر بود بمعده محروری
و مصلح آن فواکه مز بود نبات از عکناه است و گفته شد نجب پوست سلیخه
و نجب اسم فرشتی بود و مخصوص بود به سلیخه طیب نحاس و نحیل
و نحاس ابن عمر اسم نیل است و گفته شد در تا نحاس بپارسی مس گویند
و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بزردی زند و معدن آن فرس بود و
آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ زرد بود و یک نوع بسیاهی مایل
بود و بصنعه زرد کنند و یک نوع طالیقون است و آن گفته شد و مس چون بسوزند
ستنجج گویند و وی حریف بود و در وی قبضی بود و چون بشویند نافع بود
و نیکوترین آن مشبهی رقیق املس سرخ بود از مرد و ظرف و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و در وی حده و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای مس مسهل بود و
و باید که حذر کنند از آنچه چیزها در وی رها کنند از شوری و تلخی و شیرینی و چربی و گوشت
اولیتر آن بود که چون چیزی در وی بزند چون گرم بود رها کنند که در آن زهر شود
و زنگار وی سم بود و گفته شد در زاج نحاس محرق را ستنجج خوانند و گفته شد نحام
مرغ آبی بود این کمثری گوید که گوشت وی اکرم اللحم الطیر بود و افضل آن
گرم بود و چرب و قوة مخشم دهد و منی افزاید و مصلح مدان بود گو صاحب منهاج

بود صحیح آنست که در هضم شود و از مهر آنست که با آثار بر مستعمل کنند و از وی
آن مثلث جوز بنا بعضی از جوار نباتات نخل نبت مار گویند و طبیعت آن
سرد و خشک بود نخاله بپارسی سبوس گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول
و در وی جلا و تلیین بود و منفعه بسیار سینه را لازم کرده اند خاصه خشونتی که در سینه بود
از آب وی [illegible] بسیار [illegible] وی محلل ریاح و بلغم بود و چون بر موضعی که لقمی بود چون تر
کرده در کیسه کنند و گرم کنند بدان موضع نطخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب
مقرح ضماد کنند سود کند و چون با خشکاب تر کنند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی
بسته بود و ورم آن ساکن کند که داند و سر روانه کرده اند و نخاله وی با ورق تر زده تر کند در
که مدان عفونت ضماد کنند درد ساکن کرده اند و اگر به آب تنها ساکن [illegible] سنبل و [illegible] خوش
در سرکه خوابانند و بر آتش نهند و دود آن در بینی کشی رود در کام داشته باشند
شفا یابند ند بپارسی نشته خوانند مرکب از عود و عنبر و مشک بود و بخور وی مقوی
قلب بود و دافع سموم شیخ [illegible] صغیر بیّ است و گفته شد نرجس عبهر خوانند
و بپارسی نرگس گویند نیکوترین آن مضاعف بود و بشیرازی ازی از هفت زرده گویند
و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود
در دوم و در سیوم سده دماغ بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی
بود و صداع که از رطوبت بود سود دارد و مصدع وی سرهای گرم بود و مصلح وی
[illegible] بود و کافور نرو طلائت مرکب از کافور و صندل سرخ و گل ارمنی و
فوفل اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و ورمهای گرم را سود کند بود و در
مرکبات گفته شد و نزدیک مؤلف گوید صاحب منهاج و صاحب جامع گویند
صفه وی گفته اند گیاهیست کوهی که ورق آن بورق خیار زه ماند و بیخ و بر آن [illegible]
گویند پلنگ را از آشیدن وی شخوار می باشد چون گیاه [illegible] بقدرة حق تعالی مینماید که
چون

که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نگردد و آن گیاه را طلب کنند و بیخ آن برکنند و
بخورد دیگر آبستن نشود به قدرة الله تعالی مرمره زر میدان وی مداگرد و گویند در بر
تر دی بوده باشد و گویند که در این روییت و گویند از شیر داد آن وی بود و در میان
برکین وی باشد و مولف گوید آنچه محقق است در وقت وی بود باقی خلاف
بود و او را نخیر [illegible] خوانند و به پارسی برگ پلنگ گویند خاصه [illegible] بسیار بود مر جراحت
که اضو شده باشد از آب سنده آب وی بر جراحت طلا کنند نیکو بود و مر زنی که
ملامت وی لعق کنند دیگر آبستن نشود و هر مردی که با خود از وی بیخ زن از
وی بار نگیرد و امتحان وی آن بود که اگر در شیر گوسفند اندازند [illegible] بریده شود و اگر
کسی با خود دارد در اندرون دکان خباز رود نانها در تنور افتد و برگ از کند مرد [illegible]
کوهکز بود در بسیار بود و گلها داشته باشد و [illegible] عمل بسازند و عمل بکار [illegible]
[illegible] و برگ بتوان [illegible] و مطلق [illegible] برگ ماند پوست پلنگ باشد
سیاه و سفید نسرین ورد چینی خوانند و آن دو نوع بود یک نوع بپارسی گل
مشکین گویند و نوع دیگر نسرین و قوة وی نزدیک به یاسمین بود و روغن وی مانند
روغن نرگس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول شیخ الرئیس گوید در دوم
و گویند در سیوم و منقی و ملطف بود و سده وی اعصاب را نیکو بود و کرم گوش
بکشد و طنین و دوی را سودمند بود و سده بینی بگشاید و درد [illegible] را نافع بود
و مسکن قی و اقف بود و چون چهار درم از وی بیاشامند [illegible] وی و اصحاب
مره سودا که سبب آن عفونت [illegible] باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی معده دل
و دماغ بود و چون ادمان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه
بود و بعطسه بیرون آید و چون آن سحق کرده در حمام بخود مالند بوی بدن خوش
کند و عرق چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل کند و چون خشک کنند

مرو زن مثقالی بیاشامند چند روز پیاپی هوائی را نگاه دارد نافع شب باشد
نسرین شریف گوید مرزنجوش [illegible] نعنا بزرگ و بقل الطران بود و بپارسی [illegible]
کرفس گویند و در طبرستان چون بلند گردد و وی از مرزنجوش العرب بزرگ [illegible] کنند و
هم دراز و زبرگرد و این از عجایبها بود و گوشت وی گرم و خشک بود و چون
بخورند [illegible] را نیکو بود و غلیظ از گوشت [illegible] بود و در [illegible] بهضم شود و لیکن
[illegible] مولد [illegible] سودا بود و [illegible] گوشت گلنگ بود و [illegible] گویند که [illegible]
وی اگر در چشم کشند [illegible] سرد و طلا کنند [illegible] سود مند
بود جهت [illegible] دل [illegible] و اکثر حکیمان عصاره [illegible] بنشویند [illegible] کنند
ناخنه چشم را نافع بود و غلیظ خفقان [illegible] آن [illegible] و چون [illegible] گوشت
حکاکند [illegible] گرم [illegible] نافع بود [illegible] عمل کنند [illegible] بپارسی
[illegible] گویند و نیکوترین آن سفید بود [illegible] و طبیعت آن سرد و خشک
بود در اول و گویند که در دوم و تر بود و چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند
و چون [illegible] آب و قند [illegible] کنند [illegible]
و [illegible] نافع بود [illegible] چشم را زایل کند و نافع بود و چون [illegible]
[illegible] و چون [illegible] طلا کنند سودمند بود و گویند که
[illegible] کنند [illegible] سود [illegible]
آورد و گویند که مولد سودا بود و مصلح [illegible] بود با [illegible] شکر و عسل [illegible]
آن [illegible] بود و مصلح گویند [illegible] مغسول [illegible] طبیعت وی [illegible]
بود [illegible] ضماد کنند [illegible] نیکو بود [illegible]
آورد و چون [illegible] حکیمان [illegible] کنند
و [illegible] کنند [illegible] مفید بود و شریف گوید [illegible] چون
ارد

ارد گرم و خشک بود و چون با خطمی بیامیزند و بر [illegible] بمالند زایل کند و چون دود
کنند گزندگان بگریزند [illegible] کنند و [illegible] در [illegible] شود
[illegible] در درخت [illegible] در کوه [illegible] گویند و چون [illegible] زمین [illegible] خواهند
و گفته اند نطرون [illegible] بوره ارمنی [illegible] گفته اند [illegible] یونانی [illegible] گویند و [illegible]
گویند و [illegible] را [illegible] گویند و نیکوترین آن [illegible] بود که [illegible] باشد و نیکوترین
خشک وی آن بود که [illegible] کرده باشند و طبیعت وی معتدل بود
و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم بود در سوم و خشک بود در دوم و گویند
گرم در سوم و خشک بود در اول و در وی قوه منضج و قابض بود و در وی لطیفی
[illegible] بود و [illegible] عصاره وی چون [illegible] که [illegible] بیاشامند [illegible]
نفث دم [illegible] کند و گرم [illegible] و [illegible] شهوة و جماع بود و چون [illegible] آب [illegible]
[illegible] بیاشامند [illegible] ظرف [illegible] و اگر [illegible] ضماد کنند [illegible]
و اگر [illegible] بنهند با [illegible] صداع [illegible] کند و اگر [illegible] که [illegible] بود
ضماد کنند ورم آن [illegible] کند و چون با [illegible] ضماد کنند [illegible]
مفید بود و چون [illegible] زبان بمالند [illegible] زبان زایل کند و چون [illegible]
منع [illegible] کند و اگر [illegible] شاخ از وی [illegible] بمالند و [illegible] را نگاه دارد از
خرابی و وی [illegible] معده را نیکو بود و شریف گوید که چون [illegible] بیاشامند [illegible]
و چون [illegible] عظیم مفید بود و چون سعوط کنند [illegible]
خنازیر [illegible] بود [illegible] نوبت [illegible] عصاره ورق وی [illegible]
[illegible] نافع بود و صاحب [illegible] را عظیم نیکو بود ورق وی ضماد
کردن و نیکوترین [illegible] وی بود و گویند نعناع موافق معده بود و خوردن و ضماد کردن
درد معده زایل کند و قوت وی [illegible] اشتها آورد و منضج معده بود و قطع [illegible] کند [illegible]
بلغم بود و [illegible] ضعف [illegible] معده بود و چون با [illegible] مصطکی [illegible]

زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را دفع کند و بسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا کند
و گویند که مولد ریاح بود و مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس بود و گویند که بدل وی بوزن
جرمی بود. نعام بپارسی شترمرغ گویند و عالیوس گوید گوشت لطیف و نعام کثیر الفضول
بود و عسر الهضم و رازی گوید گوشت وی نعامه غلیظ بود و باید که اصلاح وی مانند
اصلاح گوشت بود و ابن رضوان گوید پیه وی چون بگیرند در اول تابستان و آخر بهار
و در هر موضع که نهند مار و افعی بگریزند و چون بوی وی بشنوند عسر ادرار و مجرب
بود و گویند که پیه وی محلل اورام صلبه بود و محلل قوی و بر گزیدن عقرب ضماد کردن
و استنشاق کردن نافع بود و دردها که از سردی بود سود دهد. نفط سیاه بود
و سفید و نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحاق گوید در سیم
و وی محلل بود و قطره بگدازند و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج را سود دهد
که در چشم بود دفع نزول آب کند و بوی وی سرفه کهن را نیکو بود و چون سه مثقال از وی
با آب گرم بیاشامند مغص را ساکن گرداند و بادها را تحلیل کند و سردی مثانه سود دهد و بچه
مرده و مشیمه بیرون آورد و بر گزندگیها طلا کردن نافع بود و کرم در بار و حب القرع بیرون
آورد و اسحاق گوید مضر بود بشش و مصلح وی سرکه و کتیرا بود و بدل نفط سیاه قطران
بود. نقد عصفر است و گفته شد. نلک سنجرز عرور است و گفته شد. نمام
نمام الملک گویند و نماما گویند و آن سیسنبر است و نیکوترین آن که سبزتر بود و طبیعت
گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات کند
و شپش بکشد و در مهای سر را نافع بود مفلفونی سختی صلب و کرم را بکشد
و حب القرع بیرون آرد و بچه مرده و کسنک بر زانو و گویند که چون با سرکه بزنند
و با روغن گل آمیزند بر سر طلا کنند نسیان و صداع آورد و اخلاط دهن را نافع بود و چون
با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل کند و بمخچین چشم وی بر گزیدن زنبور

ضماد

ضماد کنند با کحل اشقال سکنجبین آشامیدن بغایت نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را
آورد و بغایت نیکو بود و محلل فضول است و منقی بود از دماغ و بدل آن بادروج بود. نمل
بپارسی مور خوانند شریف گوید که از قول کتاب دوقی که مور بزرگ که در گورستان
بود چون سحق کنند و در برص لطوخ کنند بعد از آنکه سفید کرده باشند زود زایل
کند و چون صد عدد از وی بگیرند و در پنج درم روغن زنبق اندازند و غرق کنند
و سر شیشه را ببندند بعد از آن در قضیب مالند نعوظ آورد و اعصاب قضیب را قوه
دهد و چون سحق کنند و با آب عسل بر زیر بغل طلا کنند بعد از آن که موی بر کنده
باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف روید و چون مکرر کنند دیگر نروید. نمر
بپارسی پلنگ گویند و ارسطاطالیس گوید خون وی بر کلف مالند و رها کنند تا خشک
شود زایل کند و سفر وی چون بگدازند بر روغن زنبق و بخود برگیرند درد رحم را نافع
بود و پیه وی گرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و کج
معالجه نیکوتر از وی نبود و ابن رحمت و جاحظ گوید که اگر آدمی پیه کفتار در
اعضای خود بمالد و در برابر پلنگ رود و در جایگاه وی نشیند پلنگ بر او
نشود که حرکت کند و بر خرد و زهره وی سم قاتل بود و گفته شد و برگ وی در صفحه رد
گفته شد. نمیتقن گزنه است و گفته شد. نوار نوعی از قنا در رز
بود و از آن شجرة القدس گویند و مسواک العباس و مسواک المسیح گویند و صفت
قنا در قاف گفته شد. نوره کلس است شراز آهک گویند و نیکوترین آن سفید
بود و سست و آب نادیده و بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده
که دو روز و سه روز از وی بگذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف بود
بلدغ و گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول وی
معتدل بود و نوره بر هر موضع که خون روانه بود در آن نهند قطع خون بکند
و وی مضر بود بتجفیف و چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از روغن بنفشه

وگلاب ونفل عصفر وتخم خرفه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزانند و دانه بیرون کنند
روغن گل و سرکه و گلاب طلا کنند و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی
آن بود که دهن بخوشد و در معده سوزش و عسر البول را و تعقص و اسهال خون سبب
قرحه امعا پیدا کنند و بوزه بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی احداث کند و خفقان
و مداوا قی کنند به آب گرم و روغن کنجد تازه و روغن گل و جلاب با طلب و آشامند
حرب ارمع روغن بادام و لعابات نافع بود نوشادر معدنی بود و عملی بهتر
و این ملمید گویند نیکوترین آن طبرزد خراسانی بود که صاف باشد مانند بلور و طبع آن
گویند گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و مذیب بود و سفیدی چشم را نافع بود
و ملازه الفاده محکم گرداند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سود کند
بود و ملطف خواص بود و چون در آب حل کنند و در بینی چکانند مار از آنجا بگریزد و اگر در
سوراخ ریزند بمیرد و چون سحق کنند با آب سداب و بیاشامند علق که در حلق آویخته
بود دفع کند و نزف گویند چون به روغن بزنند و بر جرب سوداوی مالند در حمام زایل
کند و چون بخایند ثنایا در پا و در دهان افعی اندازند بمیرد و چون با روغن
امیرند و بر برص مالند بعد از تنقیه برص زایل کند و چون مدام ادمان کنند ورا زکی
گویند که مثل آن بوزن آن اشنه بست و بوزن آن بوره ارمنی بود و بوزن آن نمک اندرانی
بود نوی التمر بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود و در وی قبضی و جلا
بود و چون بسوزانند و بر ریش سهار نهند نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب
نیکوتر بود در فره روماسندان و طبیخ وی سنگ بیرون آورد نوی الهلیلج
استخوان هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم
عسر البول را سود مند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند که مضر بود به سپرز

و مصلح

مصلح وی شراب بود نوع ... ببلالیت و گفته شد نهقی صاحب جامع گوید که جرجر
الماست و صاحب جامع گوید جرجر الماست و هر دو گفته شد نهشبین
خرز برسته و گفته شد نیلوفر نیلوفر گویند و بتازی کرنب الماء و منوبانی نمعاد
حب و صاحب الفردوس گوید و گویند که ملافیت و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود
و گل وی آسمان گون بود و طبیعت آن سرد و تر بود و سردی زیادت بود از تری
و گویند که سردی وی در سیوم بود و بیخ وی به آب رهن کنند نیکو بود و گل
وی منوم بود و صداع گرم را سود مند بود و منع احتلام کند و شهوت را باطل کند
و چون بکدرم از وی با شراب خشخاش بخورند منی ببندد و بیخ وی با ستینی که در روی آبست
و بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود و ضماد کردن تخم وی برف را سود
ده و چون در آب جوشانند و بر سر ریزند حرارت بر طرف گرداند و نیلوفرخان
مضر بود به معده که ضعیف خوردن وی مضر بود به مثانه و مصلح وی نبات بود
و بدل وی بنفشه اعظم سفید و اصل نیلوفر هندی ملکم بروح کامته باشد
و نیلوفر ازاد و به فلس بود و قسمتی که تعدیل آن زعفران کرده باشد و دار صینی نیلج
عصاره بیلت تمقا نیلوفر است و گفته شد نیسوق حسنی السر که عصاره
و را نیلج گویند و شجره وی را اعظم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود که ...
مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول
و گویند که سرد است به اعتدال و متوسط در میان تری و خشکی و قابض بود
و منع نفث دم بکند و کلف و بهق زایل کند و داء الثعلب را سود کند و خشکی آتش
نافع بود و بر جراحات تازه در اعضای صلب بود و داء الشهار عفن را سود مند بود
و بر ورم سخت گود کاترا اگر بی کنند نافع بود و عصاره وی بر نحمن ... استسقا گوید سفر
چون بیاشامند سود دهد با فلوس خیار شنبر و اگر عصاره وی با سرکه حل کنند و بر آتش
بمالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خیار تر بسفید ضماد کردن با وصلابت آن بگدازد

دردک بست و گفته شد
نیل

ونیکو کرداند و اسحاق بن عمران کوید مثل بلیلج بوزن آن درم و دو دانگ آن مثنا
بود والله اعلم بالصواب الباب السادس والعشرون فی الواو واحد
بلعه اهل یمن لبلابست و گفته شد و بر فراست و گفته شد در فا در باب
بنتم خرگوش چون ریشه باران در بیه بنهند و دفاف کنند و سفیده تخم مرغ
منع خون از بستن بکنند و بر الفاخ نشستم ریشه سوخته چون سحق کنند و در بینی دمند خون
باز ایستد وج عود الوج خوانند و بیونانی افرون و بپارسی اگر خوانند و قوة بارسا
بود و زراوند و نیکوترین وی سطبر فربه خوشبوی سفید بود بی گره و طبیعت آن گرم و
خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیوم لوتر اضاف کرداند و مخفف طریات
فاسد بود و باه را زیادت کند و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و کشنج و لقوه و درد
پهلو را که سینه و جگر و طحال را سبز و معص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی
جانور را نیز سود دهد و سفیدی چشم را زایل کند و نار سچی که از رطوبت بود و اسحاق گوید که
صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی یک درم تمام بهشت و گویند که مضر بود شش و بدل
آن بوزن آن فلوک کرمانی بود و دو دانگ وزن آن زرنوند چینی و اسحاق گوید
که بوزن آن و ربع آن و ربع ربع آن عود قرنفل بود و گویند که بوزن آن و بدل آن دو
دانگ آن زراوند دحرج در همه چیزها اسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود گرم و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل وی ترسنج
ارمنی ودع بپارسی گچک و برنگ وی سفید مهره و کومک وی بیشتر از
گوش ماهی گویند و آن نوعی از حلزون بود و حلزون نسج بود و وی بهمن و سجیده
بود و ودع دراز و سجیده بود و قوة مانند صدف بهم بند و خاصیت مانند سنج
ودع زوفا رطب است و گفته شد ورل سنج الرمل گویند بشکل وزغ
و سام ابرص بود و بدنب وی دراز بود و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است

و مخالف وی در شکل و سر مدن و گوشت وی نغار گرم بود و مسمن بود و گوشت
و پیه وی خاصه چون طلا کنند و در وی قوة جاذبه بود و حدبت سل و سبل کند
و سرگین وی مانند سرگین سوسمار بود و سفیدی چشم را زایل کند و موی بر دارد العلت
بر وی مانند و سرگین در کلف و وضح و قوبا را نافع بود و نزیف گوید چون بکشند و
هم چنان با خون در دیگ اندازند و با روغن بپزند با تمام اشنود و جهد فرطه که در سر
کودکان بود بسیج معالجه نیکوتر از این نشود و رازی گوید وی که در قضیب مالند
البیدلی لعانه نیکو و قضیب نیکوتر از این نشود و بزرگ کرداند و بدل وی سقنقور
بود و رال ماهی سقنقور است و گفته شد و راجا لوز کرم البیضاست و گفته شد
و رطوری سطاحیس است و گفته شد و رس نباتی بمیر بود و نبات وی مانند
نبات کنجد بود و گویند که الحال بکارند و ده سال با قوة بود و تخم بر هم و نیکوترین آن
بود که تازه و سرخ رنگ بود که غرز وی زند مانند لون اسفر و شکل گل تا نوز بود خرد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم قابض و لطیف بود و کلف و کمش را نافع
بود و طلا کردن و چون ماشا مند و ضیح را سود مند بود و بشنگ بر زانو و درد
گرده و مثانه سرد را نافع بود و مقدار شربتی از وی یک درم بود و اسحاق گوید مضرت
بشش مصلح وی عسل بود و گویند که جامه که وی رنگ کرده بپوشند مقوی بود و نشستن
آن ورد جل خوانند و بپارسی گل گویند و نوری که زهری که بود انرا ورد خوانند و گل سرخ
جوجم گویند و گل سفید و نسر گویند و نیکوترین آن تازه سفید بود که هنوز تمام نشگفته
بود و رایحه وی قوی بود و لعاب سرخ بود و طبیعت آن سرد بود بیخ ال النحاکم گوید سرد بود
در اول و خشک بود در اول درجه دوم و گویند که در سیوم و مقوی سیط بود در غلط
و لطافت و مخفف وی اقوی بود از قبض و وی مقوی اعضاء باطن بود و لثه
و اسنان و مصلح لثن عرق بود و چون بجوشانند و بمالند قطع با البیل کند و چون سحق کرده
مستعمل کنند سبح بن ران و نقل را نیکو بود و چون با عسل بپزند گوشت برویاند بر تنها
زخم

عمیق برد باند و صداع را ساکن کرداند و اخلاع وی نفث دم را نافع بود و وی معده و جگر را
نیکو بود و چون با عسل بزنند و بدان غرغره کنند و مسکن وجع مقعد بود و چون بر برغ
طلا کنند و لطخ نیخ وی حقنه کنند قرحه امعا را نیکو بود و وزن وی مسهل بود و وزن
درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی حرارت تب ربع را نافع بود و چون در دهان
نگاه دارند بند و قلاح را زایل کند خاصه که با عدس و کافور بود و بوییدن تازه وی صداع
گرم را ساکن گرداند و قوه دل و دماغ دهد و در بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی [illegible] را
و مصلح وی بوییدن کافور بود و چون بر وی خسبند قطع شهوت باه کند و دفع مضرت
وی لحب الزلم کند و شیخ الرئیس گوید چوب وی مرکب بود از گرم و سرد مانند مورد
سردی وی در دوم بود و گرمی در اول و در وی تلخی بود و قبوضت بود و بعضی گویند
ملایم جوهر روح بود غشی و خفقان گرم را نافع بود و چون آب وی اندک اندک بچکانند
تفرح کنند ورد الحمار ورد النجار خوانند و این کلثوره گویند که آن گلیست که اندرون
وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی سرد و خشک بود و لیز از اکل
تهیه گویند و در وی گویند درازی گویند بهار است ور دمیتن کلنت بد بود
بلون مانند گل سرخ و از القولن گویند و طبیعه گرم و خشک بود و بیخ وی مخرق
بود مانند عاقر قرحا و ورد الحمیر نوعی از عود الصلیب بود که از او ذکر خواهد و گفته شد
ورد الزنیه گل خطمی است و ورد الزوانی خوانند و گفته شد ورد فی شقایق النعمان
و گفته شد و ورد الحنه کنکج است و گفته شد و ورد النسرین نسرین است و گفته شد
ورشان بپارسی مرغ الاهی گویند و گوشت بشکم ببندد و دستی ار [illegible] هضم شود
[illegible] ورق [illegible] برگ شفتالو چون بر ناف طلا کنند قطع [illegible] کنند
واگر آب وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم
بکشد ورق الحرفا برگ کزبالس قابض بود چون بزنند و بر سر زخم نهند با آب آن

بروی

بروی برزند نافع بود و مقوی لثه مسرخی بود ورق الآس برگ حناء نیکوتر آن
آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق جهار گرم کرد زانو بود نافع بود ضماد
کردن و چون بکوبند و نیکو بر ریشهار زافشانند خشک گرداند و سوختگی
آتش را نافع بود و بر بود تحلیل و نیز دخشم کوش و از خواص وی آنست که جاکشر
از وی بمرد ورق الفوبرک فرک چون بکوبند و بر جراحت نهند گوشت برویاند
و آب وی چون بیاشامند کسی که علف خورده باشد نافع بود و از حلق بر ران
آورد ورق الکرم برگ رز چون بکوبند و ضماد کنند صداع که از گرمی بود زایل
گرداند و ضماد او را اگر بر تهی کاه قطع اسهال کند و مایندن وی مقوی لثه
مسرخی بود ورق الآس و نیکوتر آن بود که اخضر و کهن کرده و طبیعت وی معتدل بود
در وسط گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود و قابض و مجفف لدع
ورق الاجاص برگ الوی سیاه چون بکشایند و بدان غرغره کنند
قطع سیلان مواد از لهاذه کند و حلق و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد از
لثه کند ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود و اندکی تعفن
داشته باشد و چون بکوبند و بر جراحت نهند گوشت برویاند و کال
صحت آورد و ریشهای دشخوار را اصلاح آورد ورق الترنج معتدل بود در گرمی و سردی
و خشک بود در دوم و چون بسوزانند قائم مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون
برگ بزنند در دندان را نافع بود و آب بخته وی چون در دهان گیرند قلاع را زایل کند و
ورق زیتون بری چون در حبس طلا کنند سودمند بود و چون با آب عوزره بزنند
چندانکه مانند عسل گردد و بر دهان خورده طلا کنند قلع کند ورق الشوکه برگ درخت
ام غیلان است و در منفعت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود و چون بکوبند
و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی را زایل کند ورق الکبر منفعت آن در
صفت کبر گفته شد ورق الخطمی صفت آن در خطمی گفته شد ورق

ام صبر

در صفت سنبل

الجوز

گفته شد ورق الاترج در منفعه اترج گفته شد و ورق التوت گفته شد در صفت توت ورق

محفف بود و در وی قبض بود و چون بخایند و بر ریش نهند سود دهد و سودمند بود

جهر را که در دهان بود ورق الخرنوب طالبسفر است و گفته شد ورق الغار صفه آن در غار

گفته شد ورق البنق برگ کنار معتدل و محفف بود و قابض و لطیف مقوی شعر بود و منضج

اورام و در وی تحلیل بود ورق شجر البق در صفه در دار گفته شد ورق المصطکی در صفه مصطکی

گفته شد ورق حب الخضرا در حبة الخضرا گفته شد ورق الاس معتدل بود در گرمی و سردی و خشک

بود در اول محفف و جلا بود و در ها بود و چون بکوبند و بدان [illegible] لدغ [illegible]

سوسن سفید طلا بر جسم را نافع بود ورق الغار برگ [illegible] در وی حرارة اندک بود

و قبضی و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره وی [illegible] و طلاء آن [illegible]

آنرا نافع بود و مسهل صفرای محترق و سودا و بلغم بود و نافض و صدع و کرم دان عقرب

نافع بود و چون بیاشامند از وی [illegible] شراب و چون ضماد کنند از برون [illegible] سودمند

بود و وی بول براند و سکنجبین و اختناق رحم را نیکو بود و مفاصل و [illegible]

کشنده ورق النارنون در نارنون گفته شد صفه و استعمال کردن وی ورق السرمق

در سرمق است و گفته شد ورد النیلوفر گل [illegible] سرد و خشک بود و قابض و محفف

اخلاف دم را نافع بود و نفث و ذرب و ضعف معده ورد اللوز [illegible]

سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد السوسن [illegible] سرد بود و مقوی دماغ و دل بود ورد الفقاح

سرد بود و مقوی دل و دماغ ورد الکمثری طبیعه و منفعت [illegible]

[illegible] ماننده یکدیگر بود ورد الجیری در [illegible] گفته شد صفه انواع آن ورد الباقلا

گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارة دماغ و چون [illegible] کنند در هاون رصاص و در

آفتاب [illegible] حصای نیکو بود موی را سیاه گرداند ورد الخشخاش سرد و تر بود [illegible]

گرمی

الهندی

گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند [illegible] نیکو بود

و منوم بود و مسکن صداع گرم بود [illegible] نوعی از [illegible] است

و [illegible] گو حکیم از وی بود و از خواص وی آنست که عقرب [illegible] بود و گوشت وی

سم مهلک است و اگر در شراب افتد و مردان شراب سم قاتل بود و گویند که [illegible]

[illegible] است بتحقیق و گفته شد و تداوی آن [illegible] بیانست گویند که

[illegible] در [illegible] و لیمو [illegible] و مولف گوید [illegible] از الیمو دارو

خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود [illegible] ورق اللاست و

طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود و جلا و موی را خضاب

کنند [illegible] احشا بود و خضابی نیکو [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کند نافع بود و [illegible] طفلان سودمند

بود و [illegible] در [illegible] بود و چون [illegible] زنان [illegible]

این [illegible] گوید علک است و گفته شد و صاحب جامع گوید که خطاست

و مولف گوید بتحقیق موم [illegible] است و منفعه آن در صفه [illegible] گفته شد و

صفه [illegible] گفته شد و طبیعه [illegible] الکور گرم بود در دوم [illegible] بود

و [illegible] کند از بهر آنکه جوهری لطیف بود و اگر بخور کنند [illegible] بود

و [illegible] زایل کند و مولف گوید در دفع خوف و [illegible] از [illegible]

همان عمل [illegible] و مکرر امتحان کرده [illegible] است و گفته شد [illegible]

[illegible] گرم و خشک بود و [illegible] قوی باشد و در وی [illegible] بود و [illegible]

جماع کردن [illegible] را نافع بود و [illegible] مزاج [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] است و گفته شد [illegible]

و در [illegible] گفته شد [illegible] است و گفته شد [illegible] الکور [illegible]

و صفه الکور در باب [illegible] در عین گفته شد [illegible] گل سفید است و [illegible]

و در ورد گفته شد و طبیعه آن اسپرزد تر بود در درجه دوم والله اعلم بالصواب

الباب السابع والعشرون فی الهاء

هال فاقله صغار است و گفته شد
هال گویند جفیل است و گویند که بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد
هبید حب حنظل است و گفته شد در حنظل هدبه حمارقان خوانند و عرقیان
و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در شب جمعهای آب بسیار باشد و چون با
شراب بیاشامند عسر البول و برقان را نافع بود و چون بدان حکه کنند بغل‌ها طلا کنند
[…] را نافع بود و چون سحق کنند و در پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند و در
گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اطهور سفش گویند اگر در خرقه بخند و بر صاحب
[…] بندند زایل کند هدهد بپارسی مرغ سلیمانی گویند خافقی گوید که گوشت وی
[…] شست و صاحب قولنج گوشت بخورد و آب آن بیاشامد نافع بود
و در خواص آورده است که چشم وی بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب شده باشد
دفع آن بکند و اگر بندند بر کسی که از مقام رسیده ایام که او با وی بود ایمن باشد
و اگر […] گرده باشد موافق بود و اگر پر وی بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند از
آنجا و اگر آدمی با خود دارد در برابر خصم که رود بر وی ظفر یابد و حاجت وی برآرد
گردد و خون وی که در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برج
کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد و اگر […] همچنان در پوست
[…] از چشم […] ایمن باشد و اگر […] خشک کنند و سحق کنند
و […] روغن کنجد بیامیزند […] بعد از یک ساعت بیفشارند و بر موی مالند
[…] گرداند و اگر […] با خود نگاه دارد مردمان ورا دوست دارند و اگر بال
وی […] بخور کنند گریزد و گوشت وی چون بخورند مسحور را نافع بود و اگر […] زن
[…] بستند بگشاید باذن الله تعالی و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا

بیاشامند

بیاشامند قوة باه دهد و لحیه شب زنان و درازترین پری که در بال وی بود در پوست
[…] بندند […] ران راست بندد چون خواهد که مجامعت کند قوة بدهد هرنوه
فرنوه خوانند و آن ثمر درخت غبیرا بود و بمقدار فلفل بود اندکی کوچکتر و بزردی
مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعه وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود صاحب
منهاج گوید مقوی معده و منضم بود و طبیخ وی بول براند و سنگ بزر براند و
اسحاق گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله صغار بود هرد
عروق الصفر است و گفته شد هرقلوس نقله تهودنه گویند و آن نوعی از اسپند بار
بری است و بعضی گویند نوعی از اشجار است و نقله تهودنه بنرلف گوید که نوعی مند
و آنچه محقق است آنست اهرقلود گویند و بپارسی ترکشتی و آن از انواع کاکشتی
بود و در […] باگفته شد هرفولیون تمام است و گفته شد هرخان فرطهان گویند
و آن حلیت میان گندم و جو رویند و طبیعت وی معتدل بود در میان گرمی و سردی
و میل بتری داشته باشد و گویند که سرد بود و گویند نعار گرم بود و خشک و وی مجفف
بود بغیر لذع و در وی قبض و تحلیل بود هزار حشان و نیز ازفشان نیز گویند و معنی آن بپارسی
هزار گز باشد و بسریانی فاکستر گویند و گفته شد هزار اسفنج […] است و گفته شد
هسقیفل حسقیل است و گفته شد بشت دهان عود […] لب و طبیعت آن گرم و خشک
بود و در سیوم […] منفعت عظیم سودمند بود و بدل وی قنطوریون باریک بود
منفعت برص […] مارزیون است و گفته شد هلیتون لطفیج است و گفته شد هلفیفا
[…] است و گفته شد و آن […] است و در […] حمار گفته شد
آن هلیانه شاترج و گفته شد هلیون بپارسی مارچوبه گویند و مارکیه
خوانند و اهل مغرب و اندلس اسفراج خوانند نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعه
آن گرم و معتدل بود و گویی گرم بود و ورق آن مانند ورق رازیانه بود و […] تخم
کند و وی مفتح سده احشا بود و محلل آن و طبیخ وی عرق النسا […] را

هلموة حلو […] و آن […]

و درد معده را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی و چون بسیار بستانند و طبیخ آن
با سنامکی کنند زحیر و سلاله را نافع بود و چون طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را
ساکن گرداند و تخم وی همین عمل کند و گویند که اگر بسایند و گویند که سود مند
بود در قولنج بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع بود و باه را زیاده کند و دشخوار زادن را سود
دهد و منضج کرم کدو و قمل بود و مسحی معتدل و تقطیر البول که از سردی بود سود
دهد و ورق کهنه وی را نافع بود و غشیه بوی را نیکو بود و طبیخ وی چون نیک
بیاشامند بخورند و گویند که چون بسر و کلف آن طلا کنند و در سبب ... کنند ملون در
انجار و مرو آن وی تخم وی سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن
لبان بیاشامند و وی معده را مضر بود و اولی آن بود که سحق نسازند و بعد از آن با گوشت
بره و مرغ و ریت اضافه کنند و طرفی گویند اگر گوشت وی خشک کنند بر درد
بهتر قلع کنند نوجع و فلاحه گویند اگر بیخ وی سحق کنند و بر بن دندان نهند اگر کنند
بهتر قلع کند و اگر درد مند بود در دو سال ... کند و مجهول گویند که طبیخ اصل وی باه را
زیاده کند و بدل آن ... بود هنگ بزبان هندی ملیت بود و گفته شد
هندبا بپارسی کاشنی گویند و بری بود و بستانی بود و به معده نیکوتر بود و بستانی را
بیونانی اندیقبا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی پهن بود و زرد رنگ ...
و دیگر نوع ورق وی باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی بود و بهترین بود و فاضلترین
آن شامی بود و آنرا انطوبیا خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود در درجه اول و گویند
که سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی وی در دوم بود و بر اطرخشون گویند و
بپارسی و تلخ و رازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع احوال و عصاره وی استسقا را
نافع بود و ... گشاید و دفع ... کند و چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور
و مار و رتیلا ربع را ... و برگزیدگی عقرب ضماد کردن نیکو بود و چون آب وی ...
بیاشامند با دو درم ... و ... بود و مقوی قلب بود و چون بیاشامند و لبن

وی

وی سفیدی چشم زایل کند و هندبا بستانی بر دوده در وی تر بود که در بری و موافق
معده بود و بسند و هر که تشنه و سرنده حرارت خون و صفرا بنشاند و چون آب وی
گرم کنند و سحق نسازند و کف از وی گیرند و با سکنجبین بیاشامند سده جگر و
رطوبات عفن را پاک گرداند و تبهای دراز را سود مند بود و کاشنی و کیلوس
نیکو دهد و وی فاضلتر از کاهو بود و تر بیخ ... و در بستانی تلخی وی زیاده گردد
... اندک میل بحرارت داشته باشد نزدیک به اعتدال و ضماد کردن
خفقان را سود دهد و چون با آرد جو ضماد کنند و با اسفیداج طلا ... بود و ضماد کردن
بر نقرس نافع بود و در درد چشم گرم ضماد کردن سود دهد و هندبا مسکن غثیان
و سیلان صفرا و حرارت معده بود و گویند که ریح را نافع بود و گزیدگی
عقرب و مجموع جانوران و زنبور و مار و سام ابرص ضماد کردن نافع بود با سویق
و چون با آب کاشنی و خیار ... حل کنند و بدان غرغره نیکو بود بر ورم حلق
و مسکن غشی و سیلان صفرا بود ... بطی الهضم بود و مصلح وی [illegible]
بود و نوع از کاشنی بری هست که آنرا ... خوانند و گفته شد و کاشنی
شامی که آنرا انطوبیا گویند معتدلترین کاشنیها بود و کیلوس وی نیکوتر بود
و شیخ گوید که میان کاشنی و کاهو ... گوید لطیف تر از کاهو
بود و جدا اندک ... و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند
بگدازد و سرد کند و آب وی با ... نافع بود و بیخ وی از ...
وی ... در ... و ... بیخ وی مستعمل بود با سموم المجوس
... است و گفته شد و آن درختیست که در حوالی فارس ... مانند
درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزم استعمال میکنند و شکوفه آن ...
مشبع مانند ... فاریقون فاریقون خوانند و او فاریقون و ... گویند و ...
هم خوانند و از ادویه رومیست و آن قضبانی و زهری و حبی است سرخ رنگ ...

برنگ سماق و بغدادی نعانه شرح اگرچه صاحب منهاج آورده است که سرخی وی کمتر از
سماق بود و سهو آورده است که حب البلسان است و هر دو سهو است و طبیعت آن
گرم است در سیوم و خشکست در [illegible] آن ملطف و محلل اورام بود و ضماد کردن
ورق آن سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند [illegible]
عرق النسا را نافع بود و حصا و بول براند و [illegible] سودمند بود و ثمره وی مسهل مره بود
و بچه [illegible] از دواب و ورق وی چون بیاشامند نقرس را عظیم سودمند بود و دیسقوریدس
گوید [illegible] و تخم و برگ وی بیج گرد بود [illegible] گویند و آن
عصبی الراعی است و گفته‌اند قطیبا صاحب منهاج گوید عصاره لحیه التیس است
و گفته‌اند [illegible] البحار است و گفته‌اند هیوفان [illegible] و گفته‌اند هیل
بال بواست و آن قاقله کوچک بود و گفته‌اند هیشه کنگر است و درازی [illegible]
این بنگ گز بود [illegible] و میان آن تهی بود و شکوفه وی [illegible] بود
و چون سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه شود و اگر آن پنبه در گوش کنند کر
گردد هلدی بهندی زبان اهل هند زرد چوبه بود و گفته‌اند هیل بال است
و گفته‌اند هیو فضه است و گفته‌اند هینه [illegible] نعنع است و گفته‌اند
والله اعلم بالصواب الباب الثامن والعشرون في الياء یاسمین
یاسمین است و [illegible] گویند [illegible] کل [illegible] سیم خوانند و آن سفید بود و زرد بود و کبود
[illegible] تر بود و بعضی [illegible] گویند دو نوع بود زرد و سفید و سفید به قوت تر بود در حرارت
و [illegible] و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در
آخر درجه دوم و اول سیوم و ملطف رطوبات و کلف زایل کند و صداع بلغمی را
نافع بود و بوییدن وی ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب
لقوه و فالج را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد وی
محلل بود و مسخن هر عضوی سرد بود و بلغم را نافع بود و [illegible] وی مزاج را صداع آورد

و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدس گوید گرم کرده [illegible] و حب
القرع و حیات را بیرون آورد و چون سحق کرده خشک کنند و با عسل بسرشند و
بیاشامند [illegible] گوید چون یاسمین سفید [illegible] سحق کنند و آن [illegible]
بیاشامند سه روز بمقدار ده درم قطع نزف از رحم کند و مجرب بود و چون خشک
کرده سحق کنند و بر موی سیاه بگذارند سفید گرداند یاقوت نیکوترین آن
سرخ رمانی بود و [illegible] سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود
و گویند که چون [illegible] منع جمود دم کند و وی بغایت مفرح بود خاصه
که در دهان نگاه دارند [illegible] یبروح دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و یکی را
یبروح الصنم گویند و آن بیخ لفاح بری بود و بصورت انسان بود و از این یبروح الصنم
از بهر آن گویند و مولف گوید که در هند و در کشمیر از نزدیک قلعه [illegible]
می‌باشد و [illegible] از برگ و حب کوتاه تر بود و [illegible] و با کوتاه تر بود و ملون
سفید بود و بعضی گویند [illegible] می‌کنند از زمین و آن را [illegible] خوانند و آن
معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که [illegible] باشد و طبیعه وی سرد بود در سیوم
و خشک بود در اول سیوم و مخدر و [illegible] بود و اگر بورق وی برص [illegible]
[illegible] زایل کند بی آنکه ریش کند و ورم‌های صلب و دنبلات و خنازیر
ضماد کردن نافع بود و بیخ یبروح را اگر چون بکوبند و بر مفاصل ضماد کنند زایل
کند و اگر کسی را احتیاج بود به قطع عضوی در شراب بیاشامند بیخود شود و از خوردن
وی سبات عارض شود [illegible] افیون و وی مست و منوم بود و
اگر در شراب کنند مستی زیاده کند و [illegible] ترین آن پوست بود و [illegible]
و [illegible] سفید بود و [illegible] خوانند مست بود و [illegible] کنند
به آب گرم و عسل و گشنیز و مصطکی و عسل و صعتر و [illegible] سفید و شیر تازه بیاشامند
و یبروح را در محبت خواص بسیار است و گویند اگر کسی [illegible] شخصی که خواهد که چون

بر کنند هم در آن زمان هر عضوی بروح که بنهند از آن شخص را تمام آن عضو خدر کند و بسیار خواص
دیگر دارد که غرض است مداد یعنی سبب اسحاق نیاورده شد یتوع هر نباتی که در آن شیر
محرق و مسهل و مقطع بود و از این نوع خوانند ماهی زهره و عشقه و لاغیه و مازریون
و عرطنیثا و ماهودانه و غلغا و امثال آن و اصناف بسیار بود و همه مدرک شد
و اقوی ترین از یتوعات لبنی بود و بعد از آن شبرم بعد از آن بیخ بعد از آن ورق و طبیعت
آن گرم و خشک است در چهارم و آن بود که در دوم و سیوم و از خواص وی آنست که
در برکه آب اندازند که ماهی در آن بود بر روی آب افتد و لکن و موی بستر دو چون
مدام لطوخ کنند خاصه که در آفتاب و آنجه بعد از آن بر [illegible] ضعیف بود و اگر لکن کنند
دیگر نروید و اگر بر [illegible] آن خورده حکه شد قلع کند و بواسیر قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط
غلیظ بود و مضعف [illegible] در یتوعات در باب خود مضعفه و مصره و ابدال و اصلاح آن
گفته شود و گویند که بدل آن در استفراغ بلغم و مانند نیم وزن آن [illegible] بود خصوص
نوعی از کرفس بزرگ است که [illegible] گویند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند
فطراسالیون است یزره فنوس است و گفته شد ید [illegible] اما افطراست و
گفته شد یربوع پارسی [illegible] کشتی گویند و وی [illegible] بسیار دهد [illegible] براند براع
فصی است پارسی کلک گویند و در فاف گفته شد یرامیع ملون است و
گفته شد یرنا خاست و گفته شد یسلیم تیب گویند و در باب حاحو
البستانی گفته شد یعقوب [illegible] است و گفته شد در صفر قیح یضعین شد
حندرل است و گفته شد یغمیصا [illegible] است و گفته شد یقطین نزدیک
عام کدو بود و از درختی که بر ساق [illegible] بود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار
کدو و امثال آن بود [illegible] و گفته شد [illegible]
و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است و صفه خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی
سرد و خشک بود در سیوم و خشکی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحرا [illegible]

وین

خرنوب

DECARO ISFAHAN MINASIAN

وین دوا را بالستانهار و [illegible] و ثمر وی مانند کرده کو سفید کوچک بود و لون وی سرخ بود
[illegible] و در سحب کلی خوانند و دانه وی و دانه خرنوب شامی مانند کند کرد بود
و طبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و طبیخ وی نشستن مفلوج [illegible] بود و [illegible]
سودمند بود و جهت سیلان حیض مفرط خوردن و بخور کردن و مغص و اسهال را
نافع بود و [illegible] ثالیل [illegible] سخت زایل کرداند و غلظ وی [illegible] بود و بقل خاصه [illegible]
[illegible] پارسی [illegible] خوانند ینتون تالفنا است و گفته شد در با
یتوع [illegible] اهل اندلس الفحا است و گفته شد در الف ینبه نباتست
که [illegible] منبل دارد و گویند و در جراحتها استعمال کنند در زخمهای تازه مفید
بود والله اعلم بالصواب

تم الکتاب بعون الملک

الوهاب

از برای بواسیر یکی درم فاره و نوشادر
و ثوم الباذنجان سوخته و ریحان از
هر یکی دو درهم فوتنج بعده درهم مقل درهم
و مقدار ادویه کوفته و قرص سازند و در مقعد
ریزد یا روز اول یا دوم بیفتد
با الکردر ... سفید تخم مرغ با روغن بادام بپزند

BLANK PAGE

ستسنی و زنجبیل در دو سر همه را [illegible] باج ادار گلنار کل حشم کل شفته

چند [illegible] و آن [illegible] همه را مبادی یکدیگر ممزوج کنند و بعد قوره داخل کنند که بپاشند تا قوام آید

دیگر [illegible] باغ و کوش در بر بند و [illegible] چند فو نوع دیگر سیاه تخمه را بود [illegible]

بکوبند و با [illegible] کنند در [illegible] نوع دیگر سیاه و تخمه را اندکی بکوبند و در میان

[illegible] چند فو شبر [illegible] عناب تخم خیار تخم [illegible]

تخم کاهو تخم کاسنی [illegible] عنب الثعلب

foliated 11/27/89 EW.A.

Text on fore-edge follows

UCLA Reprographic Service

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service